

دورهٔ حضور امامان معصوم علیهم السلام

تاریخ تشیع ۱

چاپ چهارم

محمود حیدری آقایی
قاسم خانجانی
حسین فلاح زاده
رمضان محمدی

زیر نظر دکتر سید احمدرضا خضری

تاریخ تشیع (۱)

دوره حضور امامان معصوم (ع)

محمود حیدری آقایی
حسین فلاح‌زاده
قاسم خانجانی
رمضان محمدی

زیر نظر دکتر سید احمدرضا خضری

پاییز ۱۳۸۶

تاریخ تشیع / جمعی از مؤلفان؛ زیر نظر احمدرضا خضری. ــ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.
۲ ج. ــ (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۹۵، ۹۶. تاریخ؛ ۲۴، ۲۵) سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)؛ ۹۳۶، ۹۳۷. الهیات (تاریخ و تمدن ملل اسلامی)؛ ۱۶، ۱۷)
ISBN: 964-7788-36-3 بهاء: ۲۳۵۰۰ ریال
ISBN: 964-7788-37-1 بهاء: ۲۷۰۰۰ ریال
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
نمایه.
مندرجات: ج. ۱. دوره حضور امامان معصوم(ع). ــ ج. ۲. دولتها، خاندانها و آثار علمی و فرهنگی شیعه.
۱. شیعه ــ تاریخ. ۲. اسلام ــ تاریخ. الف. خضری، احمدرضا، ۱۳۴۵ ــ ، ویراستار. ب. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). ج. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲ ت / BP ۲۳۹ ۲۹۷ / ۵۳
کتابخانه ملی ایران ۳۸۵۹ـ۸۴ م




تاریخ تشیع (۱): دورهٔ حضور امامان معصوم (ع)
مؤلفان: محمود حیدری‌آقایی، قاسم خانجانی، حسین فلاح‌زاده و رمضان محمدی
زیر نظر: دکتر احمدرضا خضری
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (شماره انتشار ۹۵، تاریخ ۲۴) و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) شماره انتشار ۹۳۶، الهیات (تاریخ و تمدن ملل اسلامی) ۱۶
ویراستار: محمود سوری
حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره نشر و ویرایش پژوهشگاه
نوبت چاپ: چهارم ـ پاییز ۱۳۸۶ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۴)
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: قم ـ زیتون
قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

قم: ابتدای بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۲۹۰۶۰۲۰ و ۲۱۱۱ (۰۲۵۱)، نمابر: ۲۱۱۱۲۲۲
تهران: خیابان انقلاب، بین وصال و قدس، نبش کوی اُسکو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن ۶ـ۶۶۴۶۰۹۲۵ و ۶۶۹۷۰۲۱۱
تهران: بزرگراه جلال آل‌احمد، تقاطع پل یادگار امام، روبه‌روی پمپ گاز، سازمان مطالعه و تدوین (سمت)، تلفن: ۲ـ۴۴۲۴۶۲۵۰، نمابر: ۴۴۲۴۸۷۷۷ □ تهران: خ انقلاب، خ ابوریحان، ش ۲ ـ تلفن: ۶۶۴۰۸۱۲۰، نمابر: ۶۶۴۰۵۶۷۸

بسم الله الرحمن الرحیم



مطالعه و تحقیق در تاریخ اسلام راهگشای ملت در پیشبرد انقلاب [است] در هر صورت ماها الآن اینجا هستیم باید خودمان را بسازیم. اگر یک ملتی بخواهد مقاومت کند برای یک حرفِ حقی، باید از تاریخ استفاده کند. از تاریخ اسلام استفاده کنید، ببینید که در تاریخ اسلام چه گذشته و اینکه گذشته سرمشق است از برای ما.

صحیفهٔ نور، ج ۴، ص ۱۳

مقدمه ناشران

نیاز گسترده دانشگاه‌ها به منابع و متون درسی با نگرش ا سلامی در رشته‌های علوم انسانی، و محدود بودن امکانات مراکز علمی و پژوهشی که خود را موظف به پاسخگویی به این نیازها می‌دانند، ایجاب می‌کند امکانات موجود با همکاری دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در مسیر اهداف مشترک به خدمت گرفته شود و افزون بر ارتقای کیفی و کمّی منابع درسی از دوباره کاری جلوگیری به عمل آید.

به همین منظور، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) دوازدهمین کتاب مشترک خود را با انتشار کتاب «تاریخ تشیع ۱، دورهٔ حضور امامان معصوم(ع)» به جامعهٔ علمی کشور عرضه می‌کنند.

این کتاب برای دانشجویان رشتهٔ تاریخ اسلام، تاریخ تمدن اسلامی، تاریخ تشیع و نیز دیگر زیرمجموعه‌های رشته‌های تاریخ برای درس تاریخ تشیع به ارزش ۲ واحد تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعهٔ دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

فهرست مطالب

فصل دوم: پیدایش تشیع

فصل سوم: تشیع در دوره خلفای سه‌گانه

فصل چهارم: تشیع در دورۀ خلافت امام علی(ع)

فصل پنجم: تشیع در دورهٔ حکومت و امامت امام حسن (ع)

فصل ششم: تشیع در دورهٔ امامت امام حسین (ع)

فصل هفتم: تشیع در دورهٔ امام سجاد(ع)

فصل هشتم: تشیع در دورهٔ امام باقر (ع)

فصل نهم: تشیع در دورهٔ امام صادق (ع)

فصل دهم: تشیع در دورهٔ امام کاظم (ع)

فصل یازدهم: تشیع در دورهٔ امام رضا(ع)

فصل دوازدهم: تشیع در دورهٔ امام جواد(ع)

فصل سیزدهم: تشیع در دورهٔ امام هادی(ع)

فصل چهاردهم: تشیع در دورهٔ امام حسن عسکری (ع)

فصل پانزدهم: تشیع در دورهٔ غیبت صغرا

پیشگفتار

نقش اساسی دین و مذهب در پیدایش، دگرگونی و بالندگی فرهنگ و تمدن بشری امری انکارناپذیر است. چنانکه هیچ تردیدی نیست که اسلام و مذاهب آن، بن‌مایهٔ تمدن اسلامی را تشکیل داده و شاخه‌های این تمدن عظیم را، به‌رغم منابع و سرچشمه‌های گونه‌گون آن، به هم پیوند زده‌اند.

تا کنون نویسندگان بسیاری در قالب ده‌ها کتاب و مقاله این موضوع را بررسی کرده و یادآور شده‌اند که نه تنها اسلام در پدید آمدن بسیاری از علوم، فنون، ادبیات، هنرها و آداب و سنن، تأثیر داشته، که برخی معارف و فنون به طور مستقیم از دل این دین الهی برآمده است.

از آن جمله است دانش تاریخ‌نگاری اسلامی، که در واقع یکی از عوامل مهم توجه مسلمانان بدین علم، توجه آنان به سیره و سیره‌نویسی است. تاریخ‌نگاری در اسلام از سیره‌گویی و سیره‌نویسی آغاز شد و با شرح نبردهای زمان پیامبر (ص) و خلفا بالیدن گرفت و در دهه‌های بعد به صورت علمی جامع، با شاخه‌ها و شعبه‌های متعدد درآمد؛ که تاریخ فرق و مذاهب تنها بخشی از آن است.

توجه به این بخش از تاریخ، از اوایل سده دوم هجری، همزمان با آغاز مناقشات کلامی و گفتگوهای اندیشمندان و ارباب عقاید و ادیان شروع و در سده‌های بعد با جدّیت و حساسیت بسیار دنبال شد و کار بدانجا رسید که برخی پیروان مذاهب، چگونگی ظهور تاریخی مذهب خود را نوعی دفاع از موجودیت و مشروعیت آن دانستند و به نگارش کتابها، رساله‌ها، ردّیه‌ها و مقاله‌های فراوان دست زدند. نگاشته‌هایی که ارائه فهرستی کامل از آنها کاری بس دشوار است.

گذشته از کسانی چون ابن‌کلبی، یعقوب کندی، ابوزید بلخی، محمد بن عبیدالله مسبّحی و عبدالقاهر بغدادی، که در موضوع عقاید و ادیان آثار مهمی پدید آوردند، فضل تقدّم خلق اثر در تاریخ تشیع، از آنِ حسن بن موسی نوبختی، نویسنده کتاب فرق الشیعه است. او ضمن بیان چگونگی و ظهور تاریخی شیعه و فرقه‌های آن، بسیاری از ردّ و نقضهای مخالفان این مذهب را پاسخ گفت.

از آن پس، شماری از متکلمان و بسیاری از نویسندگان مسلمان و شرق‌شناس به پژوهش در این زمینه پرداختند و آثاری درخور پدید آوردند. محسن امین، سید محمد حسین جعفری، حسین علی محفوظ، ولهاوزن، مارشال هاجسن، برنارد لوئیس، ویلفرد مادلونگ، هوروویتز و دیگران تنها گروهی از پژوهشگران معاصرانند که آثار خوبی دربارهٔ مبانی، مفاهیم و تاریخ شیعه و فرقه‌های آن پدید آورده‌اند.

با وجود این، از آنجا که تاکنون یک اثر جامع و پاسخگوی نیاز دانشجویان رشته تاریخ، به‌ویژه دانشجویان تاریخ و تمدن ملل اسلامی، نگارش نیافته است، این مجموعه در قالب دو طرح پژوهشی جدا و براساس سرفصل دو درس تخصصی تاریخ تشیع (۱) و (۲) به اجرا درآمد. جلد نخست این پژوهش، به کلیات، مبانی، مفاهیم و تاریخ تشیع در دورهٔ حضور امامان معصوم(ع) و جلد دوم آن به دولتها، حکومتها، خاندانها و خدمات علمی و فرهنگی شیعه با تأکید بر مناطق شرق اسلامی اختصاص یافت. به دلیل نبودن دروسی دربارهٔ امامان شیعه(ع) در دانشگاه‌ها، تاریخ تشیع(۱) با محوریت امامان معصوم(ع) سامان یافت. در تاریخ تشیع (۲) نیز از پرداختن به مطالب و موضوعات مهمی چون: تشیع در دورهٔ صفویان، فاطمیان، ادریسیان، مزیدیان و حمدانیان، خودداری شد؛ زیرا این عناوین در دیگر دروس تخصصی دانشجویان جای گرفته است.

انگیزهٔ دیگر در تدوین این اثر آن است که به مدد بهره‌گیری از منابع، مآخذ، پژوهشها و مطالعات نوین، بار دیگر مبانی و مفاهیم اساسی تشیّع و ارزیابی انتقادی علل و چگونگی پیدایش این مذهب و سیر تکوینی آن تبیین و سهم بزرگ و بی‌بدیل آن در تکوین نهضت معنوی اسلام روشن و نشان داده شود که تاریخ شیعه، یکسره جنبه‌های خشک و خشن سیاسی نیست، بلکه نقش انکارناپذیر این مذهب در گسترش حیات معنوی و باروری اسلام، بیش از آن است که تاکنون گفته و نوشته شده است؛ این همان چیزی است که ولهاوزن نیز از آن غافل نبوده است. او می‌گوید:

اگر تشیع نبود، اسلام در قالبهای خشک و بی‌روح منجمد می‌شد و نمی‌دانم در چنان حصارهایی، چه سرنوشتی به سراغش می‌آمد. شگفتا که محققان به این امر، یعنی نقش معنوی‌ای که شیعه در ایجاد محتوای عقیدتی اسلام داشته است، آن چنانکه سزاوار است، توجه نکرده‌اند و علت آن این است که جنبه سیاسی شیعه، انظار را بیش از جنبه‌های دیگر آن به خود جلب کرده است. در صورتی که بُعد سیاسی شیعه تنها یکی از ابعاد آن به شمار می‌آید و از نظر ارزش ذاتی، پایین‌ترین مقام را در این مذهب داراست.[1]

پژوهشگر سرشناس عرب ـ عبدالرحمان بدوی ـ نیز از نگاهی دیگر بر این داوری تأکید کرده، گفته است:

برآنم تا واژه شیعه را بر آن موج معنوی‌ای اطلاق کنم که در اعماق درونی هسته اولیه اسلام نفوذ کرده و ارزشهای برآمده از متون برجسته این دین را شکوفا ساخته است.[2]

با این همه، جای بسی تأسف و شگفتی است که برخی کسان، یا به دلیل ناآگاهی از منابع و مآخذ، یا از سر لجاج و عناد، نه تنها این جنبه‌های مثبت را نادیده انگاشته، که تشیع را حرکتی انحرافی دانسته‌اند و گناه برخی تندروی‌های غُلاة را ـ که در مذاهب دیگر نیز بی‌سابقه نیست ـ به گردن شیعیان و اعتقادات آنان نهاده‌اند، بلکه از این رهگذر، ستمهای تاریخی و جبران ناپذیری بر شیعه روا داشته‌اند. امید است این اثر بتواند زنگارها را از واقعیتها بزداید و چهرهٔ راستین این مذهب را بازنماید.

باید گفت، کشف حقیقت با همه ابعاد و زوایای آن، برای پژوهشگری که بخواهد با دیدهٔ تحلیل، آن را از میان انبوه روایات ضد و نقیض و گزارشهای سره و ناسره بیرون آورد، به راستی دشوار و طاقت‌فرساست. موضوعی که بر صاحبان خرد و دانش، به‌ویژه اهل تاریخ، که بیش از دانشمندان دیگر متکی بر روایات و گزارشهای تاریخی‌اند، پوشیده نیست.

مؤلفان این کتاب، حجج اسلام آقایان: رمضان محمدی، محمود حیدری آقایی، قاسم خانجانی و آقای حسین فلاح‌زاده بوده‌اند که فرصت را غنیمت شمرده آنان را سپاس می‌گویم. نیز از جناب آقای دکتر علی‌بیات که به‌رغم مشکلات جسمی، دمی از همراهی و همدلی و نظارت بر این طرح باز نایستاد سپاسگزارم. حمایتهای بی‌دریغ حجةالاسلام و المسلمین جناب آقای علیرضا اعرافی، رئیس محترم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و

---

۱. ولهاوزن، یولیوس، تاریخ سیاسی صدر اسلام: تشیع و خوارج، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸.
۲. ر.ک: بدوی، عبدالرحمان، شخصیات قلقة فی الاسلام، المقدمه، صفحهٔ ی.

حجةالاسلام و المسلمین جناب آقای محمود نوذری، معاون محترم پژوهشی وقت و همکاری حجةالاسلام والمسلمین جناب آقای حسین حسینیان مقدم، دبیر محترم گروه تاریخ در تنظیم و یکسان‌سازی فصول و تلاشهای همکاران محترم گروه تاریخ و تمدن «سمت» را در مطالعه دقیق متن نهائی کتاب، ارج نهاده، توفیق روزافزون همگان را در بسط و توسعه دانش از خداوند دانا خواستارم.

در پایان با کمال تواضع اذعان دارم که این اثر، به‌رغم تمامی کوششها، خالی از عیب و نقص نیست؛ با این باور، از هم اکنون پذیرای نظریات، انتقادات و ارشادات دوستان دانشمند و پژوهشگران ارجمند هستم.

سید احمدرضا خضری

بهار ۱۳۸۴

فصل اول

کلیات

۱. واژه‌شناسی

۱ـ۱. معنای لغوی شیعه و تشیع

شیعه، در لغت به معنای پیرو، طرفدار و گروهی است که بر امری یک سخن شوند و همچنین بر گروه یاران اطلاق می‌شود.[۱]

ریشه کلمه شیعه، از مشایعت و به معنای مطاوعه و پیروی کردن است. واژه شیعه اگر تنها و بدون آمدن قیدی به دنبال آن به کار رود، بر افرادی اطلاق می‌شود که دوستدار اهل‌بیت (ع) بوده و به امامت آنان اعتقاد دارند. معنای لغوی این واژه، در دو سوره مبارک قرآن نیز آمده است. یکی در قصّهٔ موسی (ع) و فرعون در سورهٔ قصص آیهٔ پانزده که می‌فرماید وقتی موسی (ع) در هنگام بی‌خبری مردم به شهر درآمد «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَـٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَـٰذَا مِنْ عَدُوِّهِۦ...»؛ دیگری در سورهٔ صافات آیهٔ ۸۳ که دربارهٔ پیروی حضرت ابراهیم (ع) از حضرت نوح (ع) می‌فرماید: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبْرَٰهِيمَ».

تشیع نیز در لغت به معنای ادعای پیروی کردن است، چنانکه وقتی گفته می‌شود «تشیع الرجل» به معنای این است که این فرد ادعای شیعه بودن دارد، البته به مذهب شیعه نیز «تشیع» اطلاق می‌شود.[۲]

در زبان عرب، واژهٔ «شیعه» را بر حزب نیز به کار می‌برند. از این رو، شیعه علی (ع) در مقابل شیعه معاویه قرار می‌گیرد.[۳]

۲ـ۱. شیعه در اصطلاح

شیعه، در اصطلاح به مسلمانانی گفته می‌شود که حضرت علی (ع) را پس از رحلت پیامبر

---

۱. فیروزآبادی، قاموس المحیط؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایه، ج ۲، ص ۲۴۶؛ دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا؛ ابن منظور، لسان‌العرب، ماده «شیع».

۲. لغت‌نامه دهخدا، ماده «تشیع».

۳. ولهاوزن، یولیوس، تاریخ سیاسی صدر اسلام: شیعه و خوارج، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، ص ۱۳۹.

اکرم (ص) خلیفه شرعی می‌دانند و عمل آنان را که در سقیفه بنی‌ساعده گرد آمدند و ابوبکر را به خلافت و جانشینی پیامبر (ص) برگزیدند، نمی‌پذیرند.[۱] آنها این کار را نقطه آغازین انحراف در تاریخ سیاسی اسلام می‌دانند و معتقدند امامت علی (ع) از سوی پیامبر اکرم (ص) منصوص بوده و امامت، جز به ظلم و ستم از علی (ع) و اولاد او خارج نمی‌شود.[۲] در تفکر شیعی امامت منصوص، معصوم است.[۳] از این رو، چنین کسانی شایستگی جانشینی پیامبر (ص) را دارند.

شهرستانی در معنای اصطلاحی این واژه گفته است: شیعه به کسانی گفته می‌شود که تنها از علی (ع) پیروی می‌کنند و قائل به امامت منصوص او می‌باشند و او را وصی می‌دانند.[۴]

ابن حزم نیز گفته است: شیعه به کسی گفته می‌شود که قائل است، علی (ع) پس از پیامبر (ص) برترین مردم و سزاوارترین به امامت (جانشینی) است.[۵]

اصطلاح شیعه به سه معنا بکار رفته است: شیعه اعتقادی، شیعه در مقابل عثمانیه، و نیز به معنای دوستی اهل‌بیت (ع).[۶] شیعه به معنای اعتقادی، نخستین‌بار در زمان رسول خدا (ص) به پیروان علی (ع) اطلاق شده است[۷]، چنانکه حضرت در قصیده‌ای فرمود:

فأوجب لی ولایته علیکم   رسول الله یوم غدیر خم[۸]

با استفاده از این اصطلاح، بعدها به پیروان عثمان «شیعه عثمان»[۹] و به پیروان معاویه عنوان «شیعه معاویه»[۱۰] اطلاق شد، تا اینکه پس از جنگ صفین، این اصطلاح برای شیعیان امام علی (ع) به کار رفت و پیروانش در سال شصت هجری طی نامه‌ای که به امام حسین(ع) نوشتند، رسماً خود را شیعه اعتقادی امام‌علی(ع) نامیدند.[۱۱]

---

۱. دائرة‌المعارف الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۵۷؛ لغت‌نامه دهخدا.

۲. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ص ۱۸؛ دائرة‌المعارف القرن العشرین، ج ۲، ص ۵۷؛ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۵۷.

۳. نباطی العاملی، علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص ۱۱۲؛ مظفر، محمد حسن؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۷. برای اطلاع بیشتر درباره عصمت، ر.ک: محسن شفاعی، شئون ولایت، ص ۱۲۸ ـ ۲۰۸.

۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۰.

۵. ابن حزم، علی بن احمد؛ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۲۲۶.

۶. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، ج ۱، ص ۱۹.

۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۶۴.

۸. قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۲، ص ۳۹۳؛ اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۲۱۶.

۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۵۲.

۱۰. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، ص ۳۴۳.

۱۱. یعقوبی، احمد بن ابن یعقوب، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۲ و ۳۵۵.

۳ـ ۱. معنای لغوی و اصطلاحی رافضی

رَفْض مصدر رَفَضَ، در لغت به معنای کنار گذاشتن و خوار کردن آمده است. این کلمه نخستین‌بار توسط زید بن علی (ع) به کسانی اطلاق شد که به دلیل اعتقاد او به امامت مفضول، او را رها کرده و دست از یاری‌اش کشیدند.[۱] نیز در اصطلاح اهل‌سنت، هر شیعه، رافضی است به این دلیل که پیروی از خلافت سه خلیفه اول را رها کرده.[۲] و به امام مفترضة الطاعه قائل شده است[۳]. برخی از عالمان رجال اهل‌سنت، در تضعیف رجال سند برخی روایات، نسبت رافضی به آنان می‌دهند و معتقدند رافضیان، صحابه رسول خدا (ص) را ناسزا می‌گویند و روایات ساخته و مصنوع خود را به راویان موثّق نسبت می‌دهند.[۴]

در مقابلِ کلمه رافضی، ناصبی قرار دارد. و به کسی گفته می‌شود که با اهل‌بیت رسول خدا (ص) کینه و دشمنی ورزد، گرچه آن را آشکار نسازد.[۵]

۴ـ ۱. اصطلاح امامیه، زیدیه، اسماعیلیه، اثنی عشریه

اصطلاح امامیه، به طور عام به تمام فرقه‌هایی گفته می‌شود که به امامت بلافصل علی بن ابی‌طالب (ع) معتقد هستند، اما اصطلاح خاص امامیه، تنها بر شیعه اثنی عشری اطلاق می‌شود[۶].

زیدیه با اینکه خلافت ابوبکر و عمر را به عنوان امامت مفضول پذیرفته‌اند، در شمار فرقه‌های شیعی قرار دارند؛ زیرا در اعتقاد آنان، امامت حق امام علی (ع) است که پس از امام حسین (ع) در عموم فرزندان حضرت زهرا (س) تداوم می‌یابد و با قیام به شمشیر ـ برای گرفتن حق از غاصبان ـ نمود پیدا می‌کند.[۷] از این‌رو، اینان، زید بن علی (ع) را به جای امام سجاد (ع) امام دانسته‌اند.[۸]

اسماعیلیه، از فرقه‌های مهم شیعه است که به امامت اسماعیل بن صادق (ع) به جای امام کاظم (ع) معتقد هستند. آنان پیش از شهرت به اسماعیلیه، سبعیه (هفت امامی) نامیده می‌شدند که پس از رحلت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری از شیعه جدا شدند.

---

۱. اشعری، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، ص ۲۰۹.
۲. لسان العرب، ماده «رفض»؛ لغت‌نامه دهخدا.
۳. ابن قدامه، المغنی، ج ۱۲، ص ۲۹.
۴. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۱، ص ۴۲.
۵. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۰۴.
۶. مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، ص ۱۴۷.
۷. بغدادی تمیمی، عبدالقاهر بن طاهر، اصول الدین، ص ۲۸۵.
۸. المقالات و الفرق، ص ۷۱.

۲. اصول و مبانی

۱ـ ۲. اصول و مبانی اعتقادی شیعه

اصول و مبانی اعتقادی و سیاسی مذهب شیعه، بر آیات قرآن و روایات پیامبر (ص) استوار است. بیان این مهم از آن رو اهمیت فراوان دارد که اولاً اثبات می‌کند شیعه مولود طبیعی اسلام است و معتقداتش ریشه در نصوص قرآنی و روایات دارد، و ثانیاً نشان می‌دهد ظهور این مذهب، دست‌کم از جنبهٔ اعتقادی به عصر نبوت باز می‌گردند نه به رویدادها و تحولات تاریخی پس از رحلت پیامبر (ص). در این قسمت، ابتدا اصول و مبانی اعتقادی شیعه را بیان کرده، آنگاه اندیشه‌های سیاسی آن را بررسی می‌کنیم.

الف) ولایت و امامت تداوم نبوت

مسأله امامت، از مهم‌ترین و اصیل‌ترین مباحث زیربنایی عقیدتی و از مفاهیم کلیدی سیاسی در میان فرقه‌های اسلامی، در دوره‌های مختلف تاریخی بوده است.

در نظر امامیه، امامت از اصول مذهب تشیع،[۱] و بر پایه نظریه اهل‌سنت، از فروع دین است.[۲] متکلمان شیعی، امامت را ریاستی دینی و دنیایی می‌دانند[۳] که در باطن، نوعی ولایت بر انسان و اعمال او دارد و در ظاهر انسان را هدایت و تا مقصد همراهی می‌کند.[۴]

شیعه، امامت را لطف خداوند به بندگان خود می‌داند. چنانکه خواجه نصیر طوسی گفته است: «الامام لطف».[۵] این بدین معناست که امامت، نظیر نبوت، از مسائلی است که از اختیارات انسان بیرون است و باید از راه وحی و تعیین الهی صورت پذیرد، با این تفاوت که نبی به طور مستقیم از سوی خدا تعیین می‌شود و امام به واسطهٔ پیامبر از سوی خدا تعیین می‌گردد.[۶]

---

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ المقنعه، ص ۳۲؛ همو، اوائل المقالات، ص ۷؛ دلائل الصدق، ص ۸؛ فیاض لاهیجی، ملا عبدالرزاق، گوهر مراد، ص ۴۶۷.

۲. غزالی، ابوحامد محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۳۶؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴؛ بحرانی، سیدهاشم، غایة المرام، ص ۳۶۳.

۳. برخی متکلمین امامت را چنین تعریف کرده‌اند: «الامامة ریاسة عامة فی امور الدین و الدنیا». قواعد المرام، ص ۱۷۴؛ طوسی، محمد بن حسن، تمهید الاصول، ص ۲۴۸؛ باب حادی عشر، ص ۳۹.

۴. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۵۲؛ طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی التفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۰ ـ ۲۷۵.

۵. حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۴.

۶. مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، ص ۹۲.

شیعه، اصل امامت را معرّف مذهب می‌شمارد و آن را در حوزه ایمانیات قرار می‌دهد؛ یعنی اگر از جنبه معنوی بنگریم، از آن نظر که امام ـ به اصطلاح احادیث ـ «حجت خدا» و «خلیفة الله» است و رابطه معنوی میان هر فرد مسلمان و انسان کامل در هر زمان ضروری است، امامت جزیی از مسائل ایمانی خواهد بود.[۱]

بحث امامت در بین فرقه‌های اسلامی سابقه بسیار طولانی دارد، به طوری که این مسأله حتی قبل از به وجود آمدن این فرقه‌ها و از دوره نبوت (ص) مطرح بوده‌است؛ چنانکه انصار در بیعت عقبه با پیامبر (ص) بر این اساس بیعت کردند که در هر شرایطی از آن حضرت اطاعت کنند و در مسأله جانشینی با او به نزاع بر نخیزند: «و لا تنازع الامر اهله»[۲] نیز هنگامی که قبیله بنی‌عامر نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند: مسلمان می‌شویم و شما را یاری می‌دهیم، به شرط آنکه پس از شما، جانشینی از آنِ ما باشد، ایشان فرمود: «اِنَّ الامْرَ اِلی اللهِ یَضَعَهُ حیثُ یَشاءُ»؛ این امر به دست خداست هر که را خواست انتخاب می‌کند».[۳]

ب) عصمت

عصمت در لغت به معنای کفّ نفس و بازداشتن آن است؛ چنانکه از آیه «لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ»[۴] چنین برمی‌آید. موضوع عصمت همواره محل اختلاف فرق و مذاهب اسلامی بوده و هست.

متکلمان شیعه، عصمت را نیرویی ربّانی و خدایی دانسته‌اند که دارندهٔ آن را از ارتکاب لغزشها، گمراهی‌ها، خطاهای عمدی و سهوی ـ در عین قدرت ارتکاب ـ باز می‌دارد.[۵] آنان آیات و احادیث ذیل را گواه عصمت اهل بیت(ع) می‌دانند:

۱. آیه تطهیر، این آیه در شأن رسول خدا (ص) و اهل‌بیت او، یعنی امام علی، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین ـ علیهم السلام ـ نازل شده و بر عصمت آنان دلالت دارد؛[۶] چنانکه علی (ع) فرمود: اهل‌بیت در کتاب خدا ما هستیم؛[۷] کافر ما را دوست ندارد و مؤمن کینه ما را به دل نمی‌گیرد.[۸]

---

۱. ر.ک: مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۱۷۹.

۲. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۶، ص ۴۹؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۴. مراد از امر در اینجا، امر در آیه اولوالامر است.

۳. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۳۰؛ بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۲.

۴. هود، ۴۳.

۵. شئون ولایت، ص ۱۲۲.

۶. احزاب، ۳۳.

۷. الغارات، ج ۱، ص ۱۹۹.

۸. همان، ۳۰۳.

۲. آیه اولوالامر، این آیه نیز ـ چنانکه ذکر آن می‌آید ـ بر اطاعت بی‌قید و شرط از اولوالامر دلالت دارد؛ چنانکه امام علی (ع) فرمود: همانا خداوند بدان جهت به اطاعت صاحبان امر فرمان داد که آنان معصوم و پاکیزه هستند و هیچ‌گاه به گناه امر نمی‌کنند[1].

۳. حدیث ثقلین[2]، إِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَینْ ما اَنْ تَمَسکْتُم بِهِما لَنْ تَذِلُّوا، کِتابَ اللّه وَ عِتْرَتی اَهْلَ بَیْتی، فَانَّهُ قَدْ نَبَّأَنِی اللَّطیفُ الخَبیرُ، إِنَّهُما لَنْ یَتَفَرَّقا حَتیٰ یَرِدا عَلَیَّ الحوضَ...

رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین اهل‌بیت خود را هم پایه و در کنار، قرآن کریم قرار داده است.

۴. حدیث سفینه[3]، اِنَّ مَثَل اهلِ بَیْتِی فیکُمْ کَمَثَلِ سَفِیْنَةَ نوحٍ مَنْ رَکَبَها نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرِقْ

افزون بر این زندگانی پاک و بی‌آلایش اهل‌بیت(ع) که مورد تأیید همگان است دلیلی بر این مدعاست.

ج) علم امام

براساس احادیث متواتر، اهل‌بیت عصمت و طهارت، یعنی پیشوایان دوازده‌گانه شیعه، داناترین مردم به امر الهی‌اند. حفظ دین، اصلاح امور مردم و هدایت آنها به سوی حق، از مهم‌ترین شئون امام است که این امر بدون علم و آگاهی کامل از دین ممکن نیست. از این رو، خداوند فرمود: آنکه خلق را به راه هدایت و طریق سعادت رهبری می‌کند، سزاوار پیروی است (یونس، ۳۵).[4] در روایات نیز آمده است که اگر امام عالم نباشد، ممکن است شرایع و احکام الهی را تغییر دهد.[5] بنابراین، علم به قرآن، با همه مراتب آن نزد آنان است و همین علم، آنها را به پیامدهای اعمال آگاه می‌کند و مانع گمراهی و سبب عصمت آنان است. البته

---

۱. صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۳.

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۴۷؛ ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۷؛ قشیری نیشابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳؛ متقی هندی، حسام‌الدین، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۸؛ ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۴.

۳. صدوق، محمدبن علی، عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۳۰؛ الغیبه، ص ۴۴؛ مفید، محمدبن محمد بن نعمان، مسألتان فی النص علی علی(ع)، ج ۲، ص ۲۵؛ نقوی، حامد، خلاصة العبقات، ج ۲، ص ۱۹۶؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک الحاکم، ج ۲، ص ۳۴۳.

۴. آیاتی دیگر در قرآن وجود دارد که برای توجیه علت رهبری دادن به افراد از طرف خداوند، به علم او استدلال شده است؛ مانند آیه ۲۴۷ سوره بقره که وقتی بنی‌اسرائیل به سلطنت طالوت اعتراض کردند، خداوند فرمود: وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی ٱلْعِلْمِ...

۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۰.

این علم غیر اکتسابی بوده و سرچشمه آن فضل خداوند است؛ چنانکه در آیه ۱۱۳ سوره یوسف، فضل الهی به این نوع از علم تفسیر شده است[۱] و حدیث امام صادق (ع) که فرمود: به خدا سوگند علم تمام کتاب نزد ماست[۲]، نیز گواه بر آن است.

د) سابقه

پیشی گرفتن در اسلام، به لحاظ جایگاه ویژه‌ای که در بین مسلمانان داشته است، مورد توجه تاریخ نگاران و متکلمان قرار گرفته و به صورت یک مفهوم سیاسی درآمده است، به طوری که خلفای اولیه برای بیان مشروعیت سیاسی خود بدان استناد کرده و چنانکه ذکر خواهد شد، اهل سقیفه نیز آن را مهم‌ترین دلیل انتخاب ابوبکر دانستند. این در حالی است که سبقت علی (ع) در اسلام و مجاهداتش در راه دین، با صحابه دیگر قابل مقایسه نیست چنانکه روایات فراوان شیعه و سنی او را به عنوان اولین مسلمان یاد کرده و سابقه او را مورد تأیید قرار داده‌اند.[۳]

ه) قرابت

از آنجا که امام و جانشین پیامبر (ص) باید تحت نظارت مستقیم پیامبر (ص) و در پرتو آیین الهی تربیت شود، خداوند جانشینان پیامبر را از بین نزدیکان و خویشاوندان او برگزید. البته انتخاب جانشین از خویشاوندان، در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته که آیات حدید، ۲۶؛ انعام، ۸۴ و بقره، ۱۲۴ بدان تصریح دارد؛ باتوجه به این زمینه‌ها، در ذهن مسلمانان نیز قرابت جایگاه خاصی داشته است. بر این اساس، از دلایل مهمی که قریش برای امامت خود در اجتماع سقیفه بنی‌ساعده مطرح کردند، قرابت با رسول خدا (ص) بود. هنگامی که انصار به فضیلتهای خود استدلال کردند، ابوبکر گفت: عرب هرگز راضی نمی‌شود که مردی غیر از نزدیکان رسول خدا (ص) حکومت کند؛ ما خویشاوند و عشیره او هستیم، بدین جهت کسی را یارای معارضه با ما نیست.[۴] حضرت علی (ع) وقتی استدلال مهاجران را شنید، فرمود: با

---

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹، حدیث ۵. ابن سینا نیز در شرایط امامت گفته است: و أنه عارف بالشریعة حتی لا اعرف منه. ابن سینا، الهیات شفا، ص ۴۵۱.

۳. برای نمونه‌های بیشتر ر.ک: مسند احمد، حدیث ۱۹۷۹۶ و ۱۷۲۲.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳۸ و ج ۶، ص ۹. عبدالرحمان بن عوف در شورای شش نفره به امام می‌گفت: ان لک من القرابة من رسول الله. در موارد دیگر نیز مسلمانان برای قرابت حق قائل بودند، ر.ک: ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۸۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۰.

استدلال به انتسابشان به شجره پیامبر (ص)، ثمره و میوه را ضایع کردند.[۱] حضرت در مقام بحث با قریش که امامت را با توجه به قرابت با رسول (ص) به دست آوردند، می‌فرمود: اقربای حضرت اهل‌بیت (ع) هستند، نه قریش. از این رو، هنگامی که مردی از قبیله بنی‌اسد از حضرت پرسید: چگونه شما را از این مقام باز داشتند، در حالی که بدان سزاوار بودید؟ فرمود: أمّا الْاسْتِبْدادُ عَلَيْنا بِهذَا الْمَقامِ وَ نَحْنُ الْأَعْلَونَ نَسَباً[۲]؛ پس بدان که خودسرانه خلافت را عهده‌دار شدند و ما را که نسبمان برتر و پیوندمان با رسول خدا (ص) استوارتر است، به حساب نیاوردند.

و) وصایت و وراثت

سیره و سنت پیامبران الهی برای ادامه راهشان، انتخاب وصی برای خویش بوده است.[۳] وصی، جانشین کسی است که او را انتخاب کرده تا پس از مرگ کارهای مربوط بدو را انجام دهد. وصایت که اسم مصدر است، نزد متکلمان شیعه همواره وصیت پیامبر (ص) به هنگام بیعت مردم با حضرت علی (ع) را در ذهن متبادر می‌سازد. بنابراین این مسأله قبل از اصل امامت مطرح بوده است. بعد از سقیفه، کلمه وصی مکرر به کار رفته است. از آن شمار می‌توان به روز بیعت با علی (ع)[۴]، و هنگام جنگهای جمل[۵]، صفین، نهروان،[۶] و نیز سخنان امام حسن (ع)[۷] اشاره کرد.

در این میان حدیث لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌ وَ وٰارِثٌ وَ اِنَّ عَلِيّاً وَصِيِّى وَ وٰارِثِى[۸] به حدیث وصایت معروف است. پیامبر اکرم (ص) در این حدیث، علی (ع) را به طور مطلق وصی خود معرفی کرده است؛ یعنی او مجاز است در تمام اختیاراتی که پیامبر (ص) داشته، تصرف نماید و این همان معنای خلافت است. پس از رحلت رسول خدا (ص)، کلمه وصی یکی از القاب مشهور امام علی (ع) شد.[۹]

ابوذر در زمان عثمان در مسجد رسول خدا (ص) می‌نشست و حدیث وصایت را برای

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۴.
۲. همان، ج ۹، ص ۲۵۰.
۳. علل‌الشرایع، ج ۲، ص ۴۹۶.
۴. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹.
۵. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۳. یکی از اصحاب امام علی (ع) در روز جمل می‌گفتند «نقتل من یخالف الوصیا».
۶. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۹؛ مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۴۲۸ و ۴۳۰؛ ج ۳، ص ۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۰.
۷. مستدرک الحاکم، ج ۳، ص۱۷۲.
۸. اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۵۵؛ ابن‌عساکر، علی بن الحسین، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۹۵، حدیث ۱۱۲۴.
۹. حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البیت، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۱، ص ۹۴؛ شریف مرتضی، رسائل المرتضی، ج ۴، ص ۹۳.

مردم بازخوانی می‌کرد.[۱]

علی (ع) نیز درباره وراثت و وصایت اهل‌بیت (ع) فرمود: وصیت و وراثت رسول خدا (ص) در بین اهل‌بیت (ع) است.[۲] چنانکه به هنگام بیعت گرفتن از ایشان نیز مکرر می‌فرمود: من وصی پیامبرم.[۳]

ز) نص و تنصیص

براساس عقیدهٔ شیعه، امام باید از طرف خدا انتخاب شود و به منظور ابلاغ به مردم، به پیامبر معرفی گردد. از این امر به نص یا تنصیص [تعیین] تعبیر می‌شود. شیعه، وصایت و نص را ملاک تعیین امام می‌داند و منکر اصل شورا و بیعت در تعیین امام است. در حالی که اهل‌سنت، شورا و بیعت را، دو ملاک تعیین امام می‌دانند و منکر وصایت و نص پیامبر (ص) بر امامت و جانشینی پس از او هستند. روایاتی که بر انتصاب و تنصیصی بودن امامت و ولایت اهل‌بیت (ع) دلالت می‌کنند، بسیارند.[۴]

۲ـ ۲. اصول و مبانی اندیشه سیاسی شیعه

بنابر آنچه گذشت شیعیان معتقدند که اندیشه‌های سیاسی این مذهب مانند اصول اعتقادی آن منشأ الهی دارند که برای روشن شدن این موضوع ویژگی‌های مهم این اندیشه بررسی می‌شود.

الف) حاکمیت الهی

در اندیشه سیاسی شیعه، منشأ و سرچشمه حاکمیت، الهی است و به قبول و نفی مردم بستگی ندارد؛ با این همه، شرط اساسی تحقق این حاکمیت، پذیرش مردم است.[5] هرگاه مردم این حاکمیت را بپذیرند، حاکم از سوی خدا خواهد بود و ارتباط مردم با او نیز یک رابطه ولایی است و این رابطه ولایی، در همه‌جا جریان دارد.

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.
۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲.
۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۳۱.
۴. ر.ک: اصول الکافی، ج ۱، ص ۶۲ ـ ۲۵۵.
۵. در گذشته، تحقق این حاکمیت با بیعت بوده، اما امروزه به گونه‌ای دیگر و با رأی‌گیری از مردم است؛ البته در بیعت اقلیت و اکثریت مطرح نیست. از حضرت زهرا (س) نقل شده: مَثَلُ الإمامِ کَمَثَلِ الْکَعْبَة؛ یعنی همچنان که کعبه سراغ مردم نمی‌آید و مردم سراغ کعبه می‌روند، امام نیز چنین است. ر.ک: خزاز قمی، علی بن محمد، کفایه الاثر ...، ص ۱۹۹.

در نظام ولایی، آن چیزی که امت را با ولی خود پیوند می‌دهد، عصمت و علم الهیِ ولی است که اطاعت را واجب می‌کند و این از مهم‌ترین ویژگی‌های شیعه است که یک رابطه ولایی با انبیا و اولیا دارد.[۱]

مهم‌ترین و جهانی‌ترین مشخّصهٔ اندیشه و آرمان سیاسی تشیع، دستیابی به عدالت و صلح جهانی و زندگی مسالمت‌آمیز با هر گروه و طایفه‌ای است که سر جنگ با دین ندارد[۲] و با حاکمیت خداوند در زمین مخالف نیست.

ب) شئون امامت

ـ ولایت معنوی

ولایت معنوی ائمه اطهار (ع) نیز مانند مرجعیت دینی آنان به نص الهی است. بر این اساس، آن بزرگواران در تمام دوران تاریخ اسلام، مسأله امامت و ولایت را محوری‌ترین مسأله برای شیعیان مطرح می‌کردند، تا جایی که در تعیین حدود وظایف وکیل، پیروان و شیعیان خود را به اطاعت از آنان، به عنوان پیروی از امام خود ملزم می‌ساختند.

در ولایت معنوی، ولی، به باطن اعمال انسانها آگاه است و خیر و شر آنان را از خودشان بهتر می‌داند و بدین جهت، از خودشان به آنان سزاوارتر است. بنابراین، ولایت معنوی ائمه و مرجعیت دینی آنان متلازم همدیگرند و نمی‌توان ولایت معنوی را از مرجعیت دینی و ولایت اجتماعی جدا ساخت.

ـ مرجعیت دینی

از بزرگ‌ترین شئون امامت، مرجعیت و ریاست در امور دینی است که اقدامات عملی او را می‌طلبد. بدین معنا که برای اجرای احکام الهی، اولاً باید بنیه‌های اعتقادی مردم را با ابلاغ معارف دینی قوت بخشد و ثانیاً با توجه به بنیه‌های اعتقادی قوی، نظامی مکتبی تشکیل داد تا بتواند احکام دین را اجرا کند.

امام، فهم کاملی از دین دارد و عام و خاص، مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ قرآن را می‌داند. او سنت واقعی رسول خدا (ص) را می‌شناسد. از این رو، بسیاری از ظنهای خاص و

---

۱ . تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۰ـ۱۲. برای بحث امامت و تعریف و صفات امام، ر.ک: خواجه نصیرالدین طوسی، رسالهٔ امامت، چاپ دانشگاه تهران.

۲ . ممتحنه، ۸.

عام و اصول عملی که به دلیل انسداد باب علم، در دوران عدم دسترسی به امام (ع) وضع شده، در دوران حضور ایشان کارآیی خود را از دست می‌دهند؛ البته شارع این امور را به دلیل مذموم و غیر قابل قبول بودن شک و تردید وضع کرده تا مکلفان در حالت شک و تردید باقی نمانند.

شیعه امامیه، مرجعیت علمی و دینی را حق خالص و منحصر به فرد علی (ع) می‌داند و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن بزرگوار و یازده فرزندش روا می‌شمارد.[۱]

ادله عصمت ـ که ذکر آن گذشت ـ بر مرجعیت دینی اهل‌بیت پیامبر (ص) دلالت دارند. افزون بر این ادله، روایات فراوانی دیگری مانند **اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا، اَنَا مَدینَةُ الْحِکْمَةِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا، اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ مَعَ الْحَقّ**[۲] **اَنَا مَدینَةُ الْفِقْهُ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا وَ...**[۳] مرجعیت دینی آنان را مسلم می‌سازد.

از علی (ع) نقل شده است که درباره ارتباط خود با پیامبر (ص) فرموده: هنگامی که از او سؤال می‌کردم، پاسخم را می‌داد و چون ساکت می‌شدم، او آغاز به سخن می‌کرد.[۴]

ـ رهبری سیاسی

از بعد نظری، شیعه امامیه از آغاز تا کنون اعتقاد داشته که ولایت اجتماعی و سرپرستی جامعه، حق امام معصوم (ع) است و مشروعیت هر حکومت و دولتی، تنها با تفویض از طرف آنان امکان‌پذیر است و در طول تاریخ، شیعه از این نظریه پیروی کرده است.

ـ امامت به معنای رهبری و جانشینی سیاسی

شیعه، امامت را ادامه نبوت می‌داند، اما معتقد است بر امام وحی نمی‌شود و او اختیاری در تشریع شرایع یا نسخ آن ندارد. تنها حکم خدا و رسول، یعنی کتاب و سنت به امام سپرده شده است، و اطاعت از او، مانند اطاعت از پیامبر (ص) مطلق بوده و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نگردیده است.[۵] چنین امامی، علاوه بر ولایت معنوی و مرجعیت دینی مردم، حاکمیت سیاسی آنان را نیز در اختیار دارد و امت نیز دستورهای او را عبادت می‌دانند؛ از این رو، قدرت سیاسی او از استحکام زیادی برخوردار است.

---

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، ص ۲۸.
۲. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۱؛ صدوق، الامالی، ص ۱۸۸؛ فتال نیشابوری، محمد، روضة الواعظین، ص ۱۰۲.
۳. ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۴۹ «الموضوعات».
۴. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۵۱.
۵. موسوی همدانی، محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۲۰.

اصل امامت، اثری ریشه‌دار در انتخاب حاکمان سیاسی در دوران غیبت دارد و با توجه به این اصل، مردم نمی‌توانند هر فردی را به عنوان حاکم انتخاب، یا از او اطاعت کنند، بلکه حاکم باید نیابت خاصی از امام(ع) داشته باشد یا با نیابت عامّه که شرایط آن در آخرین توقیع امام (عج) آمده است، انتخاب شود[1] تا مشروعیت و مقبولیت لازم را به دست آورد.

قابل ذکر است حاکمی که به نیابت عامه انتخاب می‌شود، جایز الخطاست و مانند مقام امامت دارای عصمت نیست. از این رو، در مواردی که به خطای او یقین شود، آگاهش می‌سازند و در مواردی که خطای او محتمل باشد، اطاعت از او لازم است.

در مقابل این اصل سیاسی شیعه، اهل‌سنت معتقدند مسأله رهبری و انتخاب حاکم، صرفاً ریشه مردمی دارد که نباید با مسأله نبوت سنجیده شود و این اصل، هیچ ریشه‌ای در دین و یا نبوت ندارد. بنابراین عقیده، مشروعیت و مقبولیت حاکم، تنها از راه انتخاب مردم یا شورای اهل حلّ و عقد امکان‌پذیر خواهد بود.

با توجه به این مبناست که «ماوردی» کوشیده تا برای هر حکومتی که در حوزه ممالک اسلامی به وجود آمده، مقبولیتی درست کند. برای نمونه، او تلاش می‌کند ولایت‌عهدی را که در دستگاه خلافت عباسی رایج شده است، با انتخاب یک نفر اثبات کند، یا امارت کسانی را که با غلبه و غصب در ناحیه‌ای به تشکیل دولت مستقلی دست می‌زنند و درعمل قدرت خلیفه را نادیده می‌گیرند، به رسمیت بشناسد[2]؛ با اینکه امامت به معنای خلافت را امری شرعی و الهی می‌داند و امام جامعه را به دلیل جانشینی پیامبر (ص) خلیفه و با استناد به آیه اولی‌الامر، واجب الاطاعه می‌شمارد.[3]

ـ مبانی و معیارهای گزینش امام[4]

چنانکه عصمت و علم لدنّی سبب انحصار تعیین پیامبر از سوی خداوند است، همین دو صفت، سبب انتصاب امام از سوی خدا به شمار می‌آید.

---

۱. البته انتخاب در اینجا، به معنای احراز شرایط نیابت عامه است، نه رأی مردم. اگر فقیهی دارای شرایط نیابت عامه شد، زعامت پیدا کرده و باید رئیس قوای سه‌گانه را خود انتخاب کند. بحث انتخاب رئیس دولت به رأی مردم براساس ضرورتهای اجتماعی است که امروزه براساس آن عمل می‌شود. بنابراین، مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، از مبانی مقبولیت نظام سیاسی است، نه مشروعیت آن.

۲. ماوردی، ابویعلی محمد بن حسین فراء، احکام السلطانیه، ص ۳۴.

۳. همان، ص ۵.

۴. برای اطلاع بیشتر از این بحث، ر.ک: الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۷۱ به بعد.

اگر گزینش امام جایز باشد، گزینش رسول و نبی نیز برای مردم جایز خواهد بود، به دلیل اینکه هردو اینها (نبوت و امامت) براساس لطف و مصلحت برای مردم معیّن شده‌اند و اگر این دو جایز باشند، وضع قوانین نیز که فرع بر نبوت است، برای آنان مجاز خواهد بود، در حالی که هیچ کس چنین امری را مجاز ندانسته است.[1]

برخی از مبانی شیعه در انتصابی بودن امامت عبارت‌اند از:

آیه ۱۲۴ سوره بقره «إِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ...» که اولاً: بر منصوص بودن امامت حضرت ابراهیم (ع) دلالت دارد و ثانیاً امامت او بر امور دینی و دنیایی مردم را تأیید می‌کند.

آیه ۶ سوره احزاب «ٱلنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِـٱلْمُؤْمِنِينَ...» بر ولایت و امامت و حتی اولویت آن حضرت بر نفوس مؤمنان دلالت دارد. همچنین آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ»[2] که بر گزینشی بودن منصب امامت و ولایت علی (ع) دلالت می‌کند. بنابراین، هم‌چنانکه در مباحث نبوت، ریشه بحث انتصاب به قرآن باز می‌گردد، در بحث امامت و ولایت نیز مسأله نصب و انتصاب ادله قرآنی دارد.

تفاوت نظریه اهل‌سنت و شیعه در انتخاب امام این است که اهل‌سنت، مقام ابلاغ معارف الهی و عصمت را برای خلیفه لازم نمی‌دانند، گرچه خلافت را امری شرعی و الهی می‌شمارند.[3] آنان آگاهی امام را به اداره امور اجتماع کافی می‌دانند و امامت و انتخاب او را از سوی اهل حل و عقد، شورا یا اجماع مسلمانان جایز و لازم می‌شمارند، اما در اندیشه تشیع، امام به نصب است و هر منصب سیاسی نیز مشروعیتش به نظر امام معصوم و منصوص است.

به طور کلی مبانی شیعه در گزینش امام بدین شرح است:

۱. شیعه، امامت را از اصول دین و در ردیف اعتقاد به توحید، نبوت و معاد می‌انگارد. امام به نص و گزینش الهی تعیین می‌گردد و باید ویژگی‌های ذیل را داشته باشد که البته شناسایی چنین ویژگی‌هایی، جز در پرتو وحی الهی امکان‌پذیر نیست.

الف) معصوم باشد.

ب) دارای مجموعه علوم لدنی باشد، که هر امامی از امام قبل از خود به ارث می‌برد.

---

۱. همان، ص ۷۱. ۲. مائده، ۵۵.

۳. احکام السلطانیه، ج ۲، ص ۷.

تفاوت بین علم امام و دیگران در این است که علم امام اکتسابی نیست.[۱]

۲. امام (ع) براساس نیاز فطری جامعه از طرف خداوند انتخاب می‌شود.

۳. امام وصی پیامبر (ص) است.

۴. گفتار و کردار امام (ع) حجت است.

۴. امامت تا روز قیامت در نسل علی (ع) و فاطمه (س) باقی می‌ماند.

۵. هر امامی (ع) به هنگام رحلت جانشین خود را تعیین می‌کند.

۶. امام حجت خدا بر روی زمین است و هیچ‌گاه زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند.[۲]

۷. امامان مخزن علم الهی و مفسر وحی‌اند. بنابراین، کلمات آنان کلام خدا و فرمانهای آنان فرمان خداست.

۸. امامت میثاقی است بین خدا و انسان و شناسایی امام بر هر مؤمنی واجب است. بر این اساس، هرکس بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.[۳]

ج) ملاکهای گزینش امام و خلیفه

ـ شرطهای امامت:[۴]

۱. هاشمی، از نسل علی (ع) و فاطمه (س)[۵]

۲. منصوص از سوی پیامبر (ص) یا امام قبل از خود

۳. عصمت

۴. وراثت

۵. قرابت

۶. برتری در علم و عمل.

ـ ملاکهای گزینش خلیفه

چنانکه اشاره شد، در مکتب اهل‌سنت، امامت، به معنای خلافت و یک منصب اجتماعی

---

۱. شرح اصول الکافی، ص ۲۲۹؛ شیخ بهائی، محمد بن حسین، مفتاح الفلاح، ص ۱۷۲.

۲. اوائل المقالات، ص ۳۹؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، خمس رسائل فی اثبات الحجة، ص ۱۰ و ۲۰۵.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۲؛ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۳۴۰؛ رازی، ابوغالب، تاریخ آل زراره، ج ۱، ص ۸۰.

۴. با توجه به شرطهای امامت، ملاک گزینش امام نیز مانند گزینش پیامبر (ص) خواهد بود؛ همان‌گونه که نمی‌شود پیامبر را با اجماع اهل حل و عقد، شورا، اجماع و یا آرای مردم انتخاب کرد، امام را نیز نمی‌شود با این‌گونه امور انتخاب کرد.

۵. شمس الدین، محمد مهدی، نظام الحکم و الادارة فی الاسلام، ص ۱۳۶.

است. از این رو، گزینش او نیز به دست اجتماع خواهد بود[۱] و می‌تواند با توجه به مقتضیات هر زمان، ملاکهای متفاوتی داشته باشد. شاید بدین جهت نیز در متون دینی، ملاکهای مشخصی برای آن ذکر نشده است و تنها پس از بر پایی سقیفه بنی‌ساعده، شیوه انتخاب خلفای قبل را ملاک و ضابطه انتخاب خلفای بعدی قرار دادند؛ یعنی اول عمل کردند آنگاه، ضابطه آن را درست کردند. به هر صورت انتخاب خلیفه در مکتب اهل‌سنت به دست مردم است.

ملاکهایی که با توجه به خلافت خلفای پیشین عرضه شده عبارت‌اند از:

۱. راه اول، تئوری سنتی اهل‌سنت مبتنی بر انتخاب ابوبکر است که امام به وسیله اجماع و بیعت اهل حل و عقد انتخاب می‌شود. این شیوه با توجه به گزینش خلیفه اول، با بیعت عده‌ای از صحابه یکی از ملاکهای گزینش خلیفه قرار گرفت.[۲]

۲. دومین راه، استخلاف یا نصب خلیفه و امام لاحق به وسیله خلیفه سابق است، مانند تعیین خلیفه دوم به دست خلیفه اول[۳].

۳. راه سوم، انعقاد خلافت از راه شوراست، مانند انتخاب خلیفه سوم به وسیلهٔ شورای شش نفره.

۵. راه چهارم، استیلا و شوکت باقهر و غلبه است. این ملاک نیز به این جهت است که خلفای بعدی با قهر و غلبه خلافت را به دست می‌آوردند. روزبهان در سلوك الملوك این راه را با توجه به استیلای دولتهای مستقل بر خلافت عباسی اضافه کرده است. در این روش، تفاوتی میان فرد مستولی از نظر جهل و علم فسق و عدل، عرب و عجم و قرشی بودن وجود ندارد.[۴]

پس از انتخاب خلیفه با یکی از شیوه‌های ذکر شده، با او بیعت می‌شود تا هم اقتدار خلیفه به رسمیت شناخته شود و هم به او وعده پیروی بدهند. البته در تعداد بیعت کنندگان نیز بین اهل‌سنت اختلاف است؛[۵] برخی گفته‌اند پس از بیعت چهار نفر، امامت منعقد می‌شود.[۶] وظایف خلیفه از نظر اهل سنت، بعد از گزینش توسط مردم به طور اجمال عبارت است از:

---

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: ایبش، یوسف، الخلافة و شروط الزعامة عند اهل السنة و الجماعة.

۲. التمهید...، ص ۱۷۸. ۳. اصول الدین، ص ۲۷۳.

۴. خنجی اصفهانی، فضل‌الله روزبهان، سلوك الملوك، ص ۸۲.

۵. التمهید...، ص ۱۷۸.

۶. قلقشندی، احمد بن عبدالله، مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۴۳.

حفظ حدود و ثغور اسلامی، قضاوت، رهبری در جنگها، گرفتن مالیات و مصرف آن در مصالح مسلمانان، تعیین افراد در مناصب مختلف.[۱]

اهل‌سنت دلیلی از سنت پیامبر (ص) یا قرآن بر این نحوه از گزینش امام توسط مردم ندارند. قلقشندی برای امامت در نزد اهل‌سنت، چهارده شرط ذکر می‌کند.[۲]

د) شیوه‌های عملی به دست آوردن قدرت و حکومت

شیوه‌های عملی به دست آوردن قدرت، بر اختلافی مبتنی است که در منشأ حاکمیت وجود دارد. اهل‌سنت که منشأ حاکمیت را انسانی و صرفاً سیاسی، اجتماعی و مردمی می‌شمارند، ریشه شکل‌گیری قدرت را از سه راه اجماع، وصیت و شورای اهل حل و عقد می‌دانند. اما چنانکه گذشت، شیعه، منشأ حاکمیت را الهی می‌داند و اعتقاد دارد امامت ادامه نبوت و اعم از رهبری سیاسی و تفسیرهای دینی است.

بزرگ‌ترین مشکلات خلافت علی (ع) گزینش او به شیوه گزینش خلفای قبل از او بود. به این معنا که با او، به عنوان امام مفترض‌الطاعه و امامی که منصوب از سوی خداوند متعال است، بیعت نشد و چنانکه خود ایشان تصریح کرده، با او به امارت بیعت کردند.[۳] حضرت هنگام حرکت به طرف صفین نیز اصحاب خود را جمع کرد و در خطبه‌ای فرمود: شما با من بر امارت بیعت کردید.[۴]

گرچه شورای واقعی امت در خلافت امام علی (ع) تحقق یافت، اما این برای امامت او کافی نبود؛ چون آن حضرت از امامت تفسیر دینی داشت و می‌خواست امت نیز همان حقی را که خداوند متعال به او داده و رسول خدا (ص) نیز آن را اعلام کرده بود، برای او قائل شوند. چنانکه حضرت در سال چهلم هجری به جانشینی امام حسن مجتبی (ع) تصریح کرد، این تصریح نشان از آن دارد که او حق حاکمیت را الهی و منشأ آن را نیز نص می‌داند و روایات ذیل نمونه‌های دیگری برای تأیید این سخن است:

۱. در روایت کافی نقل شده است که «**اِنَّ اَمیرالمُؤمِنین نَصَّ عَلیٰ اِبْنِه الحَسَنْ (ع) بِحَضْرَةِ الشِّیْعَة وَ اسْتَخْلَفَهُ عَلَیْهِمْ**، امام علی (ع) در حضور شیعه به امامت فرزندش امام حسن (ع)

---

۱. نظام الحکم و الادارة فی الاسلام، ص ۳۴۷ - ۳۹۷. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، ر.ک: احکام السلطانیه؛ التمهید... و کتابهای که درباره دین و دولت نوشته شده است.

۲. مآثر الانافة فی معالم الخلافه، ج ۱، ص ۳۱.

۳. شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۷۵ و ج ۱۴، ص ۳۵.

۴. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۲۲ و ۲۳۵.

تصریح کرد و او را جانشین خود قرار داد».[۱]

۲. در نامه امام حسن (ع) به معاویه آمده است:«...وَلّانیِ هذا الامرَ من بعده... پس از خود امامت را به من سپرد».[۲]

۳. ابوالاسود دئلی وقتی مردم را دعوت به بیعت با امام حسن (ع) می‌کرد گفت: علی (ع) او را به امامت وصیت کرده است؛ پس با او بیعت کنید.[۳]

ـ شورا

شورا در لغت به معنای مشورت و رایزنی است، این نکته به همین معنا دو بار در قرآن کریم آمده است؛[۴] از نظر سیاسی، شورا عبارت است از اجتماع گروه فرهیخته و آگاه جامعه برای مشورت دربارهٔ یک موضوع مهم اجتماعی یا سیاسی. یکی از مهم‌ترین انواع چنین شورایی در اسلام، بعد رحلت پیامبر (ص) توسط خلیفه دوم و بعد از زخمی شدن او تشکیل شد که به شورای شش نفره عمر معروف گردید، عثمان بن عفان با رأی سه نفر از اعضای این شورا به خلافت رسید.

ـ شورای شش نفره

در سال ۲۳ هجری، خلیفه دوم به تحریک اموی‌ها[۵] توسط ابولؤلؤ زخمی شد و پس از سه روز درگذشت.[۶]

در مدتی که او زخمی بود، درصدد انتخاب خلیفه بعد از خود برآمد و در ضمن آرزو می‌کرد که کاش ابوعبیده،[۷] سالم مولی حذیفه، معاذ بن جبل یا خالد بن ولید[۸] زنده بودند تا خلافت را به یکی از آنان واگذارد.

---

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۶.

۳. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۲، ص ۳۸۰.

۴. شورا، ۳۸؛ آل عمران، ۵۹.

۵. الانتفاضات الشیعیة عبر التاریخ، ص ۳۹.

۶. پس از کشته شدن عمر، فرزندش عبیدالله به خون‌خواهی او، جفنه و دختر ابولؤلؤ و هرمزان را به قتل رسانید که با واکنش شدید علی ابن ابی‌طالب (ع) روبه‌رو شد. علی (ع) معتقد بود عبیدالله به واسطه کشتن چند بی‌گناه باید قصاص شود، ولی عثمان به عنوان ولیّ دم کشته‌شدگان، او را بخشید. هنگامی که حضرت علی (ع) به خلافت رسید، عبیدالله از ترس قصاص علی (ع) به شام گریخت و در جنگ صفین در رکاب معاویه کشته شد. ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۹، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۹۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۷۵، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰۶.

۷. ابن عبد ربّه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۴؛ ابوجعفر احمد، معروف به محبّ طبری، الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۳-۴، ص ۳۴۹.

۸. ابن قتیبه؛ الامامة و السیاسة، ص ۲۳.

خلیفه دوم، خلافت را بین شش نفر که عبارت بودند از: علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف[۱] قرار داد؛ او معتقد بود که پیامبر (ص) در هنگام رحلت از این شش نفر راضی بوده است.[۲] سپس درباره ویژگی‌های روحی هر کدام چنین گفت:

> علی؛ شایستگی خلافت را دارد، گرچه قدری شوخ‌طبع است، اما شما را به راه حق هدایت می‌کند.[۳] عثمان؛ فرزندان ابی‌معیط را بر مردم مسلط خواهد کرد و عده‌ای از اعراب او را خواهند کشت.[۴] زبیر؛ مردی متلوّن و دچار خشم و غضب است، از این رو، توان عهده‌داری مسئولیت اداره امور مسلمانان را ندارد.[۵] طلحه؛ فراری از جنگ احد است که وقتی آیه حجاب نازل شد، گفت این آیات سودی برای پیامبر (ص) ندارد، فردا خواهد مرد و زنانش را پس از او به همسری درمی‌آوریم، به همین دلیل وقتی پیامبر (ص) رحلت کرد، از او خشمگین بود.[۶] سعد؛ فردی جنگجو و بی‌باک است، ولی قبیله زهره را با خلافت چه کار، سعد شایستگی خلافت ندارد.[۷] عبدالرحمان؛ مردی با ایمان است، اما از عهده‌داری امور مسلمانان، سررشته ندارد و زنش بر او مسلط است.[۸]

عمر پس از تعیین اعضای شورا، ابوطلحه انصاری را بر پنجاه نفر نیروی نظامی گمارد و به او دستور داد تا بیش از سه روز به اعضای شورا در انتخاب خلیفه مهلت ندهد. اگر پنج نفر شورا با کسی موافق بودند و یک نفر مخالف بود، گردن آن یک نفر را بزنند؛ اگر چهار موافق و دو مخالف بود، گردن دو مخالف را بزنند؛ اگر هم دو گروه سه نفری شدند، خلافت حق سه نفری است که عبدالرحمان در میان آنان است و سه نفر دیگر باید اطاعت کنند، وگرنه گردن آن سه نفر را بزنند.[۹]

---

۱. وی شوهر ام کلثوم، ، دختر عقبة بن ابی‌معیط، خواهر ناتنی عثمان بود. عبدالرحمان بن عوف کسی است که خلیفه دوم نقش اصلی را در شورا به او داد؛ (أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۱۹).

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ برای تفصیل بیشتر ر.ک: عبدالمقصود، عبدالفتاح، الامام علی ابن ابی‌طالب (ع)، ترجمه طالقانی، ج ۱، ص ۴۱۱ - ۴۵۱.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۶.

۴. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴۷؛ الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۶؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۶.

۵. البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۰؛ همان، ج ۱-۲، ص ۲۱۱.

۶. همان؛ عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۸۰.

۷. همان.

۸. همان؛ الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۳-۴، ص ۳۱۴.

۹. مسعودی، علی ابن الحسین، التّنبیه و الاشراف، ص ۲۹۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰۳.

ترکیب شورا به صورتی بود که تصمیم‌گیری اصلی به عهده عبدالرحمان قرار گرفت و رابطه سببی او و عثمان از یک طرف و همبستگی نسبی و قبیله‌ای سعد و عبدالرحمان از طرف دیگر، عملاً هیچ شانسی برای علی (ع) باقی نگذاشت.[1] خلیفه دوم به خوبی می‌دانست که تنها عثمان است که به کمک و پشتیبانی یک پارچه اشراف قریش می‌تواند در مقابل علی (ع) مدعی خلافت باشد.

علی (ع) در خطبه معروف شقشقیه درباره شورای شش نفره عمر چنین فرمود:

> ...خدایا چه شورایی! ناچار با آنان انباز و با گفتگوشان دمساز گشتم، اما یکی از کینه راهی گزید و دیگری داماد خود را بهتر دید و این دوخت و آن برید تا سومین به مقصود رسید....[2]

عثمان در شورای شش نفره به خلافت رسید؛ زبیر به نفع علی (ع) و طلحه به نفع عثمان، سعد به نفع عبدالرحمان و در نهایت عبدالرحمان به نفع عثمان کنار رفت.[3]

در برخی منابع تاریخی، از عبدالرحمان نقل شده که او پس از مشورت با اعضای شورا، نظر اکثر اهل شورا را با عثمان دانست، ولی با وجود این اول خلافت را به علی (ع) عرضه کرد به شرط آنکه کتاب خدا، سنت پیامبر (ص) و سیره شیخین را ملاک عمل قرار دهد، اما امام علی (ع) در لفظ نیز سیره شیخین را نپذیرفت و آنان نیز این را به خوبی می‌دانستند و به همین جهت نیز آن را پیشنهاد کردند.[4] گرچه عثمان نیز که عمل به روش شیخین را در لفظ پذیرفته بود، هیچ‌گاه به آن عمل نکرد.

ملموس‌ترین نتیجه ردّ سیره شیخین توسط علی (ع)، مطابق نبودن آن با کتاب و سنت پیامبر (ص) بود، به طوری که خلافت چند ساله حضرت نیز نشان داد او برای هیچ چیزی حاضر نبود از کتاب و سنت عدول کند.

یکی از پژوهشگران درباره امتناع علی (ع) از قبول سیره شیخین و نقش آن در پیدایش مکتب فقهی شیعه و سنی چنین می‌نویسد:

> مهم‌ترین نکته در واقعه شورا، در امتناع تاریخی علی (ع) به پیروی از رویه دو خلیفه اول قرار دارد. همین اعلام ناسازگاری علی (ع) مهم‌ترین و قدیمی‌ترین دیدگاه که موجبات پیدایش دو مکتب فقهی تحت عناوین تشیّع و تسنن را فراهم می‌آورد، شکل می‌دهد. ... اختلافات در مسائل حقوقی و فقهی حداقل به صورت نظری، به

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۳، ص ۱۰.

۳. التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۱.

۴. الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰۵؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۹.

زمان نفی پیروی علی (ع) از رویه شیخین می‌رسد. از این رو، این نفی به صورت گسترده به اساس تفکر فقهی تشیع خدمت می‌کند.... اندیشه‌ای راکه امام علی (ع) در شورا مطرح کرد، حداقل پنجاه سال طول کشید تا به گونه‌ای مشخص و مستقل پدیدار گردد و این طرز تفکر تا زمان امام صادق (ع) بسط و تکوین نیافت.[۱]

شورای خلیفه دوم، در تعیین جانشینی هیچ مبنا و مستمسکی نداشت؛ زیرا خلفای راشدین به شورا انتخاب نشده بودند. در انتخاب خلیفه اول، تنها عمر بن خطاب و ابوعبیده پسر جراح نقش داشتند و چنانکه در سخنان خلیفه اول[۲] و دوم[۳] آمده، انتخاب ابوبکر فلتة، یعنی امری شتاب‌زده و بدون تدبیر بود. خلیفه دوم نیز به انتخاب مستقیم خلیفه اول بود و شورای شش نفره خلیفه دوم هم طوری بود که نتیجه آن از اول مشخص بود که عثمان حداقل براساس قوم‌مداری انتخاب خواهد شد.[۴]

عبدالفتاح درباره نقش شورا در انتخاب خلیفه می‌گوید: شورا در بازار جانشینی متاعی بی‌ارزش بود و تنها لفظی بود که بازیچه لبها گشت و از مضمونش تهی شد، چنانکه در مسیر سقیفه نیز به بیراهه رفته بود.[۵]

پرسش مهمّی که در اینجا وجود دارد، این است که چرا قریش علی (ع) را بعد از رحلت پیامبر (ص) تا زمان شورای شش نفره از خلافت محروم کردند؟ با اینکه علی (ع) برای خلافت در بین خاندان رسول خدا (ص) که نبوت و ولایت در میان آنان بود، بدون منازع شایسته‌ترین افراد بود.[۶]

خلیفه دوم در دوران خلافت خود، در پاسخ به این پرسش به عبدالله بن عباس، گفت: قریش دوست نداشت که نبوت و خلافت در یک جا جمع شود.[۷] البته او نگفت علت این دوست نداشتن قریش چه بوده است و همچنین نگفت که آیا قریش حق دارد خلافت را در هر جا که می‌خواهد، قرار دهد، هم‌چنانکه در زمان مذاکرات و گفتگوهای اهل شورا، سخنانی در حمایت از عثمان مطرح می‌شد که براساس ملاحظات قبیله‌ای و برخاسته از هوسهای بنی‌امیه بود.

---

۱. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۹۶.
۲. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۵۰.
۳. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۹۱ و ج ۵، ص ۵۰۰؛ التمیمی البستی، محمد بن احمد، السیرة النبویة و أخبار الخلفاء، ج ۲، ص ۴۲۱.
۴. مظفر، محمدرضا، السقیفه، ص ۴.
۵. السقیفة و الخلافة، ص ۲۶۴.
۶. نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۳۴؛ نیشابوری، محمد فضل بن شاذان، الایضاح، ص ۲۰۳.
۷. أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۳۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۰ و ۲۲۲؛ السقیفة و الخلافة، ص ۲۷۹.

براساس قول بعضی مستشرقان، این نه کودتای عمر و ابوبکر در سقیفه بنی‌ساعده، بلکه حسادت قریش بود که علی (ع) را از رسیدن به خلافت بازداشت. تنها فرصت علی (ع) برای سهیم شدن در حکومت جامعه اسلامی، مشارکت کامل در شورایی بود که عمر از نخستین صحابه قریش تشکیل داده بود.[۱] همچنان که تفکر نابجایی که جمع امامت و خلافت را در یکجا نمی‌پذیرد، از کلی‌سازی‌های بی‌وجهی بوده که از حسادت قریش سرچشمه گرفته است. جای تعجب نیست اگر بیشتر آن مردم نسبت به علی (ع)، جوانی که در میان قهرمانان خود برایش همتا نمی‌دیدند، حسد ورزند و کینه او را در درون سینه‌ها جای دهند، تا آنجا که در میان صحابه پیامبر (ص) حسودانی را می‌نگریم که در پنهان داشتن حسد خود می‌کوشیدند، ولی باز نمی‌توانستند آن را مخفی دارند. پیامبر (ص) در اصحاب خود، این‌گونه بداندیشی و انحراف را در بسیاری از موارد می‌دید و از این رو، پیوسته و روزهای پی‌درپی فضیلت علی (ع) را بدانها گوشزد می‌کرد و نزدیکی او را به قلب خود بیان می‌نمود.[۲] چنانکه عثمان بن عفان به علی (ع) می‌گفت: گناه من چیست که قریش تو را به جهت اینکه هفتاد نفر از آنان را کشتی دوست ندارد.[۳]

حضرت فاطمه (س) نیز هنگامی که در جمع زنان قریش به گلایه سخن می‌گفت، درباره کدورت مردم نسبت به حضرت علی (ع) فرمود: مَا الَّذِیْ نَقَمُوا مِنْ اَبِی الحَسَنِ نَقَمُوا وَاللّٰهُ مِنْهُ نَکِیرَ سَیْفِهِ وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ و نَکَالَ وَقْعَتِهِ وَ تَنَمُّرَه فِی ذاتِ اللّٰهِ....[۴] قسم به خدا آنچه سبب خرده‌گیری اینان بر ابوالحسن شد، صلابت شمشیر، نهراسیدن از مرگ، سختی در میدان نبرد و بُرندگی و شجاعت او درکار و خشم و جدی بودن او در راه خدا بود.

به گفته عبدالفتاح، قریش اگر امروز سروری را برای علی (ع) ـ که برترین مردان خود بود ـ نپذیرفت، دیروز هم برای برترین خلق برگزیده جهانیان نمی‌پذیرفت؛ منشأ آن همان سینه‌های پُر کینه است.[۵]

حسکانی روایاتی از علی (ع) نقل کرده که حضرت به عمار فرمود: مصداق أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَـٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِ[۶] ما هستیم.[۷]

---

۱. مادلونگ، ویلفرد، جانشینی محمد(ص)، ص ۹۸.
۲. الامام علی بن ابی‌طالب (ع)، ج ۱، ص ۱۷۰.
۳. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۱؛ الجمل ...، ص ۱۸۶.
۴. طیفور، ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر، بلاغات النساء، ص ۳۲.
۵. الامام علی ابن ابیطالب (ع)، ج ۱، ص ۳۱۶.
۶. نساء، ۵۴.
۷. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۵. دربارهٔ حسادت قریش به بنی‌هاشم ر.ک: أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۸۴ ـ ۱۹۶؛ الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۳؛ مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۲۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰.

بعد از اینکه با عثمان بیعت شد، حضرت فرمود: این اولین روز دشمنی شما با ما بنی‌هاشم نیست.[1] سپس حضرت رو به عبدالرحمان کرد و فرمود: به خدا سوگند عثمان را انتخاب نکردی و به او رأی ندادی، مگر اینکه رأی را به خودت برگرداندی.[2]

ـ بیعت[3]

بیعت در لغت به معنای عهد و پیمان، و در اصطلاح تعهد، پیروی و اطاعت از حاکم است، به طوری که بیعت نکردن، نوعی مخالفت شمرده شده است. البته هر بیعتی برای تشکیل حکومت نیست. بیعت می‌تواند برای همراهی در جنگی یا عمل به یکسری دستورات دیگر باشد؛ چنانکه پیامبراکرم (ص) نیز بیعتهای گوناگونی مثل بیعت عقبه، بیعت رضوان و بیعت با زنان مسلمان داشت. در قرآن کریم در سوره‌های فتح،[4] و ممتحنه،[5] به دو پیمان اخیر اشاره شده است. بیعت نزد عرب از اهمیت بالایی برخوردار بود، از این رو، آنان شکستن بیعت را بسیار زشت می‌شمردند. اهل‌سنت یکی از روشهای تعیین خلیفه را بیعت می‌دانند و پس از رحلت پیامبر (ص) اولین بار با ابوبکر بیعت شد.

ـ اهل حل و عقد

مسأله امامت و خلافت نزد عامه و خاصه از اهمیت بسزایی بر خوردار است، به طوری که این مسأله در مباحث فقهی و کلامی فرقه‌های مختلف جایگاه ویژه‌ای دارد، یکی از مباحث مربوط به امامت و خلافت، راه‌های تعیین و انتخاب امام و خلیفه است که محل اختلاف میان فرقه‌ها و مذهبهای گوناگون است.

در نظام سیاسی اهل‌سنت، یکی از شیوه‌های تعیین خلیفه، انتخاب اهل حل و عقد است. منظور از اهل حل و عقد آن است که چون اجتماع همه امت برای تعیین خلیفه ممکن

---

۱. العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۳.

۲. همان.

۳. بیعت، در اندیشه سیاسی تشیع، با توجه به آیات مشروعیت حکومت، تنها به معنای اعلام وفاداری است، نه اعطای حاکمیت. بعدها خلفا آن را اجباری کردند و به معنای اعطای حاکمیت و رأی مردم شد، و الا هر مسلمانی با اظهار اسلام، به اطاعت بی‌قید و شرط از رسول خدا (ص) تعهد می‌دهد که بیعت نیز تأکید همین مطلب است.

۴. فتح، ۱۰.

۵. ممتحنه، ۱۲.

نیست، عده‌ای از کسانی که صلاحیت دارند، در یکجا جمع شوند و خلیفه را معیّن کنند؛ آنان اهل حل و عقد به شمار می‌آیند.[1]

ـ انتخاب

اهل‌سنت معتقد است ابوبکر و عثمان به وسیله شورا برگزیده شدند. بنابراین، هرگاه مردم، اهل حل و عقد یا شورا خلیفه‌ای را انتخاب کرد، این عقد کامل و غیر قابل خدشه است؛ زیرا انتخاب از طرف همه مردم ممکن نیست. از این‌رو، آنان انتخاب اهل حل و عقد را کافی می‌دانند، گرچه در تعداد اهل حل و عقد نیز اختلاف دارند.

ه) جایگاه سیاسی مردم در دیدگاه شیعه (اختیار، آزادی، انسان)

از منظر دین، حق حاکمیت تنها از آنِ خداوند متعال است، جانشینان خداوند، انبیا و اولیای الهی هستند و هدفشان این بوده که زمینه انتخاب را برای مردم ایجاد کنند، تا مردم با بینش و آگاهی، راه صحیح و ناصحیح را از هم تشخیص دهند.[2] بنابراین، در تفکر دینی، نه تنها حق انتخاب برای هر انسانی مسلم است، بلکه هدف بعثت پیامبران این بوده تا زمینه انتخاب را برای بشر مهیا سازند. انبیا و اولیای الهی وظیفه داشته‌اند تا عزت، کرامت و آزادگی انسانی را حفظ کنند و کسی حق تفکیک حقوق فطری انسانها را از حقوق طبیعی آنان ندارد. خداوند انسان را عزیز، کریم و آزاد آفریده است. در این نگاه، مردم به عنوان امت واحده به وسیله دین با هم مرتبط می‌شوند و در جامعه دینی، امت از حقوق یکسان، اما از وظایف متفاوت برخوردارند.

ـ اختیار، آزادی، انسان

آزادی، از مفاهیم بدیهی و از بزرگ‌ترین و عالی‌ترین ارزشهای انسانی است که از زمان تولد، در سرشت آدمیان نهاده شده است، و اسلام نیز برای آزادی ارزش فراوانی قائل است.[3] در

---

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: فوزی خلیل؛ دور أهل الحل و العقد فی النموذج الاسلامی لنظام الحکم؛ تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴؛ شریف جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

۲. لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ، انفال، ۴۲.

۳. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱. در نامه امام علی (ع) به امام حسن مجتبی (ع)، سفارش شده که: بنده کسی مباش، که خداوند تو را آزاد آفریده است.

واقع یکی از نیازمندی‌های هر موجود زندهٔ خواهان گذراندن راه رشد، تکامل و آزادی است،[۱] اما از آنجا که نفس انسانی ضعیف و آزمند می‌باشد،[۲] خداوند متعال دو نوع حدود را از نظر فردی، اجتماعی، حقوقی، فکری و عقیدتی برای او معیّن کرده است:

۱. حدودی در ارتباط با خداوند متعال، که برای چگونگی باروری و شکوفایی گوهر ملکوتی او، تکالیفی را در قبال خود بر عهده او نهاده است. این تکالیف به پنج قسم (واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح) طبقه‌بندی شده است.

۲. حدودی در قبال ارتباط خود با اطرافیان، اعم از افراد، جامعه و دولت.

بحث آزادی، از مباحث پر مناقشه در حوزه علوم انسانی است که به‌طور مستقیم با تعریف انسان مرتبط است.

هر نظام فکری و فلسفی، براساس مبانی فکری خود، تعریف خاصی از انسان دارد. اسلام به لحاظ اینکه انسان را یک موجود الهی و دارای ابعاد معنوی می‌داند و او را در حدود طبیعی‌اش خلاصه نمی‌سازد، معتقد است خداوند متعال به حکمت الهی خود، فکر و قوه عقل و تفکر را به انسان بخشیده و مسیر صحیح را نیز با فرستادن فرستادگان و کتابهای آسمانی به او نشان داده است. بر این پایه، اگر بخواهد این موهبت الهی را در مسیر باطلی به کار ببرد، باید او را محدود کرد.

در اعتقاد شیعه، اختیار و آزادی حد وسطی است میان جبر اشعری و تفویض معتزلی که این خود برگرفته از جمله معروف «**لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین، است**» است که منسوب به ائمه می‌باشد.[۳]

ـ انسان

برای شناخت اندیشه سیاسی تشیع، باید انسان را در این مکتب مورد بحث قرار داد. در واقع هر تعریفی از انسان، در جهت‌گیری سیاسی آن نیز مؤثر خواهد بود.

در رویکرد تشیع، انسان با داشتن دو ویژگی عقل و اختیار، از سایر موجودات ممتاز می‌شود و با شکوفایی عقل به بلوغ می‌رسد. هم‌چنانکه در منظر این مذهب، انسان موجودی دارای حیات مادی و معنوی است که هم در این دنیا و هم در حیات اخروی مطرح است. حکومت بر مبنای انتخاب و انتصاب نیز بر دو مبنای مختلفِ انسان‌شناسی مبتنی

---

۱. مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، ص۱۳.
۲. فاطر، ۱۵.
۳. اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

است. دیدگاه اول معتقد است انسان در هستی و کل نظام جهانی مطرح است. در این دیدگاه، انسان هم استمرار دارد و هم در این استمرار، با کل هستی اتصال و پیوند یافته است. از این‌رو، باید حاکمی بر او انتخاب شود که از روابط انسان با هستی آگاه و از آن با خبر باشد تا خلق را به راهی دیگر نکشد و شتر حکومت را بر در خانه خویش نخواباند، هم‌چنانکه قوانین آن حکومت نیز باید با نظام هستی هماهنگ باشد. بنابراین، تعیین خط‌مشی کلی نظامی که این انسان را هدایت کند، از عهده مردم خارج است. انسان با این هدایتهای الهی است که به مقام خلیفة اللهی می‌رسد.

دیدگاه دوم قائل است اگر شخصی مصلحت جامعه را تشخیص دهد، خیر و شر مادی مردم را بشناسد و قدرت مدیریت جامعه را دارا شود، صلاحیت انتخاب از طرف مردم را یافته است و مردم نیز او را انتخاب می‌کنند، تا در چارچوب ضوابط حاکم بر جامعه ـ چه دینی چه غیر دینی ـ و براساس ضوابط موکلان خود عمل کند.[۱] بنابراین، اختلاف اساسی دیدگاه نظری دو مبنای انتخاب و انتصاب، بر تعریف آنها از انسان استوار است و هرگز قابل جمع نیستند.

و) اختیارات و وظایف متقابل دولت و ملت

ـ سیاست عین دیانت

بعضی از فیلسوفان اسلامی، سیاست را به معنای حقیقی آن، عبارت از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسانها در مسیر حیات معقول دانسته و گفته‌اند:

با توجه به این تعریف، سیاست همان پدیدهٔ مقدسی است که اگر به طور صحیح انجام بگیرد، یکی از باارزش‌ترین تکاپوهای انسانی است که در هدف بعثت پیامبران الهی منظور شده و عالی‌ترین کار و تلاشی است که یک انسان دارای شرایط می‌تواند انجام بدهد.[۲]

این نظریه گرچه از طرف یکی از فیلسوفان دینی ارائه شده، اما با توجه به پایگاهی که این تعریف در منابع دینی دارد، می‌تواند به عنوان یکی از اصول عقاید سیاسی شیعه قرار گیرد؛ زیرا سیاستِ به این معنا، توأم با دینداری است و پیوند عمیقی با زیربنای فکری و عقیدتی تشیع دارد و در مسیر تحقق آمال و خواسته‌های تعالیم معصومان(ع) است و مایه تقویت دین و اجرای حدود الهی می‌گردد.

---

۱. التمهید...، ص ۱۷۸؛ اصول الدین، ص ۲۷۷.

۲. جعفری، محمدتقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۴۷.

در مکتب تشیع، نظام سیاسی و حکومت از مبانی فکری و عقیدتی نشأت می‌گیرد، به طوری که اجرای احکام دین، بدون داشتن یک حاکمیت سیاسی امکان‌پذیر نیست. به عبارتی داشتن یک نظام سیاسی، موجب تقویت و شکوه دین می‌شود و این درست بر خلاف نظریه سکولاریزم است که دین را جدای از سیاست می‌داند و اصولاً نظریه‌پردازان سکولار، انگیزه خود را از طرح جدایی دین از سیاست، جلوگیری از قربانی شدن دین در مسلخِ سیاست پلید می‌دانند.[۱]

طرحِ نظریه سکولاریزم و جدایی دین از سیاست، انحراف از اصول عقاید سیاسی اسلام است جمله معروف شهید مدرس، از عالمان مشهور شیعه و از سیاستمداران ورزیده دوره پهلوی، که فرمود: «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ما» پاسخی به این انحراف است. این جمله شهید مدرس، بارها مورد تأیید و تأکید عالمانی چون امام خمینی(ره) قرار گرفته، که خود عالمی آگاه و سیاستمداری قدرتمند بود. به علاوه، هیچ عالم آگاه به اصول و مبانی اعتقادی ـ سیاسی شیعه، قائل به تفکیک دین از سیاست نشده است.

در قرآن کریم پیامبر اکرم (ص) اسوه حسنه‌ای معرفی شده و مؤمنان باید به عنوان الگو به آن حضرت اقتدا کنند. حال به این دلیل که بزرگ‌ترین موفقیت پیامبر (ص) بنیانگذاری دولتی براساس تعالیم اسلام بود، مؤمنان از این جهت نیز موظف‌اند از ایشان به عنوان سرمشق پیروی کنند.[۲]

ـ منشور سیاسی تشیع

اصول سیاسی تشیع مانند اصول اعتقادی آن از سه منبع سرچشمه گرفته است:

۱. قرآن

۲. سنت رسول خدا (ص).

بنابر گواهی تاریخ، پایبندترین مذهب به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص)، تشیع است.[۳] چنانکه در شورای شش نفره علی (ع) حاضر نشد، به جز کتاب و سنت چیزی را بپذیرد و در تمام دوران خلافتش نیز، پایبندترین فرد به سنت رسول خدا (ص) بود. در تقسیم بیت المال، با طلحه و زبیر به سنت رسول خدا (ص) استدلال می‌کرد و برنامه‌های اصلی حکومت خود

---

۱. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، ص ۴۴.

۲. احزاب، ۲۱.

۳. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۲۵۲.

را برگرداندن جامعه به زمان رسول خدا(ص) به معنای احیای سنت او اعلام کرد. «اِنّی حامِلُکُمْ اِلیٰ مَنْهَجِ نَبِیِّکُمْ»[۱]. نیز در حیات فکری، سیاسی و اعتقادی آن حضرت مهم‌ترین مسأله، عمل به کتاب و سنت بود.

۳. سیره امام علی (ع) و سایر ائمه اهل‌بیت (ع).

یکی از مهم‌ترین منابع سیره سیاسی شیعه، عهدنامه مالک اشتر است که علی (ع) آن را به هنگام تعیین وی به عنوان فرماندار مصر در سال ۳۹ هجری نگاشته است.

ملاکها و معیارهایی که حضرت علی (ع) در این عهدنامه به مالک اشتر نوشت، بیانگر مبانی اندیشه سیاسی تشیع است. به یقین اگر جامعه امروز ما بتواند تطبیق کاربردی اصول ذیل را با جامعه سیاسی خود تحقق بخشد، نظامی کارآمد مبتنی بر اندیشه‌های تشیع به وجود خواهد آورد. اینک به برخی از این اصول که از این عهدنامه استنتاج شده است اشاره می‌شود.

الف) با نگاهی به مجموعه کارگزاران علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) به نظر می‌رسد انتخاب کارگزاران سالم، صالح، متعهد و کاردان از اولین اصول مورد توجه او بوده است.[۲]

ب) اهتمام و ضرورت توجه کارگزاران به عمل صالح و کنترل هوای نفس برای تحدید قدرت سیاسی، از دیگر مؤلّفه‌های این منشور جاوید است.[۳]

ج) تنظیم ارتباط حاکم و کارگزار با مردم، براساس محبت و اغماض از لغزشهای مردم، از دیگر موارد این اصول است.[۴]

د) پرهیز از ستم و توجه به حق و گسترش عدالت در جامعه.[۵]

ه) طرد مشاوران ناشایست، عیب‌جو وسعایتگر.[۶]

و) حفظ ارزشها و پاسداری از سنتهای پسندیده.[۷]

افزون بر موارد بالا، حضرت در این نامه، به صورت مفصل به نقش طبقات مختلف و رابطه آنان با دولت اسلامی و بالعکس، ویژگی‌های نیروهای مسلح و نقش آنان در حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، نقش قضات و توجه به معیشت آنان برای سلامت جامعه،

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۳۶.

۲. ر.ک: ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین (ع)، ج ۲، ص ۱۳۶ به بعد.

۳. همان، ص ۱۳۲.

۴. همان، ص ۱۳۳.

۵. همان، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۶. همان، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۷. همان، ص ۱۳۸.

توجه به معیشت مردم و تأمین نیازها و بررسی دقیق کار آنان، آبادانی شهرها و تمام مسائلی که رشد و تکامل معنوی و مادی انسان را به دنبال دارد، اشاره کرده است. اینها از مهم‌ترین مبانی واصول سیاسی شیعه در اداره یک حکومت دینی و مردم‌سالار است که پیوندی عمیق با عقاید تشیع دارد.

این موارد می‌تواند تا حدودی ماهیت حکومت دینی و اندیشه سیاسی را از منظر شیعه ترسیم کند.[۱]

ـ عدل

عدل در عین حال که از اصول اعتقادی شیعه است، از اساسی‌ترین اصول و مبانی اندیشه سیاسی آن نیز به شمار می‌رود و عدالت، از اموری است که مشروعیت سیاسی امام جامعه به آن بستگی دارد. در مقابلِ عدل، ظلم قرار دارد که شیعه حاکمیت غیر امام عادل یا غیر منصوب از سوی او را غصبی و نامشروع می‌داند.

حضور فراوان عدل در سخنان نورانی ائمه (ع) نشان از اهمیت آن در نظام فکری این مذهب است.

عدل افزون بر اینکه جایگاه مهمی در علومی مثل فلسفه، کلام، فقه،اخلاق، سیاست و... دارد، ازمستقلات عقلی نیز به شمار می‌رود. بدین جهت، همیشه به عنوان یک اصل مهم، در علوم مختلف مورد توجه عالمان شیعه بوده است. البته جایگاه عدل در حوزه سیاست، بس عظیم است که بدون آن، حاکمیت هیچ حاکمی به رسمیت شناخته نمی‌شود.

علی (ع) انتظام امور نظام سیاسی مردم را منوط به عدل دانسته[۲] و ستم را مایه آوارگی رعیت و از هم پاشیدن اداره نظام سیاسی تلقی کرده و به والیان خود اجرای عدالت را تأکید و یادآوری نموده است.[۳]

نراقی در معراج السعادة با اینکه مطالب اخلاقی را نوشته، عدالت حاکم را اشرف و افضل

---

۱. برای به دست آوردن مبانی اندیشهٔ سیاسی شیعه و مؤلّفه‌های آن، ر.ک: کتب اربعه شیعه و تواریخی که دربارهٔ زندگانی ائمه (ع) هم چنانکه برای به دست آوردن دیدگاه‌های مختلف عالمان شیعه درباره اندیشه‌های سیاسی این مکتب، می‌توان به رساله اندرزنامه، اثر مرحوم آخوند خراسانی؛ رساله تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل، شیخ فضل الله نوری؛ تنبیه الامة و تنزیه الملّة شیخ محمد حسین نائینی و اندیشه سیاسی در اسلام معاصر حمید عنایت مراجعه کرد.

۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۹۰، حدیث ۱۹۵۴.

۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۴۷۶، ص ۴۴۵.

انواع سیاست دانسته و معتقد است هر عدالتی نسبت به عدالت حاکم است و اگر عدالت سلطان نباشد، احدی از اجرای عدالت متمکن نخواهد بود.[۱] در فقه، فلسفه و کلام شیعه نیز عدل جایگاهی بس رفیع دارد و رعایت آن، موجب آزادی و کرامت انسان می‌شود. چنانکه علی(ع) بعد از اینکه به خلافت دست یافت، در اولین خطبه برنامه حکومتی خویش را چنین اعلام فرمود:

بدانید که روزگار دگر باره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود، به هم خواهید درآمیخت و چون دانه که در غربال ریزند یا دیگ‌افزار که در دیگ ریزند، روی هم خواهید ریخت، تا آنکه در زیر است زبر شود و آنکه بر زبر است به زیر در شود و آنان که واپس مانده‌اند پیش برانند و آنان که در پیش افتاده‌اند واپس مانند.[۲]

از این سخنان، به روشنی برمی‌آید که مبنا و اساس حکومت علی (ع) عدالت بود، چنانکه این سیره پیامبر اکرم (ص) بود و در تمام شئونات فردی، اجتماعی، سیاسی و حتی خانوادگی، ذره‌ای از عدالت عدول نکرد.

در فرهنگ سیاسی شیعه، عدالت از حساسیت بیشتری به نسبت دیگر فرقه‌های اسلامی برخوردار است. با تأمل در تاریخ سیاسی شیعه، این مطلب آشکار می‌شود که شیعه، هیچ‌گاه با سلاطین جور کنار نیامده و پیوسته با آنان درگیر بوده است، علت آن نیز دوری آنها از عدل و ستم به خلق خدا بوده که سبب به وجود آمدن فقر و غنا و از بین رفتن آزادی انسانها شده و در نهایت، به زوال حکومت آنان انجامیده است.

در مقابلِ عقیدهٔ تشیع دربارهٔ عدالت سیاسی حاکمان، برخی از اهل‌سنت نظریه صلِّ مَع کل امامٍ و جاهِدْ مَع کل امیرٍ[۳] را مطرح می‌کنند که براساس این نظریه، هرکس حاکمیت پیدا

---

۱. نراقی، [ملّا] احمد، معراج السعادة، ص ۵۱. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶، ص ۱۷.

۳. خوارزمی، مقتل الحسین(ع)، ج ۱، ص ۱۸۸. علت این سخن اهل‌سنت آن است که آنان، اولی‌الامر را در آیه ۵۹ سوره نساء، به خلفا، حاکمان و پادشاهان تفسیر می‌کنند. چنانکه مسلم در کتاب خود نقل کرده‌است که یزید جعفی از پیامبر (ص) پرسید: اگر حاکمانی بر ما مسلط شدند که حق خود را از ما می‌گیرند، اما حق ما را به ما نمی‌دهند چه کنیم؟ حضرت فرمود: اسمعوا واطیعوا، بشنوید و اطاعت کنید. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب طاعة الامراء و ان منعوا الحقوق، ج ۳، ص ۴۷۴. صاحب المنار، در ذیل تفسیر آیه اولی‌الامر گفته است: بَعضهم اَطلَق فی الحُکام فأوجَبُوا طاعة کل حاکم؛ بعضی با توجه به آیه مذکور، اطاعت همه حکام را جایز می‌دانند. رشیدرضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم، الشهیر بتفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۱.

کرد، باید به عنوان حاکم جامعه از او اطاعت شود، خواه عادل باشد یا ظالم.[۱] در واقع اینان عدالت را در سلوک سیاسی حاکمان شرط نمی‌دانند، بلکه حاکم بودن و قدرت داشتن را دلیل مشروعیت حکومت می‌دانند، در حالی که از مهم‌ترین پشتوانه‌های حکومت در اندیشه سیاسی شیعه امامیه، عادل بودنِ حاکم و رعایت مشخصه‌های عدالت در مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... در تمام سطوح جامعه است. به همین سبب است که مهم‌ترین و محوری‌ترین ویژگی حکومت حضرت علی (ع) عدالت بود، تا حدی که گفته شده است: علی به سبب شدت عدالتش به شهادت رسید.[۲]

خلاصه

اصول و مبانی اعتقادی و سیاسی شیعه براساس آیات قرآن و روایات رسول خدا(ص) است. از اصلی‌ترین مبانی اعتقادی شیعه امامت است که مانند نبوت به تعیین الهی است و به قبول و نفی مردم بستگی ندارد، اگر چه تحقق آن به پذیرش مردم است و آنچه مردم را با ولی و امام خود پیوند می‌دهد عصمت و علم ولی است که فهم او از دین و انسان کامل است و قادر است انسان را در دنیا و برای آخرت رهبری کند.

محورهای مطالعاتی

۱. اصولاً شناخت مفاهیم و مبانی هر علمی چه تأثیری در شناخت مسائل آن علم دارد؛
۲. رابطه امامت، خلافت و نبوت در دو دیدگاه شیعه و اهل سنت؛
۳. عصمت، علم، سابقه، قرابت، وصایت و وراثت چه تأثیری در گزینش امام و حاکم دارد؛
۴. تفاوت گزینش حاکم از طرف خداوند با گزینش حاکم از طرف مردم؛
۵. جایگاه بیعت، رأی اهل حل و عقد، انتخاب مردم در انتخاب حاکم در دو دیدگاه شیعه و اهل سنت چگونه است؛
۶. سرفصلهای مهم‌ترین اصول و مبانی اعتقادی شیعه کدام است؟
۷. امامت در اصول اعتقادی و سیاسی شیعه چه جایگاهی دارد؟

---

۱. قاضی ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخراج، ص ۱۰.
۲. جرداق، جرج، امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، ترجمهٔ خسروشاهی، ج ۳، ص ۷۳۸.

فصل دوم

پیدایش تشیع

مقدمه

هدف این فصل مروری اجمالی بر وقایع پس از رحلت رسول خدا(ص) و دستیابی به خاستگاه تاریخی پیدایش تشیع است.

تاریخ اجتماعی اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان پس از رحلت رسول خدا(ص) اندک اندک با سنّت و سیره آن حضرت فاصله گرفتند و پس از ۲۵ سال به زندگانی پیش از بعثت بازگشتند، امام علی(ع)، در سال ۳۵ هجری به خلافت رسید و بار دیگر سیره و سنّت آن حضرت را حیات مجدد بخشید. عده‌ای از مسلمانان که با توجه به تأکیدات رسول خدا(ص) در پیروی از آن حضرت کوشیدند، شیعه نام گرفتند.

امام علی(ع) نزدیک‌ترین یار رسول خدا(ص) و داماد آن حضرت، در میان اهل‌بیت(ع) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. به استناد نصوص روایی و تاریخی او در تمام دوران حیات خویش کانون توجه رسول خدا(ص) بود، بنابراین خاستگاه شیعه، خانه وحی و رهبران آن نیز حاملان علوم رسول خدا(ص) و فرزندان او هستند که در این فصل به بسترهای تاریخی ظهور شیعه اشاراتی می‌شود.

۱. ظهور اعتقادی تشیع

۱ـ۱. علل و زمان ظهور تشیع

تلاش برخی از نویسندگان متعصب غیر شیعی بر آن است که شیعه را نیز مانند سایر فرقه‌ها، فرقه‌ای نوظهور یا جنبشی سیاسی که در اثر تحولات تاریخی، سیاسی و اجتماعی به وجود آمده، معرفی کنند[۱] و به این وسیله، آن را از پیکره اسلام جدا سازند.

دیدگاه‌های گوناگونی دربارهٔ تکوّن و پیدایش شیعه ابراز شده است که عبارت‌اند از:

۱. عده‌ای، پیدایش شیعه را پس از سقیفه بنی‌ساعده دانسته و گفته‌اند: گروهی بر انتخاب

---

۱. رافعی، مصطفی، حضارة العرب، ص ۲۳۰.

ابوبکر اعتراض کردند و به پیروی از علی (ع) در خانه حضرت فاطمه (س) گرد هم آمدند و بدین صورت، هسته اولیه شیعه را تشکیل دادند.[۱] این قول با روایاتی که از پیامبر (ص) درباره علی و شیعان او رسیده، سازگاری ندارد.

۲. برخی دیگر گفته‌اند شیعه بعد از خلافت حضرت علی (ع) پدید آمد. این عده تشیع به معنای عام را که پس از کشته شدن عثمان ظهور و مردم را به دو دسته، علوی و عثمانی تقسیم کرد، با شیعه به معنای خاص آن یکی دانسته‌اند[۲] و گفته‌اند، بیشتر مسلمانان، آن حضرت را در جنگهای او برضد مخالفانش یاری کردند و آن حضرت نیز آنان را شیعه خود نامید، در حالی که همه آنان عقیده واحدی نداشتند.[۳]

۳. بعضی پیدایش شیعه را پس از جنگ جمل دانسته و گفته‌اند کسانی که حضرت علی (ع) را در جنگ جمل یاری دادند، شیعه علی نامیده شدند. از محمد بن اسحاق نقل شده، وقتی طلحه و زبیر با علی (ع) به مخالفت برخاستند، عده‌ای که او را همراهی کردند، شیعه نامیده شدند.[۴]

۴. کسانی نیز پیدایش شیعه را بعد از جنگ صفین و به دنبال پیدایش خوارج دانسته‌اند.[۵] این عده تشیع را پدیده‌ای نوظهور در زمان علی (ع) می‌دانند که در بازتاب افکار خوارج به وجود آمد. خوارج افکاری مانند عدم لزوم تعیین امام از طرف خدا و همچنین عدم اختصاص امامت به گروه خاصی از مسلمانان را مطرح کردند، که در بازتاب چنین افکاری شیعه پدید آمد و به دفاع از امامت منصوص علی (ع) پرداخت.[۶]

۵. ظهور تشیع بعد از شهادت حسین بن علی (ع) در کربلا، سخن عده دیگری است که عقیده دارند شهادت آن حضرت در کربلا، شیعیان متفرق را متحد کرد و از آنان جنبش وسیعی به وجود آورد و از اهل‌سنت جدا ساخت.[۷] این گروه، پدید آمدن شیعه را با ظهور

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۶؛ حسن، ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۱؛ گلدزیهر؛ العقیدة و الشریعة فی الاسلام، ص ۱۷۴؛ امین، احمد؛ فجر الاسلام، ص ۲۶۶؛ عنان، محمد عبدالله، تاریخ جمعیّات السریه، ص ۲۶.

۲. الفصل فی الملل والاهواء و النحل، ج ۲، ص ۷۸؛ تاریخ سیاسی صدر اسلام: شیعه و خوارج، ص ۱۴۶؛ حسینی، ادریس، راه دشوار مذهب به مذهب، ترجمهٔ محمود مالکی، ج ۱، ص ۳۵.

۳. حسنی، هاشم معروف، الانتفاضات الشیعیة عبر التاریخ، ص ۱۱.

۴. امین، محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹، به نقل از: راه دشوار مذهب به مذهب، ج ۱، ص ۳۵؛ خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات، ص ۸۸، به نقل از: الشیعة فی التاریخ، ص ۲۹.

۵. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۴۹؛ صدر، محمد صادق، الشیعه، ص ۵۸.

۶. الانتفاضات الشیعیة عبر التاریخ، ص ۱۰.

۷. همان، ص ۱۱.

دوره‌ای نو برای نهضت تشیع و تأثیر بسیار شگرف شهادت امام حسین (ع) بر شیعیان اشتباه گرفته‌اند.[۱]

۶. پاره‌ای از نویسندگان نیز شیعه را از بدعتهای عبدالله بن سبأ یهودی دانسته‌اند. البته بسیاری از محققان، داستان عبدالله بن سبأ را موهوم و جزء قصه‌های خرافی دانسته‌اند که توسط داستان‌سرایان مردمی ساخته شده و به هیچ وجه وجود خارجی نداشته است.[۲]

۷. برخی هم ظهور شیعه را به نوعی با ایرانیان مرتبط دانسته و می‌گویند: ظهور شیعه، رنگ و بویی ایرانی دارد. بدین صورت که گفته شده ایرانی‌ها برای انتقام از اعراب و در اثر کینه‌ای که از خلیفه دوم به جهت فتح ایران و نابودی تاج و تخت کسراها، آتش‌پرستی و مجوسیت داشتند، کوشیدند مجوسیت را در قالب لباس اهل‌بیت (ع) و تشیع زنده کنند؛ از آن رو شیعه را به وجود آوردند.[۳]

طه حسین در مورد ردّ این اندیشه گفته است:

> به نظر من آن‌گونه که تاریخ می‌گوید، پیروی از علی (ع) به معنای ساده و نخستین خویش، پیش از اسلام آوردن ایرانیان بوده است.[۴]

شهید مطهری هم در رد سخن کسانی که تشیع را ایرانی می‌دانند می‌نویسد:

> عکس العملی که ایرانیان در برابر اسلام نشان دادند، آن چنان موافق و لبریز از عشق و علاقه بود که جای این نیست گفته شود احساسات ملی یا احساسات مذهبی کهن، آنان را وادار کرده است که در زیر پرده تشیع، عقاید مذهبی کهن خویش را اشاعه دهند.[۵]

۸. دسته‌ای نیز تشیع را پی‌آمد سیاست پادشاهان صفوی دانسته‌اند. براساس این دیدگاه، تشیع در اوایل قرن دهم هجری، به هوای سلطنت و به دستیاری عده‌ای از درویشان صفوی قیام کرده و سالهای متمادی با خلفای آل عثمان و اوزبکها جنگیدند و عقاید درویشانه و غلوآمیز را در قالب تشیع به هم بافته و به صورت یک مذهب اسلامی درآوردند.[۶]

در حالی که به گفته شهید مطهری، ایران از هر نقطه دیگر برای بذر تشیع زمین

---

۱. جعفری، سیدحسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمهٔ محمدتقی آیت‌اللهی، ص ۲۶۱.
۲. ر.ک: عسکری، سید مرتضی، عبدالله بن سبأ؛ آل کاشف الغطاء، محمد حسین، أصل الشیعة واصولها، ص ۴۰.
۳. راه دشوار مذهب به مذهب؛ ج ۱، ص ۳۵؛ طباطبایی، سیدمحمدحسین، ظهور شیعه، ص ۱۲.
۴. امین، احمد، فجر الاسلام، ص ۲۷۷.
۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱۴، ص ۱۱۹.
۶. ظهور شیعه، ص ۱۳.

مناسب‌تری بوده است و هرچه زمان گذشته؛ آمادگی ایران برای تشیع بیشتر شده است، و اگر چنین ریشه‌ای در روح ایرانی نبود، صفویه موفق نمی‌شدند با در دست گرفتن حکومت، ایران را شیعه و پیرو اهل‌بیت نمایند.[۱]

۹. بسیاری نیز بر این عقیده‌اند که اساس مذهب تشیع، در قرآن و سنت قطعی است[۲] و تفکر شیعی در زمان پیامبر (ص) وجود داشته است.[۳] اینان تشیع را ایمان به وجود نص به امامت علی (ع) تفسیر می‌کنند و معتقدند که طریقه شیعه از زمان پیامبر (ص) بوده و جماعتی با این روش تعیّن و تمیّز یافتند. آنان انتخاب سقیفه را تقبیح کردند و گفتند، پیامبر (ص) جانشین خود را پیش‌تر تعیین فرموده بود.

با توجه به مستند بودن نظریه اخیر، دیگر نظریه‌ها تهمتی ناروا به شیعه است و این‌گونه تحلیلها و فرضیه‌ها در زمان پیدایش تشیع، در حالی که بر هیچ منطق و دلیل قابل اطمینانی استوار نیست، ممکن است با یک بُعد سازش داشته و هر کدام زمان و شرایطی خاص برای تحولات اندیشه سیاسی شیعه به شمار رود، اما با ابعاد گوناگون فرهنگ و محتویات تشیع که بر وجود این مذهب در زمان رسول اکرم (ص) دلالت می‌کند، سازش ندارد. بدین‌سان، بسیاری از نویسندگان شیعی، این برداشتها و دیدگاه‌های گوناگون را در پیدایش تشیع ردّ کردند و معتقدند تشیع، مولود طبیعی اسلام بوده، و پیدایش آن نیز نتیجه طبیعی اسلام و نمایانگر اندیشه‌ای است که دعوت اسلامی در راه رسیدن به کمال مطلوب خود، از طرح آن ناگزیر بوده است.[۴] گرچه واژه شیعه یا تشیع در یکی از دوره‌های بالا به کار رفته یا مصطلح شده باشد.[۵]

پیامبر اکرم (ص) اولین شخصی بود که بر دوستی علی (ع) تأکید کرد و بر پیروان او نام شیعه نهاد.[۶] بدین‌جهت، تشیع سیمای حقیقی اسلام است که در زمان خلافت ظاهری حضرت علی (ع) اعتقادات درونی آن با واقعیات ظاهری انطباق یافت.

در تاریخ گذشته، مذهب همواره در تمام شئون زندگی انسان، از جمله در سیاست دخیل

---

۱. مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱۴، ص ۱۲۶.
۲. همان، ص ۱۱۷.
۳. تامر، عارف، الامامة فی الاسلام، ص ۵۵.
۴. تاریخ الامامه و اسلافهم من الشیعه، ص ۴.
۵. صدر، محمدباقر، تشیع یا اسلام راستین، ص ۷؛ صدر، محمدباقر، تشیع مولود طبیعی اسلام، ص ۲۶.
۶. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۵ ـ ۱۶.

بوده است. از این‌رو، تشیع نیز در طبیعت ذاتی خود، هم مذهبی است و هم سیاسی و بر این اساس در مرحله تکوین، تشیع سیاسی از تشیع مذهبی جدا نیست.[۱] بر پایه شهادت تاریخ، تشیع قبل از اینکه به حیات سیاسی خود شناخته شود، به مبانی اعتقادی، اخلاقی و حقوقی خود شهرت دارد، به طوری که تمام حرکتهای شیعی در طول تاریخ نیز از این مبانی سرچشمه گرفته‌اند. بنابراین، تشیع سیاسی یا به تعبیری حیات سیاسی شیعه، به هیچ وجه از تشیع مذهبی و حیات دینی شیعه قابل تفکیک نیست.

شیعه با الهام از اهل‌بیت (ع) چه در بعد اعتقادی و چه در بعد سیاسی، بیش از هر چیز بر کتاب و سنت پیامبر (ص) تأکید داشت.[۲] بر همین مبنا بود که امام علی (ع) حاضر نشد در شورای شش نفره به غیر کتاب خدا و سنت رسولش (ص) بیندیشد. بدین ترتیب، جایگاه تاریخی شیعه نیز به نخستین روزهای دعوت پیامبر اکرم (ص) برمی‌گردد؛ البته توجه به جنبه‌های سیاسی شیعه، برخی از محققان را از توجه به جنبه‌های معنوی و محتوای عقیدتی آن باز داشته است[۳] و در نتیجه، شیعه را یک فرقه سیاسی معرفی کرده‌اند؛ در حالی که بعد سیاسی شیعه، تنها یکی از ابعاد آن به شمار می‌آید.

به گفته یکی از پژوهشگران معاصر:

> شیعه محتوای معنوی اسلام را غنا بخشیده و حیات بارور و نیرومند و پرقدرتی به آن دین داده است. نیز نیازهای معنوی انسان را اشباع ساخته و حتی در آنان بی‌قراری عرفانی و گستاخی در شهادت را به اوج رسانده است. اگر تشیع نبود، اسلام در قالبهای خشک و بی‌روح منجمد می‌شد و نمی‌دانم در چنان حصارهایی چه سرنوشتی به سراغش می‌آمد.[۴]

دلیل و حجت شیعه در جانشینی حضرت علی (ع) از اتکای به خصال شخصی علی (ع) فراتر است. این حجت بر این اصل استوار بود که از عدالت و لطف پروردگار نسبت به نوع بشر بعید است که مسأله امامت را مجمل گذارد؛ زیرا همان ملاحظات عقلی که فرستادن رسولان و پیامبران را ایجاب می‌کند، قرار دادن رهبران شایسته در غیاب آنان را برای عهده‌داری ولایت پیروانشان نیز الزام می‌نماید.[۵]

افزون بر اینها، مسأله رهبری جامعه، حیاتی‌تر از آن است که به تبادل آرای افراد عادی

---

۱. همان.
۲. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۵.
۳. أصل الشیعة و أصولها، ص ۱۸.
۴. بدوی، عبدالرحمان، شخصیات قلقه فی الاسلام، به نقل از: تاریخ سیاسی صدر اسلام: شیعه و خوارج، ص ۱۳۷.
۵. الصراط المستقیم...، ج ۱، ص ۶۳.

واگذار گردد؛ زیرا امکان دارد اشخاص ناشایسته‌ای را برای جانشینی برگزینند و از این راه، با منظور وحی الهی مقابله نمایند. فقط خدا از وجود صلاحیتهای علمی و لغزش‌ناپذیری و عصمت در افراد آگاه است و از این رو، می‌تواند با شناساندن این افراد توسط رسولان خویش، پیروزی وحی را تأمین کند.[۱]

۲ـ۱. مستندات مهم قرآنی و روایی در اثبات اصل ولایت

گذشته از دیدگاه‌هایی که در ظهور تاریخی تشیع وجود دارد، آیات و روایاتی فراوانی، بر ظهور اعتقادی تشیع در عصر نبوت دلالت دارد که برخی از مستندات قرآنی آن آیه تبلیغ؛ آیه ولایت؛ آیه اولی‌الامر؛ آیه صادقین؛ آیه ذوی القربی؛ است:

اینک به ترتیب و به اختصار هریک از نصوص قرآنی را توضیح می‌دهیم، سپس به توضیح مستندات روایی می‌پردازیم.

الف) مستندات قرآنی

ـ آیه ولایت

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ».[۲]

صاحب اختیار و سرپرست شما تنها خداست و پیامبر او و آنان که ایمان آورده‌اند، همانها که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

مفسران شیعه و سنی گفته‌اند: این، در شأن و منزلت علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) نازل شده است و روایات فراوانی نیز در کتابهای تفسیری خود آورده‌اند که بر این مسأله دلالت می‌کند.[۳]
ابوذر غفاری گوید: روزی نماز ظهر را با پیامبر (ص) می‌خواندم که فقیری در مسجد تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد. آن مرد فقیر دست به سوی آسمان برداشت و گفت: خدایا! شاهد باش در مسجد پیامبر کسی چیزی به من نداد. علی (ع) که در حال رکوع بود، با انگشت خود به آن مرد اشاره کرد. او هم آمد و انگشتر حضرت را گرفت. پیامبر اکرم (ص) که شاهد این جریان بود، سرش را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! برادرم موسی از تو تقاضا

---

۱. عنایت، حمید، تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمهٔ ابوطالب صارمی، مقدمه، ص ۱۹ ـ ۲۰.

۲. مائده، ۵۵.

۳. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۴، ص ۶۲۹؛ زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۸.

کرد که سینه مرا گشاده دار و برادرم هارون را در کار نبوت من شرکت ده، تو به او فرمودی: ما بازوی تو را به واسطه برادرت هارون محکم می‌گردانیم. خداوندا! من محمد، پیامبر و برگزیده توام، به من شرح صدر ده و کار را بر من آسان گردان و علی را وزیر و پشتیبانم قرار ده. ابوذر می‌گوید: هنوز این سخن پیامبر (ص) تمام نشده بود که آیه مذکور نازل شد[1].

دلالت آیه فوق بر خلافت علی (ع)

در آیه ولایت، بر مسأله «ولیّ» تکیه شده و علی (ع) به عنوان ولیّ مؤمنان معرفی گردیده است. کلمه «ولیّ» معانی متعددی دارد؛ در اینجا به معنای اَولیٰ به تصرف، سرپرست و صاحب اختیار است؛ زیرا اگر به معنای دوست و یاور بود، شامل همه مؤمنان می‌شد. از سوی دیگر، مراد از ولایت خدا و رسول خدا (ص) نیز اَولیٰ به تصرف است و براساس قاعده ادبی، معطوف در حکم معطوف علیه است. یعنی ولایت مؤمنان[2] [علی (ع)] عطف به ولایت خدا و رسول او شده است. علامه امینی از ۴۲ عالم بزرگ تفسیر و لغت نام می‌برد که مولیٰ را به أولی (کسی که به تصرف سزاوارتر است) معنا کرده‌اند[3].

ـ آیه اکمال دین و ناامیدی کفار

«اَلْیَوْمَ یَـئِسَ اَلَّذِینَ کَفَرُواْ مِن دِینِکُمْ فَلَاتَخْشَوْهُمْ وَاَخْشَوْنِ اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْـمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ اَلْإِسْلَـٰمَ دِینًا».[4]

امروز کافران از زوال و برچیده شدن آیین شما مأیوس و ناامید شدند. پس از آنان نهراسید، ولی از (مخالفت) من بترسید. امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برگزیدم.

در آیه مذکور، بین نومید شدن کفار از دین مسلمانان و بین اکمال دین، ارتباط نزدیکی وجود دارد. ظاهر آیه بر این دلالت می‌کند که کفار قبل از نزول این آیه، به از بین رفتن آیین اسلام امید داشتند و این امر در هر زمانی مسلمانان را تهدید می‌کرد و به قدری مهم بود که جا داشت مؤمنان از وقوع آن بترسند. خداوند متعال هم با انجام کاری کفار را از نابودی اسلام، ناامید گردانید.

---

۱. الصراط المستقیم...، ج ۱، ص ۲۶۰؛ شیرازی، مکارم و جمعی از دانشمندان، پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۰۳؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۸.

۲. اینکه چرا جمع آمده، ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۹؛ الصراط المستقیم...، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. الغدیر، ج ۱، ص ۳۴۵.

۴. مائده، ۳.

علامه طباطبایی در پاسخ این سؤال که چه خطری مسلمانان را تهدید می‌کرد، می‌گوید: آیات ذیل بر وجود آن خطر پنهان دلالت دارد:[۱]

۱. «وَدَّت طَّآیِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ»[۲] طائفه‌ای از اهل کتاب دوست می‌دارند و آرزو می‌کنند که روزی بتوانند شما را گمراه کنند.

۲. «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَـٰنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ»[۳] بسیاری از اهل کتاب آرزو دارند که چه می‌شد شما را پس از ایمان، به کفر برگردانند. همچنین آیات صف، ۹؛ مؤمن، ۱۴؛ صاد، ۶؛ قلم، ۹ و اسراء، ۷۴، از این خطر خبر می‌دهند.

اما کاری که خداوند با انجام آن، کافران را برای همیشه مأیوس گردانید، این بود که آنها می‌گفتند: به زودی رسول خدا (ص) از دنیا می‌رود و چون فرزند پسری ندارد که اهدافش را پی بگیرد، اثرش منقطع و یاد و نامش از دلها می‌رود؛ زیرا کمال دین از جهت احکام و معارفش ـ به هر درجه‌ای که باشد ـ به خودی خود برای بقای دین کافی نیست. بنابراین، باید خدای سبحان بعد از رحلت پیامبر (ص)، کسی را برای این دین قرار دهد که جانشین رسول خدا (ص) باشد و در حفظ دین و تدبیر امر آن و ارشاد امت دیندار، به شکلی کار او را انجام دهد که جایی برای آرزوی شوم کافران باقی نماند.

با توجه به این مطالب، پرسش اینجاست که خداوند متعال با انتخاب چه کسی کفار را ناامید و دینش را کامل و نعمت خود را تمام فرمود؟

روایات فراوانی بر این دلالت دارد که این آیه شریف، پس از آیه ۷۲ سوره مائده و بلافاصله پس از حادثه غدیر خم نازل شد. از آن شمار، روایت ابوسعید خدری است که نقل کرده[۴] رسول خدا (ص) مردم را در روز پنج‌شنبه در غدیر خم جمع کرد و آنان را به پیروی از علی (ع) دعوت نمود و آن دو از یکدیگر جدا نشدند تا آنکه آیهٔ «اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ...» نازل گردید. پس رسول خدا (ص) به مژدگانی اینکه دین به حدّ کمال رسید و نعمت خدا تمام شد و پروردگار از رسالتش و از ولایت علی راضی گردید، تکبیر گفت و سپس فرمود: «اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ وٰالاٰهُ وَ عٰادِ مَنْ عٰاداٰهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَه».[۵]

---

۱. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۸۱.

۲. آل‌عمران، ۶۹.

۳. بقره، ۱۰۹.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۱۰؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۳۱.

۵. سند حدیث غدیر در این منابع آمده است: ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳، ش ۳۷۱۳؛ ابن‌ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۴۳، ش ۱۱۶؛ خصائص امیرالمؤمنین(ع)، ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی شافعی معروف به خصائص النسائی، ج ۲۱؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۰۹ ـ ۱۱۰؛ البدایة و النهایه، ج ۵، ص ۱۸۴؛ مسند احمد، ج ۴،

ـ آیهٔ اولی الامر

«يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ».[۱]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و اطاعت کنید رسول خدا و کارداران خود را ـ که خدا و رسول معیار ولایت آنان را معیّن کرده ـ فرمان ببرید.

خداوند متعال در این آیه شریفه به اطاعت بی قید و شرط «اولی‌الامر» امر فرموده است و این، از یک سو معصومیت و از سوی دیگر واجب بودن اطاعت از اولوالامر را در کنار خدا و رسول (ص) بیان می‌کند.[۲]

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که گفت: هنگامی که خداوند آیه مذکور را نازل فرمود، به پیامبر (ص) عرض کردم «اولوالامر» چه کسانی هستند که خداوند طاعت آنان را دوشادوش طاعت شما قرار داده است؟

حضرت فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من‌اند که اولشان علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) است. سپس حضرت جانشینان علی (ع) را برشمرد.[۳]

ـ آیهٔ راستگویان

«يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِينَ».[۴]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید.

در اینکه راستگویان چه کسانی هستند، در آیات متعدد قرآن، مثل آیه ۱۷۷ سوره بقره و آیه ۱۵ سوره حجرات، به آنان اشاره شده است. از جمله نشانه‌های راستگویان، ایمان به خدا و فرمانبرداری و تعبّد خالصانه او و پایداری و جهاد در راه دین است. براساس آیه مذکور، مسلمانان وظیفه دارند در هر زمانی با راستگویان همراه باشند.

مفسران شیعه و سنی، کامل‌ترین مصداق راستگویان را علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) می‌دانند و بر آن‌اند که آیه راستگویان نیز درباره او نازل شده است.[۵] آیه از این جهت که به طور مطلق و

ص۳۷۲؛ ابن اثیر، أسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۳، ص ۳۰۷؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۴۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲، ص ۵۲۴ ـ ۵۲۶. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۳۲۳.

۱. نساء، ۵۹.

۲. پیام قرآن، ج ۹، ص ۵۶.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۵۳.

۴. توبه، ۱۱۹.

۵. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، ج ۱، ص ۴۱۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۶۰؛ شبلنجی، شیخ مؤمن، نور الابصار فی مناقب آل‌بیت نبیّ المختار، ص ۱۲۰؛ قندورزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، ص ۱۸؛ به نقل از: حلی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۹۰؛ شواهد التنزیل،...، ج ۱، ص ۲۵۹؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۵۶.

بدون هیچ‌گونه قید و شرطی به همراه بودن با علی (ع) دستور می‌دهد، بر عصمت آن حضرت دلالت دارد؛ چنانکه فخر رازی نیز عصمت را از این آیه استفاده کرده است. البته او در مصداق آیه به خطا رفته و اجماع امت را معصوم دانسته است.[۱]

افزون بر آیات پیش گفته، آیات فراوان دیگری نیز وجود دارد که بر عصمت، امامت یا برتری علی (ع) دلالت دارد؛ مثل آیات ذوی‌القربی، مباهله، لیلةالمبیت، هل اتی و...، که مجال طرح آنها در این نوشته نیست.[۲]

ب) مستندات روائی

افزون بر نصوص قرآنی، امامیه برای اثبات شایستگی علی (ع) به مقام ولایت و جانشینی پیامبر (ص) در هر سه شأن از شئونی که به آنها اشاره می‌شود، به روایاتی که مبیّن فضیلتها و نیز ویژگی‌های آن حضرت است، استناد کرده‌اند. مشهورترین این روایات عبارت‌اند از:

۱. تربیت علی (ع) در خانهٔ پیامبر (ص)؛
۲. سبقت در اسلام آوردن؛
۳. حدیث یوم الدّار (سبقت در آشکار کردن اسلام)؛
۴. عقد اخوّت (برادری) پیش از هجرت و پس از هجرت؛
۵. لیلة المبیت؛
۶. پیشگامی علی (ع) در جنگها (بدر، اُحد، خندق و...)؛
۷. حدیث سدُّوا الابواب؛
۸. حدیث مشهور لافتی الّا علی (در اُحد)؛
۹. حدیث مشهور ضربه علی (ع) (در خندق)؛
۱۰. حدیث طیر؛
۱۱. حدیث رایت (در غزوه خیبر)؛
۱۲. حدیث منزلت (در غزوه تبوک)؛
۱۳. حدیث نجوا (در غزوه طائف)؛

---

۱. فخر رازی گوید: نحن نصرف بانه لا بد من معصوم فی کل زمان، الّا ان نقول: ذلک المعصوم هو مجموع الامة. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۲۲۱.

۲. برای اطلاع بیشتر از این آیات ر.ک: نهج الحق و کشف الصدق؛ الصراط المستقیم...، ج ۱؛ دلائل الصدق، ج ۲ و در بیشتر تفاسیر، ذیل سوره‌های شورا، ۲۳؛ اسراء، ۲۶؛ آل‌عمران، ۵۹ ـ ۶۴؛ بقره، ۲۹۷؛ و سورهٔ انسان (هل اتی).

۱۴. حدیث خاصف النعل (در غزوه طائف)؛
۱۵. حدیث نفس (در اعلام سوره برائت)؛
۱۶. حدیث غدیر؛
۱۷. حدیث ولایت.

بین امامیه و اهل‌سنت، گاه در دلالت و زمانی در سند این احادیث اختلاف وجود دارد. اهل‌سنت منکر نص بر ولایت علی (ع) به معنای خلافت هستند، اما نص بر ولایت، به معنای حبّ و دوستیِ اهل‌بیت (ع) را قبول دارند. البته با توجه به این روایات، شیعه امامت و جانشینی علی (ع) را اثبات، و تداوم فرهنگ قرآن و سنت پیامبر (ص) را تنها در خط فکری و سیاسی اجتماعی امامان منصوص و معصوم می‌داند که همان اهل‌بیت (ع) به معنای اخص هستند.

ـ تربیت علی (ع) در خانهٔ پیامبر (ص)

علی (ع) در دامن پر مهر پیامبر (ص) پرورش یافت. بهترین شاهد بر این مطلب، سخنان حضرت در خطبه قاصعه است آنجا که می‌فرماید: شما می‌دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت و خویشاوندی‌ام با او در چه نسبت است. آنگاه که کودک بودم، مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جاداد و مرا در بستر خویش می‌خوابانید، چنانکه تنم را به تن خویش می‌سود،...از من دروغی در گفتار ندید و خطایی در کردار نشنید.[1] پرورش در دامن رسول خدا (ص) افتخاری بود که تنها نصیب علی (ع) و فاطمه (س) شد.

ـ سبقت در اسلام آوردن[2]

علی (ع) اولین مؤمن به رسول خدا (ص) بود. افزون بر کتابهای تاریخ و حدیث که بر این سخن تأکید دارند، آن حضرت خود نیز بر این سبقت اذعان فرموده است.[3]

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۸؛ مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۱.
۳. محمدی ری شهری، محمد، موسوعة الامام علی بن ابی‌طالب (ع)، ج ۹، ص ۱۹۱، بسیاری از روایات را که دال بر نخستین مؤمن بودن علی (ع) است جمع‌آوری کرده است.

ـ حدیث یوم الدّار[1]

هنگامی که آیات ۲۱۴ و ۲۱۵ سوره شعراء در سال سوم بعثت نازل شد، پیامبر اکرم (ص) از سوی خداوند مأموریت یافت تا رسالت خود را آشکار کند. از این رو، اول به خاندان خود که فرزندان عبدالمطلب بودند، ابلاغ کرد. ماجرای این دعوت را بیشتر تاریخ‌نگاران و مفسران در ذیل این آیات آورده‌اند. پیامبر (ص) پس از ابلاغ پیام، سه مرتبه دعوت خویش را تکرار کرد که هر بار کسی غیر از علی‌بن ابی‌طالب(ع) دعوت او را نپذیرفت، آنگاه پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) فرمود:

> به درستی که علی، برادر، وصی و جانشین من در بین شماست؛ سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

بدین ترتیب، پیامبر (ص) علی (ع) را جانشین و امام بعد از خود معرفی کرد. در پایان این داستان گفته‌اند که ابولهب با تمسخر به ابوطالب گفت: محمد دستور داد فرمان فرزندت را بشنوی و مطیع او باشی.

ـ عقد برادری پیش از هجرت و پس از هجرت[2]

مفسران و تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند که بعد نزول آیه ۱۰ سوره حجرات، رسول خدا (ص) براساس منزلت مسلمانان با یکدیگر، میان آنان پیمان برادری برقرار کرد؛ مثلاً بین حمزه و زید، عمر و ابوبکر، بلال و ابو رویحه و...پیمان بست. سپس به علی بن ابی طالب (ع) فرمود: تو برادر منی و من برادر تو... این از افتخارات امام علی (ع) است که نشان از منزلت رفیع و بلند او نزد رسول خدا (ص) دارد.[3]

---

۱. حدیث یوم الدّار که به حدیث انذار نیز معروف است، در کتابهای تاریخی، تفسیری و کلامی زیادی وارد شده که بخشی از آنها عبارت‌اند از: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲؛ تفسیر الطبری، ج ۱۹، ص ۶۸؛ ابن‌اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۶۴۳؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۴۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۱؛ مجمع الزوائد...، ج ۸، ص ۱۱۳ و ۳۰۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ حلبی، علی بن برهان الدین، السیرة الحلبیه...، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۴۶ و ج ۳، ص ۱۶؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۱۷، ۳۱۸ و ج ۱۰، ص ۶۳؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰؛ مجمع الزوائد...، ج ۹، ص ۲۲۵؛ مبارکفوری، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۱۰، ص ۱۵۲.

۳. درباره منزلت علی (ع) نزد پیامبر (ص) بلاذری نقل کرده «کانت لعلی دخلة لم تکن لاحد من الناس» برای علی (ع) وقت ملاقات خاصی با رسول خدا (ص) بود، در حالی که چنین منزلتی برای احدی از یاران او نبود. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۵۱.

ـ لیلة المبیت

در سال سیزدهم بعثت، سران قریش بعد از مشورت در دارالندوه، تصمیم به قتل رسول خدا (ص) گرفتند؛ جبرئیل پیامبر (ص) را از این توطئه نهانی آگاه کرد، حضرت علی (ع) را به جای خویش گذاشت و راهی یثرب شد، شمشیرداران قریش شبانه به خانه او ریختند و چون خفته‌ای را در بستر دیدند، خیال کردند که پیامبر (ص) است. بدین ترتیب، آن حضرت نجات یافت و آیه ۲۰۳ سوره بقره، برای این فداکاری امام علی (ع) نازل شد.[۱]

ـ پیشگامی علی (ع) در غزوات (بدر، احد و خندق)

رسول خدا (ص) تقریباً ۲۸ غزوه و ۶۶ سریه داشت. مهم‌ترین این جنگها با قریش و یهود بود و در بیشتر آن جنگها، علی (ع) نقش حساس و تعیین کننده‌ای داشت و عامل پیروزی مسلمانان بود؛ به‌ویژه در سه جنگ بدر، احد و خندق که فداکاری‌های امام علی (ع) از عمده‌ترین عوامل پیروزی مسلمانان بود؛ به طوری که در جنگ احد تنها امام علی (ع) و چند تن از یاران حضرت پایداری کردند و در جنگ خندق نیز هیچ‌کدام از یاران به مبارزه‌طلبی عمرو بن عبدود پاسخ نداد مگر علی (ع).

ـ حدیث سدّوا الابواب[۲]

رسول خدا (ص) در سال دوم هجری دستور داد درِ همه خانه‌هایی که به مسجد باز می‌شد ببندند، جز درِ خانه علی (ع). حمزه عموی رسول خدا (ص) خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یا رسول الله (ص)! دستور دادی در خانه عمویت را به مسجد ببندند، اما درب خانه پسر عمویت را بازگذارند؟ حضرت فرمود: این خواست خدا بود، نه خواست من.[۳]

ـ ندای آسمانی لافتی در احد[۴]

در جنگ احد، بی انضباطی یاران رسول خدا (ص)، سبب شکست ظاهری و پراکندگی آنان

---

۱. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۲۱؛ سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۴۳۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۵؛ فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۵؛ ابن‌بطریق، یحیی بن حسن اسدی حلی، خصائص الوحی المبین، ص ۱۲۱.

۲. صدوق، الخصال، ص ۵۵۲؛ مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی، النزاع و التخاصم، ص ۱۱۳.

۳. الطبقات الکبری، ج۵، ص۲۰۱ و ج۲، ص۱۷۸.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۱۴ و ۴۷۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۸۸؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۶۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۵؛ خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد مکی، المناقب، ص ۳۰۱.

شد. در این میان، علی (ع) پایداری کرد و به دفاع از پیامبر خدا (ص) پرداخت تا اینکه شمشیر او شکست. رسول خدا (ص) ذوالفقار را به او داد. در این هنگام ندای آسمانی «لافتی الاّ علی لا سیف الاّ ذوالفقار» به گوش مسلمانان رسید.[۱]

ـ حدیث ضربه علی (ع) یوم الخندق[۲]

اواخر قرن پنجم هجری، مشرکان قریش به تحریک یهود مدینه، کمر به نابودی اسلام بستند و سپاهی ده هزار نفری از قبایل را برای نابودی اسلام تجهیز کردند و به قصد ویران کردن مدینه راهی آن دیار شدند. پیامبر اکرم (ص) هم در مقابل با کندن خندق ابتکار عمل را از آنان گرفت. با این همه، چند تن از قهرمانان قریش از جمله عمرو بن عبدود از خندق گذشتند و مبارز طلبیدند. کسی از یاران رسول خدا (ص) حاضر به مبارزه نشد، مگر علی بن ابی‌طالب (ع). هنگامی که علی به مبارزه عمرو رفت، پیامبر (ص) فرمود: امروز تمام اسلام در مقابل تمام کفر قرار گرفت. پس از پیروزی علی (ع) بر عمرو هم فرمود: ضربه علی در این روز، برتر از عبادت انس و جن تا روز قیامت است.[۳] بعد از این فداکاری حضرت علی (ع) بود که آیه «كَفَى اَللَّهُ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلْقِتَالَ...»[۴] نازل شد.[۵]

ـ حدیث طیر

این حدیث، از احادیث مشهور بین شیعه و اهل‌سنت است.[۶] از انس بن مالک نقل شده است که زنی از انصار پرنده‌ای را بریان کرد و آن را به رسم هدیه نزد پیامبر (ص) برد. حضرت دعا کرد که «اللهم ائتِنِی بِاَحَبِّ خَلْقِكَ اِلیكَ یَأكُلَ مَعِی هذا الطَّیْرَ؛ خداوند! محبوب‌ترین انسانِ پیش خودت را بفرست تا در خوردن این پرنده با من شریک باشد». انس گوید: بعد از این دعا،

---

۱. المعیار و الموازنه؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۱۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۳؛ رسائل المرتضی، ج ۴، ص ۱۱۹.
۲. ینابیع المودة...، ج ۱، ص ۴۱۲.
۳. طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین (ع)، ص ۶۴۸؛ مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۴۱۲؛ عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة نبی الاعظم، ج ۹، ص ۱۶.
۴. احزاب، ۲۵.
۵. فیض کاشانی، الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۸۸؛ عروسی حویزی، ابن‌جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۸۲.
۶. الحلبی، علی بن حسن، اشارة السبق، ص ۵۴؛ خلاصة العبقات، ج ۱، ص ۱۲۳. تحفة الاحوذی...، ج ۱۰، ص ۱۵۴؛ تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار (ع) ج ۱، ص ۱۳۷؛ اسکافی، ابوجعفر، محمد بن عبدالله، المعیار الموازنه، ص ۳۱۲؛ ابن حنبل، احمد، الملل و معرفة الرجال، ج ۳، ص ۶۸.

علی بن ابی‌طالب (ع) آمد. اما آمدن وی سه نوبت با تأخیر مواجه شد؛ چون انس برای کسب افتخار قبیله‌ای، هر بار علی (ع) را به بهانه‌ای از ورود به خانه باز می‌داشت.

ـ حدیث رٰایَتْ در غزوه خیبر

در سال هفتم هجری، رسول خدا (ص) دژهای خیبر را محاصره و پنج دژ از هفت دژ آنها را فتح کرد. رسول خدا (ص) ابوبکر و عمر را برای فتح آن دو قلعه فرستاد که بی‌نتیجه باز گشتند. بعد حضرت فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که حمله کننده است و فرار نمی‌کند. او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. بر نمی‌گردد تا اینکه خداوند پیروزی را به دست او نصیب مسلمانان کند.[۱]

همه منتظر بودند که حضرت فردا پرچم را به دست چه کسی خواهد داد. سرانجام فردای آن روز رسول خدا (ص) پرسید: علی بن ابی‌طالب کجاست؟ گفتند به درد چشم مبتلاست. فرمود: او را حاضر کنید. علی (ع) را آوردند. حضرت دستان مبارکشان را بر چشمان علی کشید، چشمان او بهبود یافت. بعد پرچم را به دست آن حضرت داد و بدین ترتیب، خداوند با دستان او پیروزی را نصیب مسلمانان ساخت.

ـ حدیث منزلت در غزوه تبوک[۲]

یٰا عَلِي اَنتَ مِنّی بِمَنْزِلَة هٰارون مِنْ موسیٰ.[۳]

براساس حدیث منزلت، مقام خلافت برای علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) ثابت است. پیامبر اکرم (ص) در این حدیث شریف، علی (ع) را به هارون تشبیه کرده است؛ هارون جانشین و خلیفه حضرت موسی (ع) بوده است، بدین ترتیب که وقتی حضرت موسی (ع) می‌خواست چهل شبانه روز به میقات برود، هارون را جانشین خود قرار داد، به علاوه که بعد از رحلت حضرت موسی (ع) هارونْ جانشین، وصی و خلیفه او بود.

---

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۵ و ۱۲؛ ابن ابی شیبه کوفی، المصنف، ج ۷، ص ۴۹۶.

۲. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۳، ص ۹۸۹؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۷۹۷؛ البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۲۱۱؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل...، ص ۲۱۹؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۳۸؛ النزاع و التخاصم، ص ۱۰۱.

۳. شواهد التنزیل...، ج ۱، ص ۱۹۵. برخی از منابع دیگری که این حدیث را ذکر کرده‌اند عبارت‌اند از: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۱۷؛ ذهبی، مختصر تدارک الحافظ الذهبی علی مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۲۹۶؛ سیوطی، جلال‌الدین، الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر، ج ۲، ص ۶۲۹؛ موسوعة الامام علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)...، ج ۲، ص ۱۴۹.

هنگامی که پیامبر (ص) عازم تبوک بود، حضرت علی (ع) را در مدینه گذاشت. عده‌ای از منافقان، بر علی (ع) طعن زدند که پیامبر (ص) او را در جهاد همراه نساخت. علی (ع) این موضوع را با پیامبر (ص) در میان گذاشت، پیامبر (ص) فرمود: منزلت تو به من، مثل منزلت و جایگاه هارون به موسی (ع) است.

این حدیث نیز منابع و اسناد فراوانی دارد، به طوری که حسکانی در شواهد التنزیل... گفته است از استادم ابوحازم حافظ شنیدم که می‌گفت: من حدیث منزلت را با پنج هزار اسناد استخراج کرده‌ام.[1] سید هاشم بحرانی هم حدیث منزلت را از صد نفر از دانشمندان اهل‌سنت با ذکر نام کتاب، سند و متن حدیث نقل کرده است.[2] حدیث منزلت، در مناسبتهای مختلفی از رسول خدا (ص) صادر شده است[3].

ـ حدیث نجوی (غزوه طائف)

هنگامی که آیه ۱۲ سوره مجادله که می‌گوید: «ای اهل ایمان! هرگاه خواهید که با رسول سرّی گویید، پیش از این کار باید صدقه دهید...» نازل شد، مسلمانان موظف شدند که هرگاه خواستند با رسول خدا (ص) نجوا کرده و رازی را بگویند، صدقه دهند.

مفسران[4] در شأن نزول آیه گفته‌اند، توانمندان پیش پیامبر (ص) رفته و با او پنهانی مشورت می‌کردند، اما تهی‌دستان نمی‌توانستند و چنین امکانی برای آنان فراهم نبود. آیه دستور داد تا هرکس خواست نزد آن حضرت رود، صدقه دهد. پس از این، دیگر کسی نزد رسول خدا (ص) نرفت، مگر علی بن ابی‌طالب (ع) که به سختی مبلغی را تهیه کرد و صدقه داد، سپس پیش رسول خدا (ص) رفت. بعد از این عمل علی (ع) آیه سیزده همین سوره که می‌گوید: «آیا از اینکه پیش از راز گفتن با رسول صدقه دهید ترسیدید؟...» نازل شد و آیه قبلی را نسخ کرد.[5] در روایتی از امام علی (ع) نقل شده است که فرمود: در قرآن آیه‌ای است که هیچ کس قبل از من به آن عمل نکرد و بعد از من نیز به آن عمل نخواهد کرد. دیناری را فراهم کردم و آن را برای نجوا با رسول خدا (ص) صدقه دادم.[6]

---

۱. شواهد التنزیل...، ج ۱، ص ۱۹۵.
۲. بحرانی، سید هاشم، غایة المرام، ص ۱۰۹.
۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴.
۴. تفسیر الطبری، ج ۲۸، ص ۲۶؛ الجصاص، ابوبکر احمد بن علی،، احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۷۲؛ واحدی نیشابوری، علی، اسباب النزول، ص ۲۷۶؛ قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۷، ص ۳۰۷.
۵. الخصال، ص ۵۵۲؛ کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین (ع)، ج ۱، ص ۱۸؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۳۹۶.
۶. عبد بن حمید، منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۶۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۸۰؛ مستدرک الحاکم، ج ۲، ص ۴۸۲.

ـ حدیث خاصف النعل (غزوه طائف)

حدیث خاصف النعل به روشهای مختلف از شیعه و سنی روایت شده است. از ام سلمه نقل شده است: در آغاز جنگ جمل به عایشه گفت: به یاد داری که در سفری که باهم بودیم، در آن سفر کفش پیامبر (ص) پاره شد، علی در زیر سایهٔ درخت یا سمره‌ای نشست تا کفش رسول خدا (ص) را وصله کند. پدرت با عمر نزد حضرت آمدند و ما بیرون رفتیم. آن دو به رسول خدا (ص) گفتند: نمی‌دانیم تا کی در میان ما خواهی بود. ای کاش ما را به جانشینیِ خود آگاه می‌ساختی. حضرت فرمود: من اگر او را معرفی کنم، از گرد او پراکنده می‌شوید هم‌چنانکه بنی اسرائیل از گرد هارون پراکنده شدند.

سپس آندو بیرون رفتند. شما از حضرت پرسیدی: جانشین تو کیست؟ حضرت فرمود: پینه‌دوز کفش. ما بیرون شدیم، جز علی که کفش او را پینه می‌زد، کسی را ندیدیم[1].

ـ حدیث نفس (در اعلام سوره برائت)

در سال نهم هجری رسول خدا (ص) سوره برائت را به ابوبکر داد تا به مردم مکه (قریش) ابلاغ کند، جبرئیل نازل شد و فرمود، یا رسول الله «لاٰیُؤَدّیْ عَنْکَ اِلاّ أَنْتَ اَوْرَجُلٌ مِنْک».[2]

ـ حدیث غدیر

پیامبر اکرم (ص) در آخرین سال از عمر مبارک خود، مراسم با شکوه و معنوی حج را با جماعت بسیاری از مسلمانان نقاط مختلف سرزمین اسلامی انجام داد. این حج که به «حجةالوداع» معروف شد، یکی از عالی‌ترین عرصه‌های تجلّی حضور معنوی مسلمانان به همراهی پیامبر (ص) در این مکان مقدس بود.

آن حضرت، به هنگام بازگشت از حج، در کنار آبگیری به نام غدیر خم که حاجیان از هم جدا می‌شدند، دستور توقف داد و کسانی را که اندکی از غدیر خم عبور کرده بودند، فراخواند و اجتماع بزرگی برپا شد.

---

۱. اصول الکافی، ج ۵، ص ۱۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۳ و ۸۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۸؛ مستدرک الحاکم، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۹؛ المصنف، ج ۷، ص ۴۹۷؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۸.

۲. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۴۶ و ج ۷، ص ۳۹۴؛ الجمل ...، ص ۲۱۹؛ شرف الاسلام بن سعید، تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، ص ۷۸؛ ابن جبر، علی بن یوسف، نهج الایمان، ص ۲۴۷.

از نظر زمان و مکان[1] بهترین فرصت فراهم شد تا پیامبر (ص) در آن اجتماع، آخرین رسالت خود را در تبلیغ انجام دهد. از این رو، پس از گرد آمدن مسلمانان خطبه‌ای خواند و در آن مسلمانان را به شهادت گرفت که پیامبر (ص) از جان و مالشان به آنان سزاوارتر است، سپس دست علی ابن ابی‌طالب (ع) را بالا برد و فرمود: «هرکس که من مولا و سرور اویم، علی سرور و مولای اوست».

بعد از این خطبه، صحابه کنار پیامبر (ص) و برخی از مسلمانان، با علی (ع) به عنوان «امرة المؤمنین» (امیرالمؤمنین) بیعت کردند.

علامه امینی در کتاب الغدیر، حدیث غدیر را از ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی و ۳۶۰ دانشمند معروف نقل کرده است؛ بنابراین، حدیث غدیر از متواترات تاریخ به شمار می‌آید، به طوری که کسی در سند آن خدشه نکرده است.

اما بیشتر دانشمندان اهل‌سنت در دلالت حدیث خدشه کرده و مولا را در این حدیث به معنای دوست گرفته و چنین نقل کرده‌اند که علی (ع) وقتی که از یمن برمی‌گشت تا در حج به پیامبر اکرم (ص) ملحق شود، عده‌ای به جهت سختگیری‌های علی (ع) در بیت‌المال، به پیامبر اکرم (ص) شکایت کردند، پیامبر (ص) ناچار شد در آن اجتماع عظیم آن سخنان را مطرح کند.

شیعه معتقد است خاستگاه این حرکت پیامبر (ص) در راستای تکلیفی بود که خداوند در امر جانشینی پیامبر (ص) به عهده او گذاشته بود و او نیز وظیفه داشت آن را اعلام نماید. ادای این تکلیف از چنان اهمیتی برخوردار بود که خداوند به پیامبر(ص) فرمود اگر انجام نشود، رسالتش را ابلاغ نکرده است. در حالی که بسیاری از ارکان مهم اسلام ابلاغ شده بود و جمله «وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ» در آن آیه نشان می‌دهد که ابلاغ این پیام، از دشوارترین حالات پیامبر (ص) بود و به علت موضعگیری سخت بعضی از اطرافیان پیامبر (ص) ممکن بود، جان او به خطر بیفتد. از این رو، خداوند حمایت خاص خود را در این مورد از پیامبر (ص) اعلام داشت.[2]

امر به اجتماع همه حاجیان توسط پیامبر (ص)، در آن گرمای سوزان نیز تنها در شرایط بالا قابل توجیه است و تنها و تنها تحقق چنین آرمان والایی، مستلزم چنین تلاش بی‌شائبه و

---

۱. مکان اجتماع در جحفه بود. این مکان چهار راهی است که از شمال به مدینه، از شرق به عراق، از غرب به مصر و از جنوب به یمن می‌رسد.

۲. پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۹۰.

چنان شهادت و گواه محکم از مردم است. اهمیت این موضوع در آنجایی است که بعد از این واقعه، آیهٔ تمامیت و جامعیت ابلاغ رسالت پیامبر (ص) و کمال دین حق نازل گردید.[۱] بنابراین، غدیر یک مفهوم سیاسی یا اخلاقی نیست که آن را شیعه درست کرده باشد، یا تنها پیامبر (ص) خواسته باشد بدان وسیله دوستی خود را با علی (ع) اعلام کند؛ بلکه غدیر اعلام ولایت علی (ع) است.

بعد از گذشت ۲۵ سال از واقعه غدیر، علی (ع) بار دیگر حادثه غدیر را زنده کرد. در رحبه[۲] و در منا اصحابی را که در غدیر حضور داشتند، به شهادت طلبید و گواهی خواست بعضی از صحابه که از اهل بدر نیز بودند، بلند شده و شهادت دادند که در غدیر آن سخنان را از زبان مبارک پیامبر اکرم (ص) درباره علی (ع) شنیده‌اند.

از امام رضا (ع) نیز نقل شده است که جمعه‌ای مصادف با غدیر شد، علی (ع) در آن روز خطبه مفصلی ایراد فرمود، سپس حضرت رضا (ع) خطبهٔ علی (ع) را در آن روز نقل کرده که از مطالب مهم آن اشاره به توحید، نبوت، امامت و ارتباط این سه با همدیگر و رفتار گذشتگان نسبت به امامت و ولایت است.[۳]

حضرت علی (ع) در دامان پیامبر اکرم (ص) بزرگ شد،[۴] اولین مسلمان بود[۵] در طی سالهای بعثت و هجرت زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل گردید،[۶] از نظر فضایل و مکارم اخلاق نزدیک‌ترین فرد به پیامبر (ص) و بعد از پیامبر (ص) عالم‌ترین افراد بود؛ چنانکه ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۸۴ نهج‌البلاغه گفته است: مهم‌ترین معارف الهی مثل توحید، عدل و... از علی (ع) آموخته شده است، در حالی که این معارف در کلمات هیچ صحابی پیدا نشده و آنان نیز عالم به چنین معارفی نبودند. این از بالاترین فضایل علی (ع) پیش من است.[۷]

---

۱. اشاره به آیهٔ: اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... .

۲. رحبه، فضای خالی جلوی مسجد است. ظاهراً امام علی (ع) این احتجاج و مُناشده را در جلوی مسجد کوفه اقامه کرده است.

۳. در مورد این خطبه ر.ک: شیخ طوسی، مصباح المتهجّد، ص ۶۹۶؛ سید بن طاووس، الاقبال، ص ۴۶۲؛ کفعمی، المصباح، ص۶۹۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج ۳، ص ۴۶ و الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۵ آمده است.

۴. السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۶۲؛ تاريخ الطبرى، ج ۲، ص ۳۱۲؛ ذهبى، محمد بن احمد، تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، ج ۱، ص ۱۳۶.

۵. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۱؛تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۸۳۶۷. برای اطلاع بیشتر ر.ک: موسوعة الامام علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)، ج ۹، ص ۱۱۳ - ۱۲۴.

۶. موسوعة الامام علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)، ج ۱، ص ۱۵۷ به بعد.

۷. شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۶.

بدین سبب، علی (ع) شایسته‌ترین فرد برای مقام خلافت و جانشینی رسول اکرم (ص) بود. چنانکه این مطلب از سخنان او نیز آشکار است که فرمود: من حقی را که از آنم بود خواستم و شما نمی‌گذارید و مرا از رسیدن بدان باز می‌دارید.[۱] ابن ابی الحدید در شرح این سخن گفته است: مضمون سخنان بالا ـ حقانیت علی (ع) را به خلافت و امامت ـ به صورت متواتر نشان دهد. سپس شواهد ذیل را از سخنان او آورده که در مناسبتهای مختلف چنین فرموده است:

۱. مٰا زِلْتُ مَظْلوماً مُنْذُ قُبِضَ رَسولُ اللّـه (ص) حَـتّی یَـومُ النّـاسِ هٰـذٰا.[۲] پس از رحـلت پیامبر (ص) تا امروز پیوسته حق مرا از من باز داشته‌اند و دیگری را بر من مقدم داشته‌اند.

۲. اللهم أخْزِ قُریشاً فَانَّهُمْ مَنَعَتْنِی حَقّی و غَصَبَتْنِی أمْرِی.[۳] شبیه این کلمات در خطبه ۱۷۲ آمده است که ترجمه آن چنین است: خدایا! من از تو بر قریش و آنکه قریش را کمک کند، یاری می‌خواهم، که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند و رتبت بزرگم را خرد دیدند. فراهم آمدند و در کاری که از آن من است با من بستیزیدند. سپس گفتند: حق را توانی گرفت و توانی واگذارد.

۳. فَجَزَتْ قُرِیشاً عَنّی الْجَوٰازِی فَاِنَّهُمْ ظَلَمُونی حَقّی وَ اغْتَصَبُونی سُلطانَ اْبنِ عَمّی.[۴] ـ قریش کیفر این کار زشت را از خدا ببیند ـ که رشته پیوند مرا پاره نمود، و حکومتی را که از آنِ فرزند مادرم بود از من ربودند.

پیامبر اکرم (ص) در موارد فراوانی که تاریخ نقل کرده،[5] عـلی (ع) را بـر دیگـران مـقدم داشته است که نمونه آن سد ابواب، اعلام برائت، ماجرای مباهله و... است.

با توجه به مطالب پیش‌گفته این سؤال پیش می آید که چرا با این همه تأکید و اصرار بر خلافت علی (ع) این موضوع به مرحله اجراء در نیامد؟

بی‌گمان علل و عوامل مختلفی در این زمینه مؤثرند که اهم آنها از این قرار است:

ـ تعصبات قومی و قبیله‌ای؛

ـ بازگشت به جاهلیت؛

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۲، ص ۱۷۸.
۲. شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶ و ج ۱۰، ص ۲۸۶.
۳. همان.
۴. نهج‌البلاغه، نامه ۳۶، ص ۳۱۱؛ ثقفی، الغارات، ج۲، ص۷۶۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص۳۰۶.
۵. برخلاف آنچه بنی‌امیه و بنی‌عباس و دیگر حکومتهای مستبد سعی کردند تا نامی از علی (ع) در تاریخ نماند و یا فضایل او را به دیگران نسبت دادند، باز این همه فضایل برای آن حضرت نقل شده است.

ـ ناآشنایی اعراب شمالی به شیوهٔ جانشینی انتصابی؛
ـ کینه‌های شخصی نسبت به علی (ع)؛
ـ رقابتهای شخصی نسبت به علی (ع)؛
ـ سختگیری و انعطاف‌ناپذیری علی (ع) در موضوعات سیاسی و دینی.

افزون بر این، در دوره‌های بعد نیز آنچه باعث شده برخی کسان نسبت به احادیث بالا حساسیت نشان دهند و در صدد خدشه در سند یا دلالت این احادیث بر آیند، تنها از تعصب و گرایش فرقه‌ای آنان سرچشمه گرفته است، چنانکه ابن قتیبه در دفاع از این احادیث گفته است:

عده‌ای در برابر رافضه، افراط کرده و سعی کرده‌اند نگذارند حق علی (ع) ادا شود. بدین سبب درباره‌اش به بدگویی پرداخته و از نقل فضایل او خودداری می‌کنند، در حالی که فضائل او از طریق صحیح نقل شده است.

وی در ادامه می‌گوید: این تعصب آنان به حدی است که اگر کسی درباره علی (ع) احادیثی مثل اَخُو رَسُولِ اللّٰه (ص)، وَ اَبُو سِبْطَيْهِ اَلْحَسَنُ (ع) وَ الحُسَينُ (ع) را نقل کند، آنان ناراحت شده و چهره‌هایشان بر افروخته می‌شود؛ و اگر کسی سخن پیامبر (ص) را که فرمود: مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَهٰذا عَلِيٌ مَوْلاهُ، اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هٰارُونَ مِنْ مُوسٰی و نظائر اینها را روایت نماید، دنبال نقد سند این احادیث می‌روند تا سند آنان را مخدوش نشان دهند و بدین صورت حق علی (ع) را پایمال کنند.[۱]

ـ حدیث ولایت

در کتابهای گوناگون شیعه و سنی نقل شده است که رسول خدا (ص)، علی (ع) را همراه عده‌ای به سریه‌ای فرستاد، بعد از برگشتن از مأموریت از علی (ع) گلایه کردند که علی چنین و چنان کرد، رسول خدا (ص) بر آشفت و فرمود: من از اویم و او از من است، و او اولی به هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث صریح در ولایت دنیوی و دینی علی (ع)، بعد از رحلت رسول خدا (ص) است.[۲]

---

۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الاختلاف فی اللفظ، ص ۴۲.
۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۴؛ المصنف، ج ۷، ص ۵۰۴؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۲. علامه امینی این حدیث را به طرق مختلف از اهل‌سنت نقل کرده است.

۲. سقیفه و ظهور سیاسی ـ تاریخی تشیع

۱ ـ ۲. بررسی منابع سقیفه

کهن‌ترین نوشته موجود که حادثه سقیفه را گزارش کرده، کتاب محمد بن اسحاق، درگذشته به سال ۱۵۱ق است. روایت کننده ابن اسحاق درباره سقیفه، ابن شهاب زهری است. زهری از بنیانگذاران مکتب تاریخ‌نگاری مدینه و دارای تعصبات شدید مذهبی، و از عالمان وابسته به دستگاه حاکمه اموی بود.[۱]

ابن اسحاق تمام واقعه سقیفه را در یک خبر طولانی از قول خلیفه دوم، که بعد از برگشتن از آخرین حج خود در یکی از مسجدهای مدینه ایراد کرده، نقل نموده است.[۲] سند روایت زهری به عبدالله بن عباس برمی‌گردد و نقل او، اصلی‌ترین روایت درباره اجتماع سقیفه بنی‌ساعده است، به طوری که تمام روایات دیگر از اطلاعات این روایت استفاده کرده یا از آن مایه گرفته‌اند،[۳] چنانکه در صحیح بخاری[۴] و مسند احمد[۵] نیز به روایت ابن شهاب توجه شده است.

دومین گزارشگر سقیفه، محمد بن سعد، معروف به کاتب واقدی، درگذشته به سال ۲۳۰ق است. او پس از ابن اسحاق، کامل‌ترین نوشته را درباره سیره پیامبر اکرم (ص) با عنوان «الطبقات الکبری» نگاشته است. وی در بخش سیره پیامبر (ص) به جزئیاتی پرداخته که در نوشته‌های استاد او نیز دیده نمی‌شود و سپس به تفصیل درباره شرح حال یاران پیامبر (ص) و تابعان سخن گفته است.

طولانی‌ترین شرح حال صحابه در کتاب طبقات، مربوط به خلیفه اول است؛ البته با اینکه سقیفه یکی از حساس‌ترین وقایع تمام دوره زندگی ابوبکر است، وی روی خوشی به نقل این واقعه نشان نداده است.

ابن سعد در نقل وقایع سقیفه، با دقت تمام، تنها روایاتی را انتخاب کرده که برتری و شایستگی بی‌تردید ابوبکر را برای رهبری جامعه اسلامی به هنگام رحلت رسول خدا (ص) نشان دهد.[۶] او با نقل روایات متوالی و متعدد درباره شایستگی ابوبکر، عمد خود را در جانبداری از مکتب مدینه و در حمایت از دو خلیفه اول نشان می‌دهد.

---

۱. الطبقات الکبری؛ ج ۷، ص ۴۴۷؛ تاریخ الاسلام، حوادث سال ۱۴۱ ـ ۱۶۰، ص ۱۲.

۲. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۴۴.

۳. جانشینی محمد (ص)؛ ص ۹۷.

۴. صحیح البخاری، ج ۷ ـ ۹، کتاب المحاربین من اهل الکفر، ص ۵۸۵، روایت ۱۶۷۴.

۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۵۴.

۶. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۴۷.

بیشتر روایات ابن سعد درباره استحقاق جانشینی ابوبکر در سقیفه، از عایشه است که روایات او، برای تضعیف موقعیت علی (ع) درخصوص خلافت و خنثی کردن روایات و رفتارهای پیامبر اکرم (ص) درباره او صادر شده است؛ چنانکه از ابن عباس نقل شده که عایشه نمی‌توانست دربارهٔ علی (ع) خیری بر زبان جاری کند.[۱]

دشمنی عایشه با علی (ع) در بعضی روایات تاریخی آشکار است؛ چنانکه براساس روایات، اولین بار وی بود که عثمان را نعثل[۲] خواند و به مخالفت با او برخاست، اما به محض اینکه شنید مردم با علی (ع) بیعت کرده‌اند، عثمان را خلیفه مظلوم نامید و با شتاب تمام برای انتقام‌جویی از علی (ع) راهی عراق شد.[۳]

ابن سعد با اینکه از نقلهای ابن اسحاق غفلت نکرده و گاهی نقلهای خود را به طور مستقیم به ابن اسحاق مستند می‌کند،[۴] در نقل وقایع سقیفه توجّهی به سیره ابن اسحاق نکرده است.

از منابع دیگر سقیفه، أنساب الأشرافِ احمد بن یحیی بلاذری، درگذشته به سال ۲۷۹ هجری است که از مهم‌ترین مآخذ او طبقات الکبری، ابن سعد است. بلاذری برخی از روایات سقیفه را که ابن سعد به عمد در کتابش نیاورده، اما به صورت شفاهی برای او روایت کرده، در کتاب أنساب الأشراف آورده است.[۵]

از دیگر منابع مهم اخبار سقیفه، تاریخ یعقوبی است. شیوه نگارش یعقوبی، مانند مسعودی در مروج الذهب، شیوه ترکیبی است؛ بدین معنا که حوادث تاریخی را با ذکر سلسله سند نیاورده است.

در ذکر اخبار سقیفه، میان گزارشهای ابن سعد و بلاذری با گزارشهای یعقوبی، تضاد شدیدی، هم در نقل مطالب و هم در تأکید بر موضوعات وجود دارد. ابن سعد و بلاذری در بخشی از روایات، سعی دارند چنین القا کنند که مخالفتی از سوی هواداران علی (ع) نسبت به انتخاب ابوبکر صورت نگرفت، اما از نوشته‌های یعقوبی[۶] چنین برمی‌آید که انتخاب

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۸۹.
۲. نعثل، به معنای پیرمرد احمق و نام مردی از اهالی مصر بوده که ریش بلندی داشته است و عثمان به او تشبیه شده است. از عایشه نقل شده که گفته است: اقتلوا نعثلاً قتل الله نعثلاً. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۱۴.
۳. أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۲۱۷ و ج ۵، ص ۹۱.
۴. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۷.
۵. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۶۲.
۶. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

ابوبکر، با مخالفت شدید هواداران علی (ع) روبه‌رو گردیده است.[۱]

تاریخ الطبری، از دیگر منابع گزارش کننده سقیفه بنی‌ساعده است. طبری به عنوان یک تاریخ‌نگار مقبول عامه، بیشتر مطالب سال یازدهم هجری را که از مهم‌ترین و حساس‌ترین حوادث تاریخ مسلمانان است و اجتماع سقیفه بنی‌ساعده برای انتخاب جانشینی نیز در آن واقع شده است، از سیف بن عمر نقل کرده است، درحالی‌که مهم‌ترین کتابهای رجالی عامه و خاصه سیف را تکذیب کرده‌اند.[۲]

طبری در نقل گزارشهای خود، منابع مهمی در دسترس داشته و در هر موضوعی روایات مختلف و گاهی متناقض آورده است و از نقل ضعاف و روایات مجعولی چون قصه شق صدر، غرانیق و... دریغ نکرده است.

وی پس از نقل گزارشهای ابن اسحاق، یعقوبی و بلاذری و توضیح چگونگی وقوع این حادثه، سخنان خلیفه دوم را که بعد از برگشتن از آخرین حج خود در مسجد مدینه ایراد کرده بود، به طور کامل نقل کرده است.[۳]

سیف بن عمر در مجموع هفت روایت درباره سقیفه نقل کرده که شش تای آن در تاریخ الطبری آمده‌است. افزون بر ضعف در سند روایات سیف، افرادی مثل قعقاع بن عمرو تمیمی، سهل بن یوسف سلمی، مبشر و صخر در طریق سند او واقع شده‌اند که وجود خارجی ندارند و از ساخته‌های ذهن سیف به شمار می‌آیند.[۴]

از کتابهای مستقل دیگری که درباره سقیفه بنی‌ساعده نوشته شده السقیفه و فدک، نوشته ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است. اصل این کتاب در دسترس نیست، امّا روایات آن در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید آمده[۵] و هادی امینی، آن را از شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید استخراج کرده و پاورقی‌های عالمانه‌ای بر آن نگاشته است.

کتاب دیگری که درباره سقیفه وجود دارد السقیفة و الخلافه از نویسنده معروف و معاصر عبدالفتاح عبدالمقصود است. عبدالفتاح گرچه در بخشهایی از کتاب خود بدون تعصب نیست، اما در سراسر کتاب، موضع نیرومندی را در حقانیت علی (ع) نسبت به خلافت

---

۱. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۵۴.

۲. ر.ک: علامه عسکری، عبدالله بن سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، ترجمه احمد فهری و دیگران، که به طور مفصل به بررسی سیف بن عمر و روایات او پرداخته است.

۳. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۵۶.

۴. عبدالله بن سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۸۸.

۵. تهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعة إلی تصانیف الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۶. وی نام رساله‌ها و کتابهایی را که از قرن سوم درباره سقیفه نوشته شده، ذکر کرده است.

دارد[1] وکار خلیفه دوم راکه مانع از نوشتن آخرین نامه پیامبر اکرم (ص) شد، به شدت تقبیح کرده است. این کتاب با عنوان خاستگاه خلافت به زبان فارسی ترجمه شده است.

هیچ‌کدام از کتابهای تاریخی پیش‌گفته به طور مستقل قادر به پرده‌برداری از اسرار سقیفه و کشف ماهیت واقعی آن نیستند. از این رو، در این تحقیق سعی شده که روایات مختلف تاریخی کنار هم قرار گیرد و با توجه به انگیزه و مرتبت راویان، پرده از حقایق تاریخی این واقعه برداشته شود.

۲ـ ۲. زمینه‌های تاریخی پیدایش سقیفه

الف) نظام اجتماعی، سیاسی و فکری عرب

شناخت بهتر وقایع صدر اسلام، مبتنی بر آگاهی عرب پیش از اسلام است؛ اینکه عرب از کدام پیشینهٔ تاریخی و جایگاه فکری ـ فرهنگی برخوردار بوده است.

شناخت جایگاه و اهمیت قبیله‌های عرب و درک ضرورت این شناخت، تلقی ما را از حوادث صدر اسلام دگرگون ساخته و سبب خواهد شد که با دید دقیق‌تر و جامع‌تری این حوادث را بررسی کنیم. از این رو، لازم است در مطالعات تاریخی که درباره ماهیت و ترکیب جامعه صدر اسلام صورت می‌گیرد، ماهیت و ترکیب ناهمگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... آن شناخته شود تا تنوع روشها و دیدگاه‌ها در زمینه‌های فرهنگی و نهادهای ناهمگون سیاسی ـ اجتماعی زمان پیامبر (ص) به آسانی درک گردد.

افزون بر آن، باید تمایز میان عرب شمال و جنوب را نیز بشناسیم؛ زیرا هر یک از آنان، ویژگی‌هایی اجتماعی، دودمانی، فرهنگی، اقتصادی و جغرافیایی دارند[2] که اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی‌شان بر آن ویژگی‌ها استوار شده و به طور طبیعی، جوهره حیات سیاسی ـ اجتماعی آنان را تشکیل می‌دهد که نقش اساسی را در الگوی انتخاب رهبر و رئیس جامعه دینی ایفا می‌کند.

ـ ماهیت فکری ـ فرهنگی عرب

عرب شمال یا عدنانی‌ها

مرکزیت و محل سکونت عرب شمال، شهر مکه بوده‌است که به دلیل وجود خانه کعبه،

---

۱. السقیفة و الخلافه، ص ۱۳۳.

۲. برای اطلاع بیشتر از تفاوتهایی که بین عرب شمال و جنوب از نظر جغرافیایی و اجتماعی وجود دارد، ر.ک: الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۲، ص ۲۰۵.

مورد توجه ساکنان شبه جزیره بود و محل امنی برای همه به شمار می‌آمد. در شمال جزیرة العرب، زمینهای قابل کشت و قابل سکونت کمی یافت می‌شد و تجارت، مهم‌ترین کار و منبع در آمد ساکنان آن دیار بود که وجود بازارهای همیشگی و موسمی در مکه گواه این سخن است؛[۱] چنانکه اعراب بادیه نیز کالاهای خود را در آن بازارها عرضه می‌کردند.

بدین ترتیب، تجارت عرب در دست قریش بود که به علت تسلط بر تجارت و ادارهٔ امور کعبه، بر تمام عرب سیادت پیدا کرده بود، به طوری که به دلیل این سدانت و حجابت بر کعبه، از مدنیت برتری به نسبت بادیه نشینان برخوردار بود و می‌بینیم که پس از ظهور اسلام، بیشترین درگیری رسول خدا (ص) نیز با قریش است و تا قریش اسلام نیاورد، قبیله‌های اطراف مسلمان نشدند.[۲]

با وجود اهمیتی که قریش به علت آزمودگی در سیاست و تجارت در مرکزیت مکه و حتی در تمام جزیرةالعرب داشت، فاقد هرگونه دولت و حکومت یا نهادهای سیاسی و اجتماعی بود و تنها ضامن حفظ و بقای اجتماع آنان قبیله به شمار می‌آید.[۳] عرب جاهلی به علت صحرانشینی و بیابانگردی، نمی‌توانست به صورت مستقل زندگی کند و به قبیله خود وابسته بود. از این رو، قبیله به عنوان یک واحد نظامی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به شمار می‌رفت و حوزه عمل رئیس و افراد دیگر قبیله، باتوجه به آداب و رسوم و ضوابط حاکم بر قبیله تعیین می‌گردید.[۴] حتی بت‌پرستی عرب جاهلی، آمیخته به تمایلات قبیله‌ای بود و هر قبیله‌ای بت جداگانه‌ای داشت و آن را به جهت ارتباط با تاریخ پدرانش می‌پرستید و به این وسیله، به نسب خویش و آنچه مرتبط با نسب او بود، افتخار می‌کرد.[۵] رئیس قبیله نیز به عنوان قاضی، فرمانده جنگ و...، نقش یک حاکم سیاسی را بر عهده داشت.

اهمیت شناخت قبایل عرب به حدی است که باید ریشه بسیاری از حوادث مهم صدر اسلام را در تفکر و نظام قبیله‌ای دانست و اندیشه‌های عرب مسلمان را نیز در قبیله و ضوابط حاکم بر آن جستجو کرد؛ چنانکه یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) پدید آمد، زنده شدن دوباره تفکر قبیله‌ای بود و همین امر، زمینه‌ساز پدید آمدن حادثه سقیفه گردید و بعدها دامنگیر علی (ع) شد و موجب گردید که او به عنوان امام و ولیّ

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۷۰؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۹.
۲. همان، ص ۲۴۰.
۳. فروخ، عمر، تاریخ الجاهلیه، ص ۱۴۹؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۷.
۴. تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۸.
۵. الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۲، ص ۲۱۸.

واجب الاطاعة، مورد حمایت جامعه قرار نگیرد.

از ویژگی‌های عرب جاهلی، پیوند عشیره‌ای، عصبیت قبیله‌ای و تحالف است[۱] که عده‌ای را با تکیه بر حسب و نسب و به عبارتی خون و نژاد دور هم جمع می‌کند و نهادی به نام قبیله را پدید می‌آورد.[۲]

قانون نانوشته و مقبول **انصر اخاک ظالماًکان او مظلوماً**[۳] اصلی‌ترین شعار قبیله‌های عرب و مبنای وحدت آنها و موجب بقای ساختار قبیله و نیز بروز کشمکشهای طولانی بود.[۴] زندگی دشوار قبیله‌ای از یک سو و عدم وابستگی به دین و وجدان از سوی دیگر، سبب شد که آنان گاه به انگیزه سیطره بر دیگر قبیله‌ها و گاه به جهت انتقام، دست به غارت و چپاول یکدیگر بزنند. از همین رو، قبیله‌ای که شکست می‌خورد، پیوسته در انتظار فرصت برای انتقام بود. بدین سان، افراد قبیله برای دفاع از حیات خویش، هر کدام به دیگری نیازمند بودند و این نیاز، موجب تعصب شدید قبیله‌ای می‌شد و آنها ناگزیر، همیشه جانبدار قبیله خویش بودند؛ خواه به حق خواه بر باطل. چنانکه شاعر جاهلی دراین‌باره چنین گفته است:

لایسألون اخاهم حین یندبهم   فی النائبات علی ما قال برهانا

هنگامی‌که برادرش از او در سختی‌ها کمک می‌خواهد، از او دلیل و برهان نمی‌خواهند.[۵]

قرآن کریم از این روحیه عرب جاهلی، به حمیّت جاهلی تعبیر می‌کند.[۶] امیرمؤمنان علی (ع) نیز در خطبه‌های ۲۶ و ۹۵ نهج البلاغه، اوضاع جامعه جاهلی عرب پیش از اسلام را ترسیم کرده است.[۷]

مهم‌ترین رکن قبیله[۸]، رئیس آن بود. قبیله برای حفظ و بقای خود، به رئیسی مقتدر و توانمند نیاز داشت. رئیس قبیله، افزون بر ویژگی‌های فردی مانند تجربه، شجاعت، سخاوت و ثروت، باید از اشرافیت، شیخوخت و نسب بالایی نیز برخوردار می‌بود. بدین جهت، همه

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ ابن حبیب، محمد، المنمق، ص ۲۷۳؛ تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ص ۵۸.

۲. ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۲۴۰ ـ۲۴۲، ۲۶۳ و ۳۰۲؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۳۱۵ و ج ۱، ص ۴۶۶.

۳. الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۵۱.

۴. شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۲؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۵۱۸.

۵. الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۴۴.

۶. فتح، ۲۶.

۷. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۶.

۸. قبیله، عبارت از جماعتی بود که به جهت داشتن نیای واحد و برای دستیابی به معیشت بهتر، دور هم جمع می‌شدند. دو علت باعث شده بود که مردم جزیرةالعرب به صورت قبیله‌ای زندگی کنند؛ یکی غیر قابل کشت و زرع بودن مناطق آنان و دوم مهاجرت و کوچ‌نشینی ساکنان جزیره. الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۴۴.

اعضای قبیله صلاحیت نامزدی برای احراز منصب ریاست قبیله را نمی‌یافتند. در واقع قبیله به مثابه دولت کوچکی بود که در رأس آن رئیس قبیله قرار می‌گرفت.

چنانکه در سقیفه بنی‌ساعده نیز تمسک به ضوابط حاکم بر نظام قبیله، دامن‌گیر مسلمانان شد و علی (ع) را از حق خود محروم ساخت.[۱] با توجه به همین ملاک بود که ابوعبیده جراح درباره امام علی (ع) می‌گفت: او هنوز جوان است.[۲] ابوسفیان هم درباره خلیفه اول که دارای شیخوخیت لازم بود، اما اشرافیت کافی نداشت، می‌گفت: او از اذّل قریش است.[۳]

در دوره خلفا، به‌ویژه در دوره خلیفه سوم، اعراب به پیوندهای قبیله‌ای خود بازگشتند، به طوری که این پیوندها، تنها با ساختار جامعه جاهلی قابل تصور بود. با بازگشت دوباره عرب مسلمان به ارزشهای قبیلگی دوران جاهلی، ارزشهای دینی نادیده گرفته شد و با تغییر ارزشهای اسلامی، فرهنگ حاکم بر جامعه اسلامی نیز تغییر کرد و جاهلیت عرب به هیأت نخستین خود بازگشت و پیمانهای جاهلی تجدید شد[۴]. چنانکه علی (ع) وقتی به خلافت رسید در اولین خطبه خود فرمود:

أَلاٰ وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عٰادَتْ كَهَيْئَتِهٰا يَوْمَ بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيه و آله[۵]؛ بدانید که روزگار دگر باره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبرش ـ صلی الله علیه و آله ـ را برانگیخت.

با همه تلاشی که علی (ع) برای برگرداندن جامعه اسلامی به وضعیت زمان پیغمبر (ص) انجام داد، سنتهای جاهلی در دوره بنی‌امیه به اوج خود رسید تا حدی که از ارزشهای اسلامی جز اسمی باقی نماند. بزرگ‌ترین همّت عرب مسلمان در این دوره، حفظ موقعیت قبیله است، تا جایی که برای حفظ موقعیت قبیله، به راحتی ارزشهای دینی و مسائل اعتقادی نادیده گرفته می‌شد، چنانکه برجسته‌ترین حوادث دوران بنی‌امیه را نیز نزاعهای قبیله‌ای تشکیل می‌داد[۶] و خلفا نیز برای بقای حکومتشان، به این نزاعها دامن می‌زدند. در دوره بنی‌عباس نیز با اینکه تکیه بر عنصر غیر عرب بود، آنان برای حفظ قدرت و مشروعیت

---

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۲۳؛ تاریخ الجاهلیه، ص ۱۵۱؛ بلاشر، تاریخ الأدب العربی، ص ۳۸؛ تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ص ۵۹.

۲. جوهری، السقیفه و فدک، ص ۸۴؛ طبری، محمدبن جریر (شیعی)، المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین(ع)، ص ۵۲۰؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۶۰.

۳. شرح نهج‌البلاغه؛ ج ۲، ص ۴۵ و ج ۶، ص ۴۰؛ الاکبر، ناشی، مسائل الامامة و مقتطفات من الکتاب الاوسط فی المقالات، ص ۹ ـ ۱۰.

۴. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۱۵ ـ ۵۱۶.

۵. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶.

۶. أنساب الأشراف، ج ۷، ص ۷، ج ۴، ص ۱۲۹.

بخشیدن به سلطه خویش، به قانون جاهلی دست می‌یازیدند، مانند مقدم داشتن عمو در طبقه‌بندی و ارث بر فرزندان دختر، چنانکه ابن‌معتز خطاب به علویان چنین سرود:

نحن ورثنا ثیاب النبی فلم تجذبون بأهدابها
لکم رحم یا بنی بنته و لکن بنو العم أولی بها[1]

عرب جنوب یا قحطانی‌ها

برخلاف عرب شمال، عرب جنوب با تمدنهای بزرگ اطراف جزیرةالعرب ارتباط داشت و اغلب آنان به صورت شهرنشینی زندگی می‌کردند و مفهوم مدنیت را از سایر مناطق عربی بهتر درک کرده[2] واز نظر اقتصادی وکشاورزی، دارای وضعیت مناسب‌تری بودند و برای معیشت خود نیاز به گردش در صحراهای طولانی نداشتند. از این رو، دسته‌هایی از آنان یکجا گرد هم می‌آمدند و دارای حکومت و نظام خاص اجتماعی بودند که از جمله دولتهای آنان می‌توان به معینی‌ها[3] و سبائیان اشاره کرد که به حکومت سبائیان در قرآن کریم و منابع دینی نیز اشاره شده است.[4]

پس از فتح مکه، عرب جاهلی، اعم از عرب شمال و جنوب، با تمام ویژگی‌هایش گروه گروه و پی‌درپی تحت عنوان «وفود» به خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیده و با اندک آشنایی با دین مبین اسلام، مسلمان می‌شدند؛ البته هنوز به طور کامل به جرگه مسلمانان نپیوسته بودند. در این میان، پیوستگی اعراب جنوب به حکومت مدینه و در دوره‌های بعد به دستگاه خلافت کمتر بود که این امر خود ناشی از ویژگی‌های اعراب جنوب می‌باشد و شاهد آن نیز ارتداد و شورش قبایل جنوب پس از رحلت پیامبراکرم (ص) است.[5]

از دیگر ویژگی‌های عرب جنوب در دوران رسالت این است که اگر رئیس قبیله اسلام را می‌پذیرفت و مسلمان می‌شد، سایر افراد قبیله نیز مسلمان می‌شدند که گاهی نیز این امر برعکس می‌شد.[6]

---

۱. الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۸، ص ۲۴۲؛ به نقل از: دیوان ابن‌معتز، ص ۲۹.
۲. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۶.
۳. همان، ج ۲، ص ۵۳۰ و ۵۹۸؛ ابراهیم حسن، حسن، تاریخ الاسلام، ص ۶۱-۶۲.
۴. همان، ص ۵۲۵ و ج ۱، ص ۵۹۰.
۵. الاغانی، ج ۲۱، ص ۲۵.
۶. البته عرب شمال نیز چنین بود، ولی این امر در بین عرب جنوب مشهودتر است. شاهد آن نیز کثرت تعداد وفود عرب جنوب نسبت به عرب شمال است که از طرف قوم خود جهت پذیرش اسلام خدمت پیامبر (ص) می‌رسیدند.

مشکل عمده عرب جنوب این بود که آنان عمدتاً تا سال هشتم هجری مسلمان نشدند و اسلام کسانی هم که مسلمان شده بودند، بیشتر به اجبار یا با تألیف قلوب بوده و ایمان در قلبشان نفوذ نکرده بود.[۱] در واقع فرصت کافی برای نفوذ ایمان در قلب تازه مسلمانان نبود و آشنا شدن آنان با مبانی عقیدتی، به زمان طولانی‌تری نیاز داشت که این فرصت به سبب آنکه آنان دیرتر به اسلام گرویدند، برایشان پیش نیامد. برخی آیات قرآن[۲] نیز بر این مطلب دلالت دارد که ایمان هنوز در دل عده‌ای از مسلمانان راه نیافته بود. بدین سبب، اگر رسول خدا (ص) سختگیری می‌کرد، از اطراف او پراکنده می‌شدند؛ چنانکه برخی حتی بدون این سختگیری نیز مرتد شده یا به روم پناهنده شدند.

اسلام آوردن برخی قبیله‌های عرب، بدون آشنایی آنان با مبانی و مسائل دینی و تنها به منزله پذیرفتن حاکمیت سیاسی اسلام بود. بنابراین، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) بسیاری از آنان حاکمیت دینی اسلام را نپذیرفتند و پیامبری را سبک گرفتند و از حاکمیت جمعیت اندک قریش بر تمام جزیره امتناع ورزیدند.[۳] بعضی زکات را مانند «اتاوه» در زمان جاهلیت شمرده و از دادن آن امتناع ورزیدند[۴] که علت آن را باید در تمایل این عده به عصبیت، نادیده گرفتن دستورات مؤکّد پیامبر اکرم (ص) و ناشی از ویژگی‌های دوران جاهلی این قبایل دانست که اسلام را براساس بینش اجتماعی خود پذیرفته بودند.

ب) عصر نبوت

ـ بعثت پیامبر اکرم (ص)، آغاز دگرگونی‌ها

بعثت رسول خدا (ص) ضمن اینکه مؤثرترین حادثه در تاریخ بشریت بود، ماهیتی دینی داشت و از هرگونه شائبه‌ای که ماهیت عربی و قبیله‌ای را به دنبال آورد به دور بود. اولین آیات نازل شده بعد از بعثت رسول خدا (ص) درباره علم، تعلیم و قلم است که آدمی را به تفکر و تعقل می‌خواند تا در سایه این‌دو، بتواند تفکر دینی و الهی را جایگزین تفکر جاهلی کند. قریش با اینکه از علم و معرفت خبری نداشت، خود را «اهل الله»[5] می‌نامید. جامعه عربی که اسلام در آن ظهور کرد، جامعه ناهمگونی بود از بزرگ‌ترین اقدامات رسول خدا (ص) این بود که این جامعه ناهمگون را متحد و از آنان برای مدتی «امة واحده» ساخت.

---

۱. حجرات، ۱۴.
۲. آل‌عمران، ۱۵۹.
۳. الفتوح؛ ج ۱، ص ۲۱؛ لبید، ابراهیم، عصر النبوة والخلافة الراشدة، ص ۲۶۸.
۴. عصر النبوة والخلافة الراشده، ص ۲۶۸.
۵. حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

تناقض اساسی، بین دعوت پیامبر (ص) و باورهای جاهلی بود، که همان تفکر و باورها در خواسته‌های جاهلی متبلور، و با رفتارهای علوی نیز در تناقض بود. علی (ع) درباره این تناقض باورها و خواسته می‌فرماید: «لَيْسَ اَمْرِيْ وَ اَمْرُكُمْ وٰاحِدْ. اِنِّي اُرِيْدُكُمْ لِلّٰهِ وَ اَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لاَنْفُسِكُمْ...[1]؛ کار من و شما یکسان نیست. مردم! من شما را برای خدا می‌خواهم، اما شما مرا به خاطر دنیایتان می‌خواهید».

به دنبال هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه، گروه‌های مختلفی از سراسر شبه جزیره به طرف مدینه سرازیر شدند. با اینکه هر کدام از این گروه‌ها اعم از مکی، مدنی یا قبایلی که از عربستان جنوبی بودند، ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی خاصی داشتند و اسلام را براساس همین ویژگی‌ها، بینشها، تمایلات و بنیادهای قبیله‌ای پذیرفته بودند، در سایه تعلیمات پیامبر (ص) توانستند در کنار هم قرار گیرند و برای مدتی هماهنگ با پیامبر اکرم (ص) به پیشرفت اسلام کمک کنند. اما عواملی باعث به هم خوردن این هماهنگی بین مسلمانان شد که به برخی از آنان اشاره می‌شود:

۱. برتری‌طلبی و اشرافی‌گری مهاجران قریش نسبت به انصار: قریش خود را برخوردار از امتیازات حُمس[2]، آل الله و از فرزندان حضرت اسماعیل می‌دانستند و اسلام را نیز براساس ارزشهای ریشه‌داری که داشتند، تفسیر می‌کردند.

۲. کوشش برخی از مهاجران برای حفظ ارتباط با کفار قریش: برخی از مهاجران، بعد از هجرت نیز به نوعی با کفار قریشی در ارتباط بودند؛ چنانکه عبدالرحمان بن عوف سعی داشت امیة بن خلف را در نبرد بدر از هلاکت نجات دهد که بلال، انصار را متوجه امیه کرد و در نتیجه او کشته شد،[3] یا عمر بعد از جنگ بدر بر کشته‌های مشرکان شعر اسود بن یغوث را زمزمه می‌کرد و می‌گریست.[4]

عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان از کسانی بود که پیامبر اکرم (ص) حکم اعدام او را صادر کرده بود، اما عثمان برای او امان خواست.[5] پیامبر (ص) سکوت کرد

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۶.

۲. قریش رسوم معمولی را رها کردند و چیزهای تازه‌ای در دین و آیین خود پدید آوردند، مثلاً ایام حج در مزدلفه وقوف می‌کردند، یا در مراسم حج از منطقه حرم بیرون نمی‌رفتند، ...و خود را حمس نامیدند. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۶؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۹؛ مروج الذهب ...، ج ۱، ص ۳۰۳.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۸۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴. زمخشری، محمود، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، ج ۴، ص ۵۱.

۵. عبدالله بن سعد قبل از فتح مکه مسلمان شد. چون کتابت را خوب می‌دانست، پیامبراکرم (ص) دستور داد آیات

تا کسی او را بکشد، اما هیچ‌کدام از اصحاب متوجه نشدند و بعدها تنها مردی از انصار، تأسف می‌خورد که چرا این موقعیت را از دست داده است.[۱] عثمان تمام غنیمتهای مغرب را به او بخشید و کسی را در این غنیمتها با او شریک نساخت. البته او بیت‌المال مسلمانان را خزانه خویش می‌پنداشت و به هر نحوی که خود می‌خواست در آن تصرف می‌کرد.

کعب بن زهیر در شمار محکومان به مرگ بود که توبه کرد. و انصار با پافشاری خواستار قتل او بودند، ولی مهاجران به شدت از او دفاع کردند. بعدها کعب در ضمن قصیده‌ای رقابت بین مهاجر و انصار را به نظم کشیدْ و انصار را در این مورد مذمت قرار داد.[۲]

۳. مخالفت بعضی از مهاجران با اوامر پیامبر (ص): با توجه به روحیه ساده‌زیستی انصار، مخالفت آنان با پیامبر (ص) کمتر و تقیّد آنان به اوامر پیامبر (ص) بیشتربود، اما گاه روحیه سیاستمدار و تجارتی قریش، موجب مخالفت آنان با پیامبر (ص) می‌شد؛ چنانکه می‌توان به عنوان نمونه صلح حدیبیه،[۳] ماجرای جعرانه[۴]، مخالفت در حجة‌الوداع[۵]، سپاه اسامه[۶] و مهم‌تر از همه، مخالفت آنان با ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) را نام برد.

این عوامل، بین مهاجر و انصار اختلاف می‌انداخت. حتی در زمان پیامبر (ص) نیز انصار و مهاجر رابطه خوبی با هم نداشته و هر کدام از آنان به تثبیت موقعیت داخلی خود می‌پرداختند و در صحنه‌های اجتماعی به طور مستقل عمل می‌کردند، تا جایی که در جنگها نیز هر کدام با پرچم خاص خود به نام «رایة المهاجرین» یا«رایة الانصار» ظاهر می‌شدند و هر کدام برای خود شعار خاصی انتخاب کرده بودند.[۷] آنها در امور اجتماعی نیز تشکیلات

وحی شده را بنویسد. او پس از مدتی مرتد شد و به مکه گریخت. از جمله چیزهای که در مکه جهت خشنودی کفار قریش سرهم می‌کرد این بود که می‌گفت: بعضی اوقات که به محمد (ص) وحی می‌شد، من آیات وحی شده را مخالف گفتار او می‌نوشتم، سپس آنان را به او می‌دادم، او نیز تأیید می‌کرد. آیه ۹۳ سوره انعام در این باره نازل شده است. وی در فتح مکه از نظر پیامبر (ص) مهدورالدم بود، اما عثمان به او پناه داد. (الانتفاضات الشیعیة عبر التاریخ، ص ۵۰).

۱. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۵۲؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۹۶؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الإستیعاب، ج ۴، ص ۳۷۵؛ أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۹، ۵۸، ۸۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۳۶.

۲. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۵۷.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۶۰۳ ـ ۶۰۹؛ السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۳۱۲.

۴. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۶۱.

۵. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۷۲.

۶. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۱؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۵۰.

۷. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۵۱.

مستقلی برای خود داشتند؛ چنانکه انصار در سقیفه جمع می‌شدند و مهاجران در مسجد.[۱]

پیامبر اکرم (ص) در تمام این موارد در اتحاد آنان می‌کوشید و از این رو، در جنگ همه را تحت پرچم امة واحده درمی‌آورد و لواء الجماعة می‌بست،[۲] به طوری که در ابتدای امر توانست آنان را تحت عنوان «امت واحده» زیر یک پرچم جمع کند.[۳]

بدبینی انصار به مهاجران قریش به حدّی بود که بعد از جعرانه و بخششهای پیامبر (ص) به قریش، فکر کردند پیامبر (ص) نیز قوم خود را دیده و دست از آنان کشیده است، از این رو، زبان به اعتراض گشودند. پیامبر (ص) همه انصار را در مکانی جمع کرد و فرمود: آیا راضی نمی‌شوید آنان با گاو و گوسفند به موطن خود برگردند و شما با رسولتان.[۴]

باید به این نکته نیز توجه داشت که بدبینی انصار به قریش، کم و بیش از ابتدای هجرت آنان به مدینه وجود داشته است؛ چنانکه در جنگ بدر با اینکه بزرگان قریش کشته شده بودند، از بزرگان انصار، سعدبن عباده از اسارت برخی سران قریش اظهار ناراحتی می‌کرد و می‌گفت دوست داشتم همه آنان کشته می‌شدند.[۵]

در جنگ احد، ضراربن خطاب به انتقام کشتگان بدر، دنبال بزرگان انصار بود که آنان را بکشد. در جنگ بنی‌المصطلق، به دلیل وجود زمینه بدبینی انصار به مهاجران، منافقان توانستند مهاجر وانصار را در مقابل هم قرار دهند که رفتار حکیمانه پیامبر (ص) آتش آن را خاموش ساخت.

در فتح مکه، سعد بن عباده به عنوان بزرگ انصار، شعار انتقام‌جویی از قریش را سر می‌داد که بر عده‌ای از بزرگان مهاجر از جمله عمر بن خطاب، عثمان و عبدالرحمان بن عوف گران آمد و موجب گفتگوی سختی میان مهاجران و انصار گردید، پیامبر (ص) ناچار به عزل سعد بن عباده شد و پسرش، قیس را به جانشینی او انتخاب کرد تا هم مکیان را آرام کند و هم به انصار بی‌توجهی نشود.[۶]

با فتح مکه، عده‌ای از بزرگان قریش، تحت عنوان مسلمة الفتح[۷] سرازیر مدینه شدند. این

---

۱. همان، ص ۱۰۷؛ به نقل از: عبدالله، عبدالعزیز بن ادریس، مجتمع المدینة فی عهد الرسول(ص)، ص ۱۱۴؛ البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۰۱.

۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. المغازی، ج ۲، ص ۴۰۷ و ۶۵۳؛ مجتمع المدینة...، ص ۱۴۲.

۴. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵۴.

۵. المغازی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۶. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۴۹؛ المغازی، ج ۲، ص ۸۲۱.

۷. مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۴۹۲؛ صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، ج ۹، ص ۱۸۹؛ قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۸، ص ۹۷.

امر با توجه به زمینه اختلافهایی که میان مهاجران قریش و انصار وجود داشت، نگرانی انصار را در مورد قریش شدت می‌بخشید. هم‌چنانکه روایاتی نیز از پیامبر (ص) درباره نیکی بـه انصار وجود داشت که احتمال ستم رفتن بر انصار از آنها استنباط می‌شد.[۱]

نگرانی انصار آنان را به این فکر وا می‌داشت که اگر قریش بر اوضاع مسلط شوند، انصار برای همیشه از قدرت کنار زده می‌شوند و مورد بی مهری قرار می‌گیرند و زحمات چندین ساله آنان درکنار رسول خدا (ص) نادیده گرفته می‌شود. بر این اساس بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) بی‌درنگ، در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند تا تدبیری بیندیشند.[۲] به گفته توفیق ابو اعلم، سعد بن عباده تنها زمانی خود را نامزد خلافت کرد که مطمئن شد مهاجران توطئه کرده‌اند تا حق را از صاحبان اصلی آن بربایند.[۳]

یکی دیگر از محققان درباره انگیزه تجمع انصار در سقیفه چنین می نویسد:

> انصار وقتی دیدند قریش علی (ع) را از رسیدن به خلافت منع خواهد کرد و شاهد بودند که چگونه پیامبر (ص) را ازکتابت نامه منع کردند و چگونه مانع عزیمت سپاه اسامه شدند، در سقیفه جمع شدند و گفتند حالا که حق را به حقدار نمی‌دهند، پس صاحب ما «سعد بن عباده» به این جانشینی سزاوارتر است.[۴]

در همین حال انگیزه اصلی اوس از مخالفت با خزرج و هم‌داستان شدن با قریش را باید در اختلافهای ریشه‌دار بین اوس و خزرج جستجو کرد؛ اختلافهایی که در سراسـر حـیات پیامبر (ص) نیز دیده می‌شود، به طوری که امامت همدیگر را نمی‌پذیرفتند و محل اجتماع آنان جدا بود.[۵] به گونه‌ای که رابطه اُسید بن حُضیر رئیس اوسیان بامهاجران، بهتر از رابـطه خزرج با مهاجران بود. علت ارتباط بهتر اوسـیان بـا مـهاجران را مـی‌توان نـتیجه دو عـامل زیر دانست:

اول اینکه اوسیان در اقلیت بودند و می‌دانستند که به خلافت نمی‌رسند،بدین جهت این تفکر باعث شد تا در سقیفه بنی‌ساعده، آنان رهبری فردی از قریش را بر رهبری فردی از تیره مقابل ترجیح دهند.

---

۱ . نهج‌البلاغه، خطبه ۶۷؛ آبی، منصور بن الحسین، نثرالدر، ج ۱، ص ۲۷۹؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۵۰؛ صحیح البخاری، ج ۳، کتاب مناقب الانصار، ص ۹۹.

۲ . السیرة النبویة؛ ج ۴، ص ۳۰۷؛ مسائل الامامة...، ص ۱۳.

۳ . الانتفاضات الشیعیة عبر التاریخ، ص ۱۷.

۴ . تعلیقات علامه احمدی میانجی بر معادن الحکمه، ص ۴۷۰ ـ ۴۷۳، نقل از: الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۴، ص ۳۵۶.

۵ . السیرة النبویة، ج ۲، ص ۷۷.

دوم اینکه هنوز جنگهای خونین میان اوس و خزرج، آتش کینه را در زوایای دل آنان نگاه داشته بود. براساس گفته طبری، هنگامی‌که اوسیان دانستند خزرجیان در صدد به دست آوردن جانشینی پیامبر (ص) هستند، به همدیگر گفتند: اگر آنان امارت پیدا کنند، پیوسته بر اوسیان برتری خواهند یافت و هیچ سهمی برای ما در نظر نخواهند گرفت، بدین جهت تصمیم گرفتند با ابوبکر بیعت کنند و خزرج را از رسیدن به خلافت بازدارند.[1]

سقیفه بنی‌ساعده، یکی از شگفت‌انگیزترین و پیچیده‌ترین پدیده‌های اجتماعی و از حوادث مهم تاریخ اسلام است که به انشقاق و اختلاف در جامعهٔ نوپای اسلامی انجامید و در بسیاری از روایات و سنت نبوی چنان تحریفی ایجاد کرد که دستیابی به کنه آنها را به راستی مشکل ساخته است.

در انجمن سقیفه، در ظاهر امر، مشاجره بر سر انتخاب جانشین پیامبر (ص) جر و بحثی بر سر شخصیتها بود، ولی در باطن، همان مواضع اساسی نهفته بود که اذهان سیاسی را در سراسر جهان و در تمام دوره‌ها به خود مشغول داشته است.[2]

از این رو، شناخت این مقطع از تاریخ اسلام، در شناخت تشیع و تسنن اهمیت بسیاری دارد؛ اگرچه متأسفانه بررسی این مقطع از تاریخ، بسیار حساس و دشوار خواهد بود و روال عادی و عام گزارشهای تاریخی به هیچ وجه نمی‌تواند تمام جوانب و عوامل تاریخی ـ فکری این واقعه را روشن و از واقعیت اختلافات دامنه‌داری که به سقیفه بنی‌ساعده انجامید، پرده بردارد، و از آغاز ماجرای سقیفه تا پایان، همه چیز را به ترتیب تاریخی و پی‌درپی همراه انگیزه طراحان این حوادث گزارش کند. به علاوه، چه بسا در همین گزارشهای مختصر موجود، تعصبها و طرفداری‌های فراوانی به چشم می‌خورد که به مرور زمان، در اثر جانبداری‌های مذهبی بر گزارشهای تاریخی افزوده شده است و آنها را از نقل حوادث بیرون برده و به یک نظریه یا برداشت از یک حادثه همانند ساخته که فاقد هرگونه ارزش تاریخی است.

با توجه به منابع موجود، کیفیت واقعه سقیفه بنی‌ساعده بدین ترتیب بوده که پیامبر اکرم (ص) بعد از برگشتن از آخرین حج خود، در اول محرم سال یازدهم هجری، سپاهی را تشکیل داد و فرماندهی آن را به جوانی برومند به نام اسامه فرزند زید ـ که پدرش در جنگ

---

۱. واللّه لو ولیتها الخزرج علیکم مرة لا زالت لهم علیکم بذلک الفضیلة و لا جعلوا لکم معهم نصیباً ابداً فقوموا فبایعوا ابابکر فقاموا الیه فبایعوه فانکسر علی سعد بن عباده و علی الخزرج ما کانوا اجمعوا من امرهم. (تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۶۹).

۲. تفکر نوین سیاسی اسلام، ص ۱۹.

موته، نزدیک مرز روم به شهادت رسیده بود ـ سپرد و اصرار کرد هرکس توانایی دارد همراه سپاه اسامه برود.[۱]

سپاه اسامه آماده حرکت بود که انتشار خبر بیماری پیامبر (ص) سران مهاجر و انصار را ـ که خروج از مدینه را به صلاح خود نمی‌دیدند ـ به شدت مضطرب کرد و آنان، به بهانه‌های مختلف از همراهی لشکر امتناع کردند.[۲]

اولین اقدام صحابه در سرپیچی از همراهی سپاه، زیر سؤال بردن فرماندهی اسامه بود.[۳] شدت مخالفت آنان با فرماندهی اسامه یا با خروجشان از مدینه به حدی بود که ابن هشام از آن تعبیر به «اوعب فیه المهاجرون الاولون»؛ مهاجران نخستین، در مخالفت با اسامه زیاده‌روی کردند؛ می‌کند.[۴]

پیامبر اکرم (ص) در خطبه‌ای درباره مخالفت صحابه با اسامه فرمود: کسانی که امروز به فرماندهی اسامه اشکال می‌گیرند، دیروز به فرماندهی پدرش نیز خرده گرفتند. به خدا سوگند او لایق فرماندهی بود. چنانکه پسرش نیز لایق است.[۵] با سخنان پیامبر (ص) لشکر در جُرْف آماده حرکت شد، اما سران مهاجر پیوسته به بهانه‌های مختلف، بین اردوگاه و مدینه در رفت و آمد بودند، درحالی‌که خبرهای مدینه توسط پیکی در اردوگاه جرف دریافت می‌شد و پیامبر (ص) نیز از آمدن آنان به مدینه نگران بود و آن را مخالفت با اوامر خویش می‌دانست. ایشان وقتی از حرکت نکردن سپاه مطلع شدند، فرمودند: «اِنْفِذُوا جیْشَ أُسَامَةَ لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا».[۶]

با این همه، سپاه اسامه حرکت نکرد و این تدبیر پیامبر (ص) نیز نتیجه‌ای نداد و صحابه به مدینه بازگشتند. حضرت (ص) که به علت شدت بیماری نمی‌توانست در مسجد حاضر شود؛ فرمود تا کسی به جای او نماز گزارد. ابوبکر که به مدینه برگشته بود، به اشاره همسر پیامبر (ص)، عایشه، امامت نماز را به عهده گرفت، ولی پیامبر (ص) وقتی از این موضوع مطلع گشت، شخصاً به مسجد آمد و امامت نماز را با بیماری سختی که داشت، با حالت

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۳؛ المغازی، ج ۳، ص ۱۱۷.
۲. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۵۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۶.
۳. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۱؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۵۰.
۴. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۵۰.
۵. تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۵۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴۵، ۱۹۱ ـ ۱۹۲، ج ۴، ص ۵۰؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۴.
۶. المعیار و الموازنه، ص ۲۱۱؛ تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۴۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۸؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص ۱۸۴.

نشسته به عهده گرفت و به منزل برگشت.[۱]

پیامبر اکرم (ص) به خوبی می‌دانست که رحلت او، مسأله جانشینی‌اش را با بحران روبه‌رو خواهد کرد و ممکن است موازنه موجود در جامعه اسلامی را بر هم زند و میان سران مهاجر با هم، یا مهاجر و انصار، و یا بین قبایلی که غرق در تعصبات کور قبیله‌ای بودند، درگیری پدید آید و در نتیجه، هر یک از بزرگان صحابه مدعی جانشینی آن حضرت شده و برای تصاحب آن وارد یک جدال سیاسی شوند و علی (ع) را از حق الهی خویش محروم سازند. از این رو، ایشان ابتدا در آخرین روزهای حیات خویش، سپاه اسامه را تشکیل و دستور داد تا سران مهاجر و انصار به مرز روم بروند، اما وقتی از حرکت سپاه اسامه ناامید شد و سران مهاجر و انصار را در مدینه دید، با اینکه آنان هیچ دلیل موجهی برای ماندن یا برگشتن به مدینه نداشتند، تدبیر دیگری اندیشید و تنها چاره کار را در این دید تا در این لحظات آخر، نامه‌ای بنویسد و امت را از فتنه‌ها برهاند، و بر این اساس فرمود: قلمی به من بدهید که چیزی بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید. عمر بن خطاب در جواب این درخواست پیامبر (ص) گفت: «اِنَّ الرَّجُلَ لَیَهْجُرُ حَسْبُنا کِتابِ اللّٰهْ»[۲] و به روایتی دیگر گفت: «قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَکُمُ الْقُرآن».[۳]

بدین ترتیب، پیامبر اکرم (ص) به هذیان متهم شد و به دنبال آن، جنجالی بر پا گشت که پیامبر (ص) نیز وقتی چنین دید، فرمود برخیزید و از پیش من بروید و بعد از آن پیامبر (ص) رحلت فرمود.[۴]

عمر بعد از به خلافت رسیدن این ماجرا را چنین نقل می‌کند:

به هنگام رحلت پیامبر اکرم (ص) در کنار او بودیم که فرمود: کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم که گمراه نشوید. حاضران اختلاف کردند، عده‌ای گفتند: کاغذ و قلم بیاورید تا هرچه خواهد بنویسد، ولی من مانع شدم. بعد سر و صدا بلند شد و پیامبر (ص) فرمود: برخیزید و از نزد من بیرون روید.[۵]

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۴۳۹؛ ج ۲، ص ۲۰؛ قمی، شیخ عباس، کحل البصر فی سیرة سیدالبشر، ص ۱۶۹.

۲. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴؛ مسند احمد، ج ۵، حدیث ۳۱۱۱؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۳ و ج ۱، ص۱۸۸؛ ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۷۰؛ بیهقی، احمد بن الحسین، دلائل النبوة، ج ۷، ص ۱۸۱؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۹۷.

۳. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۰۰۷؛ ابن جوزی، عبدالرحمان، تذکرة‌الخواص، ص ۳۶.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۵؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۶۱.

۵. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴؛ صحیح مسلم، ج ۳، ح۱۳۵۷؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ دیار بکری، حسن بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۶۴.

عبدالله بن عباس بارها بر نانوشته ماندن این نامه تأسف خورده و می‌گفت: مصیبت وقتی شروع شد که نگذاشتند آن نامه نوشته شود.[۱]

در سند دیگری نیز نقل شده: خلیفه دوم در گفتگویی که با ابن عباس داشت، از او پرسید: آیا هنوز چیزی از مسأله خلافت در دل علی (ع) باقی است؟ ابن عباس جواب داد: آری همین مطلب را از پدرم عباس پرسیدم، گفت: حق با علی (ع) است. عمر گفت: پیامبر (ص) در مورد علی سخنی فرمود، اما حجتی را ثابت نمی‌کند. بله پیامبر (ص) درباره آن چاره‌اندیشی می‌فرمود و در بیماری خواست به اسم او تصریح کند که برای حفظ اسلام، من از آن جلوگیری کردم.[۲]

ظاهراً مانع از نوشته شدن نامه رسول خدا (ص) نوعی پیشی گرفتن بر خدا و رسولش بود که آیات (۱-۵) سوره حجرات «لَاتُقَدِّمُوا...» و ۳۶ سوره احزاب «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ...» بر آن دلالت دارند. چنانکه براساس ادله قرآنی، اعتراض بر سپاه اسامه و سرپیچی از آن، نوعی عصیان بر خدا و رسولش بود.[۳]

روایات مختلفی از عایشه نقل شده که براساس آنها، برخی از اصحاب، عباس عموی پیامبر (ص) را به همراه زنان آن حضرت برای دارو دادن به پیامبر (ص) سرزنش می‌کنند،[۴] اما هرگز عمربن خطاب را به دلیل نسبت هذیان دادن به رسول (ص) مورد سرزنش قرار نمی‌دهند. این‌چنین برخوردهای دوگانه در روایات تاریخی، نشان از نفوذ تمایلات سیاسی و فرقه‌ای و نظرات شخصی در این روایات است که به هر حال بعد از آنکه پیامبر (ص) نتوانست وصیت خود را در آخرین لحظات به خوبی ادا کند، رحلت فرمود. رحلت آن حضرت، با صدای شیون و زاری زنان در مدینه منتشر گردید. اندکی بعد عمر بن خطاب وارد شده و رحلت وی را منکر شد و گفت: محمد (ص) نمرده است، بلکه مانند موسی بن عمران (ع) نزد پروردگارش رفته و باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که او را مرده

---

۱. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۴۹.

۲. و لقد أراد فی مرضه ان یصرح باسمه فمنعت من ذلک اشفاقا وحیطة علی الاسلام، (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰).

۳. احزاب، ۳۶.

۴. ابن سعد و بلاذری نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) در زمان بیماری خود بیهوش شد. زنان پیامبر (ص) خیال کردند او بیماری ذات الجنب گرفته است، که پس از مشاوره با عباس، عموی پیامبر (ص)، دارویی به نام لُدّ به او دادند. پیامبر (ص) پس از به هوش آمدن، زنان خود را به خوردن همان دارو عقوبت کرد. (الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۷؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۱۶). به نظر می‌رسد این روایت به انگیزه توجیه سخن خلیفه دوم ساخته شده باشد که به پیامبر (ص) نسبت هذیان‌گویی داد.

می‌پندارند، قطع می‌کند.[۱] این در حالی است که شواهد زیادی وجود دارد که پیامبر اکرم (ص) بارها از رحلت خود خبر داده بود و در قرآن کریم نیز بدان اشاره شده است،[۲] اما عمر بن خطاب برای مدت کوتاهی تا رسیدن ابوبکر از سنح که در دو میلی مدینه بوده، رحلت پیامبر (ص) را انکار کرد و معتقدان به آن را به نفاق و تهدید به قطع دست و پا متهم می‌نمود.

انکار رحلت پیامبر (ص) در حالی بود که صحابه رحلت آن حضرت را پذیرفته بودند و کسی از مردم مدینه این سخن را تأیید نمی‌کرد. جالب آنکه بعد از سخنان عمر، عمرو بن زائده، معروف به ابن ام مکتوم، آیه ۱۴۴ سوره آل‌عمران را با صدای رسا قرائت کرد، اما عمر توجهی بدو نکرد. ابن ام مکتوم دوباره آیه را تکرار کرد، ولی عمر بازهم بدو وقعی نگذاشت.[۳]

عباس عموی پیامبر (ص) نیز بی‌درنگ بعد از سخنان عمر گفت: پیامبر (ص) رحلت فرموده او را دفن کنید، ولی عمر به سخنان او هم گوش نداد[۴] تا اینکه ابوبکر از سنح بازگشت و عمر را با خواندن همان آیه، آرام کرد. شگفت آنکه عمر گفت: گویی این آیه را در قرآن ندیده بودم.[۵] جالب‌تر اینکه فردای روز سقیفه که عمر برای ابوبکر بیعت می‌گرفت، سخنان روز قبل خویش را انکار کرده و گفت: سخنان دیروز خود را در قرآن نیافتم و از پیامبر (ص) نیز در این‌باره چنین چیزی نرسیده است.

عمر از همراهی سپاه اسامه به همراه دیگر بزرگان مهاجر تعلل ورزید و در بیماری پیامبر (ص) نگذاشت نامه نوشته شود! و بعد رحلت پیامبر (ص) را منکر شد و گفت: پیامبر (ص) مثل حضرت عیسی (ع) به آسمان رفته است. این انکار تا زمانی بود که ابوبکر از سنح برگشت.

وقتی پیامبر اکرم (ص) هنگام بیماری قلم و کاغذ خواست، عمر به او نسبت ناروای هذیان و وجع داد؛ اما هرگز این نسبت را به خلیفه اول نداد، که عثمان بن عفان در حال

---

۱. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۴؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۹۵؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۸۵؛ السیرة الحلبیه، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ کحل البصر فی سیرة سیدالبشر، ص ۱۶۶.

۳. السیرة النبویة، ج ۵، ص ۲۴۳؛ کنزالعمال، ج ۴، ص ۵۳، حدیث ۱۹۰۲؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۸.

۴. تمهید...، ص ۱۹۲.

۵. السیرة النبویة؛ ج ۴، ص ۳۳۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۸.

بیهوشی برای او نامه نوشت و عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه بعد از او منصوب کرد،[۱] خلیفه دوم بعد از ضربت خوردن، پیوسته می‌گفت: اگر سالم مولی حذیفه یا ابو عبیدة پسر جراح زنده بود، خلافت را به کسی دیگر نمی‌دادم.[۲] بعد نیز که شورای شش نفره را تشکیل داد و اعضای شورا را شمرد، علی (ع) را نسبت به خلافت از همه لایق‌تر می‌دانست، اما ترکیب شورا را طوری قرار داد که نه تنها او به خلافت نرسد، بلکه با هم‌ردیف قرار دادن دیگر اعضای شورا با او، می‌خواست زمینه خلافت آن حضرت را از بین ببرد.

اقدامات متعدد عمر بن خطاب را نمی‌توان ناشی از تأثرات و تألمات شدید او به سبب رحلت پیامبر (ص) دانست؛ زیرا وجود شواهد و قرینه‌های بسیار نشان از یک توطئه و تبانی پشت پرده‌ای دارد که از روی اندیشه و برای انحراف اذهان از علی (ع) صورت گرفته است.بدین جهت، دور از واقعیت نیست که گفته شود وی آگاهانه و در راستای همین هدف مانع نوشته شدن نامه پیامبر (ص) شد. بهترین شاهد این مدعا نیز کلمات علی (ع) به اوست که به هنگام تلاش عمر برای بیعت گرفتن برای خلیفه اول فرمود: «اِحْلِبْ یٰاعُمَرُ حَلَباً لَکَ شَطْرُهُ اُشْدُدُ لَهُ الْیَومْ اَمْرَهُ لِیَرُدَّ عَلَیکَ غَدَاً...؛ ای عمر! بدوش شیری را که امروز برایت آماده شد؛ خلافت را امروز برای او آماده ساز تا آن را روزی به خودت برگرداند».[۳]

عبدالفتاح در این باره گفته است:

> تردیدی نیست که ابوبکر بدین جهت عمر را به خلافت برگزید که از او بر خود حقی می‌دید، ولی داغ باطل لغزش و خطا در روشی که در این کار پیش گرفت، هویداست... عجبا هزار عجب! که خلیفه در هر پیش‌آمدی که مربوط به فردی از مسلمانان بوده و آرای مختلف می‌شد، صواب را نزد علی (ع) می‌جست، ولی درباره سرنوشت دولتی که سرنوشت همه ملت است، با او مشورت نکرد. راستی جای تعجب است از مردی که دنیا را پشت سرگذارد و خود به یقین نمی‌دانست که آیا خلافت رسول خدا (ص) حق اوست یا دیگری سزاوارتراست،[۴] با این حال پیش از

---

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۲۹؛ الامامة و السیاسة، ص ۲۰.

۲. السقیفه و فدک، ص ۸۴.

۳. الامامة و السیاسة، ص ۱۱؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۱.حضرت علی (ع) درخطبه سوم نهج‌البلاغه در مورد تمایل ابوبکر و عمر به خلافت می‌فرماید: فَیَا عَجَباً بَیْنٰا هُوَ یَسْتَقِیْلُهٰا فِی حَیاتِهِ اِذْ عَقَدَهٰا لآخَرَ بَعْدَ وَفٰاتِهِ لَشَدَّ مٰا تَشَطَّرٰا ضَرْعَیهٰا.

۴. اشاره به این جمله ابوبکر است که در آخرین لحظات زندگی خویش می‌گفت: ... وددت انی یوم سقیفة «بنی ساعدة» کنت قذفت الامر فی عنق احد الرجلین و... وددت انی کنت سألت رسول الله (ص) لمن هذا الأمر فلاینازعه احد. (تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۳۰).

آنکه خلافت را به عمر باج دهد، با رفقای خود مشورت کرد، ولی با کسی که نظرش بسی وسیع و به مشورت اولی بود، مشورت نکرد.[۱]

در سقیفه بنی‌ساعده، بر سر توحید و نبوت و معاد اختلاف نبود، بلکه اختلاف در مسأله جانشینی بود که مورد تفسیر و توجیهات مختلف واقع شد. رسول خدا (ص) در طول دورهٔ رسالتش، کوشید تا فرهنگ مبتنی بر نظام قبیله‌ای را از بین ببرد و جامعه‌ای مبتنی بر ایده‌های قرآنی و براساس تقوا بنا کند، اما با همه تلاش او، این فرهنگ در بطن جامعه اسلامی به روند خود ادامه داد و با رحلت او، تمایلات نهفته مبتنی بر نظام قبیله‌ای آشکار شد و در سقیفه بنی‌ساعده ظهور کرد و سبب شد که هر کدام، امامت و جانشینی را با توجه به رقابتها و کشمکشهای صرف سیاسی اجتماعی به گونه‌ای خاص تفسیر کنند.

۳. سقیفه، آغاز اختلافات

از نظر تاریخی، سرمنشأ اصلی اختلاف در میان مسلمانان و ظهور دیدگاه‌های گوناگون درباره رهبری جامعه اسلامی، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و به هنگام تعیین جانشینی آن حضرت و در سقیفه بنی‌ساعده پدیدار گشت.

بنابه گزارش بیشتر تاریخ‌نگاران، انصار به محض شنیدن خبر رحلت پیامبر اکرم (ص) بدون اینکه در کنار بدن مطهر رسول خدا(ص) حاضر شوند در منزل سعدبن عباده رئیس قبیله خزرج، تجمع کرده و به لحاظ عدم گنجایش منزل او، به سقیفه بنی‌ساعده که محل اجتماعشان در مسائل مهم بود، رفتند.[۲]

خبر تجمع انصار توسط دو نفر انصاری به نامهای، عُوَیم بن ساعده و مُعَن بن عَدی به قریش رسید.[۳] عمر به محض شنیدن خبر تجمع انصار، ابوبکر و ابوعبیده جراح را نیز با خبر کرد و به اتفاق آنان، به طرف سقیفه حرکت کردند.[۴]

سعدبن عباده در حالی که بیمار بود، به عنوان رئیس انصار برای تصدی جانشین پیامبر (ص) به سقیفه آمد و به سخن پرداخت. او ابتدا به تعریف از مهاجران و ذکر سابقه آنان در اسلام و لزوم حرمت نهادن به آنان پرداخت، سپس مدینه را شهر انصار خواند و آنان را به لحاظ موقعیتی که نزد پیامبر (ص) داشتند و به عنوان مدافعان و نخستین پناه‌دهندگان او

---

۱. موسوعة الامام علی‌بن‌ابی‌طالب (ع)، ج ۱، ص ۳۶۲.
۲. شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳.
۳. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۶.
۴. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۱۶.

به شمار می‌آمدند، ستود وگفت: پیامبر (ص) در میان ما عزت پیدا کرد، و رواج اسلام به کمک ما صورت گرفت، مهاجران توسط ما سر و سامان یافتند و...؛ بدین جهت، انصار برای تصدی خلافت سزاوارترند. سخنان سعد مورد تأیید انصار قرار گرفت.[۱]

در همین حال، ابوبکر همراه عمربن خطاب و ابوعبیده وارد شدند و سخن به اعتراض گشودند. ابوبکر ضمن تعریف و تمجید از مقام والای انصار و موقعیتی که آنان نزد پیامبر (ص) داشتند، گفتار آنان را در امر جانشینی ناصواب خواند و با تمسک به قرابت قریش با پیامبر (ص)، آنان را مستحق تصدی جانشینی او دانست.[۲]

انصار وقتی از تمسک به موقعیت والای خویش نزد پیامبر (ص) نتیجه‌ای نگرفتند، گفتند: امیری از ما و امیری از شما.[۳]

ابوبکر در برابر این اقدام انصار سخن مجعول و تأثیرگذار الائمة من قریش را مطرح کرد و ستون اصلی حکومت و جانشینی پیامبر (ص) را از آنِ قریش دانست و سخن انصار را ردّ کرد: عمربن خطاب نیز در تأیید سخنان ابوبکر گفت: دو شمشیر هرگز در یک نیام نمی‌گنجد.[۴]

این سخن ابوبکر سبب شد قریش بعدها نیز خلافت را حق انحصاری خود بداند. در واقع این استدلال، مغالطه‌ای بود که توانست انصار را خاموش کند؛ زیرا قرشی بودن جانشینی پیامبر (ص)، در نزد انصار هم امر مسلّمی بود و آنها نیز این را به خوبی می‌دانستند؛ البته ابوبکر را به عنوان مصداق آن قبول نداشتند.

افزون بر آن، الائمة من قریش که به شدت مورد حمایت عمربن خطاب قرار گرفت، با سخن او که در هنگام تعیین شورای شش نفره می‌گفت اگر سالم مولی حذیفه زنده بود، خلافت را به او می‌دادم، سازگاری نداشت؛ چراکه سالم نیز از انصار بود، نه از قریش.[۵]

برای لحظاتی اوضاع سقیفه به هم ریخت. سخنان مجدد ابوبکر، تعصبات قبیله‌ای انصار و کینه‌های باقی مانده در زوایای دل آنان راکه توسط اسلام تبدیل به برادری شده بود، زنده کرد و شیرازه وحدت آنان را از هم پاشید و میان آنان اختلاف ایجاد نمود. بعد از این

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲؛ الامامة و السیاسة، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۰۵.

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲.

۴. همان، ص ۲۲۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۹؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۳۸. ابن ابی الحدید چنین نقل کرده: لایجتمع سیفان فی غمد، والله لاترضی العرب ان تؤمرکم و نبیها من غیرکم و....

۵. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۶۱؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۴.

اختلاف، ابوبکر وعده داد که بدون مشورت انصار کاری انجام ندهد؛ اگر چه انصار برای همیشه از حکومت رانده شدند و هیچ‌گاه با آنان مشورتی صورت نگرفت. این وعده ابوبکر باعث شد تا عده‌ای از انصار به طرفداری از او برخیزند.[۱]

اشتباه عجولانه انصار برای انتخاب رهبر از بین خود، در حقیقت موقعیت مناسبی برای ابوبکر بود و برای او فرصتی فراهم کرد که سخنگو و ادامه دهنده اتحاد در بین مسلمانان قرار گیرد؛ اتحادی که از سوی انصار مورد تهدید قرار گرفته بود.[۲]

ابوبکر بعد از سخنرانی خویش، بلافاصله دستش را به عنوان بیعت با عمر و ابوعبیده به طرف آنان دراز کرد، اما آن دو از پذیرفتن عنوان خلیفه برای خودشان امتناع ورزیدند و با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت کردند.[۳] در واقع ابتکار عمل انصار، فرصتی بود که ابوبکر به عنوان بیعت به دنبال آن بود و خود او بود که این اشتباه عجولانه «فلته» را، با پیشنهاد دو نامزد برای انتخاب شدن مطرح کرد و البته این نمایشی بود تا خود در معرض پیشنهاد قرار گیرد. از همین‌رو، لحظه‌ای در پذیرش بیعت درنگ نکرد؛ زیرا آنچه می‌خواست به دست آورده بود.[۴] بدین ترتیب، انصار برای همیشه از حکومت کنار زده شدند و نظر آنان، در هیچ دوره‌ای برای دستگاه خلافت اهمیتی پیدا نکرد. این مسأله، اقدام عجولانه انصار را در اقدام برای تعیین خلیفه توجیه می‌کند.

با توجه به ترتیب تاریخی این واقعه، بیعت اولیه با ابوبکر تمام شد و به اصطلاح انتخاب ابوبکر از طرف قریش و قبیله بنی اسلم مورد حمایت قرار گرفت. دسته‌ای از انصار نیز به رهبری اسیدبن حضیر از عشیره بنی عبدالاشهل به جهت حسادت با برادران خزرجی خود، با قریش هماهنگ شدند و به کمک آنان توانستند از جمع بسیاری نیز بیعت بگیرند[۵] و بدین تربیت، خلافت ابوبکر تثبیت شد.

هم‌زمان با تجمع عده‌ای از صحابه در سقیفه بنی‌ساعده، علی (ع) که همراه چند نفر از صحابه مشغول تجهیز (غسل و کفن) پیامبر اکرم (ص) بود، خبر واقعه سقیفه را دریافت کرد و با شنیدن این خبر، آیات ابتدایی سوره عنکبوت را مبنی بر فتنه بودن واقعه سقیفه تلاوت

---

۱ . تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مسائل الامامة...، ص ۱۳؛ جاحظ، البیان و التبیین، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲ . جانشینی محمد (ص)، ص ۶۳.

۳ . الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۷؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۸.

۴ . جانشینی محمد (ص)، ص ۶۳.

۵ . الجمل ...، ص ۱۱۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

فرمود.[۱] درباره تاریخ دقیق تجهیز پیامبر اکرم (ص) که چه زمانی صورت گرفت، در بین شیعه و سنی اختلاف است. اهل‌سنت بر آن‌اند که اثبات کنند حضرت (ص) در روز سه‌شنبه کفن و دفن گردید، امّا شیعه بر آن است که پیامبر (ص) در روز دوشنبه کفن و دفن شده است.[۲]

انگیزه اختلاف در یک روز آن است که اهل‌سنت می‌خواهند اثبات کنند که بیعت با ابوبکر، روز دوشنبه تمام شده و ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمان بر اوضاع مسلط گشته بود و کفن و دفن حضرت زیر نظر او انجام شد و هیچ بی‌توجهی در مورد تجهیز آن حضرت صورت نگرفته. شاهد آن نیز روایتی است که عروه از عایشه نقل کرده که صحابه در مکان دفن پیامبر اکرم (ص) حیران بودند که ابوبکر گفت: حضرت (ص) را در همان مکان که رحلت کرده دفن کنید.[۳]

شیعه اعتقاد دارد تجهیز پیامبر (ص) به دست امیرمؤمنان علی (ع) هنگامی صورت گرفت که ابوبکر همراه برخی انصار در سقیفه بنی‌ساعده مشغول گفتگو بر سر جانشینی آن حضرت (ص) بود، از این رو خلیفه اول حضوری در تجهیز پیامبر (ص) نداشت.[۴]

عده‌ای از مهاجر و انصار که همراه علی (ع) مشغول تجهیز پیامبر اکرم (ص) بودند، انتخاب سقیفه را تقبیح کرده و آن را نپذیرفتند. آنان به عنوان مخالفت با این اقدام، همراه علی (ع) در خانه تنها دختر پیامبر (ص) فاطمه زهرا (س) تجمع کردند.[۵]

خلیفه در اولین واکنش به اقدام مخالفان، خانه حضرت زهرا (س) را بیت حرب (اتاق جنگ) نامید و به دنبال آن، مشاوران او به همراهی عمر بن خطاب، خانه فاطمه (س) را تهدید به آتش زدن کردند.[۶] او در اقدامی دیگر، امکانات مالی اهل‌بیت (ع) اعم از خمس،

---

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۱.
۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳.
۳. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۳؛ سیرة رسول الله (ص)، ترجمه و انشای رفیع‌الدین همدانی، ج ۲، ص ۱۱۲۳.
۴. مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۷۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۲. علامه مجلسی در این‌باره چنین نقل کرده‌است: لم یحضر دفن رسول الله من اکثر الناس لما جری بین المهاجرین و الانصار من التشاجر فی امر الخلافه و فات اکثرهم الصلاة علیه لذالک... (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۹). اهل‌سنت درباره حضور ابوبکر در تجهیز پیامبر (ص) تنها یک روایت را نقل می‌کند که آن‌هم ازحماد بن سلمه است که روایات او از هشام بن عروه تضعیف شده. از طرف دیگر، در روایتی آمده که حضرت رسول (ص) قبل از وفات خود فرمود: فضعونی علی سریری فی بیتی هذا علی شفیر قبری، که با این روایت، حضرت آشکارا مدفن خود را معین کرده است، ر.ک: رسول جعفریان و دیگران، نقد و بررسی منابع سیره نبوی، ص ۱۱۲.
۵. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۶.
۶. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الامامة و السیاسة، ص ۱۸؛ مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۰۱.

فدک، سهم ذوی القربی را -که قرآن به آن تصریح دارد- از آنان گرفت.[۱]

به دنبال انتخاب ابوبکر، افزون بر مخالفت اهل‌بیت (ع) دو جریان بسیار مهم نیز اتفاق افتاد. یکی اعتراض عامه مردم مدینه بود، چنانکه بعضی به محض شنیدن انتخاب ابوبکر گفتند:

ما کنت احسب ان الامر منتقل عن هاشم ثم منها عن أبی الحسن[۲]

از این‌رو، می‌توان گفت که تصور همه انصار و بیشتر مهاجران این بود که خلافت حق علی (ع) است و کسی بر او مقدم نمی‌شود، چنانکه نقل شده: **وکان عامة المهاجرین و جل الانصار لایشکون ان علیا هو صاحب الامر بعد رسول الله (ص)**[۳]. بر این اساس بود که در بیعت عمومی نیز، انصار ابتدا به بیعت غیر علی (ع) اعتراض داشتند.[۴]

دیگری جریان ارتداد بخش مهمی از مناطق تحت سیطره مسلمانان بود که علل و انگیزه‌های مختلفی داشت که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. انصار که بیشتر جمعیت مدینه را تشکیل می‌داد، بعد از انتخاب ابوبکر در سقیفه و محرومیت آنان از حاکمیت امیدوار بودند که خلافت را به علی (ع) برگردانند. از این رو، در یکجا جمع شدند و همدیگر را ملامت نموده و اسم علی (ع) را با فریاد بلند بر زبان جاری می‌ساختند و می‌گفتند: **لا نبایع الا علیاً.**[۵] عمر آنها را به توطئه بر ضد مهاجران متهم و با رهبر خزرجیان با خشونت تمام رفتار کرد و بعدها نیز که به حکومت رسید، او را از موطن خویش به شام تبعید نمود.[۶]

۲. گروه دیگری که با خلافت ابوبکر به مخالفت برخاست، بنی‌هاشم بود، آنان اندیشه

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۴؛ کحاله، عمررضا، اعلام النساء فی عالمی العرب والاسلام، ج ۴، ص ۱۲۴؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۰؛ الجمل ...، ص ۱۱۵؛ الامامة و السیاسة، ص ۱۳.

۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ الجمل ... ، ص ۱۱۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۱۲۴؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۲۳.

۴. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۲. دو بار برای ابوبکر بیعت گرفتند: نخست در سقیفه و بار دوم روز بعد و به کمک قبیله بنی‌اسلم و بیرون از سقیفه. ابن ابی الحدید از براء بن عازب نقل کرده است که چون با ابوبکر به خلافت بیعت شد، او را دیدم که همراه عمر، ابوعبیده و جماعتی به راه افتاده بودند، احدی را نمی‌دیدند مگر آنکه او را می‌زدند و دستش را می‌کشیدند و به عنوان بیعت به دست ابوبکر می‌زدند. براء می گوید: با مشاهده این صحنه، متحیر و مبهوت دویدم تا به خانه بنی‌هاشم رسیدم. مقداد، عبادة بن صامت، سلمان، ابوذر، حذیفه و ابوالهیثم بن التیهان را دیدم، که می‌خواهند در بین مهاجران دوباره شورا برگزار کنند. (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹ و ج ۲، ص ۵۱).

۵. شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۸، و ج ۱۷، ص ۳۸.

۶. مروج الذهب ...، ج۲، ص ۳۰۱.

روشنی از جانشینی رسول اکرم (ص) داشتند و حق حاکمیت را الهی و تنها علی (ع) را به جانشینی پیامبر (ص) می‌شناختند. از این‌رو، نه تنها به مخالفت با ابوبکر برخاستند، بلکه باور نمی کردند کسی جز علی (ع) جانشین پیامبر (ص) شود، چنانکه عده‌ای از صحابه مثل سلمان، ابوذر و مقداد نیز هماهنگ با بنی‌هاشم، علت مخالفت خود را غصب خلافت علی (ع) اعلام کردند.[۱]

۳. گروهی دیگر از معترضان با انگیزه‌های سیاسی و براساس رقابتهای قبیله‌ای ابوبکر را شایسته این مقام نمی‌دیدند. برای مثال، ابوسفیان که می‌گفت تیم و عدی دون شأن‌ترین قریش، و طبقات پایین این قبیله هستند و شایستگی حکومت بر قریش را ندارند.[۲] عده‌ای نیز مثل قبیله مالک بن نویره، ابوبکر را شایسته دریافت زکات نمی‌دانستند و با او به مخالفت برخاستند.[۳]

۴. و عده‌ای به منظور خروج از اسلام و انحراف و برگشت از دین، نه تنها زکات پرداخت نمی‌کردند، بلکه مثل اسود عنسی، مسیلمه کذاب، سجاح و...، ادعای نبوت کردند که به طور معمول انگیزه آنان از این ادعا، حاکمیت بر بخشی از جزیرة العرب بود.[۴]

در کشمکش اقدامات مخالفان خلیفه، جامعه اسلامی دچار کشاکش شورشهای داخلی گشت، به طوری که مخالفان خلیفه نیز که سالها برای برپایی اسلام زحمات بی‌شائبه‌ای کشیده بودند، احساس خطر کردند و فرصت مخالفت جدی از آنان گرفته شد. جریان حاکم نیز بیشترین بهره را از وضعیت موجود برد و مخالفان سیاسی خلیفه را به چوب ارتداد بست و خلیفه نیز پرچم سرکوبی مخالفان را برافراشت و مدینه را به صورت کانون مبارزه با ارتداد درآورد. از این رو، گروه‌های مخالف حاکمیت خلیفه مثل انصار و بنی‌هاشم نیز برای حفظ اصل اسلام، از طرح مسائل اختلاف‌انگیز دست برداشتند.

در این میان و در این اوضاع نابسامان سیاسی و به دنبال شورش عمومی مدینه وجریان ارتداد در بخشهایی از جزیرةالعرب، علی (ع) با صبر و خویشتن‌داری، از برپایی آشوب و فتنه جلوگیری کرد. اگر علی (ع) می‌خواست یا اجازه می‌داد، چنانکه ابوسفیان مایل بود[۵] یا

---

۱. فرق الشیعه، ص ۴؛ البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱.
۲. شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۵ و ج ۶، ص ۴۰؛ مسائل الامامة...، ص ۹ - ۱۰.
۳. ابن‌کثیر، اسماعیل، تاریخ ابی الفداء المسمی المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۲۲۱؛ البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱.
۴. بلاذری، احمد، البلدان و فتوحها و احکامها، ص ۱۰۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۱۴.
۵. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۹. علی (ع) در نامه‌ای که در زمان خلافت خود به معاویه نوشت، تصریح کرد، وقتی پدرت آمد و خواست با من بیعت کند، «مخافة الفرقه» از بیعت ابوسفیان با خود، سر باز زدم.

عمده‌انصار[۱] و شاعرانی که برضد انتخاب ابوبکر[۲] شعر می‌گفتند می‌خواستند، فتنه و آشوب با سرعت تمام سراسر جزیرةالعرب را در برمی‌گرفت و تعصبات کور، یکپارچگی جامعه اسلامی را بر هم می‌زد و جنگهای سختی پدید می‌آمد. ولی خویشتن‌داری علی (ع) و درایت او، در حالی که دندان بر جگر، استخوان در گلو و خار در چشم داشت، بقای اصل اسلام را تضمین کرد.

۴. سقیفه و بازتاب آن

۱ـ ۴. فاطمه زهرا(س) و سقیفه

حضرت زهرا (س) به عنوان نمونه عالی و منحصر به فرد زن مسلمان و دختر رسول خدا (ص)، اولین کسی بود که به دفاع از علی (ع) برخاست و معتقد بود که امامت اهل‌بیت (ع) موجب وفاق امت می‌شود. از این رو، اصول فکری، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی امامت را بیان کرد تا مسلمانان را گرد محور اهل‌بیت (ع) جمع کند. آن حضرت تأکید داشت که حق حاکمیت، حق کسانی است که دینِ خدا حقانیت آنان را بیان کرده است.

اما چون از این امر که مسلمانان را به دور محور اهل‌بیت (ع) جمع کند، ناامید شد، موضع صریح و آشکار خود را در برابر جریان سقیفه بنی‌ساعده در پیش گرفت. ابتدا مخالفان با بیعت ابوبکر در خانه او جمع شدند،سپس حضرت از انصار کمک خواست و شبانه همراه دو فرزندش امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به خانه‌های انصار می‌رفت و کمک می‌خواست[۳] و چون از این اقدامات ناامید گشت، از آنان اعلام نارضایتی کرد و در حالی که به راستی از آنان دل‌شکسته و ناراحت بود، وصیت کرد تا او را شبانه و مخفیانه دفن کنند.[۴]

۲ـ ۴. امام علی (ع) و سقیفه

اهمیت مواضع شگفت‌انگیز سیاسی امام علی (ع) در قبال وقایع سقیفه در این است که او سیاست را دوشادوش دین، می‌دانست و آنجا که پای دین در میان بود، حاضر نبود با هیچ کس و بر هیچ چیز مصالحه کند. این تفاوت اساسی بین مواضع علی (ع) در تمام حیات او و سایر سیاستمداران و دینداران است که تمام مواضع او را سرشار از حکمت کرده است.

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۶؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۷.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۱۴.

۴. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۵۶؛ السقیفه و فدک، ص ۱۴۷.

فعالیت علی (ع) در دوران پیامبر (ص) به عنوان غیرتمندترین یار و همراه آن حضرت (ص) در همه کارهای بزرگ، با مواضع انفعالی و بی‌سر و صدای او پس از رحلت پیامبر (ص) و در مقابل مجریان سقیفه، نشان مقدم داشتن اصول و ارزشهای دینی، بر منافع شخصی علی (ع) و اولویت حفظ اساس اسلام است.

حضرت علی (ع) از اینکه حق الهی‌اش غصب شده و در جامعه اسلامی انحرافی پدید آمده، به شدت آزرده خاطر بود، چنانکه با استدلالهای متین خویش، مناقشه مهاجر و انصار را در سقیفه مورد اعتراض قرار داد و بعدها نیز در خطبه شقشقیه،[۱] گله‌مندی شدید خود را اظهار داشت. او در عین حال به دلیل مصالح اسلام[۲] با آنان که روی کار آمدند، به مخالفت آشکار نپرداخت و به جهت همان مصلحتها، پس از مدتی با آنان بیعت کرد تا اساس اسلام حفظ شود.[۳] بعدها در دوره عثمان نیز با علم به اینکه حق امامت از آن اوست، برای حفظ مصالح اسلام بیعت کرده و فرمود: می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند بدانچه کردید گردن می‌نهم، چندان که مرزهای مسلمانان ایمن شود.[۴]

یکی از پژوهشگران درباره موضع اصولی امام علی (ع) در حفظ کیان دین می‌نویسد:

> با توجه به ایمان راسخ علی (ع) به اینکه او بهترین شایستگی‌ها را برای جانشینی پیغمبر داشت، آن چنانکه از همه مآخذ موجود پیدا و آشکار است، از او انتظار می‌رفته است که برای احقاق حقوق خود تا آخرین حدّ جنگ کرده باشد. با وجودی که فرصتهای فراوانی برای مبادرت به چنین امری پیش می‌آمد، ولی علی (ع) هرگز چنین اقدامی را انجام نداد. او از به کار بستن نیروی قوی نظامی که ابوسفیان برای جنگ به خاطر احقاق حقش به او پیشنهاد کرد، سرباز زد؛ زیرا می‌دید که چنین عملی به نابودی اسلامِ جوان و نوپا می‌انجامد.[۵]

با توجه به مطالب بالا، می‌توان واکنشهای حضرت علی (ع) را در مقابل سقیفه که حاکی از مواضع اصولی آن حضرت است، چنین ذکر کرد:

۱. به خاک سپردن بدن مبارک پیامبر (ص) بدون حضور دست‌اندرکاران سقیفه.[۶]

۲. احتجاج با دست اندرکاران سقیفه. براساس منابع، آنگاه که به امیرمؤمنان علی (ع)

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

۲. این مصالح را می‌توان حفظ اهل‌بیت پیامبر (ص)، خطر مرتدان که در صحنه ظاهر شده بودند، خطر احتمالی رومیان و... نام برد. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۶۶ ـ ۷۰.

۳. امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، ج ۱، پاورقی ص ۱۸۸.

۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۷۴، ص ۵۶.

۵. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۷۷.

۶. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۰۴؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۲.

خبر دادند که پس از رسول اکرم (ص) در سقیفه چه گذشت، فرمود: انصار چه گفتند؟ گفتند سخن آنان این بود که از ما امیری و از شما امیری. فرمود: چرا بر آنان حجت نیاوردید که رسول خدا (ص) سفارش فرمود با نیکوکارانِ انصار نیکی کنید و از گناهکارانشان در گذرید؟[۱] گفتند: در این چه حجتی است؟ فرمود: اگر امارت از آنِ آنان می‌بود، سفارش آنان را کردن، درست نمی‌بود. سپس پرسید: قریش چه گفتند؟ گفتند: حجت آوردند که آنان درخت رسولند.» فرمود: حجت آوردند که درخت‌اند و خلافت را بردند و خاندان رسول را که میوه‌اند تباه کردند و تیمار آنان را نخوردند.[۲]

عمربن خطاب وقتی که این احتجاج را شنید، گفت: **ذهبت و الله لنا و لو ذکرناها ما احتجنا الی غیرها**[۳]؛ قسم به خدا حاکمیت از دست ما می‌رود اگر این سخن علی برای دیگران ذکر شود، چون جای احتجاج و دلیلی برای ما باقی نمی‌گذارد.

۳. تجمع اعتراض‌آمیز بنی‌هاشم و عده‌ای از صحابه پیامبر (ص) در خانهٔ فاطمه (س). به دنبال این تجمع خلیفه همراه عده‌ای از مهاجر و انصار به خانه فاطمه (س) آمدند و از علی (ع) نیز خواستند بیعت کند. حضرت فرمود: شما خلافت را با استدلال به قرابت به پیامبر (ص) ربودید، من نیز با شما به قرابت با پیامبر (ص) استدلال می‌کنم.[۴]

۴. یاری خواستن از انصار برای احقاق حق از دست رفته و اجابت نکردن انصار.[۵]

موارد بالا، گرچه از واکنشهای حضرت علی (ع) در مقابل وضع پیش‌آمده حکایت می‌کند، در واقع مواضعی است که آن حضرت در مقابل این حادثه اتخاذ کرده و بعد از نتیجه نگرفتن، هدایت باطنی و اصلی جامعه را برعهده گرفته است.

این هدایت جلوه‌های مختلفی داشته و از راه‌های گوناگونی صورت گرفته است؛ گاه در قالب نصیحت بود و گاهی در قالب مشاوره، تبیین معارف دینی یا هر کاری که به پیشبرد اهداف اسلام کمک می‌کرد.[۶] اما حضرت علی (ع) برای اینکه نشان دهد حاکمیت موجود را نپذیرفته یا آن را مشروع نمی‌داند، هیچ مسئولیت حکومتی را نپذیرفته است. در نتیجه، هم‌زمان با شروع ارتداد اعراب با خلیفه بیعت کرد، اما در عین حال کناره‌گیری خود را حفظ کرده، کوشش خود را به تصحیح موارد اشتباه خلفا مبذول داشت و همواره از سیاستهای

---

۱. همان، ص ۲۵۰.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۶۷، (ترجمهٔ شهیدی)، ص ۵۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. نثرالدر، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴. الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۱.

۵. همان، ص ۱۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۳.

۶. نهج‌البلاغه، (صبحی صالح)، نامه ۶۲؛ الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۵۵.

نادرست آنان انتقاد می‌کرد.[۱]

زمان بیعت علی (ع) و برخی صحابه، به خوبی نشان می‌دهد که بیعت گروه‌های مختلف موجود در مدینه، خاستگاه یکسانی نداشت. بیعت علی (ع) که نقش رهبری بنی‌هاشم و عده‌ای از صحابه را به عهده داشت، با وجه تمایل سایر مهاجران به بیعت ـ که خود دستی در بر پایی خلافت ابوبکر داشتند ـ و نیز با وجه تمایل برخی انصار متفاوت بود. از این رو، امام علی (ع) در مناصب حکومتی دخالت نکرد و انصار نیز همچنان که احساس خطر می‌کردند، از دخالت در امور حکومتی کنار زده شدند.

۳ ـ ۴. ارکان چهارگانه شیعه و سقیفه

الف) سلمان فارسی[۲]

اولین واکنش سلمان به ماجرای سقیفه این بود که وقتی شنید با ابوبکر بیعت کرده‌اند گفت: کرداذ نکرداذ. (کردید و نکردید) و خود نیز از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید.[۳] در دوره دو خلیفه اول، سلمان گرایش شیعی خود را با نقل روایتهایی دربارهٔ وصایت و امامت علی (ع) بروز داد، چنانکه ابن اثیر در نهایه از سلمان چنین نقل کرده است:

> پیامبر (ص) در روز عرفه خطبه خواند و فرمود: ای مردم! خداوند در این روز به جهت آمرزش گناهانتان به شما مباهات می‌کند، امّا آمرزش خاصهٔ او برای علی (ع) است. سپس حضرت به علی (ع) دستور داد تا به پیامبر (ص) نزدیک شود. علی (ع) نزدیک پیامبر شد و آن حضرت (ص) فرمود: خوشبخت کسی است که بعد از من، تحت ولایت تو باشد و بدبخت و شقی کسی است که تو را نافرمانی کند و با تو دشمنی نماید.[۴]

---

۱. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۷۸.

۲. براساس نقل ابن اسحاق، سلمان فارسی از اهالی جی در حوالی اصفهان بوده است (سیرة ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۸) که در جستجوی دین حق از موطن خود هجرت و رنجها و سختی‌های بسیاری در این راه تحمل کرد؛ تا آنجا که در این راه به بردگی مبتلا شد و سرانجام خداوند او را به دین حق هدایت فرمود و در سال اولِ هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه مسلمان شد و در جنگها آن حضرت (ص) را یاری داد. حکایت شده است که مردی به منزل او وارد شد و در آن جز یک شمشیر و قرآن چیزی ندید، با تعجب پرسید: آیا جز آنچه می‌بینم در خانه‌ات چیزی نیست؟ سلمان جواب داد: پیش روی ما منزلگاهی سخت است و ما کالا و متاعمان را به آن منزل پیش فرستاده‌ایم. هنگامی که سلمان از دنیا رفت، حضرت امیر (ع) از مدینه به مدائن رفت و غسل، کفن، نماز و دفن او را به انجام رسانید. ر.ک: سید جعفر مرتضی عاملی، سلمان فارسی.

۳. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۹۱؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۳؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۴؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج، ص ۱۹۲؛ الغدیر، ج ۶، ص ۴.

۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، امالی المفید، ص ۱۶۱، روایت ۳.

علامه امینی، از سلمان، ابوذر و... نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود:

در فتنه‌ای که بعد از من شکل می‌گیرد، دست به دامن علی بن ابی‌طالب (ع) شوید که او صدّیق اکبر و جداکننده حق از باطل است.[1]

سلمان در تمام دوران حیات خود سعی داشت از علی (ع) پیروی کند. از این رو، علی (ع) نیز او را همچون لقمان حکیم، و دارای علم اول و آخر دانسته است.[2]

سلمان با سخنان و گفتار خود در جمع مسلمانان، پیوسته به جایگاه علی (ع) در نزد خدا و پیامبر (ص) اشاره و آنان را تشویق به پیروی از آن حضرت می‌کرد. او تأکید داشت که امامت و ولایت علی (ع) در زمان پیامبر (ص) محرز و امر مسلمی بوده است.[3] این سخنان از شخصی مثل سلمان فارسی، به طور مسلم نقش بسزایی در شکوفایی تشیع ایفا کرده است.

ب) عمار بن یاسر[4]

بعد از حادثه سقیفه عمار از متخلفان با بیعت ابوبکر بود.[5] عمار از پیامبر اکرم (ص) شنیده بود که به او می فرمود: ای عمار! علی (ع) تو را از هدایتی ردّ نمی‌کند و بر امر ناگواری دلالت نمی‌کند. اطاعت او اطاعت من، و فرمانبرداری از من، اطاعت از خداست.[6] وی همچون علی (ع) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و در جمع مردم مدینه چنین گفت:

ای مسلمانان! بدانید که خاندان پیامبر (ص) به ارث او سزاوارتر، به دین او آگاه‌تر و بر امت او امین‌ترند. پس حق را به صاحبانش برگردانید قبل از اینکه دیر شود و فتنه و آشوبها سرگیرد و گروه شما را متفرق سازد.[7]

به نقل ابن ابی الحدید، عمار جزء کسانی بود که می‌خواست دوباره در بین مهاجران شورا تشکیل دهد تا خلافت را به علی (ع) برگرداند.[8] چنانکه به هنگام مشاوره شورای

---

۱ . الغدیر، ج ۳، ص ۱۸۷.
۲ . شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۸.
۳ . طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰.
۴ . عمار و والدین او از مسلمانان نخستین هستند. روزی که مشرکان از ایمان آنان آگاه شدند، در آزار و شکنجه ایشان کوتاهی نکردند، به طوری که سمیّه، مادر عمار را به شهادت رساندند. عمار ایمان خود را کتمان کرد و از کشته شدن در امان ماند که آیهٔ ۱۰۶ سوره نحل درباره او نازل شده است. عمار پیوسته ملازم رکاب پیامبر (ص) بود و در تمام نبردها او را همراهی کرد. پیامبر (ص) بارها فرموده بود که عمار را گروهی ستمکار می‌کشند. بعد از رحلت پیامبر (ص) عمار از پا در رکابان علی (ع) و از مخالفان سرسخت عثمان بود. او در ۹۱ سالگی در جنگ صفین به دست لشکر معاویه به شهادت رساندند (ر.ک: سیرة ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴۹ و مروج الذهب...، ج ۲، ص ۳۶۰).
۵ . تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.
۶ . جوینی، ابراهیم بن محمد،، فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الائمة من ذریتهم، ج ۱، ص ۱۴۵.
۷ . الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۹۵.
۸ . شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۰.

شش نفره خلیفه دوم، از پشت درهای بسته فریاد می‌زد: برای یکپارچگی مسلمانان به علی (ع) رأی دهید و امر حکومت را از خاندان پیامبرتان بیرون نرانید.[۱]

عمار در تمام دوران حیات خویش، از هیچ کوششی برای برپایی دین خدا دریغ نکرد، چنانکه پس از خلافت ابوبکر، مردانه در جنگ با مرتدان جنگید و از دین پیامبر (ص) دفاع کرد.[۲] نصر بن مزاحم منقری نقل می‌کند که در جنگ صفین، عمار ضمن یادآوری حدیث غدیر، به یاران معاویه چنین گفت: پیامبر (ص) به من امر فرمود: با ناکثین بجنگم اطاعتش کردم. فرمود: با قاسطین بجنگم و شما همانهایید. ای مرد ابتر! آیا نمی دانی او به علی (ع) فرمود: مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ.[۳]

با وجود روایات فراوان از پیامبر (ص) در بزرگداشت عمار،[۴] هنگامی که او در زمان خلیفه سوم بر حیف و میل اموال توسط عثمان اعتراض کرد، به سختی مورد عتاب و ضرب و شتم خلیفه قرار گرفت[۵] فاصله گرفتن خلافت عثمان از سنت پیامبر (ص)، پیروان علی (ع) را بیشتر از هرکس، از خلافت او بیزار می‌کرد و موجب اعتراض آنان می‌گردید.

ج) ابوذر غفاری[۶]

ابوذر نیز مانند سلمان فارسی، در تمام دوره خلفا، در پیروی از علی (ع) می‌کوشید و از چشمهٔ گوارای علم او بهره می‌جست، در راه حفظ ارزشهای دینی و اجرای عدالت اسلامی از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد و پیوسته فضایل و شایستگی اهل‌بیت پیامبر (ص) را متذکر

---

۱. همان، ج ۹، ص ۵۲.

۲. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳. نسائی، احمد بن شعیب، فضائل الصحابه، ص ۱۴؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۳۴، ۳۷۱. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفّین، ص ۳۳۸.

۴. ر.ک: الغدیر، ج ۵، ص ۹، ص ۲۷-۳۰. ۵. همان، ج ۵، ص ۱۵.

۶. ابوذر غفاری از بزرگان و برگزیدگان صحابی پیامبر اکرم (ص) و چهارمین کسی بود که اسلام آورد و سخت تحت شکنجه و آزار قریش قرار گرفت. پیامبر اکرم (ص) درباره ابوذر فرمود: در زیر آسمان کبود، راستگوتر از ابوذر وجود ندارد. ابوذر به سفارشات پیامبر (ص) دربارهٔ علی (ع) وفادار ماند. او سخنان پیامبر (ص) دربارهٔ اهل‌بیت (ع) را همه‌جا نقل می‌کرد. در زمان خلیفه سوم، گروه حاکم را سخت مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. او عثمان را در شمار دوزخیان می‌دانست و آیه ۳۵ سوره توبه را «یَوْمَ یُحْمَیٰ...» بر او می‌خواند تا اینکه عثمان او را به ربذه تبعید کرد و او به تنهایی در ربذه جان سپرد.

ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۷۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۱۲۷؛ معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۴۵۷؛ الانتفاضات الشیعیة عبر التاریخ، ص ۱۲۷.

می‌شد.[۱] البته در زمان دو خلیفه اول، به دلیل فعالیت آنان برای گسترش کلمه توحید و حفظ دستاوردها و ظواهر دستورهای دینی، مجالی برای ظهور او وجود نداشت؛ گرچه ابوذر در زمان خلیفه دوم، به دلیل نقل احادیث پیامبر (ص) توسط خلیفه زندانی شد و تا زمان مرگ او، در زندان باقی ماند.[۲] اما هنگامی که خلیفه سوم از اصول اسلامی، که در واقع اصول تشیع نیز به حساب می‌آمد دور شد، رجال برجسته شیعی مثل سلمان، ابوذر و عمار ضمن نقل فضیلتهای علی (ع)، بر خلیفه و سرپیچی او از اصول معترض بودند.[۳]

ابوذر غفاری می‌گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: بعد از من، به کتاب خدا و علی (ع) رجوع کنید.[۴] او در کنار کعبه می‌ایستاد و فریاد می‌زد: ای مردم! هرکس مرا نمی‌شناسد، من ابوذر غفاری هستم. از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: اهل‌بیت من به کشتی نوح می‌ماند؛ هرکس از آنان تخلف کند، غرق می‌شود.[۵] ابوذر سعی داشت فضیلتهای اهل‌بیت (ع) به‌ویژه علی (ع) را در میان نسل جوانی که زمان پیامبر (ص) را درک نکرده بودند، بیان کند؛ بدین سبب، عثمان او را به شدت از تماس با نسل جوان پرهیز می‌داد.[۶]

د) مقداد بن عمرو[۷]

در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: خداوند متعال به من امر فرمود تا چهار نفر را دوست بدارم و خود نیز آنان را دوست دارد، آنان عبارت‌اند از: علی، مقداد، ابوذر و سلمان.

مقداد از مهاجران به حبشه بود.[۸] او به شدت به اهل‌بیت پیامبر (ص)، به‌ویژه علی (ع)

---

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۴؛ عبارت رجال کشی چنین است: [هو الهاتف بفضائل امیرالمؤمنین (ع) ...].
۲. مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۱۰؛ به نقل از: سیره پیشوایان، ص ۳۲۴.
۳. أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۱۲۷؛ أصل الشیعة و أصولها، ص ۴۸.
۴. اختیار معرفة الرجال، ص ۳۶.
۵. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.
۶. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۷۰.
۷. مقداد جزء هفت مسلمانان اولیه است که اسلام خود را آشکار نساخت. او دوبار هجرت کرد: هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در جنگ بدر و دیگر جنگهای پیامبر (ص) او را یاری داد. بعد از رحلت پیامبر (ص) در فتوحات شام شرکت کرد. بعد از فتح شام به مدینه برگشت و در جوار خانه حضرت علی (ع) خانه گرفت و ملازم رکاب او شد و در سال ۳۳ هجری رحلت کرد و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۴۸؛ أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۳۴. برای مطالعه بیشتر ر.ک: امینی، محمدهادی، اصحاب الامام امیرالمؤمنین و الرواة عنه، ج ۲، ص ۵۵۸).
۸. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۱۹؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۵۰۶.

عشق می‌ورزید و از کسانی بود که بعد از حادثه سقیفه با ابوبکر بیعت نکرد.

او در ماجرای شورای شش نفره، بر خلیفه عیب گرفت و عبدالرحمان بن عوف را به دلیل رأی به عثمان مورد عتاب قرار داد و گفت:

به خدا قسم با اهل‌بیت پیامبرتان بد رفتار کردید. عجب از قریش که عالم‌ترین، عادل‌ترین و با تقواترین فرد را برای خلافت رها کرد و دیگری را به خلافت برگزیدند. به خدا قسم اگر یارانی داشتم، اینچنین نمی‌شد.[۱]

افزون بر افراد پیش‌گفته، افراد دیگری از صحابه پیامبر اکرم (ص) بودند که در زمان حیات آن حضرت به علی (ع) عشق می‌ورزیدند و تأکیدهای پیامبر (ص) را دربارهٔ علی (ع) به یاد داشتند. از این رو، پس از رحلت پیامبر (ص) علی (ع) را امام خود می‌دانستند و به نشر و تبلیغ آنچه علی (ع) دوست داشت می‌پرداختند. فعالیتهای آنان در دوره‌های مختلف، چهره‌های متفاوتی داشت و در دوره خلیفه سوم، بینش تشیع از تسنن به واسطه مجاهدتهای آنان تمییز یافت و تفکیک شد و بسط و توسعه پیدا کرد. به طور خلاصه، سه دوره مشخص برای تحولات اندیشه شیعی به وجود آمده است:

۱. دوره تکوین اندیشه‌های سیاسی، اعتقادی شیعه؛

۲. دوره تمییز و تفکیک بینش تشیع از تسنن؛

۳. دوره بسط اندیشه‌های تشیع توسط صحابی پیامبر (ص) و یاران علی (ع).

خلاصه

روایات فراوانی در منابع حدیثی شیعه و اهل‌سنت از رسول خدا(ص) درباره برتری امیرالمؤمنین (ع) بر دیگر اصحاب پیامبر(ص) از جهت علم، فقه، قضا، شجاعت، تقوا، عبادت و... وجود دارد. از مجموع این روایات چنین برمی‌آید که امیرالمؤمنین به عنوان برجسته‌ترین صحابی رسول خدا(ص) مطرح بود، و این مرتبه تا بدان حد می‌رسد که او را چون نفس پیامبر قرار داده است (اشاره به مفهوم آیه مباهله است)[۲] و براساس اصل عقلایی «تقدم افضل بر مفضول» شیعه بر این باور است که صلاحیت رهبری امت و جانشینی پیامبر در آن برهه منحصر به امیرالمؤمنین(ع) بوده و از این رو انتخاب و مقدم کردن دیگر صحابه

---

۱. مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۴۳؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. ابن بطریق، یحیی بن حسن، خصائص الوحی المبین، ص ۸۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۷۲.

بر او برخلاف عقل و یک انتخاب غیر شرعی بوده است. گرچه علما و متکلمین اهل‌سنت بر خلاف این اصل عقلایی به جواز تقدم مفضول بر فاضل رأی داده‌اند[۱]؛ اما هیچ دلیل قانع کننده‌ای برای این مدعای خود نتوانسته‌اند اقامه کنند[۲].

محورهای مطالعاتی

۱. دلایل نبودن علی (ع) در میان لشکر اسامه.
۲. اصرار پیامبر (ص) به حرکت سپاه اسامه و لعن متخلفان از آن.
۳. توجیه بی‌اعتنایی بزرگان صحابه به فرمانهای رسول خدا (ص)، مانند همراهی با سپاه اسامه.
۴. علل انتخاب فرمانده‌ای جوان برای بزرگان صحابه و ملاک و انگیزه اعتراض آنان به فرماندهی او.
۵. موضع‌گیری مهاجران در سقیفه بنی‌ساعده.
۶. بررسی جناح متمایل به خلافت ابوبکر؛ افراد و انگیزه‌ها.
۷. پایگاه اجتماعی جناح متمایل به خلافت ابوبکر و منزلت آنان نزد پیامبر خدا (ص).
۸. معیار شایستگی برای خلافت.
۹. نقش عباس بن عبدالمطلب در حوادث پس از رحلت رسول خدا (ص).
۱۰. منزلت دینی و اجتماعی مخالفان با خلافت ابوبکر.
۱۱. علل تعجیل انصار در انتخاب جانشینی.
۱۲. علل انشعاب در جناح انصار در رویارویی با مهاجران.
۱۳. بررسی تناقض اندیشهٔ قرآنِ بدون سنت با عملکرد ابوبکر در استناد به سنت برای دستیابی به قدرت سیاسی در سقیفه و ردّ ادعای میراث فدک.
۱۴. بررسی اختلاف جناحها دربارهٔ جانشینی در دورهٔ نبوی.
۱۵. تفاوت سیرهٔ پیامبر (ص) با سیرهٔ شیخین که به خلافت عثمان و محروم شدن امام علی (ع) از خلافت انجامید.
۱۶. بررسی عوامل محرومیت علی (ع) از خلافت، با وجود اصرار پیامبر (ص) بر آن.
۱۷. تبیین جایگاه اندیشهٔ تقدم مفضول بر فاضل در تفکر اهل‌سنت.

---

۱. اصول الدین، ص ۲۸۰؛شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳.
۲. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۴۶۸.

فصل سوم

تشیع در دوره خلفای سه گانه

۱. نقش فاطمه زهرا (س) در تبیین و ترسیم خطوط کلی شیعه

با مروری کوتاه بر خطبه‌ها و کلمات باقی‌مانده از یگانه دختر پیامبر اکرم (ص)، خواهیم دانست که پاره‌ای از اندیشه‌های فکری ـ سیاسی شیعه، اولین‌بار توسط حضرت فاطمه (س) طرح شده است؛ به‌رغم آنکه عمر آن حضرت بسیار کوتاه بود و زمینه مناسبی برای نشان دادن آثار و تفکرات خویش نداشت. آن حضرت در اولین خطبه‌ای که بعد از سقیفه بنی‌ساعده، به بهانه غصب فدک در مسجد مدینه و به دفاع از حضرت علی (ع) ایراد کرد، بین افکاری که سقیفه را به وجود آورد و تفکر اهل‌بیت(ع) تمییز داد و با انحرافات ایجاد شده در اصول سیاسی اسلام و جامعه اسلامیِ پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) مبارزه کرد.

حضرت در این خطبه کوتاه، عاقبت شوم جامعه را پیش‌بینی کرد که اگر نظام تثبیت شده الهی رسول اکرم (ص) که با مجاهدتهای بی‌شائبه او پی‌ریزی شده بود، امروز به سود عده‌ای تغییر پیدا کند، روش عادلانه و الهی او به سیرت جاهلی بر می‌گردد و زمامداری از آنِ خاندانهایی می‌شود که در جاهلیت بر عرب سلطه سیاسی یا مهتریِ مالی داشتند.

این خطبه نخستین‌بار در بلاغات النساء آمده، آنگاه در علل الشرایع صدوق، شافی سید مرتضی، شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، کشف الغمه اربلی، طرائف سیدبن طاووس، مناقب اصفهانی و احتجاج طبرسی نقل شده‌است.

مباحث و تحلیلهای عمیق حضرت درباره توحید، معاد، امامت اهل‌بیت و فلسفه احکام الهی، بیانگر بینش دقیق او در پیچیده‌ترین مسائل دینی است و نشان از آن دارد که مقبولیت و مشروعیت دینی و مبنا قرار دادن دین، در هر مسأله‌ای تقدم دارد.

مباحث مطرح شده در این خطبه عبارت‌اند از:

۱. تحلیل فشرده و عمیقی از مسأله توحید، علم الهی و هدف آفرینش.[1]

---

۱. طیفور، احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، ص ۲۳.

۲. هدف بعثت پیامبران، مقام والای پیامبر (ص)، نجات از تشتت و تفرقه به برکت وجود پیامبر (ص) و امامت اهل‌بیت (ع)، مسئولیت امت اسلام بعد از رحلت آن حضرت، براساس مقبولیت دینی.

۳. اشاره به اهمیت و ویژگی‌های قرآن، آن حضرت در این بخش دوازده ویژگی برای قرآن ذکر می‌کند؛ از آن جمله، ذکر احکام و حدود الهی است، که اهم مسائل قضائی اسلام را دربردارد؛ مثل حدود و قصاص که از مهم‌ترین شئونات حکومت است. آن حضرت به دنبال ذکر این ویژگی‌ها می‌فرماید: «به این قرآن گوش فرا ندادید، اگر به آن گوش می‌کردید، چنان زود سقیفه را تشکیل نمی‌دادید و خلیفه را خودتان انتخاب نمی‌کردید».[۱] توجه حضرت فاطمه (س) نیز به مسأله جانشینی پیامبر (ص) که آن را ویژهٔ خاندان پیامبر (ص) و در رأس آنان علی (ع) می‌داند و توجه به توحید و رسالت پیامبر (ص) به عنوان مقدمه این امر،[۲] نشان می‌دهد که جانشینی پیامبر (ص) از مسائل دینی است و دین، عهده‌دار آن است.

۴. بیان فلسفه و اسرار احکام الهی، مثلاً فلسفه نماز را دوری از کبر و غرور، فلسفه حج را محکمی دین، فلسفه عدالت را جلب مشارکت مردم و حفظ حقوق دیگران، و فلسفه امر به معروف و نهی از منکر را اصلاح جامعه می‌داند، که همه اینها از مسائل مهم حکومت است و مشروعیت آنها به دین می‌باشد و در واقع روش حکومت کردن را می‌آموزد.

۵. در قسمتی از خطبه، ضمن معرفی خویش، خدمات پدرش رسول خدا (ص) را به این امت یادآور می‌شود و بر این قسمت از سخنان خود تأکید دارد و اصرار می‌ورزد که آنچه درباره اهمیت امامت گفته، نه تنها اغراق و اشتباه نیست، که از نظر عقل نیز ارتباطی منطقی و ناگسستنی بین نبوت و امامت وجود دارد. آنگاه برادری پیامبر (ص) با علی (ع) و زحمات بی‌بدیل او را در خدمت پیامبر (ص) گوشزد می‌کند.[۳] در واقع حضرت با ذکر امامت اهل‌بیت (ع) بعد از رسالت پیامبر (ص) و هدایتهای قرآن، آنان را به عنوان سومین مرجع دینی و مایه پویایی مسلمانان و پایداری دین می‌شمارد و پیوند ناگسستنی آنها را یادآور می‌شود.

۶. اشاره به دوران جاهلی و بدبختی‌هایی که در آن زمان دامن‌گیر مردم بود. همچنین اشاره به نقش پیامبر (ص) در نجات مردم از جاهلیت و هدایت آنان و نقش امیرمؤمنان

---

۱. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۶۵.
۲. همان، ص ۲۵۹.
۳. همان، ص ۲۵۷.

علی (ع) در برداشتن موانع از سر راه پیامبر (ص) و فداکاری‌های او را در جنگ با مشرکان و ویژگی‌های یک رهبر شایسته و لایق و ترفندهای اهل سقیفه برای محروم ساختن آن حضرت از خلافت.

۷. بازگویی رویدادهای پس از رحلت و هشدار دادن خطر منافقان.

۸. دفاع از فدک و پاسخ به غاصبان آن.

۹. استمداد از انصار برای بازپس‌گیری حقِ به تاراج رفته علی (ع).

حضرت فاطمه (س) در این خطبه، به خوبی نشان داد که شکل‌گیری جریان سقیفه مبتنی بر ارزشهای جاهلی و قبیله‌ای بود و هیچ ارتباطی با قرآن و سنت نداشت. در واقع مهم‌ترین اندیشه سیاسی حضرت این بود که چه کسی صلاحیت خلافت را دارد و ماهیت حکومت و تفکر دینی باید چگونه باشد؟[1] در حالی که در سقیفه سخن بر سر آن بود که چه کسی باید حکومت کند، نه اینکه چه کسی صلاحیت دارد یا اینکه چگونه باید حکومت کند. حضرت زهرا (س) در صدد بود تا حق را به آنان بشناساند[2]، تا حکومت طعمه نباشد و بعدها لعنت‌شدگان خدا و رسول و آزادشدگان به دست پیامبر (ص) نتوانند با حیله حکومت مسلمانان را به چنگ آورند.

وقتی زنان انصار هنگام درد و بیماری حال او را پرسیدند، حضرت فرمود:[3]

> به خدا سوگند چنان شده‌ام که دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما خشمناک و بیزارم. ظاهر و باطنشان را آزمودم و (ذکر) نامشان را از دهان خویش به دور افکندم. از آنچه کرده‌اند ناخشنودم. ... وای بر آنان! چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد و خلافت بر پایه‌های نبوت استوار ماند؟ آن را از خانه‌ای که جبرئیل در آن فرو می‌آمد، به خانهٔ دیگر بردند وحق را از علی (ع) که دانای کار دین و دنیا بود گرفتند.
>
> بدانید که این، زیانِ بزرگ و آشکاری است؛ چه، باعث شد که با علی (ع) کینه‌توزی کنند و انتقام گیرند! چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند که نسبت به مرگ بی اعتنا بود ....[4]

---

۱. شهیدی، جعفر، زندگانی فاطمه زهرا(س)، ص ۱۲۱.

۲. فتال نیشابوری، محمد، روضة الواعظین، ص ۳۱. در روایتی از علی (ع) نقل است که فرمود: اَلْحَقُّ لایُعرَفُ بِالرِّجالِ، إعْرِفِ الحَقَ، تَعْرِفْ اَهلَهُ.

۳. بلاغات النساء، ص ۳۲.

۴. دشتی، محمد، نهج الحیاة، ص ۱۲۱.

۲. امام علی (ع) و شیخین (۱۱ ـ ۲۴ هجری)

اجرای مقاصد و اهداف پیامبر اکرم (ص) بعد از رحلت آن حضرت، رهبری مقتدر، مدبر و آگاه می‌طلبد تا بتواند رسالت نبوی را در مسیر صحیح ادامه دهد.

تحولات به وجود آمده بعد از رحلت پیامبر (ص)، به خلافت سه تن از صحابه پیامبر (ص) انجامید که قدرت اجرای مقاصد و اهداف عالی رسالت نبوی را نداشتند و از طرفی امکان دسترسی به اداره جامعه، برای کسی که توانا در اجرای اهدافِ رسالت باشد و بهترین شایستگی‌ها را برای جانشینی پیامبر (ص) دارا باشد، وجود نداشت.

در سراسر دورهٔ خلافت شیخین، دو نوع عمل پنهانی بر کل جریان این دوره حاکم است: اول نگرش انفعالی و حالت مداراتی علی (ع) به قدرت حاکم، برای حفظ اصل رسالت و گسترش دعوت اسلامی، و دوم کوششهای ابوبکر و عمر بنی‌هاشم و به‌ویژه علی (ع)، با وجود این، بنی‌هاشم معتقد به برتری رهبری علی (ع) در جانشینی پیامبر (ص) بودند.[۱]

آنان ابتدا تلاشهای خود را معطوف به دست آوردن خلافت، سپس حفظ آن کردند. از عوامل حفظ دستاوردهای آنان، تلاش به منظور جایگزینی امتیازات بنی‌هاشم به طور کلی، و به‌ویژه علی (ع) در نیل به رهبری امت اسلامی بود. آنها در این راستا، اقداماتی انجام دادند که غصب فدک، گرفتن سایر امکانات مالی اهل‌بیت (ع)، محروم کردن بنی‌هاشم و دوستان علی (ع) از منصبهای مهم حکومتی، نفوذ دادن افراد نالایق در مناصب مهم و استانداری ولایات و گاه تحریک قریش برضد علی (ع)[۲] را می‌توان نام برد که حاصل آن، سلطه دوباره بنی‌امیه بر جهان اسلام بود. مقریزی در این باره می‌نویسد:

> سالیان طولانی درصدد بودم که بپرسم و بدانم علت تقدم بنی امیه چه بوده است، تا اینکه خداوند با عنایت خود، راهنمایی فرمود و دانستم علت تقدم بنی‌امیه، دور شدن بنی‌هاشم از خلافت بوده است.[۳]

از شواهد تاریخیِ این ادعا آن است که خلیفه اول و دوم، شام را با همه اهمیت استراتژیکی که داشت، ابتدا در اختیار یزید پسر ابوسفیان، سپس برادرش معاویه قرار

---

۱. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۷۷.

۲. وقتی خلیفه دوم دید سعید بن عاص به او اعراض می‌کند، پرسید: مٰالِی أَرٰاکَ مُعْرِضاً، کَأَنّی قَتَلْتُ أَبٰاکَ، اِنّی لَمْ أَقْتُلْهُ وَ لٰکِنْ قَتَلَهُ أَبوالْحَسَنُ.... حضرت علی (ع) که در این جلسه حاضر بود، فرمود: اَللّٰهُمَّ غُفْراً، ذَهَبَ الشِرْکُ بِمٰا فِیهِ، وَ مَحٰا اَلْاِسْلٰامُ مٰا تَقَدَّمَ، فَمٰا لَکَ تَهِیْجُ النّٰاسَ عَلَیَّ؟ سعید در جواب سخن خلیفه گفت: أَمّٰا اِنَّه مٰا کٰانَ سَیَّرَنی اَنْ یَکُوَن قاتِلَ أَبِیْ، غَیْرَ ابنُ عَمِّهِ علیُّ بْن اَبِی‌طٰالِبْ. الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۵، ص ۶۳.

۳. النزاع و التخاصم، ص ۹۲.

دادند، اما در آن قلمرو وسیع اسلامی، کوچک‌ترین منصبی به بنی‌هاشم و پیروانشان واگذار نشد.[۱]

هنگامی که ثابت بن قیس بن شماس ـ از دوستان علی (ع) ـ دید که در جنگهای ردّه، ابوبکر تمام فرماندهان را تعیین کرد، اما هیچ مسئولیتی برای انصار قائل نشد، لب به اعتراض گشود و گفت: ای گروه قریش! مگر در میان ما مردی نبود که برای آنچه شما شایستگی آن را دارید، شایسته باشد. سپس حسّان بن ثابت به پا خاست و در دادخواهی انصار چنین گفت: ای مردان! در این پیشامدهای گوناگون وآنچه این گروه درباره انصار خواسته‌اند (فریاد رسی کنید). ای دوست! یکی از سروران ما را هم در حل و عقد امور راه نداده‌اند.[۲] در زمان خلیفه دوم نیز عمار بن یاسر که از بزرگان صحابه بود، مدت کوتاهی والی کوفه شد، اما خلیفه به اندک بهانه‌ای او را عزل کرد و مغیرة بن شعبه را والی کوفه قرار داد و البته به شکایتهای مسلمانان از او نیز رسیدگی نکرد.[۳] این دوره که دوره محنت یاران علی (ع) است، به طور طبیعی دوره فترت در تکوین تشیع نیز به شمار می‌رود.[۴]

با حرمان علی (ع) از خلافت، احساسات عاشقانه، تعهد، حمیت و وفاداری خلل‌ناپذیر علی (ع) به اسلام باعث شد تا او در دوران خلفای پیش از خود نیز از هیچ کوششی برای پیشبرد اهداف عالی اسلام دریغ نورزد و آرمانهای اصیل دینی را در مواضع و استراتژی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی بسط دهد.

بخشی از مهم‌ترین مبانی اعتقادی و سیاسی تشیع را باید در مواضع علی (ع) در قبال سه خلیفه اول پی گرفت. مواضع آن حضرت در ابعاد مختلف این‌گونه است:

۱ـ ۲. مواضع سیاسی

در بعد سیاسی، اولین واکنش سیاسی حضرت علی (ع) به رسمیت نشناختن حکومت و بیعت نکردن با خلیفه اول بود.[۵] ابوبکر از علی (ع) خواست تا به مسجد رفته و بیعت کند، ولی حضرت (ع) به مسجد نرفت و از بیعت نیز امتناع کرد. برای بار دوم، خلیفه، عمر بن خطاب را همراه عده‌ای دنبال حضرت فرستاد تا علی (ع) را که با یارانش در داخل خانه

---

۱. مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۰۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۲۱.
۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۵.
۳. همان، ص ۱۵۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲.
۴. همان، ص ۸۱.
۵. الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۱ و ج ۲، ص ۵۶.

بودند، به مسجد بیاورد. براساس نظر اهل‌سنت، عمر، کسانی را که در خانه حضرت فاطمه (س) بست نشسته بودند و حضرت زهرا(س) نیز در میان آنان بود، تهدید به آتش زدن کرد،[۱] اما برپایه بعضی روایات شیعی، درِ خانه حضرت زهرا (س) را آتش زدند؛ در این میان محسن، فرزند آن حضرت (س) نیز سِقط شد.[۲] به هر حال، آنان علی (ع) را به مسجد بردند، اما او باز هم از بیعت امتناع ورزید. براساس نقل بعضی مآخذ تاریخی، علی (ع) تا زمان شهادت حضرت فاطمه (س) بیعت نکرد،[۳] اما با مشاهده خطر طغیان همه‌جانبه قبایل عرب، چاره‌ای جز مماشات با نظام حاکم ندید. حضرت علی(ع) نقش فعالی در جنگهای ارتداد به عهده نگرفت و بیشتر به تصحیح موارد اشتباه دستگاه خلافت می‌پرداخت و از سیاستهای نادرست و نابجای آنان انتقاد می‌کرد.[۴]

صبر و مدارای علی (ع) با دو خلیفه اول، وحدت سیاسی مسلمانان را به وجود آورد و باعث شد آنان با خوش‌بینی به دفاع از اسلام برخیزند و در صدد گسترش دعوت اسلامی برآیند. چنانکه پیش‌تر نیز گذشت، اگر صبر و خویشتن‌داری علی (ع) نبود، جامعه اسلامی به شدت ملتهب و به آشوب کشیده می‌شد.

هنگامی‌که دستگاه خلافت تمام امکانات مالی اهل‌بیت را گرفت، تا آنان در ترکیب سیاسی پدیدار شده جذب شوند و از فعالیت سیاسی دست بردارند، علی (ع) در واکنش به این حرکت، کوشید با فعالیتهای اقتصادی خود، نیاز بنی‌هاشم را بر طرف کند و مانع از خضوع آنان در برابر دستگاه خلافت گردد. یکی از محققان در این‌باره می‌نویسد:

> دستگاه خلافت می‌خواست عموم خاندان بنی‌هاشم را از نظر مالی در تنگنا بگذارد تا تسلیم شوند و یا به اجبار به خاطر تأمین معاش، به کار زراعت و باغداری پرداخته، از کارهای سیاسی باز بمانند. از این رو، علی (ع) دست به کار زراعت و باغداری زد و خصوصاً در عهد خلافت عمر بن خطاب زمین یَنبُع را شخصاً با تأسیس قنات آباد کرد و آن را وقف بر خاندان پدری خود نمود، تا نیاز آنان مرتفع گردد و اجباراً در برابر دستگاه خلافت خاضع نشوند.[۵]

۱. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۹؛ كنزالعمال، ج ۳، ص ۱۴۹؛ الرياض النضرة في مناقب العشرة، ج ۱، ص ۱۶۷؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۷.

۲. مسعودی، اثبات الوصية، ص ۱۴۳؛ مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج ۳، ص ۳۵۸؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۸؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۳. مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۴۱۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۹۳؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۷۸.

۵. بهبودی، محمد باقر، سیره علوی، ص ۳۸.

۲ـ ۲. مواضع اجتماعی

از اساسی‌ترین مسائل اجتماعی هر جامعه، قضا و قضاوت است که مهم‌ترین شأن حکومت را نیز تشکیل می‌دهد. با توجه به حجم قضاوتهای علی (ع) در دوره دو خلیفه اول، معلوم می‌شود یکی از مشکلات جامعه قضاوت بوده که این مشکل، تنها به دست علی (ع) حل می‌شده است. یکی از محققان درباره حل مشکلات قضایی به دست حضرت علی (ع) در زمان خلفا چنین می‌نویسد:

> یکی از خدمات چشمگیر او در این دوران، این بود که دستگاه نوبنیاد قضایی اسلام را رهبری می‌کرد و هر وقت دستگاه بامشکلی روبه‌رو می‌شد، با آنکه نظام سیاسی زمان را به رسمیت نمی‌شناخت، از هرگونه کمک، راهنمایی، فداکاری و جانبازی دریغ نمی‌ورزید.[۱]

امر به معروف و نهی از منکر، فعالیتهای اقتصادی و بهره‌گیری از این فعالیتها در حل مشکلات مسلمانان، از دیگر فعالیتهای اجتماعی حضرت علی (ع) به شمار می‌آید.

روشهای برخورد حضرت علی (ع) با سه خلیفه اول، در دوران ۲۵ سال سکوت، سرمشق بسیاری از ائمه معصومان (ع) در برخورد با دستگاه‌های حاکم «ناصواب» درآینده قرار گرفت، چنانکه امام باقر (ع) در زمان ولید بن عبدالملک، به دلیل مصلحت مسلمانان، در راهنمایی وی کوتاهی نکرد و برای بی‌اثر کردن تهدیدات امپراتوری روم، ضرب سکه را توصیه نمود.[۲]

۳ـ ۲. مواضع فکری ـ فرهنگی

منع کتابت و نقل احادیث پیامبر (ص)، از بارزترین ویژگی‌های فرهنگی این دوره است. در واقع دوره خلافت دو خلیفه اول را باید دوره بحران فرهنگی نامید. علی (ع) به عنوان یگانه مرجع فکری، بیشترین سعی خود را در تعلیم، جمع‌آوری قرآن و حل مشکلات دینی مردم مصروف داشت.

۳. امام علی(ع) و عثمان (۲۴ ـ ۳۵ هجری)

عثمان در محرم الحرام سال ۲۴ هجری، در شورای شش نفره‌ای که خلیفه دوم تشکیل داد،

---

۱. تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، (مجموعه مقالات) به اهتمام موسی نجفی، مقاله «سیری در اندیشه سیاسی ائمه مکتب هدایت»، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲. همان. البته موضوع پیشنهاد امام باقر (ع) محل اختلاف و گفتگوست.

به خلافت رسید. از مخالفان به خلافت رسیدن عثمان، عمار بن یاسر و مقداد بن اسود بودند و عمار آشکارا با عثمان مخالف بود.[۱]

دو خلیفه اول، به‌ویژه ابوبکر ظواهر را رعایت می‌کردند، اما وقتی عثمان به خلافت رسید، مسیری غیر از روش پیامبر اکرم (ص) و حتی روش شیخین را انتخاب کرد و در روزهای نخست خلافت خویش، بسیاری از کارگزاران دو خلیفه قبل را عزل و به جای آنان افرادی از بنی‌امیه را منصوب کرد.[۲] جالب اینجاست که این درست روشی بود که خلیفه دوم آن را پیش‌بینی و او را شدیداً از این روش نهی کرد.[۳]

مهم‌ترین کارگزارانی که عثمان بعد از خلافت خود نصب کرد، عبارت‌اند از:

۱. معاویة بن ابی سفیان: او را دوباره به شام فرستاد و تمام اختیارات شامات را به او سپرد.[۴]

۲. برادر مادری خویش، ولید بن عقبه ـ که قرآن تصریح به فسق او دارد ـ[۵] را بعد از عزل سعد، به ولایت کوفه فرستاد. ولید نماز صبح را در حالت مستی چهار رکعت خواند و وقتی به او اعتراض کردند، گفت اگر می‌خواهید زیادتر بخوانم.[۶]

۳. عبدالله بن عامر، پسر دایی‌اش را به مصر فرستاد.[۷]

۴. پس از عبدالله بن عامر، برادر رضاعی خویش، عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به ولایت مصر فرستاد. عبدالله بن سعد از کسانی بود که پیامبر (ص) در فتح مکه حکم قتلش را صادر کرد.[۸]

۵. اشعث ابن قیس را به آذربایجان فرستاد و مسلمة بن حبیب فهری را به فرماندهی فتوحات آذربایجان منصوب کرد.

خلیفه سوم، ولایات استانهای مهم کوفه، شام، بصره، مصر را به خاندان ابومعیط[۹] و

---

۱. الجمل ...، ص ۱۲۲؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ علم‌الهدی، علی ابن الحسین، الشافی فی الامامة، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۱۷۳.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۶.

۴. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۵. حجرات، ۶.

۶. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۴؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ سیوطی، جلال‌الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۳.

۷. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۷.

۸. السیرة النبویة، ج ۴، ص ۲۴۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۹۱.

۹. مراد خلیفه از خاندان ابومعیط، فرزندان عقبة بن ابی‌معیط است. عقبه از دشمنان سرسخت پیامبر اکرم (ص) بود و بعد از جنگ بدر، به دستور پیامبر (ص) با اینکه اسیر شده بود، کشته شد. ولید بن عقبة ابن ابی معیط، برادر مادری عثمان بود. براساس پیش‌بینی خلیفه دوم، عثمان مناصب کلیدی را به آنان داد.

نزدیکان خود[۱] واگذار کرد. به قدرت رسیدن بنی‌امیه، از آرزوهای دیرینه ابوسفیان بود که بعد از به قدرت رسیدن عثمان، در جلسه درون‌گروهی امویان، بنی‌امیه را به شدت به آن ترغیب کرد و آنها نیز در راه رسیدن به آن، از هیچ کوششی دریغ نکردند.[۲] در واقع بنی‌امیه از سال یازدهم هجری، سیاست همگرایی را با جامعه اسلامی درپیش گرفتند تا اینکه در سال بیست و سوم هجری، با خلافت عثمان نفوذشان بیشتر شد و کم کم به قدرت انحصاری دست یافتند. آنها در سال سی و پنج تا سال چهلم هجری، خود را با خطر حکومت مکتبی علی بن ابی‌طالب (ع) و امام حسن مجتبی (ع) دیدند و بدین سبب، این دوره عصر کشمکش نهایی بین امویان و شیعیان است و بنی امیه کوشیدند آثار علی (ع) را محو سازند.[۳]

۱ـ ۳. اوضاع سیاسی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در این دوره

از مهم‌ترین کارهای دوران خلافت عثمان، فتوحات است. فتوحاتِ در زمان خلیفه سوم، دو صورت داشت، بخشی از فتوحات مربوط به مناطقی بود که در زمان خلیفه دوم فتح شده بود و نیاز به تحکیم مواضع مسلمانان داشت، اما برخی از مناطق، برای اولین بار در این دوره به تصرف مسلمانان درآمد. مهم‌ترین مناطق و شهرهای فتح شده در زمان عثمان جرجان، طبرستان،[۴] فارس، اهواز،[۵] خراسان،[۶] و مناطقی از افریقا بود.[۷] در زمان خلیفه سوم، فتوحات بیشتر جنبهٔ کشورگشایی و به دست آوردن غنایم داشت و با فتوحات در زمان دو خلیفه اول که بیشتر برای گسترش اسلام و دعوت اسلامی بود، فرق می‌کرد.

بیشتر فرماندهان فتوحات، از طایفه امویان بودند و بیشتر غنیمتهای به دست آمده نیز بین آنان تقسیم می‌شد. سنت پیامبر (ص) نادیده گرفته می‌شد، صحابه رسول خدا (ص) مورد آزار و بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند، بافت سیاسی جامعه عوض شد و بدعتها پدید آمد.

۲ـ ۳. پیدایش تضادها و تعارضهای همه‌جانبه

خلافت عثمان، انحراف دیگری در جانشینی پیامبر اکرم (ص) و دور از آرمانگرایی دو خلیفه

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و ۴۶۷. ۲. مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۴۳؛ الأغانی، ج ۶، ص ۳۵۶.

۳. تفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۶؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۳. اهل‌سنت بلند گفتن بسم الله را در نماز حرام می‌دانند، ولی شیعه مستحب می‌داند. فخر رازی که در این امر مردد شده، گفته است: و من اقتدی بعلی فقد اهتدی.

۴. البلدان و فتوحها و احکامها، ص ۳۸۲.

۵. همان، ص ۴۲۳. ۶. همان، ص ۴۴۷.

۷. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۷ به بعد؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۱.

اول بود. در این قسمت، به تناسب بعضی از رویدادهای به وجود آمده در زمان عثمان را که موجب طعن بر او شده، مرور می‌کنیم.

۱. نخستین طعنی که بر عثمان وارد شده، این است که او پس از خلافت، بر منبر رفت و همانجایی که پیامبر (ص) می‌نشست، قرار گرفت؛ با اینکه ابوبکر به احترام پیامبر (ص) یک پله پایین می‌نشست و عمر به احترام پیامبر (ص) و خلیفه اول، دو پله پایین‌تر می‌نشست. مردم با دیدن این صحنه به سخن آمدند و کسی گفت: امروز شرّ پدید آمد.[۱]

۲. هنگامی که عبیدالله بن عمر، جفنه،[۲] هرمزان و خانواده‌اش را کشت، با اینکه دست داشتن آنان در کشتن عمر نامعلوم بود و هیچ محکمه‌ای نیز آنان را به چنین مجازاتی محکوم نکرده بود، علی (ع) مجازات عبیدالله را خواستار شد، امّا عبیدالله به عثمان پناه برد و عثمان که داوری را در راه مصلحت حزب اموی قرار داده بود، از عبیدالله حمایت کرد و به کسانی که خواستار مجازات او بودند گفت: دیروز پدرش را کشتید، امروز می‌خواهید خودش را بکشید.[۳]

۳. حکم بن ابی‌العاص، عموی عثمان و پسرش مروان بن حکم از دشمنان بداندیش پیامبر (ص) بودند. حَکَم نگاه ناروا به خانهٔ پیامبر (ص) می‌کرد و به پیامبر بی‌حرمتی می‌نمود. بدین جهت، پیامبر (ص) او را از مدینه رانده و به طائف تبعید نمود. عثمان از خلیفه اول و دوم خواست تا آنان اجازه دهند حَکَم از تبعید به مدینه برگردد، اما خلیفه اول با استناد به اینکه این کار از طرف پیامبر (ص) بوده، اجازه برگشت به او نداد و خلیفه دوم نیز با استناد به روش پیامبر (ص) و خلیفه اول ، حکم ابن ابی‌العاص را به مدینه بر نگردانید. هنگامی که عثمان به خلافت رسید، حکم را به مدینه برگرداند و مقدار زیادی از غنیمتها را به او اختصاص داد. این امر مورد اعتراض حضرت علی (ع) و دیگر صحابی، مثل مقداد و عمار قرار گرفت، ولی عثمان اصرار داشت که گزارش دروغ به پیامبر (ص) رسیده بود، وگرنه بدتر از او هم وجود دارد، به علاوه که او عموی من است و می‌خواهم صله رحم کنم[۴] و برای این کار، به آیاتی استدلال می‌کرد که به صله به خویشاوندان امر می‌کند.[۵]

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. جفنه، از اهالی حیره و مسیحی بود که سعد بن ابی وقاص او را برای تعلیم خواندن ونوشتن به مدینه آورد، (أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۹۴).

۳. الجمل ...، ص ۱۷۵.

۴. علم الهدی، علی بن الحسین، الشافی فی الامامة، ص ۲۶۶؛ الجمل ...، ص ۱۸۰؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۳۰.

۵. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۳۳.

۴. خمس غنایم فتوحات افریقیه را به مروان بن حکم بخشید و فدک را نیز تیول او ساخت.[۱] و تمام امور حکومت از جمله عزل و نصب والیان را به مروان واگذاشت.

۵. ابوذر، صحابی بزرگ پیامبر (ص) را که از پارسایان و پنجمین مؤمن به پیامبر (ص) بود،[۲] به ربذه تبعید کرد.[۳]

۶. وی در ایام حج، نماز را در منا چهار رکعتی خواند، با اینکه پیامبر (ص) دو رکعتی خوانده بود.[۴]

۷. خلیفه اول خود را خلیفه رسول خدا (ص) می‌نامید، خلیفه دوم خود را خلیفهٔ خلیفه رسول خدا (ص) می‌نامید، اما عثمان خود را خلیفه خدا نامید. این نامگذاری سبب شد بعدها خلفای اموی نیز خود را خلفای خدا بنامند. حجاج بن یوسف با توجه به این اقدام خلفای اموی می‌گفت:

> خلیفه و جانشین مرد در بین قومش، بهتر از رسول و فرستاده اوست. از این رو، منزلت خلیفه اموی، بالاتر از پیامبر (ص) است که رسول خدا بود.[۵]

۸. صد هزار درهم به عمو زاده خود، سعید بن عاص بخشید. هنگامی‌که مردم به همراه اعضای شورای خلافت به این اقدام او اعتراض کردند، گفت: من خویشاوندان مادری دارم و باید به آنان رسیدگی کنم. از او سؤال شد: مگر دو خلیفه پیشین، خویشاوندان و بستگان مادری نداشتند؟ در جواب گفت: ابوبکر و عمر پاداش اخروی را در کناره‌گیری از خویشاوندان خود می‌جستند، و من در بخشش به خویشاوندان انتظار پاداش دارم.[۶]

تلاش عثمان در تبدیل زمینهای عمومی به اموال خالصه و شخصی، گام بزرگی در راه تبدیل خلافت به پادشاهی بود،این هدف او را، معاویه در زمان خلافت خودکامه خود، به طور کامل محقق ساخت، بدین صورت که تمام املاک خالصه در سرتاسر قلمرو خلافت و نیز واگذاری و باز پس‌گیری اقطاعات را، کاملاً تحت نظارت مستقیم خود درآورد.[۷]

---

۱. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، ص ۱۹۵؛ مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱؛ أنساب الأشراف، ج ۴، ص ۱۳۶ - ۱۳۷.

۲. تاریخ الاسلام (ذهبی)، ج ۳، ص ۴۰۵ به بعد.

۳. الجمل ...، ص ۱۷۸؛ أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۳۴ و ج ۵، ص ۵۴۳.

۴. ابن حزم، المحلی، ص ۲۷۰؛ ذیل السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۴۴، نقل از: الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷.

۵. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۱۰؛ الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۲۹.

۶. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۳۳ و ۱۳۷؛ جانشینی محمد (ص)، ص ۱۱۷.

۷. جانشینی محمد(ص)، ص ۱۲۲.

۹. بعضی صحابه رسول خدا (ص) مثل عبدالله بن مسعود، عمار یاسر و... را کتک زد تا جایی که عمار بن یاسر بر اثر کتکهای او فتق گرفت.[۱]

از زید بن ارقم که عثمان را به دلیل بدعتهایی که در خلافتش ایجاد شده بود، تکفیر می‌کرد. پرسیدند: چرا عثمان را تکفیر می‌کنی گفت: به سبب سه چیز:

۱. جعل المال دولة بین الاغنیاء؛

۲. جعل المهاجرین من اصحاب رسول الله (ص) بمنزلة من حارب الله و رسوله؛

۳. عمل بغیر کتاب الله.[۲]

از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین ضعفهای عثمان که موجب طعن بر او شد، این بود که در فاصله چند سال خلافت خویش، از بذل هیچ‌گونه مساعدتی در تسلط بنی‌امیه بر امور مسلمانان و قرار دادن آنان در مناصب مهم حکومتی دریغ نورزید، به طوری که استانهای مهم امپراتوری اسلامی را به دست اموی‌ها سپرد و آنان آزادانه توانستند نیروهای خود را غیرمنصفانه برای منافع خود به کار گیرند، مخالفان خود را به شدّت سرکوب نمایند و[۳] در دین خدا بدعت ایجاد کنند. گویاترین خبر از اوضاع دینی واجتماعی زمان عثمان، سخنانی است که حضرت علی (ع) خطاب به او فرمود. حضرت این سخنان را هنگامی به عثمان فرمود که مردم مصر نزد او فراهم شدند و در آنچه از عثمان ناپسند می‌داشتند، شکایت کردند و از وی خواستند تا از سوی آنان با وی گفتگو کند و رضایت ایشان را از او بخواهند. امام بر عثمان در آمد و گفت:

> مردم پشتِ سر من‌اند، و مرا میان تو و خودشان میانجی کرده‌اند. به خدا نمی‌دانم به تو چه بگویم؟ چیزی نمی‌دانم که تو آن را ندانی، تو را به چیزی راه نمی‌نمایم که آن را نشناسی. تو می‌دانی آنچه ما می‌دانیم و....

مضمون سخنان حضرت این است که عثمان سنت پیامبر (ص) و شیخین را می‌دانست و بر خلاف آنها عمل کرد.[۴]

۳ ـ ۳. اعتراضهای مردمی

خلیفه سوم، به سبب رفتار ناپسندش با صحابه پیامبر (ص) و همین‌طور قوم‌مداری و

---

۱. الشافی فی الامامة، ج ۴، ص ۲۹۰؛ الجمل ...، ص ۱۸۷.

۲. همان، ص ۲۹۱.

۳. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۰۳.

۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۴، ص ۱۶۶.

انتصاب خویشاوندانش به استانداری شهرهای بزرگ و تصرف غیر مجاز در بیت‌المال،[۱] سخت مورد مذمت مسلمانان قرارگرفت. براساس نقل طبری، از سال ۳۵ هجری انتقادها از عثمان در میان همگان آشکار شد خلیفه، محمد بن مسلمه را به کوفه، اسامة بن زید را به بصره، عبدالله بن عمر را به شام و عمار بن یاسر را به مصر فرستاد تا اوضاع سیاسی - اجتماعی این شهرها را به اوگزارش دهند. به جز عمار، همه آنان برگشتند و اوضاع را به طور غیر واقعی، آرام و بی‌مشکل توصیف کردند.[۲]

عثمان، استانداران خویش را خواست تا برای آرامش اوضاع، با آنان مشورت کند. بعضی از آنان پیشنهاد سرکوبی مردم و برخی پیشنهاد تطمیع سران قبایل را دادند، اما معاویه می‌گفت: مردم شام هرگز حرکت مخالفی انجام نداده‌اند. بدین‌سان، او با آگاهیِ کامل از اوضاع، مدینه را بدون هیچ پیشنهادی ترک کرد.[۳] عثمان هم از مشورت با والیان خود نتیجه‌ای نگرفت و آنان به ولایات خود برگشتند.

سعید بن عاص، والی عثمان در کوفه، مزارع حاصلخیز عراق را بوستان قریش خواند و به زراندوزی و جمع‌آوری ثروت مشغول شد که موجب اعتراض عده‌ای مثل صعصعة بن صوحان، زید بن صوحان، مالک اشتر و... دیگران گردید و عده‌ای از قاریان قرآن را برضد عثمان شوراند. خبر این شورش به عثمان رسید و او نیز دستور داد تا اعتراض‌کنندگان را به شام، تبعید کنند و معاویه نیز آنان را به حمص، نزد عبدالرحمان بن خالد بن ولید فرستاد.[۴]

در مدینه، پسر عموی عثمان، حارث بن حکم که وی او را به ریاست بازار گمارده بود، از قدرت خود برای خرید تمام کالاهای وارداتی و فروش آنها با سود بسیار زیاد سوءاستفاده می‌کرد، که خشم و اعتراض مردم را برانگیخت؛ البته او اعمال نکوهیده دیگری نیز انجام داد. عثمان، به درخواست عموم برای برکناری او وقعی ننهاد و با بخشیدن تعدادی از شترانی که به عنوان زکات جمع‌آوری و به مدینه آورده شده بود به او، احساسات مردم را بیشتر جریحه‌دار کرد.[۵]

اهالی مصر هم از ظلم و ستم عبدالله بن سعد بن ابی سرح، استاندار عثمان به ستوه آمدند و شکایت او را به عثمان آوردند. خلیفه افزون بر اینکه به دادخواهی آنان پاسخ نگفت، در صدد اغفالشان برآمد.[۶]

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۲۰۸.
۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۰.
۳. همان، ص ۳۲۴؛ الغدیر، ج ۹، ص ۳۰.
۴. الغدیر، ج ۹، ص ۳۰.
۵. جانشینی محمد(ص)، ص ۱۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۸ و ۳۶۵.
۶. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۳۴.

گفتگو برای حل اختلاف بین عثمان و مسلمانان ادامه داشت و پیوسته کوششهایی نیز توسط علی (ع) به عمل می‌آمد. واکنش دستگاه خلافت، به جای پاسخگویی به انتقادات تند مسلمانان، بیشتر جنبه تهدید و دفاع از مُلک‌داری به خود گرفته بود. معاون اول خلیفه، مروان بن حکم، اجتماع مسلمانان را به شمشیر تهدید می‌کرد و می‌گفت: شما می‌خواهید ملک و پادشاهی را از ما بگیرید. با به وجود آمدن این اوضاع، گفتگوها حالت انتقادی خود را از دست داد و تبدیل به مجادله و مبارزه شد.

عثمان به عنوان خلیفه مسلمانان به جای تجدید نظر در روش خود در مقابل انتقادکنندگان، که بیشترشان از بزرگان صحابه پیامبر (ص) بودند، آنان را متهم به گستاخی و سوءاستفاده از رفتار نیک خود کرد. مروان بن حکم نیز، با خطاب خویش به مسلمانان معترض که می‌گفت: اگر می‌خواهید شمشیر بین ما حاکم باشد،[1] وضعیت را بحرانی‌تر نمود.

از جمله برخوردهای خلیفه با معترضان این بود که وقتی مردم مصر[2] از او خواستند عبدالله بن سعد بن ابی سرح را از مصر عزل و محمد بن ابی‌بکر را به جای او برگزینند، اهل کوفه هم خواستند تا سعید بن عاص را عزل کند، و نیز اهل نهروان خواستند تا ابن کریز دست از کارهای ناروایش بردارد، او با تأکید فراوان قول داد به همه آنها عمل کند و علی (ع) نیز این قولهای مؤکّد خلیفه را ضمانت کرد. جمعیت پراکنده شدند و هر گروهی آماده برگشتن به موطن خویش گردید.

هنوز اهل مصر اندکی از مدینه فاصله نگرفته بودند، که با پیک عثمان برخورد کردند. خلیفه در نامه‌ای به والی خود نوشته بود وقتی نامه من به تو رسید، گردن آنان را بزن دست و پای آنان را قطع کن تا در خون خود غوطه‌ور شوند.[3] پس از این واقعه، علی (ع) سراغ عثمان آمد و او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد، سپس در خانه خود نشست و تصمیم گرفت دخالتی نکند.[4]

کشمکشها و گفتگوهای فراوانی که بین خلیفه و نمایندگان مسلمانان معترض انجام

---

۱. الجمل ...، ص ۱۹۰.

۲. گفته شده تعداد ۲۰۰ نفر از کوفه به سرپرستی مالک اشتر، ۱۵۰ نفر به سرپرستی حکیم بن جبله، از بصره و ۶۰۰ نفر به رهبری عبدالرحمان بن عدیس بلوی از مصر برای اعتراض به عثمان به مدینه آمده بودند و عموم اهل مدینه به غیر بنی‌امیه نیز بر عثمان معترض بودند. معترضینی که از کوفه، مصر و بصره آمده، در ذوخشب تجمع کرده بودند. عثمان، علی (ع) را فرستاد تا ببیند آنان چه می‌گویند. (الجمل ...، ص ۱۳۷).

۳. الجمل ...، ص ۱۴۰؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۴. همان، ص ۱۴۱.

گرفت، و نیز اندرزها و راهنمایی‌هایی که علی (ع) به خلیفه داد، سودی نبخشید و شورشیان خانه او را محاصره کردند.

به طور کلی معترضان و محاصره کنندگان خلیفه به دو دسته تقسیم می‌شدند:

۱. دسته‌ای به دلیل انحراف خلیفه از کتاب و سنت و سیره پیامبر (ص) و حتی دو خلیفه پیشین قیام کرده بودند؛ مثل ابوذر، عمار یاسر، عبدالرحمان بن عدیس بلوی، مالک اشتر و....[۱]

۲. دسته دیگر، برای رسیدن به منصب یا زیاده‌خواهی از بیت‌المال به شورش پیوستند؛ مثل عمرو بن عاص، طلحه، زبیر و عایشه که پیوسته عثمان را نعثل[۲] می‌خواند و آرزو می‌کرد که او کشته شود.[۳] براساس نقل یعقوبی، عثمان عطایا و سهم عایشه را از آنچه خلیفه دوم مقرر کرده بود کم کرد و مثل سهم سایر زنهای پیامبر (ص) قرار داد.[۴]

قریب به چهل روز خانه عثمان در محاصره بود و خلیفه در این مدت از معاویه در شام کمک خواست؛ معاویه که سالها کوشیده بود تا موقعیت خود را در شام و اطراف آن مستحکم کند، از ابتدای نارضایتی مردم برضد عثمان، می‌کوشید تا امور را پیچیده کند و عثمان کشته شود و او بتواند بهترین بهره‌برداری را از این واقعه ببرد. از این رو، هیچ‌گونه کمکی به او نکرد تا اینکه در ذی‌الحجهٔ سال ۳۵ هجری عثمان کشته شد و معاویه بیشترین بهره را از کشته شدن او نصیب خود کرد.[۵]

شدت غضب مسلمانان برضد عثمان به حدی بود که بعد از کشته شدن او، نگذاشتند بدنش دفن شود، تا اینکه بعد از سه روز، او را در «حش کوکب» که قبرستان یهود بود، دفن کردند. بعدها معاویه حش کوکب را به قبرستان بقیع متصل کرد تا قبر عثمان داخل بقیع گردد.[۶]

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.
۲. روباه پیر.
۳. الجمل ....، ص ۱۴۸.
۴. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵: عایشه در شورانیدن مردم برضد عثمان نقش بسیار مؤثری داشت. همچنین ر.ک: أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۳۶؛ ابن شبه نمیری، ابوزید عمر، تاریخ المدینة المنوره، ج ۴، ص ۱۲۲۵.
۵. ر.ک: مطهری، مرتضی، سیری در نهج‌البلاغه، ص ۱۶۷ نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۵۸۵؛ الجمل ....، ص ۱۹۵.
۶. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴ ـ ۳. نقش امام علی (ع) در این رویدادها

از زمانی که شورشیانِ شهرهای دیگر وارد مدینه شدند، علی (ع) تنها کسی بود که از عثمان دفاع می‌کرد. البته دفاع حضرت از خلیفه، به دلیل مصالح کلی اسلام و مسلمانان بود که آن حضرت کشته شدن او را مخالف این مصالح می‌دانست، نه به این دلیل که حضرت خویش را از یاوران خلیفه بداند.[۱]

علی (ع) می‌کوشید که هم خلیفه کشته نشود و هم خواسته‌های مشروع قیام‌کنندگان برآورده گردد. آن حضرت درباره سعی خویش درباره کشته نشدن عثمان چنین می‌فرماید:

> و من از خدا می‌خواهم که تو امام مقتول این امت نباشی؛ چه در این حال خواهند گفت در این امت امامی کشته شد که با کشتن او، کشت و کشتار تا روز قیامت فتح باب گردید.[۲]

همچنین دربارهٔ سیره غیر مرضیه عثمان می‌فرماید:

> او استبداد پیشه کرد و در آن استبداد، مرتکب خطا گردید.[۳] شما نیز بی‌تابی کردید و در این کار راه غلط پیش گرفتید.

حضرت در معرفی بعضی از قاتلان عثمان می‌فرماید: طلحه بیش از همه بر قتل او اصرار می‌ورزید.[۴]

قبل از کشته شدن عثمان، مسلمانان یک‌دست بودند، اما بعد از کشته شدن او، به دو دسته علوی و عثمانی تقسیم شدند. عثمان خود نیز تصریح کرد که اگر مرا بکشید، هرگز با هم برضد قومی نمی‌جنگید.[۵]

۵ ـ ۳. قتل عثمان و پیامدها

از پیامدهای مسلم کشته شدن عثمان، سه جنگ مهم جمل، صفین و نهروان بود. عایشه در جنگ جمل قاتلان عثمان را لعن و هدف خود را از جنگ با امام علی (ع) انتقام از آنها معرفی

---

۱. أنساب الأشراف، ج ۳ / ۴، ص ۵۹۵؛ الجمل ...، ص ۱۴۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۲۱۹؛ عصامی، عبدالملک بن حسین، سمط النجوم، ج ۲، ص ۴۱۳.

۲. ...وإنِّی اُنْشِدُكَ اللهَ اَلاّ تَكونَ إمامٌ هذه الاُمَّةِ المَقتُولْ...(نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۴).

۳. ...اَسْتَأثَرَ فَاَسَاءَ الْاَثَرَةَ و جزعتم فاسأتم الجزع... (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۰)؛ سیری در نهج‌البلاغه، ص ۱۶۵ به بعد.

۴. ...و لم یکن فی القوم احرص علیه منه.... (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۴؛ بلاذری نقل کرده که او گفته است: رَأیْتُ عَلِیّاً عَلٰی مِنْبَرِ رَسُولِ اللّه (ص) حِیْنَ قُتِلَ عُثْمانْ وَ هُو یَقُولُ ما احْبَبْتُ قَتْلَهُ و لاٰكَرِهْتُهُ وَ لا اَمَرْتُ وَ لاٰ نَهَیْتُ عَنْه، (أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۵۹۵).

۵. أنساب الأشراف، ج ۳۳، ص ۵۸۴.

می‌کرد. هنگامی که حضرت علی (ع) لعن عایشه را شنید، فرمود: من نیز قاتلان او را لعن می‌کنم.[۱]

در جنگ جمل، حضرت علی (ع) طلحه را خواست و فرمود: ای ابا محمد! چه چیزی تو را به جنگ ما آورده است؟ گفت:«الطلب بدم عثمان». حضرت فرمود: خدا بکشد هر کدام از ما را که سزاوارتریم به قتل عثمان.[۲] هنگامی‌که ابن عباس گزارش خود را از دیدار با طلحه و زبیر به علی (ع) عرض می‌کرد، حضرت فرمود: آن دو چاره‌ای ندارند، جز اینکه قتل عثمان را بهانه قرار دهند.[۳]

حضرت علی (ع) با دوراندیشی تمام، عواقب قتل عثمان را می‌دید و می‌کوشید به هر صورت ممکن از دخالت در آن بپرهیزد. قتل عثمان، بهترین بهانه برای بنی‌امیه شد. تا به وسیله آن، به مبارزه با امام علی (ع) و بعد از او با خاندان نبوت بپردازند. مروان بن حکم وقتی سر امام حسین (ع) را در مدینه گرفت، گفت: روزهای عثمان در برابر چشمم مجسم شد.[۴] معاویه هنگامی‌که عمرو بن عاص را به جنگ با امام علی (ع) دعوت کرد، نوشت: تو را دعوت می‌کنم به جنگ باکسی که عصیان پرودگارکرده و خلیفه راکشته است.[۵] این در حالی است که برائت از قتل عثمان، بارها در سخنان علی (ع) آمده است که فرمود: **ما قَتَلْتُ و لا أمَرْتُ، و لارَضِیتُ....**[۶]

خلاصه

تشیع دوره‌های مختلفی را پشت‌سر گذاشته است که دوره تکوینی اندیشه‌های سیاسی اعتقادی آن از مهمترین این دوره‌هاست. تکوین اندیشه‌های شیعه سبب تمییز آنان از تسنن شد. در طول تاریخ عواملی در بسط اندیشه‌های شیعی مؤثر بوده که از مهمترین آنها رفتارها و سخنان حضرت زهرا(س) و امام علی(ع) با خلفا می‌باشد و بعد از آن دو تربیت‌یافتگان خاص امام‌علی(ع مانند ابوذر، عمار، مقداد و سلمان از کوشش‌کنندگان اولیه برای بسط این اندیشه‌ها بوده‌اند.

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۷۱۲؛ المصنف، ج ۸، ص ۷۱۲.
۲. مروج الذهب ....، ج ۲، ص ۴۶۱؛ تاریخ‌الطبری، ج ۳، ص ۵۱۴.
۳. همان....، ص ۳۶۴؛ همان، ص ۴۶۱.
۴. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۷؛ همان، ج ۵، ص ۴۶۴.
۵. وقعة صفین، ص ۳۷.
۶. المصنف، ج ۸، ص ۶۸۴؛ تاریخ المدینة المنوره، ج ۴، ص ۱۲۶۳ - ۱۲۶۸؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۷۰؛ وقعة صفین، ص ۴۸ - ۵۰؛ مروج الذهب ....، ج ۲، ص ۳۷۰؛ تاریخ‌الطبری، ج ۳، ص ۴۷۷.

محورهای مطالعاتی

۱. مهم‌ترین اندیشه‌های شیعی در سخنان حضرت زهرا(س) کدامند؟
۲. نقش وضعیت سیاسی اجتماعی دوران خلفا در موضع‌گیری امام علی(ع)؟
۳. نقش امام علی(ع) در کشته شدن عثمان؟
۴. آثار و پیامدهای قتل عثمان بر شیعیان.

فصل چهارم

تشیع در دورۀ خلافت امام علی (ع)

مقدمه

بی‌تردید عصر حکومت امیرمؤمنان امام علی (ع)، از دوره‌های برجسته تاریخ اسلام و تشیع به شمار می‌آید. احیای فرهنگ قرآنی و سنت نبوی، رفع تبعیض و تبیین حقوق متقابل حکومت و مردم، و اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی و بطور کلی تجلی حکومت دینی براساس اندیشه‌های اسلامی و شیعی از ویژگی‌های آشکار دوره مذکور است. بدین جهت دوره حکومت امام علی (ع) به‌رغم آنکه چندان تداوم نیافت و با ناکامی‌هایی همراه بود، همواره از طرف شیعیان آن حضرت و تمامی حق‌طلبان و عدالت‌جویان، به عنوان دوره‌ای ممتاز و آرمانی تلقی شده است و می‌تواند به‌عنوان الگویی برجسته از نظام سیاسی و حاکمیت اسلامی و شیعی درکنار چالشهای فراروی آن مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

گذشته از منظر فوق، می‌توان این دورۀ را مقطع بالندگی، رشد و تبیین و تشخص فکری و اجتماعی تشیع خواند و از این دیدگاه نیز به مطالعه و بررسی آن پرداخت. در دوره مذکور ظهور و بروز جریانهای فکری و اجتماعی مختلفی همچون قاعدین، خوارج، عثمانیه و غیره خود در تشخص فکری و اجتماعی تشیع که اندیشه و سلوک دیگری داشت و از قوت رهبری برجسته نیز برخوردار بود مؤثر افتاد.

براساس آنچه بیان شد و جهت نیل به آن اهداف، بررسی تحولات عمده فراروی حکومت آن حضرت مانند چگونگی انتخاب آن حضرت و بیعت با وی، روشهای سیاسی و حکومتی او، آغاز مخالفت دشمنان و وقوع جنگ جمل، مهاجرت به کوفه و استقرار در آن شهر به عنوان مرکز خلافت، درگیری با معاویه و بروز جنگ صفین، ظهور خوارج و جنگ نهروان، غارتهای معاویه و سرانجام شهادت امام (ع) ضرورت می‌یابد. به دنبال آن بایستی به بررسی جریانهای فکری و اجتماعی آن دوره با تکیه بر تشیع پرداخت.

۱. حاکمیت آرمانی شیعی و چالشهای فراروی آن

۱ـ۱. انتخاب امام(ع) و بیعت با او

نخستین موضوعی که جهت مطالعه این حاکمیت به لحاظ سیر تاریخی ضروری است چگونگی انتخاب و بیعت با آن حضرت است. منابع تاریخی، در پاسخ این پرسش که انتخاب و بیعت از طرف مردم و پذیرش حکومت از سوی امام علی (ع)، چه مدت پس از کشته شدن عثمان انجام گرفته است و شکل آن بیعت و پذیرش چگونه بوده است، هم‌داستان نیستند. برخی بر این امر تأکید دارند که بیعت با علی (ع) در همان روز کشته شدن عثمان انجام گرفته است،[۱] در حالی که برخی دیگر خلاف آن را آورده‌اند.[۲]

تردیدی در این امر نیست که امام علی (ع)، نخستین و مهم‌ترین فردی بود که پس از کشته شدن عثمان، از سوی مسلمانان حاضر در مدینه برای خلافت در نظر گرفته شد[۳] و از همین‌رو، تراکم و فشار مسلمانان نیز به هنگام بیعت با آن حضرت بسیار زیاد بود. آن حضرت خود در این زمینه می‌فرماید:

> ناگهان دیدم مردم از هر سوی رو به من نهادند و چون یال کفتار، پس و پشت هم ایستادند، چندان که حَسَنان فشرده گشت و دو پهلویم آزرده، به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سرنهاده به هم.[۴]

در مورد شکل پذیرش و انجام بیعت نیز نکاتی قابل توجه‌اند. امام به‌رغم عدم پذیرش اولیه حکومت، در پاسخ نخستین کسانی که به خانه او درآمدند و از او خواستند تا دستش را برای بیعت بگشاید، فرمود:

> این انتخاب نه حق شماست؛ بلکه سزاوار اهل بدر است. تنها کسی که اهل بدر بدو رضایت دهند، خلیفه می‌باشد.[۵]

به نظر می‌رسد که آن حضرت با این بیان، قصد دارد تا شیوه‌ها و روشهای عملی و اجرایی گزینش و انتخاب خلیفه را در جامعهٔ مسلمانی بیان دارد و نقش شخصیتها و نیروهای مؤثر و باسابقه دینی و اجتماعی را در انتخاب حاکم روشن نماید. همچنین امام اظهار می‌دارد که بیعت با او نباید در خفا صورت گیرد، بلکه باید در مسجد و نزد همگان باشد.

---

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۶؛ مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۵۸.

۲. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۷؛ دینوری، احمد بن داوود، الاخبار الطوال، ص ۱۴۰.

۳. ابومخنف، لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، ج ۱، ص ۹۷.

۴. نهج‌البلاغه، (ترجمه شهیدی)، خطبه ۳.

۵. ابن اثیر، علی بن ابی الکرم، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۱۰۷؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ج ۱، ص ۷۸.

علاوه بر این، براساس آنچه در کتابهای تاریخی آمده است و از سخنان امام علی (ع) نیز بر می‌آید، ایشان نخست از پذیرش حکومت سرباز زده است:

> من را بگذارید و دیگری را به دست آرید. اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم.[۱]

در اینجا ذکر این نکته مهم است که چرا آن حضرت به‌رغم آنکه همواره در مورد غصب حق خلافتش پس از پیامبر (ص) معترض بود، به درخواستهای مکرر اولیه مردم پاسخ مثبت نداد؟ در پاسخ این سؤال بایستی نخست دیدگاه آن حضرت را در مورد قدرت و حکومت بررسی کرد، آنگاه به مطالعه شرایط حاکم بر جامعه اسلامی در آن مقطع پرداخت.

درست است که امام علی (ع) برای سالهای پیاپی از حق زمامداری کـه پـیامبر (ص) از طرف خداوند به او سپرده بود، محروم گردید، اما حکومت در نظر او بـا دیگـران تـفاوت داشت. در واقع علی ابن ابی‌طالب (ع) قبل از آنکه در این امر به منافع خویش بنگرد، حقوق الهی و جامعه اسلامی را در نظر می‌گرفت و به دلیل پایمال شدن آن، انگشت حسرت بـه دهان می‌گزید. حکومت در نظر او به خودی خود از لنگه کفش پاره‌ای یا عطسه بزی کـم اهمیت‌تر بود، مگر آنکه به وسیله آن از پایمال شدن حقی جلوگیری کند. با این نگرش، نه هنگامی که به او برای پذیرش خلافت هجوم آوردند تمایلی نشان داد، و نه آن هـنگام کـه پذیرفت، برای حفظ قدرت به هر شیوه‌ای متوسل گشت. غفلت از این نکتهٔ مهم که علی (ع) حکومت را برای حکومت کردن نمی‌خواست و از این رو، برای به دست آوردن و حفظ آن به هر ابزاری متوسل نمی‌شد، ما را در مطالعه مواضع او در برابر تحولات دچار سرگردانی می‌کند.

بر این اساس و با توجه به نکاتی دیگر در مورد علت تأخیر آن حضرت در امر پذیرش حکومت، می‌توان نکات زیر را بیان داشت:

الف) عدم تمایل شخصی حضرت به زمامداری و کسب قدرت مگر به قصد اصلاح؛

ب) شرایط نامساعد جامعه اسلامی در آن مقطع زمانی و ریشه دوانیدن انـحرافـات و ناامیدی از امکان اصلاح؛

ج) نظر آن حضرت برای مطرح ساختن شرایط خود و پذیرش آن توسط بیعت کنندگان؛

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۹۲.

د) از بین بردن این تصور نادرست که آن حضرت قدرت‌طلب بوده و مخفیانه شورشیان را برضد عثمان تحریک می‌کرده است.

به هر حال، براساس آنچه در منابع مهم تاریخ اسلام نقل شده است، امام علی(ع) سرانجام به سبب حضور حاضر و قیام حجت بر او به وجود ناصر و تعهد الهی نسبت به جامعه و اجرای عدالت حکومت را پذیرفت و اکثر قریب به اتفاق مسلمانان، به‌ویژه صحابیان حاضر در مدینه با آن حضرت بیعت کردند[1] و تنها تعداد انگشت‌شماری از بیعت کناره گرفتند. از شواهدی که بر این بیعت فراگیر دلالت دارد، آن است که هنگامی که طلحه و زبیر عازم بصره بودند، کسی به زبیر پیشنهاد کرد تا مردم را به بیعت خود بخواند، مثل بیعتی که با علی(ع) انجام گرفت. زبیر در پاسخ او گفت: آنچه ما را از این عمل منع می‌کند این است که مردم با علی(ع) بیعت فراگیر کرده‌اند، پس چگونه آن را نقض کنیم.[2]

۲ـ۱. سیاستگذاری حکومتی امام علی (ع)

هنگامی که امام علی (ع) زمام امور را در دست گرفت، اندیشه‌ها و سیاستهای خود را آشکار کرد. بی‌تردید دولت او، هم در اهداف و مبانی حکومتی و هم در عمل سیاسی ـ اجتماعی، شیوه‌ای متفاوت در مقایسه با خلفای پیشین داشت. رشد و تعالی بخشیدن به جامعه اسلامی، اجرای عدالت و برابری، بازستانی حقوق محرومان، به کارگیری شایستگان در امر حکومت و به طور کلی، احیای سیره نبوی، همه از ویژگی‌ها و سیاستگذاری‌های این دولت جدید به شمار می‌آمد.

او در آغاز حکومت خویش، خطبه‌ای ایراد نمود و مردم را به پذیرش خیر و پرهیز از شر دعوت کرد و پاره‌ای از اهداف و سیاستهای خود را نیز گوشزد فرمود.[3]

از نخستین اقدامات آن حضرت، گشودن بیت المال به روی مردم و تقسیم آن به طور مساوی بود.[4] اقدام دیگر وی، عزل کارگزاران عثمان و ارسال نمایندگان خویش به مناطق

---

۱ . منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۶۵؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۱۱۱؛ ابن‌قتیبه دینوری، الامامة و السیاسة، ص ۱۰۵.

۲ . الامامة و السیاسة، ص ۵۹.

۳ . تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۷؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۳۶؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۶، ص ۷.

۴ . شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶؛ البدء و التاریخ، ج ۵ ، ص ۲۰۸.

مختلف است.[۱] از سوی آن حضرت، عثمان بن حنیف به بصره، عبیدالله بن عباس به یمن، عمارة بن شهاب به کوفه، قیس بن سعد به مصر و سهل بن حنیف به شام فرستاده شدند.[۲]

در زمینه ضرورت عزل معاویه و کارگزاران عثمان، برخی دیدگاه‌های دیگری داشتند. ابن عباس و مغیرة بن شعبه، با اندک تفاوتی بر این رأی بودند که بهتر است ابتدا علی (ع) قدرت خود را تثبیت نماید، و آنگاه به عزل والیان عثمان اقدام کند. ولی امام (ع) نظر آنان را نپذیرفت و اعلام داشت که نمی‌خواهد گمراهان را یاور خویش گیرد.[۳]

از بین کارگزارانی که اعزام داشت، سهل بن حنیف عامل شام و عمارة بن شهاب عامل کوفه، به علت ممانعت کسانی از آن مناطق، نتوانستند به محل مأموریت خود برسند. قیس بن سعد هم در مصر با مشکلاتی روبه‌رو بود. یعلی بن منبه عامل عثمان در یمن نیز قبل از رسیدن عبیدالله، با اموال فراوانی از آنجا به مکه گریخت و آن ثروت را در جنگ جمل به کار گرفت. ابوموسی اشعری حاکم عثمانی کوفه نیز درپی دریافت نامه علی (ع) جواب داد که مردم کوفه مطیع شده و بیعت کرده‌اند. معاویه در شام به نامه امام پاسخی نداد و سَبْره جُهَنی نماینده حضرت را معطل می‌داشت تا آنگاه که خود مردی از بنی‌عبس بنام قبیصه را با طوماری سفید به مدینه گسیل داشت و او به طریق شفاهی، طرفداران معاویه راکه در شام به خون‌خواهی عثمان برخواسته بودند، به رخ علی کشید و امام پاسخ داد: خون عثمان را از من می‌خواهند؟ مگر من خونخواه عثمان نیستم؟[۴]

با مخالفت معاویه از پذیرش بیعت و اظهار اطاعت، برای امام طغیان پسر ابوسفیان آشکار شد. بر این اساس، آن حضرت تصمیم گرفت به سرکوبی یاغی قدرت طلب شام بپردازد. او سپاه خویش را در مدینه فراهم آورد و از کارگزاران خود خواست تا نیروی کمکی در اختیار وی قرار دهند. محمد بن حنفیه پرچمدار این سپاه بود و عبدالله بن عباس و عمروبن ابی سلمه، هدایتگر دو جناح چپ و راست شدند. علی (ع)، قثم بن عباس را نیز به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد.[۵] اما هنگامی که آن حضرت سپاه خود را برای رفتن به شام آماده می‌کرد، بدو خبر رسید که عایشه، طلحه و زبیر از مکه آهنگ بصره کرده‌اند و

---

۱. یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹.
۲. نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایة الارب فی فنون الادب، ج ۲۰، ص ۲۱.
۳. وَ مٰا کُنْتُ مُتَّخِذَ المُضِلِّینَ عَضُداً. (کهف، ۵۱).
۴. نهایة الارب...، ج ۲۰، ص ۲۵.
۵. همان، ص ۲۶.

قصد راه‌اندازی شورشی را در سر می‌پرورانند.[۱]

افزون بر آنچه در زمینه سیاستگذاری حکومتی امام گذشت، باید دانست که آن حضرت در دوران حکومت خویش، اصلاحات گسترده‌ای را در نظر گرفته بود که به سبب ترس از پراکندگی مردم، از آنها چشم پوشید.[۲]

۳ـ۱. جبهه‌بندی نوین نیروهای سیاسی ـ اجتماعی

پس از کشته شدن عثمان و انتخاب علی (ع)، می‌توان نیروهای سیاسی ـ اجتماعی موجود در جامعه اسلامی را در گروه‌ها و دسته‌های چندی مورد مطالعه قرار داد. این جبهه‌بندی، یا ماهیتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت، و یا از ماهیتی فکری و عقیدتی برخوردار بود؛ البته در هر حال، در تحولات گذشتهٔ پس از رحلت پیامبر (ص)، خاصه عصر عثمان ریشه داشت.

می‌توان گروه‌های مخالف و موافق سیاست امیرمؤمنان (ع) را دست‌کم در قالبهای چهارگانه زیر بررسی کرد:

۱. بنی‌امیه: اینان خاندانی از قبیله قریش[۳] بودند که با خاندانهای دیگری از همان قبیله، چون بنی‌هاشم و غیره در جدّ اعلای خود، یعنی عبد مناف و قصی بن کلاب به هم می‌رسیدند.

میان این خاندانهای قریش در عصر جاهلی نیز درگیری‌هایی وجود داشته است و علمای انساب از ستیزه‌جویی بنی‌امیه با بنی‌هاشم، با وجود حسب والای بنی‌هاشم سخن گفته‌اند.[۴] اما ریشه اختلافات عمیق میان آنان، از درگیری‌های عصر جاهلی فراتر است. البته تحلیلی نیز که ریشه این درگیری را در متصل بودن پای هاشم به عبد شمس و جداسازی آن با شمشیر در هنگام تولد می‌داند، جز ترویج جبریت تاریخ چیزی را اثبات نمی‌کند.[۵] علت

---

۱. همان، ص ۳۰ (امیرالمؤمنین علی (ع) این خبر را از طریق نامه‌ای که ام‌الفضل، دختر حارث و همسر عباس بن عبدالمطلب به ایشان نوشت، دریافت کرد).

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، روضة الکافی، ج ۸، ص ۲۱ و ۵۸؛ طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۶۲۶.

۳. بنابر گفته یعقوبی، علمای انساب، نضر بن کنانه و فرزندان او را قریش می‌نامند. (ر.ک: تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۲).

۴. برای نمونه ر.ک: علی بن زید بیهقی، (ابن فندق)، لباب الأنساب، ج ۱، ص ۳۱۸ ـ ۳۲۵؛ مقریزی، النزاع و التخاصم بین بنی‌امیة و بنی‌هاشم.

۵. تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۲.

اصلی این درگیری که در تمامی عصر اموی تداوم یافت، ستیزی بود که فرزندان امیه، از جمله ابوسفیان طی سالیانی چند با آیین پیامبری داشتند که از قضا در میان بنی‌هاشم برخاسته بود. هنگامی این ستیز فروکش کرد که توان آنان، به سبب برتری قدرت رسول خدا (ص) در زمان فتح مکه به پایان رسید. اینان در ایمان ظاهری خویش به رسول خدا (ص) نیز شرط امتیازگرفتن را مطرح ساختند، اما آن سابقه زشت به علاوه مُهری که با عنوان مُؤَلَّفَةُ قُلُوبِهُمْ و همچنین «طُلَقَاءْ»[۱] بر پیشانی آنان خورده بود، مجال خودنمایی را در عصر نزدیک به رحلت آن حضرت از آنان گرفت. بعدها به تدریج و ضمن خطاهای سیاسی‌ای که خلفا مرتکب شدند، موقعیت اینان در جامعه بهبود یافت. آنها با روی کار آمدن عثمان که از نزدیکانشان بود، احساس کردند که قدرت دوباره به آنان اقبال کرده است و حقیقت نیز چنین بود. ابوسفیان همزمان با روی کارآمدن عثمان، اعلام کرد که:

> ای فرزندان امیه! بکوشید تا گوی خلافت را که اکنون به دست شما افتاده است، به یکدیگر پاس دهید و آن را حفظ نمایید.[۲]

خلیفه سوم، بخصوص در نیمه دوم حکومت خویش، آن‌چنان دست اینان را در حکومت گشود و منابع مالی و مناصب سیاسی را در اختیارشان نهاد که در نتیجه این کار فریاد مسلمانان بلند شد و سرانجام، قتل وی را به دنبال آورد.

بی‌تردید اینان که به گفته امام (ع)، در هنگام خلافت عثمان، همچون شتر، بیت‌المال را چون گیاه بهاری می‌خوردند،[۳] با محاصره خانه خلیفه و سرانجام کشته شدن او، دچار بحران سیاسی بزرگی شدند. این واقعه که برای آنان ناگوار بود، حادثه ناگوارتری را برای آنان درپی داشت و آن انتخاب امام علی (ع) برای خلافت بود؛ مردی که به هیچ‌وجه سر سازش با سیاستهای عصرِ پیش از خود را نداشت و در برخورد با آن عناصر پیشین، مشیِ محافظه‌کارانه را اتخاذ نکرد. بدین ترتیب، پیدا بود که این عزل‌شدگان از طرف علی ابن ابی‌طالب (ع) به زودی طیف جدیدی را در مقابل او پدید می‌آورند. این گروه مخالفان که قدرتمندترین آنان معاویه پسر ابوسفیان بود و در مراحل بعدی، چهره‌هایی چون مروان بن حکم داماد عثمان، ولید بن عقبه حاکم معزول کوفه، عبدالله بن عمرو حضرمی استاندار عثمانی مکه، سعید بن عاص حاکم کوفه پس از ولید بن عقبه، عبدالله بن عامر عامل عثمانی

---

۱. پیامبر اسلام (ص) هنگام فتح مکه فرمود: اِذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقاء، و در اعتراض مسلمانان در مورد پرداخت بخشی از غنایم جنگ حنین به طلقاء، تعبیر مُؤَلَّفَةُ قُلُوبِهِم را به کار برد.

۲. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۲، ص ۳۵۱ - ۳۵۲؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۹، ص ۵۳.

۳. نهج‌البلاغه (ترجمه شهیدی)، خطبه ۳.

بصره و یعلی بن منبه عامل عثمانی یمن در آن جای داشتند، خیلی زود در مقابل حکومت امام علی (ع) ایستادند و در بحران آفرینی‌های عصر او نقش بسزایی داشتند. گروه مزبور، در سلک طرفداران عثمان خودنمایی کردند و با مطرح کردن شعار خون‌خواهی خلیفه مقتول، به مردم‌فریبی دست یازید.

حضور گروه مزبور در بحرانهایی چون جمل به خوبی مشهود است و بایستی در واقع آنان را در ردیف عاملان اصلی آن شورش به شمار آورد. صفین، مهم‌ترین میدان رویارویی مستقیم اینان با امام علی (ع) بود و پس از آن، ایشان در غارتهای معاویه از مناطق تحت حکومت امام نقش گسترده‌ای یافتند. گروه پیش‌گفته، در واقع همان قاسطین‌اند.

۲. **پیمان شکنان:** طلحه و زبیر از چهره‌های بارز گروه مزبور هستند. اینان هرچند مانند پیروان امام علی (ع) و مردم کوفه، بصره، مصر و مدینه، به عصر عثمان اعتراض داشتند و حتی در صف شورشیان نیز جای گرفتند، ولی پس از کشته شدن عثمان، نشان دادند که در حقیقت عثمان را سدّی در مقابل قدرت‌طلبی خود می‌یافتند و از این رو، به مخالفت با او برخاسته بودند. قرار گرفتن آنان در کنار خلیفه مقتول و همچنین شخصیتی چون علی ابن ابی‌طالب (ع) در شورای شش نفره عمر، این تصور را برایشان پدید آورده بود که آنان نیز شایسته زمامداری می‌باشند؛ تصوری که چون تحقق نیافت، هم باعث در افتادن اینان با عثمان شد و هم سبب درگیری آنها با علی (ع) گردید.

عایشه همسر رسول خدا (ص) اگر چه به سبب سفر به مکه و دور بودن از تحولات مدینه با امام (ع) بیعت نکرده بود، اما به محض آگاهی انتخاب او از سوی مسلمانان، دست به مخالفت زد و در صف دسته و گروه اخیر جای گرفت و مرکب او که هدیه امویان بود، محور تجمع این دسته از مخالفان حضرت علی (ع) شد.

۳. **کناره‌گیران:** سومین دسته، کسانی بودند که در کار قتل عثمان و بیعت با علی (ع) مشارکت نکردند و مشی بی‌طرفی را برگزیدند. بعضی از منابع، از عدم بیعت آنها با علی (ع) و پاره‌ای دیگر از بیعت، ولی عدم حضورشان در جنگهای او برضد مخالفان سخن گفته‌اند.[۱]

در این گروه کسانی مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد، ابوسعید خدری، محمد بن مسلمة، نعمان بن بشیر و اسامة بن زید بودند. نویری اینان را نیز از طرفداران عثمان به حساب می‌آورد.[۲] هرچند برخی از این گروه در ابتدا اعلام موضع بی‌طرفی کردند، به تدریج به دسته اول، یعنی قاسطین پناه بردند و به

---

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ص ۹۴.
۲. نهایة الارب...، ج ۲۰، ص ۱۲ ـ ۱۳.

خدمت آنها درآمدند.

۴. **شیعیان و هواداران امام علی (ع)**: اگر حداقل دو دسته و گروه گذشته را در شمار مخالفان آن حضرت به شمار آوریم، این گروه را باید جزء طرفداران او برشمرد. جبهه موافقان، خود از افراد و طیفهای گوناگونی پدید آمده بود. در میان این دسته، کسانی چون عمار یاسر، عبدالله بن عباس و مالک اشتر قرار داشتند که از دیرباز تنها علی(ع) را سزاوار و شایستهٔ خلافت اسلامی می‌دانستند و به خلفای دیگر پذیرش باطنی نداشتند، اگر چه چون خود حضرت، گاه به همکاری‌هایی با آنان دست می‌زدند. اینان از طیف شیعیان و پیروان آن حضرت بودند. باید در کنار این گروه، کسانی را که بعدها به‌ویژه در دوره عثمان و به سبب انحرافات آشکار خلیفه، یا به دنبال شورش برضد او به امام علی (ع) گرایش یافتند، ضمیمه کرد. جمع دیگری که جزو طرفداران حضرت به شمار می‌آمدند، آن دسته از مسلمانانی بودند که گرد او به حکم خلیفه شدنش فراهم آمدند. آشکار بود که دسته اخیر در صورتی که ستاره اقبال دنیوی علی (ع) افول می‌کرد، بر گرد دیگران می‌چرخیدند. بنابراین، بسیاری از اینان که در آغاز با علی (ع) همراه شدند و به او قول همکاری دادند، بعدها به‌ویژه پس از نبرد صفین و جریان حکمیت، به تدریج به سوی معاویه تمایل یافتند. برعکس، دسته دیگری از این گروه موافق، با علی (ع) پیمان مرگ بستند و آنها در واقع از شیعیان راستین و استوار او به شمار می‌آمدند.

الف) جنگ جمل

همان‌گونه که در بحث انتخاب و بیعت روشن گردید، علی (ع) پس از کشته شدن عثمان و هنگامی که مسلمانان از او تقاضای پذیرش خلافت کردند، نخست نپذیرفت و دیگران از جمله طلحه و زبیر را برای این امر پیشنهاد کرد. براساس نوشته ابن اعثم کوفی، او خود همراه جمعی به خانه طلحه و سپس زبیر رفت و از آنها خواست تا خلافت را بپذیرند و سرانجام پس از عدم پذیرش آنان، خود حاضر به قبول خلافت شد.[1]

اما همین طلحه و زبیر چون بیعت علی (ع) انجام گرفت، نزد وی آمدند و به آن حضرت گفتند: آیا می‌دانی که ما بر چه چیزی با تو بیعت کردیم؟ فرمود: بر اطاعت و بر آنچه با خلفای پیشین بیعت کرده بودید. گفتند: نه. بلکه بدان جهت با تو بیعت کردیم که ما را در امر حکومت شریک سازی. علی (ع) فرمود: شما در قول و یاری شریک هستند. زبیر در فکر

---

۱. ابن‌اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، ج ۲، ص ۲۴۳ ـ ۲۴۴؛ الجمل ...، ص ۱۲۸.

ولایت عراق و طلحه در فکر یمن بود. چون بر ایشان مشخص شد که سمتی نخواهند یافت، برضد او شکوه کردند و جهت رفتن به عمره رخصت خواستند. علی (ع) که به آنان ظنین بود، از آن دو پیمان مجدد گرفت و آن دو استوارتر از مرتبه نخست سوگند خوردند، آنگاه به آنها اجازه سفر داد.[۱] علی (ع) در این مورد به ابن عباس فرمود که اگر برای من حرص آنها در کسب مقام روشن نشده بود، چه بسا امری را برای آنها در نظر می‌گرفتم.[۲]

در تحلیل عواملی که باعث شورش اصحاب جمل گردید، افزون بر عاملی که بدان پرداختیم، علل دیگری نیز مؤثر بودند. احساس برابری که طلحه و زبیر نسبت به علی (ع) داشتند و به سبب حضور یکسان هر سه نفر آنان در شورای عمر پدید آمده بود از یک سو، و کوشش امویان و به‌ویژه معاویه در بحران‌آفرینی در جامعه و مقابله با حکومت وقت از سوی دیگر، می‌تواند در این راستا مورد توجه قرار گیرد. معاویه مخفیانه به زبیر نامه نوشته بود که با وی بیعت کرده است و جانشین او نیز طلحه می‌باشد و وظیفه آنان است که بکوشند تا عراق را در دست گیرند.[۳] یعلی بن منبه حاکم عثمانی یمن، تمام ثروتی را که با خود به هنگام عزل برداشته بود، برای راه‌اندازی نبرد جمل هزینه کرد.[۴] ابن عامر نیز عهده‌دار بخش دیگری از هزینه‌های آن جنگ شد. طلحه و زبیر در مکه با عایشه هم‌سخن شدند و پس از مشورت، با آنکه نخست قصد شام داشتند اما با نامه معاویه فریفته شدند و به سوی بصره رهسپار گشتند. عایشه قبل از حرکت، با ام‌سلمه همسر دیگر پیامبر گفتگو داشت و کوشید تا او را نیز با خود همراه سازد، اما ام‌سلمه نه تنها با آنان همراه نشد، بلکه با یادآوری سخنانی از پیامبر، در صدد برآمد تا عایشه را نیز منصرف سازد.

اگرچه سخنان ام سلمه عایشه را بازنداشت، ولی باعث جدا شدن جمع کثیری از مردم از عایشه گردید.[۵] سرانجام شورشیان که از حمایتهای گسترده امویان برخوردار بودند، به سوی بصره حرکت کردند. هنگامی که خبر حرکت آنان در مدینه به علی (ع) رسید، اندوهگین شد و ضمن خطبه‌ای، از شورش طلحه و زبیر خبر داد و از خداوند پیروزی خود را بر آنان طلبید.

امام از اهالی مدینه یاری خواست و با سپاهیانی که برای نبرد با شامیان فراهم آورده بود، به قصد درگیری با این شورشیان از مدینه خارج شد، ولی هنگامی که به ربذه رسید، با خبر شد که شورشیان بر وی پیشی گرفته‌اند. علی (ع) به همراه سپاهیان خود درپی آنان حرکت کرد و در ضمن، کسانی را به کوفه فرستاد تا کوفیان را به همراهی خود فرا خواند.

---

۱. الجمل...، ص۱۶۶.
۲. الامامة و السیاسه، ص ۵۲.
۳. البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۱.
۴. نهایة الارب...، ج ۲۰، ص ۲۳.
۵. الجمل...، ص ۲۳۶-۲۳۸.

در مورد اینکه این نمایندگان چه کسانی بوده‌اند و به چه ترتیبی به کوفه فرستاده شده‌اند، در منابع اختلافهایی وجود دارد. براساس گفته شیخ مفید، آن حضرت نخست هاشم بن عتبه مرقال را با نامه‌ای خطاب به ابوموسی اشعری حاکم کوفه گسیل داشت و سپس فرزند خود حسن (ع) و عمار یاسر را به آنجا روانه کرد. اما چون مأموریت این جمع با کارشکنی‌های ابوموسی اشعری مواجه شد، علی (ع) با پیشنهاد مالک اشتر برای رفتن درپی آنان موافقت کرد.[1] به هر حال این نمایندگان سرانجام موفق شدند جمع بسیاری از مردم کوفه را با خود همراه سازند و در منطقه ذی‌قار به سپاه امیرمؤمنان (ع) بپیوندند. شمار سپاهیان آن حضرت را هنگام رسیدن به بصره، حدود ده تا بیست هزار نفر ذکر کرده‌اند. از این تعداد، چهار هزار تن از اهل مدینه بودند که قریب هشتصد تن از آنان را انصار، و چهار صد تن را حاضران در بیعت رضوان تشکیل می‌دادند. شش الی هفت هزار نفر نیز از اهالی کوفه به وی پیوستند.[2]

سپاه شورشی نیز پس از پشت سر گذاشتن بحران منطقه حوأب که عایشه در آن قصد بازگشت داشت و عبدالله بن زبیر او را فریفت و به ادامه کار ترغیب کرد، به اطراف بصره رسیدند و با فریب و توطئه علیه عثمان بن حنیف حاکم علی (ع)، بر بصره چیره شدند. عثمان بن حنیف در حالی که موهای سر و صورتش کنده شده بود، در ذی‌قار نزد علی (ع) آمد و او را از ماجرا آگاه ساخت. آن حضرت (ع) چون با شورشیان مواجه گردید، در ابتدا کوشید تا از طریق گفتگو آنان را از سرکشی باز دارد. سخنان او باعث کناره‌گیری جمعی از مخالفان از جمله زبیر شد، اگر چه وی از مرگ رهایی نیافت. سرانجام با عدم تسلیم شورشیان، جنگ جمل در دهم جمادی الاخر سال سی و ششم هجری اتفاق افتاد و با شکست شورشیان و اصحاب جمل که خود آغازگر جنگ نیز بودند، به پایان رسید. طلحه بانی دیگر شورش، به دست مروان بن حکم به قتل رسید. در پایان جنگ، امام علی (ع) عایشه را همراه برادرش محمد بن ابی‌بکر و جمعی از زنان که نقاب داشتند و به مردان می‌ماندند، به مدینه باز گرداند.[3] پس از آن، خود وارد بصره شد و موجودی بیت‌المال را تقسیم نمود و مدتی کوتاه در آنجا توقف کرد.

ب) کوفه پایگاه تشیع

توقف امام علی (ع) در بصره چندان طول نکشید. آن حضرت با گماشتن عبدالله بن عباس بر

---

۱ . همان، ص ۲۴۲ ـ ۲۵۷، شیخ مفید به اقوال دیگر در این زمینه نیز اشاره کرده است.

۲ . خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۳۸.

۳ . الجمل،...، ص ۴۱۵.

بصره، آنجا را ترک کرد و در نیمه‌های ماه رجب به کوفه درآمد، در حالی که بزرگان و قاریان کوفه به استقبال وی شتافتند. به نظر می‌رسد که بصره از آن طرف که جانب شورشیان جمل را گرفته بود، نمی‌توانست مورد توجه امام قرار گیرد. برعکس بصره که امام علی(ع) از آن به بدی یاد کرده است،[1] آن حضرت هنگام ورود به کوفه، آن را ستوده است:

ای کوفه! چقدر هوای تو پاک است، مؤمنان به سوی تو می‌آیند و فاجران از ماندن در تو غضبناک می‌شوند.[2]

اقامت امام علی (ع) در عراق موقتی نبود. شهر کوفه که در زمان خلیفه دوم و به سال ۱۷ ق / ۶۸۳ م بنیان نهاده شده بود و در آن سالها بیست سال از تأسیس آن می‌گذشت،[3] توسط آن حضرت به عنوان مرکز حکومت برگزیده شد.

شاید بتوان علت عدم بازگشت امام به مدینه و انتخاب کوفه را به جای آن، در موارد زیر جستجو کرد:

۱. همراهی بصره با شورشیان جمل، نشان دهنده وجود طرفداران عثمان و مخالفان امام علی (ع) در عراق بود. اگر چه این مخالفان شورشگر اکنون سرکوب شده بودند، اما احتمال خیزش مجدد آنها به دست شخصیتهای مخالف دیگر و به تبع آن، تجزیه عراق یا قسمتی از قلمرو حکومت حضرت وجود داشت.

۲. کوفه در آغاز تأسیس یکی از مراکز بزرگ نظامی مسلمانان بود و ساکنان آن بیشتر اهل رزم و پیکار بودند. از سویی کوفه در مقایسه با مدینه، جمعیت بیشتری داشت و این جمعیت می‌توانست در لشکرکشی‌های امام نقش فراوانی ایفا نماید.

۳. از جهت امکانات طبیعی و اقتصادی نیز عراق در مقایسه با حجاز و مدینه، موقعیتی ممتاز داشت. شاید بر همین اساس، تیسفون، در دولتهای اشکانی و ساسانی، طی چندین قرن به عنوان پایتخت برگزیده شده بود.[4]

۴. در عراق به واسطه بافت قبیله‌ای خاص و وجود قبایل جنوبی و همچنین حضور موالی، حمایت گسترده‌تری از حکومت امام علی (ع) صورت می‌گرفت که نخستین تجلی آن را می‌توان در حضور تعداد گسترده‌ای از کوفیان در مقایسه با اهالی مدینه در سپاه امام به هنگام جنگ جمل یافت.[5]

---

۱. همان، ص ۴۲۲.
۲. الاخبار الطوال، ص ۱۵۲.
۳. ر.ک: براقی، تاریخ الکوفه، ص ۱۱۲؛ جعیط، هشام، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۷۹ - ۸۴.
۴. ر.ک: بیانی، شیرین (اسلامی ندوشن)، تیسفون و بغداد در گذر تاریخ، ص ۴۸ - ۷۶.
۵. برای مطالعه بیشتر ر.ک: مرتضی عاملی، جعفر، دراسات و بحوث فی التاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۹۳ - ۱۰۳.

۵. از نظر جغرافیای سیاسی نیز کوفه اهمیت ویژه‌ای داشت و به مناطقی چون شام و بصره نزدیک بود و همچنین بخش وسیعی از ایران و شرق اسلامی از طریق آن اداره می‌شد.

کوفه که به عنوان مرکز حکومت امام علی (ع) برگزیده شده بود، به تدریج پذیرای شمار زیادی از طرفداران و پیروان آن حضرت گشت و چه بسا مخالفان وی آن شهر را ترک کردند و به بصره یا حجاز و شام روی آوردند.

براین اساس، کوفه در زمان حکومت امام علی (ع)، نه تنها به صورت یک پایگاه بزرگ شیعی درآمد، بلکه بر رونق و آبادانی آن نیز افزوده شد. قیامهای شیعی و علوی که بعدها در عصر امویان در این شهر روی داد، نشان از موقعیت ممتاز این شهر به عنوان پایگاه تشیع و کانون امیدها و آرزوهای شیعیان داشت.

ج) جنگ صفین

امام علی (ع) پس از پشت سر نهادن بحران جمل و استقرار در کوفه، دوباره متوجه معاویه و نافرمانی او گردید. این بار نامه دیگری بدو نوشت و بنا به پیشنهاد جریر بن عبدالله بجلی، آن نامه را توسط وی نزد معاویه فرستاد.[۱] معاویه پس از دریافت نامه، پاسخ روشنی به جریر نداد و او را معطل کرد، آنگاه به پیشنهاد عتبة بن ابی سفیان، عمرو بن عاص را نزد خود فرا خواند و به شرط چیرگی بر علی، به او قول داد تا به پاس همکاری‌اش، مصر را به وی واگذار کند. معاویه با یاری عمروعاص و با شعار خون‌خواهی عثمان، توانست شامیان را با خود همراه سازد و چون در خود آمادگی مقابله با علی (ع) را یافت، به نامه امام پاسخ منفی داد. جریر بن عبدالله هنگامی که پس از مدتی توقف نابجا در شام، به کوفه بازگشت از سوی مالک به همکاری با معاویه متهم گشت و ناچار از کوفه گریخت.[۲]

سرانجام علی (ع) چون سرکشی معاویه و عدم تن دادن او را به اطاعت از طرق راه‌های مسالمت‌آمیز مشاهده کرد، آماده نبرد با وی گردید. به دستور آن حضرت سپاهیان کوفه در نخیله[۳] گرد آمدند و از دیگر مناطق تحت قلمرو او نیز سپاهیانی به وی ملحق شدند و همگی به سوی شام رهسپار گردیدند. معاویه نیز از آن طرف حرکت کرد و دو سپاه در جایی به نام صفین ـ دهکده‌ای که رومیان در گذشته ساخته بودند و تا فرات یک تیررس فاصله داشت ـ رویاروی هم قرار گرفتند.[۴] تعداد سپاهیان هریک از دو طرف مختلف نقل شده است. بنابر

---

۱. وقعة صفین، ص ۲۸. ۲. همان، ص ۶۰.
۳. نخیله، همچون پادگانی در اطراف کوفه بود که هنگام جنگ، سپاهیان در آن جمع می‌شدند.
۴. همان، ص ۱۵۷ ؛ الاخبار الطوال، ص ۱۶۷.

قولی، در سپاه امام علی (ع) نزدیک به نود هزار و در سپاه معاویه، حدود هشتاد و پنج هزار تن شرکت داشتند.

به‌رغم اختلافهایی که در مورد زمان رویارویی این دو سپاه وجود دارد، به نظر می‌رسد این مقابله در اواخر سال سی و ششم هجری روی داده است. محل تجمع دو سپاه یعنی کناره‌های فرات را نیزارها و باتلاقهایی پوشانده بود که مانع از دسترسی به آب می‌گردید. تنها مسیر سنگ‌فرشی که امکان دسترسی به آب را فراهم می‌آورد، توسط سپاهیان معاویه که پیشاپیش به آن محل رسیده بودند، اشغال شده بود و آنان مانع دسترسی عراقیان به آب می‌شدند. همین مسأله عامل نخستین درگیری نظامی شد که به پیروزی سپاه علی (ع) انجامید.[۱] اما آنان به دستور امام، شامیان را از برداشتن آب محروم نساختند. پس از آن اگر چه پاره‌ای درگیری‌ها در اواخر سال سی و ششم روی داد، اما در ماه محرم سال سی و هفتم جنگ متوقف شد و با فرا رسیدن ماه صفر، نبرد اصلی آغاز گردید.[۲] این نبرد که ابتدا با درگیری‌های تن به تن آغاز شد و طی آن، کسانی چون عمار یاسر از سپاه امام به شهادت رسیدند و در سپاه معاویه نیز کسانی جان خود را از دست دادند، سرانجام به تهاجم گسترده دو طرف منتهی شد. در گرماگرم نبرد که به تدریج برتری سپاه عراق چهره می‌گشود و معاویه اسب خود را برای فرار آماده می‌کرد، با نیرنگ عمروعاص قرآنها توسط سپاه شام بالای نیزه رفت و سپاه خسته عراق به داوری آن فرا خوانده شد.

به دنبال این خدعه، در سپاه امام علی (ع) اختلاف افتاد و کسانی خواستار توقف جنگ شدند و آن حضرت را به پذیرش حکمیت مجبور ساختند. علی (ع) حتی بر خلاف رأی خویش ناچار شد تا به نمایندگی ابوموسی اشعری تن دهد. پیمان‌نامه حکمیت بین دو سپاه رد و بدل شد و به دنبال آن امام به سوی کوفه بازگشت.[۳]

د) پیدایش خوارج

در پاسخ این سؤال که خوارجِ نخستین، چه کسانی بوده‌اند و چگونه با امام به مخالفت برخاسته‌اند؟ نظرات چندی مطرح شده است. کسانی بر این باورند که خوارج در واقع دسته‌ای از سپاه امام علی (ع) بوده‌اند که چون قرآنها توسط شامیان بالای نیزه رفت، فریب خوردند و امام را به پذیرش حکمیت وادار کردند، اما چون عهدنامه حکمیت نوشته شد و در آن هنگام که اشعث بن قیس آن را بر سپاه عراق می‌خواند، برای نخستین‌بار کسانی از

---

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. همان، ص ۲۰۲.

۳. همان، ص ۵۲۸ - ۵۳۲.

قبیله عنزه که حدود چهار هزار تن از ایشان با علی (ع) بودند، فریاد اعتراض گشودند و شعار لاٰ حُکمَ الاّ للّه را سر دادند. چون علی (ع) با آنان روبه‌رو شد، گفتند که ما رضایت نمی‌دهیم که مردان در دین خدا حکمیت کنند و ما از اینکه خود به حکمیت تن داده‌ایم، توبه می‌کنیم و تو نیز مانند ما بازگرد و توبه کن، وگرنه از تو بیزاری می‌جوییم. حضرت فرمود: آیا پس از آنکه رضایت داده‌ایم و عهد بسته‌ایم، بازگردیم؟ مگر خداوند نمی‌فرماید که به پیمانها وفا کنید و سوگندها را پس از استوار کردن آنها مشکنید؟[۱]

دیگران معتقدند که بین کسانی که امام را به پذیرش حکمیت دعوت کردند، با کسانی که پس از وقوع حکمیت با آن مخالفت نمودند، تفاوت است. بلاذری ضمن بیان این قول، بر این باور است که چون علی و معاویه قصد تعیین حکمین داشتند، گروهی قریب به چهار هزار نفر سوی او آمدند و او را به بازگشت به جنگ دعوت کردند و علی (ع) خود این را می‌خواست. در این هنگام، طرفداران حکمیت که اشعث بن قیس رهبری آنها را در دست داشت، دعوت به حکمیت را دعوت به حق و عدل خواندند. علی (ع) به خواستاران جنگ گفت که با وجود مخالفت این همراهان، تعداد شما بسیار اندک است و اگر به جنگ بازگردید، توسط اینان و مردم شام کشته خواهید شد.[۲] به هر حال، چون علی(ع) صفین را ترک کرد و به سوی کوفه آمد، این مخالفان از او جدا شدند و به حروراء[۳] ـ یکی از دهکده‌های کوفه ـ رفتند و شبث بن ربعی تمیمی را به پیشوایی و عبدالله بن کواء را به امامت نماز برگزیدند.[۴]

هنگامی که خوارج از علی (ع) جدا شدند، وی ابن عباس را جهت گفتگو نزد آنها فرستاد و علاوه بر آن خود نیز نزد آنان رفت تا ایشان را از عقیده‌شان بازگرداند. آن حضرت حتی از ورود آنان به مسجد کوفه جلوگیری ننمود و نامشان را نیز از بیت‌المال قطع نکرد. و پیشگام جنگ با آنها نشد. این مداراکردن، در جذب بسیاری از خوارج مؤثر افتاد.

هـ) جنگ نهروان

هنگامی که مهلت تعیین شده برای حکمین به پایان رسید، آن دو حکم جلسه‌ای برای اعلام رأی تشکیل دادند. در آن جلسه، عمروعاص ابوموسی را فریب داد و برخلاف توافق خود با

---

۱. وقعة صفّین، ص ۵۱۷ ـ ۵۱۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۳.
۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۱۲.
۳. این گروه را از آن جهت که به حروراء رفتند، حروریه نیز می‌گویند.
۴. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۲.

وی عمل کرد و علی (ع) را از حکومت عزل نمود و معاویه را بر آن ابقا کرد. ابوموسی بر آشفت و عمرو را خائن شمرد. چون خبر حکمین و عدم عمل آنان به کتاب خدا و شرطهای حکمیت به عراق رسید، علی (ع) رأی آنان را باطل دانست و در صدد جمع آوری سپاه برای ادامه نبرد صفین برآمد. آن حضرت در این خصوص به کارگزاران خود نامه نوشت و حتی خوارج را نیز برای ادامه جنگ با معاویه دعوت نمود.

با فراهم آمدن سپاهیان، امام به سوی شام حرکت کرد و به شهر انبار رسید. آن حضرت هرچند قصد درگیری با خوارج را نداشت، اما اخبار ناگواری که از طغیان خوارج و کشتن عبدالله بن خباب و همسرش، و نیز حارث بن مرة و چند نفر دیگر رسید، سبب شد تا سپاهیان عراق او را وادار سازند تا به سوی خوارج که در نهروان گرد آمده بودند، رهسپار شود.[۱] حضرت پس از مواجهه با خوارج، آنان را دوباره به بازگشت از رأیشان دعوت کرد و از آنان خواست تا قاتلان یاران او را تحویل دهند. ولی آنها اعلام کردند که همگی جزء قاتلان می‌باشند و سپس خود درگیری را آغاز کردند. جنگ نهروان، یکی دیگر از حوادث تلخی بود که در دوره حکومت علی (ع) روی داد. در این درگیری، تعداد انگشت‌شماری از یاران امام (ع) به شهادت رسیدند و حدود همان تعداد نیز از خوارج جان سالم به در بردند.[۲]

زمانی که نبرد با خوارج به پایان رسید، علی (ع) از سپاهیان خود خواست تا به طرف هدف اصلی، یعنی شام حرکت کنند، اما آنان با اعلام اینکه به تجدید قوا نیازمندند، خواستار بازگشت موقت به کوفه شدند. اما هنگامی که به نخلیه کوفه رسیدند، با وجود اصرار امام برای حفظ آمادگی، به تدریج اردوگاه را ترک کردند و نزد بستگان خود شتافتند.[۳]

آن حضرت چون با این وضعیت مواجه گشت، خود نیز به کوفه درآمد و پس از آن، هرچه کوشید تا سپاهی را برای رفتن به شام تجهیز کند، توفیقی کسب نکرد. آن بخش از خطبه‌های امام که در مذمت کوفیان ایراد شده است، مربوط به این وضعیت است.[۴]

و) غارات

کوتاهی کوفیان و فراهم نیامدن نیروی کافی برای درگیری با شام، سبب گردید تا معاویه از فرصت استفاده نماید و به کوششهایی در راه تضعیف هرچه بیشتر حکومت امام علی (ع)

---

۱. تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۴۳.
۲. ر.ک: همان، ص ۱۴۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۲ - ۶۶.
۳. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۷.
۴. ر.ک: نهج‌البلاغه، خطبه ۲۵، ۲۷ و ۱۱۸.

دست بزند. او در این راستا گروه‌هایی تخریبگر و غارت‌کننده را به مناطق تحت قلمرو حکومت امام(ع) گسیل داشت که وظیفه آنان، ایجاد رعب و وحشت و قتل و غارت بود. پاره‌ای از این تهاجمات که با عنوان «غارات» از آن یاد می‌شود، توسط تاریخ‌نگاران در کتابهایی با همین عنوان ثبت شده است.

حمله نعمان بن بشیر به عین التمر، حمله سفیان بن عوف به انبار، حمله عبدالله بن سعده به تیماء، حمله عبدالرحمان بن قباث به جزیره و حمله بسر بن ابی ارطاة، از این دسته تهاجمات به شمار می‌آید.

بسر بن ابی ارطاة از طرف معاویه به مدینه آمد و ابوایوب انصاری عامل علی(ع) را از آنجا بیرون راند. او خانه‌هایی را خراب کرد و سپس به مکه رفت و در آنجا نیز مردم را به بیعت با معاویه مجبور ساخت. وی پس از آن، عازم یمن شد و در آنجا دو فرزند عبیدالله بن عباس را به قتل رساند و شمار بسیاری از شیعیان علی(ع) را نیز کشت. پس از ارسال نیرو از سوی امام علی(ع) بدانجا، او ناچار به سوی شام فرار کرد.[1]

۴ـ۱. برآیندها و پیامدهای حکومت امام علی(ع)

اکنون می‌توانیم پس از بیان اجمالی حوادث و تحولات عصر حکومت امام علی(ع)، به بررسی کلی این دوره بپردازیم و برآیندها و پیامدهای حکومت امام را ارزیابی کنیم. حکومت امام علی(ع) همان‌گونه که با موفقیتها و نتایج ارزنده‌ای روبه‌رو بود، با تلخکامی‌هایی نیز مواجه گردید که قابل توجه است.

امام علی(ع) کوشید تا پس از سالها که از رحلت پیامبر(ص) می‌گذشت و جامعه اسلامی متأثر از عواملی چند، از جمله رفتار خلفای سه گانه و بازگشت عناصر جاهلی، به گسست با سنت پیامبر مواجه شده بود، دوباره به احیای ارزشها و اصول حکومت نبوی(ص) روی آورد و آن ویژگی‌ها را عملی سازد.

در همین راستا، توجه به اجرای عدالت و رفع تبعیض اقتصادی و اجتماعی، مورد توجه علی بن ابی‌طالب(ع) قرار گرفت و آن را اجرا نمود. به گفته یعقوبی، چون عربها در خصوص تساوی حقوقشان با عجمها به او اعتراض کردند، آن حضرت چوب کوچکی را از زمین برداشت و فرمود که من سراسر قرآن را خوانده‌ام، اما در آن این‌قدر برتری برای فرزندان

---

۱. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۴۱۶ ـ ۶۶۳؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۵۰؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۷ ـ ۲۹۳.

اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافته‌ام.[۱] افزون بر اینها، امام (ع) با علم و دانش گسترده‌ای که از آیین اسلام داشت، توانست به بیان و اجرای بسیاری از احکام اسلامی، به صورت صحیح و درست بپردازد و از آموزشهای غلط جلوگیری کند. علی (ع) در زمان خلفای پیش از خود نیز می‌کوشید به این وظیفه عمل کند. نمونه‌ای از این رفتار را شیخ مفید در الارشاد در مورد حکم غلط عثمان درباره سنگسار کردن یک زن و اصلاح آن توسط امام علی (ع) آورده است.[۲]

از این گذشته، ـ همان‌طور که پیش از این اشاره گردید و آن حضرت در شیوه به دست‌آوردن قدرت و چگونگی حفظ آن نیز مشی ویژه‌ای داشت. او نه برای کسب قدرت به هر شیوه‌ای متوسل می‌شد و نه در راه حفظ آن به هر اقدامی روی می‌آورد. به طور کلی، حکومت در نظر وی وسیله‌ای برای اجرای احکام الهی و برقراریِ قسط و عدل بود و در غیر این صورت، ارزش لنگه کفش وصله‌داری را نداشت. البته قاطعیت آن حضرت در اجرای امور، سبب رویگردانی دنیاطلبان از وی گردید و آنان بودند که آتش جنگهایی چون جمل و صفین را برافروختند.

علاوه بر آن پیدایش گروه‌ها و فرقه‌هایی چون اصحاب جمل، عثمانیه، خوارج و قاعدین در این دوره اتفاق افتاد.

۲. تشیع و جریانهای فکری ـ سیاسی

۱ـ ۲. تشیع و شیعیان

در فصلهای گذشته، مباحث گسترده‌ای در مورد مفهوم تشیع و چگونگی پیدایش و شکل‌گیری آن مطرح گردید و به دیدگاه‌های چندی از محققان پرداخته شد.

براساس آنچه بیان گردید، چه مبدأ پیدایش تشیع را عصر پیامبر بدانیم و چه ریشه آن را در حوادث پس از رحلت رسول اکرم (ص) و جریان سقیفه جستجو کنیم، عصر حکومت امام علی (ع) را بایستی عصر استوار شدن اندیشه شیعی و رشد و گسترش و تثبیت تاریخی آن به شمار آوریم. در این دوره، در پناه حکومت امام علی (ع)، تشیع خود را آشکار ساخت و با شکل‌گیری سایر فرقه‌ها، مرزهای فکری و اعتقادی آن بیش از گذشته روشن و مشخص گردید. انتخاب امام علی (ع) از سوی مسلمانان به عنوان خلیفه و بیعت عمومی با آن حضرت، افق روشنی را به روی شیعیان گشود، همان‌گونه که شهادت او، موجب ناکامی‌ها و

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. همان، ص ۷۱.

ناامیدی‌های فراوانی گردید.

انتخاب علی (ع) یک پیروزی برای دیدگاه جانشینی که پیش از این مورد غفلت قرار گرفته بود، به حساب می‌آمد. در واقع اقلیتی وجود داشت که دسترسی علی (ع) را به خلافت، از زاویه‌ای کاملاً متفاوت با دیدگاه اکثریت جامعه می‌نگریست. به قدرت رسیدن علی (ع)، پیروزی بزرگی برای این حزب که مفهوم خاصی از رهبری جامعه را در نظر می‌گرفت، به حساب می‌آمد.[۱]

افرادی از این اقلیت، در زمان انتخاب آن حضرت تمایلات و احساسات پرشوری را ابراز می‌کردند. برای نمونه، می‌توان از سخنان مالک اشتر یاد کرد که ضمن دعوت مردم به بیعت با علی (ع) می‌گفت: هٰذٰا وَصِیُّ الْاَوْصِیٰاءِ وَ وٰارِثُ عِلْمِ الْاَنْبِیٰاء.[۲] پس از انتخاب نیز این شور و حرارت طرفداران او تداوم داشت و فزونی می‌گرفت. البته تا هنگام وقوع جنگ جمل، شیعیان راستین و مکتبی علی (ع) از اشخاص معدودی تشکیل می‌شد که از همان آغاز، آن حضرت را شایسته‌ترین فرد برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه پس از مرگ پیامبر (ص) می‌دانستند. پس از جنگ جمل، اصطلاح شیعه علی (ع) شامل همه کسانی شد که از او بر ضد عایشه حمایت کرده بودند و از این زمان به بعد، گروه اصلی شیعه به صورت درهم و برهم، گروه‌ها و افراد دیگری را نیز که به دلایل غیر مذهبی از علی (ع) حمایت می‌کردند، در بر می‌گرفت.[۳]

هنگامی که علی (ع) نظر بزرگانی را برای رفتن به صفین و جنگ با معاویه جویا شد، مالک ابراز داشت تمام کسانی که می‌بینی، شیعه تو هستند و حیات پس از تو را نمی‌خواهند.[۴]

در واقع بایستی برای کلمه شیعه، یک معنای اختصاصی و یک معنای عام در نظر گرفت و به تبع آن، طرفداران علی (ع) را تقسیم کرد و بین طرفداران علی (ع) که بر عامل مذهبیِ جانشینی تأکید داشته و او را وصی می‌دانستند، با کسانی که به دلیل زمینه‌های سیاسی از او حمایت می‌کردند، به‌ویژه پس از انتخاب کوفه، تمایز قائل شد.[۵]

افزون بر پیروان سیاسی، در بین طرفداران علی (ع) افرادی وجود داشتند که سوگند خورده بودند که دوست کسانی باشند که علی (ع) دوست آنهاست و دشمن کسانی باشند که

---

۱. جعفری، سید حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، ص ۱۱۵ ـ ۱۱۷.
۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۷۷.
۳. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۰.
۴. وقعه صفین، ص ۹۵.
۵. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۰.

علی (ع) دشمن آنهاست.[۱] به نظر می‌رسد مبنای پیروی استوار این دسته، چیزی جز روایت غدیر نبوده است که در آن، پیامبر از خداوند خواسته بود که دوست دوستان علی و دشمن دشمنان او باشد. همان‌گونه که گذشت، طرفداران علی همگی یکسان نبودند. کسانی معتقدند که اطلاق شیعه بر بعضی از اینان صحیح نیست؛ زیرا آن بعض تنها تمایلات شیعی داشتند و بر گرد علی (ع)، به عنوان خلیفه چهارم مسلمانان و نه براساس اعتقاد به امامت منصوص او جمع شده بودند.[۲] به نظر یکی از مورخان، طرفداران علی (ع) را می‌توان به سه دسته زیر تقسیم کرد:

۱ـ کسانی که کاملاً از او اطاعت و پیروی می‌کردند.

۲ـ کسانی که به شیخین نیز تمایل داشتند.

۳ـ کسانی که در حق او شدیداً مبالغه می‌کردند.[۳]

در تقسیم دیگری که برای شیعیان علی (ع) ذکر شده است، آنان به: الاصفیاء (دوستان صمیمی)؛ الاولیاء (دوستان فداکار)؛ الاصحاب (یاران)؛ و شرطات الخمیس (طبقهٔ برگزیده) تفکیک شده‌اند.[۴]

همان‌طور که پیش از این اشاره شد، غالیان یک دسته از پیروان علی (ع) را تشکیل می‌دادند. پیدایش غلو، به همان زمان امیرمؤمنان علی (ع) مربوط است. شخصیت امام به گونه‌ای بود که دو برخورد افراطی و تفریطی را درباره ایشان درمیان مردم ایجاد می‌کرد، به طوری که گاه تا حد نسبت دادن صفات الوهی به ایشان، و گاه در حد تکفیر، با آن حضرت برخورد می‌شد.[۵]

برخی پیدایش غلو را به عبدالله بن سبأ نسبت می‌دهند که پیش از این در مباحث مربوط به قتل عثمان از وی یاد شد. در آنجا بر این نکته تأکید گردید که اخبار مربوط به این شخص به طور عمده، از طریق سیف بن عمر که دروغگو بوده است و آن‌هم به‌واسطه طبری و نه سایر منابع نقل شده است.[۶] در رابطه با علت پیدایش غالیان به نظر می‌رسد که عواملی چون نفوذ افرادی در صف شیعیان و حمایت قدرتها از آنان برای بد نام کردن تشیع، و همچنین

---

۱. ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲. ر.ک: قادری، حاتم، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، ص ۴۶.

۳. ر.ک: البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۱۷۶ ـ ۱۷۷.

۴. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۰.

۵. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۴.

۶. برای مطالعه بیشتر درباره عبدالله بن سبأ ر.ک: عسکری، سید مرتضی، عبدالله بن سبأ، ترجمه احمد فهری و دیگران.

بروز کرامتهایی از ائمه که عقل برخی از شیعیان تاب تحمل آنها را نداشت، در پیدایش این غالیان مؤثر بوده است.[۱] اما در خصوص اندیشه و رفتار آنها می‌دانیم که غالیان کسانی بودند که برای امام علی (ع) و بعدها فرزندان او صفات الوهی قائل بودند و حتی کسانی از آنها، آن حضرت را خدا می‌پنداشتند. این‌گونه اندیشه‌ها در نظر امام علی (ع) و سایر ائمه کفر به شمار می‌آمد و بر این اساس، برخوردهای تندی از سوی آنان با غالیان صورت می‌گرفت. در پاره‌ای از منابع، سخن از تبعید غالیان و حتی کشتن برخی از آنان به‌دست امام علی (ع) آمده است. این غالیان، در دوره دیگر امامان شیعی نیز وجود داشته‌اند.

۲ـ ۲. عثمانیه

گروه عثمانیه را باید در نقطه مخالف شیعیان به حساب آورد. اینان جمعی از مسلمانان بودند که پس از کشته شدن خلیفه سوم و به‌ویژه بر اثر تبلیغات امویان، به مظلومیت خلیفه مقتول قائل شدند و معاویه را از آن جهت که خود را خون‌خواه عثمان می‌دانست، به‌عنوان امیر پذیرفتند و بدین ترتیب، در مقابل حکومت علی (ع) قرار گرفتند. بنابر قولی، نعمان بن بشیر[۲] که از انصار بود، پس از کشته شدن عثمان در خفا به خانه عثمان رفت و پیراهن خونینی را از زن وی گرفت و به شام رفت و آن را به معاویه داد. معاویه آن پیراهن خونین را که اثر انگشتان عثمان بدان نقش بسته بود، در مسجد دمشق آویخت و علی (ع) را مسئول خون عثمان معرفی کرد. سپس عده‌ای مهاجر و انصار به وی پیوستند و با معاویه در متهم ساختن علی (ع) به قتل عثمان هم‌داستان شدند. این جمع را «عثمانیه» خوانند.[۳]

اگر چه تشکیل عثمانیه با اقدامات معاویه همراه بود، اما پیدایش آنان به عصر عثمان و زمان قتل او که با بیعت علی (ع) توأم گشت، باز می‌گشت. مقدسی معتقد است که بنی‌امیه و عثمانیه از صحابه، از بیعت علی (ع) تخلف کردند.[۴]

این نویسنده، کسانی همچون حسان بن ثابت، کعب بن عجزة و نعمان بن بشیر را از عثمانیه می‌شمارد. طبری نیز از کسان دیگری همانند کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد،

---

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: اسفندیاری، اسکندر، پژوهشی درباره طوایف غلاة تا پایان غیبت صغری.

۲. وی پسر بشیر بن سعد خزرجی است که در سقیفه بنی‌ساعده در رقابت و مخالفت با سعد بن عبادة در بیعت با ابوبکر پیشگام شد.

۳. مشکور، محمدجواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های آن در اسلام، ص ۲۴ـ ۲۵.

۴. البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۰.

ابوسعید خدری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، رافع بن خدیج و فضالة بن عبید در شمار عثمانیان یاد کرده است.[۱]

در تمایز بین شیعه و عثمانیه گفته شده است کسانی که علی (ع) را در جنگ جمل و سپس در صفین یاری کردند، در ابتدا مردم عراق و بعدها حزب علی (ع)، شیعه علی یا العلویة خوانده شدند و مخالفان آنان را، شیعه عثمانی یا العثمانیه نامیدند.[۲]

عثمانیه در دو رویداد جنگ جمل و صفین، در مقابل شیعیان علی (ع) قرار گرفتند. بصریان به علت حمایتی که از سپاه جمل نشان دادند، عثمانی‌مذهب شناخته شدند. پس از جنگ جمل، تداوم فرقه عثمانیه را باید در شام دنبال کرد. حکومت بنی‌امیه، تبلور غلبه مذهب عثمانی بود. این مذهب، خلافت علی (ع) را مشروع نمی‌دانست و دستاویز پیروان آن این بود که خلیفه سوم به دست امام یا به تحریک او کشته شده است و به علاوه، تمامی مردم بر او اجتماع نکردند. عثمانیه بر این باور بودند که جانشین بر حق عثمان معاویه است. دو شهر بصره و کوفه، با دو گرایش عثمانی و شیعی، رقیب یکدیگر شناخته می‌شدند.[۳] با این همه، باید گفت که عثمانیه فرقه‌ای با مبانی و مختصات معیّن و مشخص کلامی، فقهی و غیره نبود و بیشتر باید آن را بهانه و ترفندی سیاسی در دست امویان و دیگر قدرت‌طلبانی دانست که موقعیت و منافع خود را با به خلافت رسیدن علی (ع) در معرض خطر و تهدید جدّی می‌دیدند.

۳ـ ۲. خوارج

همان‌گونه که پیش از این گذشت، در جریان نبرد صفین و پس از آن، گروهی از سپاهیان امام علی (ع) از او جدا شدند و پس از چندی در نبرد نهروان در مقابل آن حضرت قرار گرفتند. اینَ مخالفان جدید، با اسامی مختلفی چون خوارج، حروریه و مارقین شهرت یافته‌اند. آنها را بدان جهت خوارج گویند که از صف طرفداران علی (ع) به طور خاص، یا از جمع مسلمانان به‌طور عام خارج گردیدند. عنوان حروریه نیز به علت اقامت آنان در روستای حروراء در اطراف کوفه بر آنان اطلاق شده است. اصطلاح مارقین را هم خود امام علی (ع) بر آنان نهاده است. مارق، به تیری گفته می‌شود که از نشانه بگذرد. این عنوان بر خوارج به دلیل خارج شدنشان از دین به‌کار رفته است. آنها پس از عصر امام علی (ع) نیز فرقه‌ای قابل توجه بودند که برای خلفای اموی و عباسی مزاحمتهای بسیاری پدید می‌آوردند. خوارج

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۲.
۲. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۱۹.
۳. تاریخ تشیع در ایران، ص ۴۲-۴۳.

بعدها دارای گرایشهای مختلفی در امور دینی و سیاسی گرویدند و خود به فرقه‌های چندی همچون ازارقه، نجدات، راسبیه، اباضیه و غیره تقسیم شدند.[۱]

۴ـ ۲. قاعدین

این عنوان، برگرفته از واژه قعود به معنای نشستن است و منظور از آن، کسانی هستند که موضع بی‌طرفی را در برابر حکومت علی (ع) و مخالفان او در پیش گرفتند. درمورد قاعدین، برخی بر این باورند که اینان حتی از بیعت با آن حضرت هم پرهیز کرده‌اند، اما قول دیگر آن است که بیشتر قاعدین بیعت کردند، ولی از حضور در نبردهایی چون جمل و صفین خودداری ورزیدند.[۲] شیخ مفید ضمن پذیرش قول دوم، به بررسی علل قعود اینان از همراهی با علی (ع) در جنگها پرداخته است.[۳] در واقع قاعدین جریان سومی بودند که بین شیعیان و عثمانیان قرار داشتند. علت عدم حضور آنان در نبردها نیز ناشی از این است که یا هر دو طرف دعوا را گمراه دانسته و نبردها را فتنه تلقی می‌کردند، یا اینکه ضمن اعتقاد به حق بودن غیر معیّنِ یکی از دو گروه درگیر، خود را از شناخت آن گروه عاجز می‌دانستند.

کسانی چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه، ابوموسی اشعری، ابوسعیدخدری و ابومسعود انصاری را می‌توان در شمار قاعدین به حساب آورد. پیش از این نیز از این گروه با عنوان کناره‌جویان یاد کرده‌ایم. به نظر می‌رسد بتوان پیوندهایی را بین این گروه و فرقه‌های بعدی همچون مرجئه و حتی معتزله جستجو کرد.

۳. شهادت امام علی (ع)

شهادت علی (ع) در بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری و به‌دنبال ضربت خوردن او در نوزدهم همان ماه اتفاق افتاد. قاتل وی عبدالرحمان بن ملجم مرادی، یکی از خوارج است که پس از نشستی با یارانش در مراسم حج، و تصمیم به قتل معاویه و عمروبن عاص و علی، عازم کوفه شد و با همکاری کسانی چون شبیب و وردان و همچنین یاری اشعث بن قیس، به قتل آن حضرت دست زد. علی (ع) دو روز پس از ضربت خوردن به ندای حق لبیک گفت و بدن مطهر وی بنابر وصیتش و جهت مصون ماندن از تعرض کسانی چون بنی امیه و خوارج در مکانی مخفی به خاک سپرده شد.[۴]

---

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، ص ۴۹ ـ ۶۹.

۲. شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۸ ـ ۱۰.

۳. الجمل،...، ص ۹۴ ـ ۹۷.

۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۱ و ۲۱ ـ ۲۶.

خلاصه

در گفتار حاضر، به بررسی تاریخ تشیع در عصر امام علی (ع) پرداختیم. برای درک عمیق‌تری از روند تشیع در این مقطع، نخست به جریان انتخاب آن حضرت و تحولات پس از آن روی آوردیم. همچنین به اجمال، فرقه‌ها و جریانهای دیگری را که در دوره مذکور مطرح بوده‌اند، باز شناختیم.

براساس آنچه گفته شد، روشن گردید که اگر چه ریشه پیدایش تشیع به عصر پیامبر (ص) باز می‌گردد، اما ظهور و تجلی گسترده این اندیشه و همچنین قوام و تمایز آن از دیگر جریانها، در زمان حکومت امام علی (ع) روی داده است. بدین ترتیب، می‌توان عصر حکومت آن حضرت را دوره طلایی تاریخ تشیع به شمار آورد.

بی‌تردید شهادت امام علی(ع) و فرو رفتن خورشید پر فروغ وجود او در رمضان سال چهلم هجری، شیعیان را در هاله‌ای از سردرگمی و ضعف قرار داد. اینان با از دست دادن علی (ع)، هم از رهبری پیشوای بزرگ خویش محروم گشتند و هم دستشان از قدرت کوتاه گردید. متأسفانه دوره کوتاه‌مدت حکومت امام حسن(ع) نیز به واسطه صلحی که بر او تحمیل شد نتوانست این وضعیت نامطلوب را سامان بخشد. در فصل آینده، مباحث مربوط به تاریخ تشیع در عصر امام حسن (ع) را پی‌خواهیم گرفت.

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی سیره سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی امام علی (ع).
۲. بررسی چگونگی برخورد امام علی (ع) با مخالفان خود در دوره حکومت خویش.
۳. شناخت دسته‌بندی گروه‌های طرفدار امام علی (ع) در دورهٔ حکومت آن حضرت.
۴. بررسی چگونگی پراکندگی جغرافیایی شیعیان در عصر حکومت امام علی (ع) در شهرها و مناطق مختلف.
۵. بررسی علل تبدیل شدن کوفه به مرکز تشیع در عصر حکومت امام علی (ع).
۶. بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی شیعیان در عصر حکومت امام علی (ع).
۷. شناخت بزرگان شیعه در عصر حکومت امام علی (ع).

فصل پنجم

تشیع در دورهٔ حکومت و امامت امام حسن (ع)

مقدمه

در فصل حاضر که به بررسی تاریخ تشیع در عصر امام حسن (ع) اختصاص دارد، مباحث چندی ارائه خواهد شد. در ابتدا ضروری است به مطالعه زندگانی امام حسن (ع) بپردازیم و تحولات تاریخی مربوط به عصر آن امام را بررسی کنیم. برای این کار، می‌توان سیره آن امام را در سه مرحله بررسی کرد: نخست از تولد تا آغاز حکومت، سپس از حکومت تا صلح با معاویه، و آنگاه از صلح تا شهادت. این مباحث، بستر مناسبی برای مطالعه تاریخ تشیع در عصر امامت و حکومت امام حسن (ع) فراهم می‌آورد تا مباحثی همچون مفهوم و جایگاه شیعه در آن عصر، سیاست دولت اموی در قبال شیعیان، چگونگی ارتباط شیعیان با پیشوای خود، و نیز دیدگاه‌ها و مواضع دیگر جریانها و فرقه‌ها مورد توجه قرار گیرد.

۱. امام حسن (ع) از تولد تا آغاز خلافت

براساس روایات مشهور، تولد حسن بن علی (ع) در شهر مدینه و در شب سه شنبه، نیمه ماه مبارک رمضان سال دوم یا سوم هجری اتفاق افتاده است.[۱] در مورد نامگذاری آن حضرت گفته شده است نام حسن که پیامبر بر او نهاد، برگرفته از شبر عبری است که نام پسر بزرگ هارون بوده است.[۲] کنیه آن حضرت ابو محمد، و لقبهای وی مجتبی، تقی، طیّب، زکی، سید، سبط و ولی است.

امام حسن (ع) حدود هفت سال از عمر مبارک پیامبر(ص) را درک کرد. رسول خدا همیشه بدو محبت می‌ورزید و در بیانی معروف، او و برادرش حسین را سید جوانان اهل

---

۱ . طبرسی، إعلام الورى بأعلام الهدى، ص ۲۰۵؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲ . طبق روایت معروف نقل شده از پیامبر(ص)، علی (ع) نزد آن حضرت مقام و منزلت هارون (ع) برای موسی (ع) را داشته است.

بهشت خواند. از زندگانی امام حسن (ع) در عصر خلفای نخست پس از پیامبر، اطلاعات چندانی در دست نیست. براساس برخی روایات که درستی‌شان چندان تردید است، حضرت در بعضی فتوحات عصر خلفا، مانند فتح بخشی از آفریقا به فرماندهی عبدالله بن نافع، یا لشکرکشی سعید بن عاص به خراسان شرکت داشته است.[1]

در طی این مدت، آن حضرت در کنار پدر بزرگوارش حضور داشت و مطیع اوامر او بود. همان‌گونه که به امر علی (ع)، از خانه عثمان به هنگام محاصره شورشیان محافظت کرد.[2] پس از کشته شدن عثمان و روی آوردن مردم به علی (ع)، امام حسن همچون یاری صدیق، در تمامی حوادث برجسته عصر حکومت امام علی (ع) حضور داشت و از پدرش حمایت کرد.

در آستانه جنگ جمل، علی (ع) آن حضرت را در مأموریتی به کوفه فرستاد تا اهالی آن شهر را به یاری پدرش فرا خواند.[3] در آغاز همان جنگ نیز نخستین کسی بود که به امر پدر، خطبه عبدالله بن زبیر را پاسخی استوار داد.[4] در دوران استقرار امام علی (ع) در کوفه و بروز تحولاتی چون جنگ صفین و نهروان و غارات معاویه، امام حسن (ع) همچنان مطیع و یاور با وفای پدر بود. این بر خلاف تصویر نادرستی است که از آن حضرت ارائه می‌شود و البته ریشه در روایات ساختگی عصر اموی دارد.[5]

۲. امام حسن (ع) از خلافت تا صلح با معاویه

با شهادت علی (ع)، عصر امامت و همچنین دوران حکومت امام حسن (ع) آغاز گردید. در مورد تعیین امام حسن (ع) به عنوان جانشین از سوی علی (ع)، روایات گوناگونی وجود دارد. در این میان، بر خلاف روایتی که بلاذری از عبدالرحمان بن جندب آورده که چون علی ضربت خورد، در پاسخ کسی که از او پرسید: آیا با حسن بیعت کنیم؟ جواب داد: نه امر می‌کنم، نه نهی،[6] منابعی دیگر بر تعیین امام حسن (ع) از سوی آن حضرت به‌عنوان وصی و جانشین تأکید کرده‌اند.

کلینی در روایتی آورده است که علی (ع) به فرزندش حسن (ع) وصیت کرد و امام

---

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶.

۲. نهایة الارب، ج ۱۹، ص ۴۹۳ ـ ۴۹۴.

۳. الجمل ...، ص ۲۴۵ و ۲۶۱.

۴. همان، ص ۳۲۷.

۵. برای نمونه، طه حسین در کتاب علی و فرزندانش می‌کوشد تا نوعی اختلاف در اندیشه و رفتار بین امام علی (ع) و فرزندش امام حسن (ع) نشان دهد.

۶. ر.ک: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۶۲.

حسین (ع) و محمد و دیگر فرزندان و بزرگان شیعه و اهل‌بیتش را بر آن گواه گرفت و سپس کتاب و سلاح را به او داد و فرمود که رسول خدا امر کرده است تا تو را وصی خود قرار دهم، همان‌گونه که او مرا وصی خود کرد و همانند آنچه او کرد، کتاب و سلاح در اختیار تو قرار دهم و تو هم پس از خود، به برادرت حسین و او به فرزندش علی و همین‌طور به دیگران منتقل نمایید.[۱] بر این اساس، امام حسن (ع) در فردای شبی که پدرش به شهادت رسید، مردم را به بیعت با خود فراخواند و مردم با او به عنوان خلیفه و امام بیعت نمودند.[۲] آنگاه خطبه‌ای خواند و پس از حمد الهی و درود بر پیامبر، به ستایش پدر بزرگوارش پرداخت و فرمود: علی کسی بود که نه اولین بر او سبقت جستند و نه آخرین او را درک خواهند کرد. او در شبی درگذشت که عیسی (ع) و یوشع (ع) در آن درگذشتند. دارایی او پس از مرگ هفتصد درهم بود که قصد داشت بدان غلامی را برای بستگانش خریداری نماید. آنگاه اشک دیدگان او را فراگرفت و او و مردم گریستند.[۳]

نخستین کسی که با امام حسن (ع) بیعت کرد، قیس بن سعد بن عبادة بود. آن حضرت با بیعت کنندگان شرط کرد تا مطیع او باشند و با هر کسی که صلح کند، صلح کنند و با هر کسی که بجنگد، جنگ نمایند. چون این سخنان را بر زبان راند، برخی گفتند که این شخص برای ما فرمانده مناسبی نیست و چیزی جز جنگ را نمی‌خواهد.[۴] براساس گفته ابن اعثم کوفی، پس از بیعت مردم با امام حسن (ع)، آن حضرت به مدت دو ماه در کوفه ماند، بدون اینکه کسی را به سوی معاویه گسیل دارد یا از جنگ با معاویه سخنی گوید، تا اینکه نامه عبدالله بن عباس از بصره بدو رسید و چون از همراهی ابن عباس با خود آگاهی یافت، خشنود شد و کاتب خود را فرا خواند و نامه‌ای به معاویه نوشت و او را به کسانی از قریش تشبیه کرد که پس از رحلت رسول خدا، حق حکومت را از اهل‌بیت او گرفتند. وی همچنین به معاویه اعلام کرد که امیر مؤمنان علی (ع) به هنگام درگذشت، امر حکومت را بدو واگذاشته است و بر معاویه است تا تقوای الهی را پیشه کند و صلاح امت محمد (ص) و حفظ خون آنان را در نظر گیرد.[۵]

---

۱. اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ إعلام الوری، ص ۲۰۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲. طبرسی که دلایل فراوانی را برای اثبات امامت آن حضرت آورده، می‌نویسد: اِنّا وَجَدْنا الْحَسَنِ بْنِ عَلیٍ (ع) قَدْ دَعٰا اِلیٰ الْاَمْرِ بِعْدَ اَبیهِ وَ بٰایَعَهُ النّٰاسُ عَلیٰ اَنَّه الْخَلیفَةُ وَالْاِمٰام.

۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳؛ إعلام الوری، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

۴. نهایة الارب، ج ۲۰، ص ۲۲۴.

۵. الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۰ - ۱۵۱.

امام این نامه را به وسیله دو تن از یارانش، با نامهای جندب بن کعب ازدی و حارث بن سوید تمیمی نزد معاویه فرستاد و از آن دو خواست تا معاویه را به بیعت و اطاعت دعوت نمایند. معاویه چون نامه امام حسن (ع) را خواند، در جواب او نوشت که چون حکمین پس از جنگ صفین به عزل پدر تو رأی داده‌اند، پس او دیگر حق نداشته است تا تو را پس از خود به‌عنوان جانشین تعیین کند. سپس معاویه ضحاک بن قیس را در شام جانشین خود گذاشت و با شصت هزار سپاه عازم عراق گردید. او عبدالله بن عامر بن کریز را پیشاپیش فرستاد و وی عین التمر را گرفت و آهنگ تصرف مدائن کرد. به‌دنبال این اقدامات، امام حسن (ع) که با سرپیچی و آتش‌افروزی معاویه روبه‌رو شد، مردم را به جنگ با وی فراخواند و مغیره بن نوفل را در کوفه جانشین خود ساخت و از آنجا خارج گردید.

در مورد تعداد سپاهیان امام حسن (ع) سخنان گوناگونی گفته‌اند. برخی از تاریخ‌نگاران تعداد آنها را دوازده هزار و دیگران چهل هزار نفر دانسته‌اند. قدر مسلم آن است که آن حضرت دوازده هزار از سپاهیان خود را با عبیدالله بن عباس روانه کرده است، هرچند از شمار سپاهیانی که همراه خود او بودند، آماری در دست نیست.[۱]

در مورد چگونگی رویارویی سپاهیان آن حضرت با سپاه شام نیز تصویر روشنی در منابع یافت نمی‌شود. عبیدالله با سپاهیان خود که قیس بن سعد نیز در آن حضور داشت، به سوی ناحیه جزیره رفت و معاویه نیز از آن طرف به سوی موصل حرکت کرد تا اینکه دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند. امام حسن (ع) نیز برای مقابله با عبدالله بن عامر بن کریز به‌سوی او حرکت کرد. اما چون به منطقه ساباط رسید، در سپاه خود سستی و ناخرسندی از جنگ را ملاحظه کرد.[۲] از طرفی چون معاویه در مقابل سپاه اعزامی کوفه قرار گرفت، مخفیانه به قیس خبر داد که حاضر است مبلغ یک میلیون درهم به او بپردازد، به شرط آنکه از جنگ منصرف شود یا به معاویه بپیوندد. قیس این پیشنهاد را نپذیرفت. معاویه همین پیشنهاد را به عبیدالله داد و او با هشت هزار از سپاهیانش به سوی معاویه رفت و قیس را با بقیه سپاه تنها گذاشت.[۳]

همچنین معاویه جاسوسانی را در سپاه امام حسن (ع) فرستاد و آنها شایعه افکندند که قیس با معاویه صلح کرده است. معاویه همین شایعات را در مورد خود امام حسن (ع) در

---

۱. ر.ک: همان، ج ۴، ص ۱۵۳؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.
۲. الاخبار الطوال، ص ۲۱۶.
۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.

سپاه قیس پراکنده ساخت. بدین‌گونه که مغیرة بن شعبه و عبدالله بن کریز و دیگرانی را نزد امام حسن (ع) فرستاد و این افراد هنگام خروج از خیمه آن حضرت، شایعه افکندند که وی با معاویه صلح کرده است. این اقدامات سبب گردید تا سپاه امام حسن (ع) مضطرب شود. پس کسانی به خیمه او حمله و خیمه‌گاه او را غارت کردند. مدتی بعد در حالی که امام بر اسبی سوار بود، جراح بن سنان اسدی که در کمین او نشسته بود، با خنجری وی را مجروح ساخت. همچنین معاویه با نوشتن‌نامه‌ها و دادن وعده‌هایی به سران قبایل حاضر در لشکر امام، آنان را به خود متمایل کرده بود.

به‌دنبال این وقایع، یاران امام حسن (ع) او را در حالی که خون بسیار از بدنش رفته بود، به مدائن بردند. این عوامل سبب گردید تا سپاهیان امام از گرد او پراکنده شدند و شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

۳. صلح با معاویه و پیامدهای آن

هنگامی که امام حسن (ع) با چنین شرایطی مواجه شد، به صلح با معاویه و سپردن امور به او رضایت داد. در مورد علل صلح آن حضرت، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. مهم‌ترین عواملی که در پذیرش صلح از طرف امام حسن (ع) موثر بوده است، عبارت‌اند از:

۱ ـ از دست دادن توان و قدرت نظامی برای رویارویی با معاویه. یعقوبی در این زمینه می‌نویسد: چون حسن بن علی توانی در خود ندید و مشاهده کرد که اصحابش پراکنده شده‌اند، با معاویه صلح کرد.[۱] از خود امام نیز نقل شده که فرموده است: به خدا سوگند من حکومت را تسلیم معاویه نکردم، جز اینکه یارانی برای نبرد با او نیافتم؛ ولی اگر همراهانی داشتم، شب و روز با او می‌جنگیدم تا خدا میان من و او حکم کند.

۲ ـ جلوگیری از ریخته شدن خون شیعیان. از آنجایی که بیشتر سپاهیان امام او را تنها گذاشتند و تنها شیعیان وی بر گرد او بودند، در صورتی که آن حضرت با آن تعداد محدود جنگ با معاویه را ادامه می‌داد، نبرد نتیجه‌ای جز کشته شدن شیعیان درپی‌نداشت. بر این اساس، امام در خطبه‌ای که به هنگام پذیرفتن صلح خواند، فرمود: ای مردم! خداوند شما را به اولین از ما هدایت کرد و به آخرین از ما جانهایتان را حفظ نمود.[۲]

۳. غارت شدن خیمه امام حسن (ع) و همچنین مجروح شدن شدید آن حضرت توسط

---

۱. همان، ص۲۱۵.

۲. همان.

یکی از خوارج که به بستری شدن ایشان منتهی شد نیز، در پذیرش صلح بی‌تأثیر نبوده است.

مواد صلحنامه برپایه آنچه در پاره‌ای منابع آمده، چنین بوده است:

۱. معاویه باید در بین مسلمانان به کتاب خدا و سنت رسول او و سیره خلفای راشدین عمل کند.

۲. معاویه حق تعیین ولی‌عهد ندارد، بلکه شورایی از مسلمانان راجع به خلیفه پس از او نظر خواهند داد.

۳. عموم مردم در هر کجا که باشند اعم از شام، یمن، عراق، حجاز و غیره در امان هستند.

۴. یاران علی (ع) و شیعیان او در هر کجا که باشند، در خصوص جان، اموال، زنان و فرزندان خود در امان هستند.

۵. معاویه، حقِّ ستمِ آشکار و پنهان بر امام حسن (ع) و برادرش حسین (ع) و کسی از اهل‌بیت پیامبر (ص) را ندارد.[۱]

هنگامی که صلحنامه بین امام حسن (ع) و معاویه منعقد گشت، امام به کوفه آمد و معاویه نیز بدانجا رفت و از مردم برای خود بیعت گرفت. معاویه در آنجا خطبه‌ای خواند و ضمن آن، اعلام کرد که تمام شروطی که پذیرفته است، برای خاموش کردن جنگ بوده است. او گفت: «هر شرطی که با شما کرده‌ام و هر عهدی که بسته‌ام، همه را زیر پا می‌گذارم. من برای نماز و زکات و حج با شما نجنگیدم. نبرد من با شما تنها به خاطر آن بود که بر شما حکومت کنم.» بدنبال این سخنان نزدیک بود شورشی روی دهد، به‌گونه‌ای که معاویه بر جان خود ترسید.[۲]

همچنین معاویه به‌رغم تعهدی که کرده بود، در خطبه خود از علی و فرزندش حسن به زشتی یاد کرد و هر دو را دشنام داد. حسین (ع) بر پا خاست تا او را پاسخ گوید، اما برادرش حسن (ع) دست او را گرفت و بنشاند و خود برخاست و چنین گفت:

> ای کسی که از علی (ع) یاد کرده‌ای، بدان من حسن هستم و پدرم علی است، اما تو معاویه‌ای و پدرت ابوسفیان (صخر) است. مادر من فاطمه است و مادر تو هند. جد من رسول خدا و جد تو حرب است. جدّهٔ من خدیجه و جدّهٔ تو فتیله است. پس

---

۱. ر.ک: الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۹ - ۱۶۰؛ ابن‌صباغ، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الائمة، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

۲. الفتوح، ج ۴، ص ۱۶۴؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۴؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵ و ۴۶.

نفرین خدا بر هریک از ما باد که گمنام‌تر، تبارش پست‌تر، پلیدتر و در پلیدی و کفر و نفاق، دیرینه‌تر است.

به‌دنبال این سخنان، گروهی از مردم که حاضر بودند یک صدا آمین گفتند. بسیاری از کسانی که این جریان را نقل کرده‌اند نیز نوشته‌اند که ما نیز آمین می‌گوییم.[۱]

صلحنامه در ربیع الاول یا جمادی‌الاولی سال ۴۱ ق و حدود هفت الی هشت ماه پس از شهادت امام علی (ع) و بیعت با امام حسن (ع) منعقد شد. با انعقاد آن، در واقع دوره حکومت کوتاه امام حسن (ع) به پایان رسید. به دنبال صلح مذکور دست امام بطور کلی از حکومت و قدرت سیاسی کوتاه شد. از آنجایی که قدرت، یکی از مهم‌ترین ابزارها برای انجام تحولات اجتماعی و سیاسی است، خروج آن از دست امام حسن (ع) و یارانش و افتادن کامل آن در دست معاویه و طرفدارانش، می‌توانست تأثیر شگرفی در روند تحولات باقی گذارد. این امر آن‌چنان آشکار و بدیهی بود که حتی موجب اعتراض برخی از اصحاب امام حسن (ع) گردید و آنان موضعی انتقادی در مقابل رفتار پیشوای خود گرفتند. امام حسن (ع) دلایل و علل پذیرش صلح را برای آنان بیان کرد، اما برخی همچنان ناخشنود بودند و فهم رفتار امام برایشان دشوار می‌نمود. پاره‌ای از مخالفان صلح حتی می‌کوشیدند تا امام حسین (ع) را در موضع مخالف برادر خود جای دهند و با خود همراه سازند، اما توفیقی به دست نیاوردند. از دیگر پیامدهای صلح، تصمیم امام حسن (ع) برای ترک کوفه و بازگشت به مدینه بود. به‌طور دقیق مشخص نیست که آیا این تصمیم را آن حضرت خود آزادانه برگزید یا بر اثر فشار معاویه بدان تن داد، اما می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که این حرکت نیز تحت تأثیر صلح بوده است؛ زیرا اگر مقتضیات حکومتی، علی (ع) را از مدینه به کوفه کشانده بود، اکنون دیگر با انتقال حکومت و خارج شدن آن از دست فرزند او یعنی امام حسن (ع)، چنین مقتضیاتی وجود نداشت. به‌علاوه، عراق به سبب نزاع دیرینه‌ای که با شام داشت، زمینه مناسبی برای شورش فراهم آورده بود و در صورتی که امام حسن (ع) در آنجا اقامت می‌گزید، ناچار به درگیر شدن در این شورشها می‌گردید و این خود بهانه کافی برای دولت اموی پدید می‌آورد تا او را ناقض صلح تلقی نماید و به‌دنبال آن، هرگونه اقدامی را بر ضد آن حضرت جایز بشمارد. هرچند این صلح برای حفظ خون شیعیان و طرفداران امام حسن (ع) مفید افتاد، اما از جنبه‌های دیگر آثار ناگواری را درپی داشت.

---

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۴۶.

۴. امام حسن (ع) در مدینه

سالهای حضور امام حسن (ع) در مدینه که به دنبال صلح با معاویه آغاز شد و تا شهادت آن حضرت ادامه یافت، فصلی قابل توجه در تاریخ حیات سیاسی ـ فرهنگی آن امام معصوم به‌شمار می‌رود که متأسفانه تاکنون مورد توجه جدّی قرار نگرفته است. تنها روایات و حکایاتی از زندگی آن بزرگوار در این مقطع باقی مانده است که به هیچ‌وجه تصویر روشنی از اقدامات و مواضع وی، در طی زمانی که قریب یک دهه ادامه یافت، ارائه نمی‌کند. در این دوره، برخوردها و مکاتباتی میان امام و معاویه و بعضی از کارگزاران حکومت اموی چون زیاد بن ابیه صورت گرفته است که مانند روابط آن حضرت با شیعیان، به‌ویژه کسانی که در عراق سکونت داشته‌اند، قابل بررسی است.

۵. بررسی کلی تاریخ تشیع در عصر امام حسن(ع)

اگرچه در مباحث گذشته تا حدود بسیاری تحولات مربوط به تاریخ تشیّع و به‌ویژه آنچه به رهبری آن طی این سالها باز می‌گردید، مطرح شد، اما اکنون می‌کوشیم تا نگاهی اختصاصی‌تر به تحولات دوره مذکور افکنیم و آن را از منظر خاص تاریخ تشیع مورد مطالعه قرار دهیم.

عصر امام حسن (ع) را از این دیدگاه می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: نخست از آغاز حکومت آن حضرت تا صلح با معاویه، دوم از صلح و بازگشت به مدینه تا شهادت امام.

هرچند مرحله نخست در مقایسه با دومین مرحله بسیار کوتاه و زودگذر است، ولی می‌توان آن را از نظر شرایط، به‌طور تقریبی با دوره پنج‌ساله حکومت امام علی (ع) مقایسه کرد. اگرچه تشیع با شهادت امام علی (ع) با یک چالش اساسی روبه‌رو شد و در واقع پیشوا و رهبر بزرگ خود را از دست داد، اما با روی کار آمدن امام حسن (ع)، دوباره این آشفتگی سامان یافت و جنب و جوش گذشته باز گردید. در واقع می‌توان عصر حکومت امام حسن (ع) را، تداوم بالندگی شیعه به شمار آورد. نخستین تجلی این بالندگی، در بیعت شیعیان علی (ع) با آن حضرت ظهور یافت. قیس بن سعد بن عباده یار با وفای علی (ع) و فرمانده مورد اعتماد ارتش او، اولین کسی بود که با آن حضرت بیعت کرد. چهل هزار نفر از لشکریان عراق، که بر هم پیمانی با علی (ع) تا سرحد مرگ سوگند یاد کرده بودند، با کمال آمادگی به امام حسن (ع) به عنوان خلیفه جدید تهنیت گفتند. مردم عراق، فرزند بزرگ

علی (ع) را تنها انتخاب منطقی مقام خلافت می‌دانستند، گرچه همه حامیان آن حضرت دارای احساسات و دلبستگی‌های یکسان و یکنواخت نبودند اما می‌توان گفت که از نظر بسیاری از آنان، جانشینی امام حسن (ع) به معنای ادامه سیاست امام علی (ع) علیه حکمرانی معاویه و استیلای حکومت شام بر عراق بود. از نظر جمعی دیگر، امام حسن (ع) در حال حاضر تنها شخصیتی بود که شایستگی رهبری جامعه را بر مبنای اصول مذهبی دارا بود.[1]

اما این بالندگی و جنب و جوش شیعیان چندان دوام نیافت؛ زیرا با مانعی بزرگ روبه‌رو گردید. اعلام خلافت امام حسن (ع) از سوی مردم عراق و تأیید ضمنی آن از ناحیه مردم حجاز، یمن و فارس، زنگ خطر بزرگی برای معاویه به شمار می‌رفت. وی که برای احراز مقام خلافت از زمان مرگ عثمان فعالیت چشمگیری آغاز کرده بود و پس از پنج سال تلاش وقفه‌ناپذیر، راه روشنی برای نیل به قدرت بلامنازع خود گشوده بود،[2] اکنون دست به‌کار شد و با تبلیغات گسترده، فرستادن جاسوسان و لشکرکشی به عراق، صلح را بر امام حسن (ع) تحمیل ساخت و بدین شکل، دوباره دوره بالندگی شیعه به پایان رسید.

در اینجا با این پرسش روبه‌رو می‌شویم که مواضع شیعیان در قبال این صلح چه بوده است؟ در پاسخ می‌توان گفت که اگر چه با پناهندگی کسانی چون عبیدالله و سران کوفه به معاویه به هنگام مواجهه با سپاه شام، توان اساسی سپاه امام حسن (ع) به شدت ضعیف شد، اما هنوز جمعی از شیعیان همچون قیس بن سعد بن عباده و دیگران وجود داشتند که حاضر بودند تا آخرین لحظات جنگ را ادامه دهند. به نظر می‌رسد این گروه که امام حسن (ع) برای حفظ جان آنان به پذیرش صلح تن در داد، بلافاصله نتوانستند وضعیت تازه را درک کنند؛ زیرا رهبرانی از این شیعیان را می‌بینیم که به نوعی با امام به مخالفت برمی‌خیزند. ابوحنیفه دینوری در روایتی آورده است که حجر بن عدی اولین کسی بود که با امام حسن (ع) پس از صلح ملاقات کرد و خطاب به آن حضرت گفت:

> دوست داشتم قبل از آنچه دیدم، مرگ مرا دریافته بود. شما ما را از عدل به جور آوردی، پس حقی را که بر آن بودیم رها کردیم و در باطلی که از آن می‌گریختیم، داخل شدیم و به پستی‌ای که سزاوار ما نبود، فرو غلتیدیم.[3]

امام در پاسخ فرمود که اکثریت طالب صلح بودند و از جنگ پرهیز می‌کردند و من

---

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۹ ـ ۱۶۰. ۲. همان، ص ۱۶۱.
۳. الاخبار الطوال، ص ۲۲۰.

نخواستم آنان را بر آنچه کراهت دارند وادار سازم. از طرفی من به‌دنبال حفظ جان شیعیان خاص خود بودم.[۱] در روایتی دیگر از جمعی از شیعیان یاد شده که در مدینه امام حسن (ع) را با تعبیر **مُذِلَّ الْمُؤْمِنِیْن** خطاب کردند.[۲] ولی آنان به‌تدریج به اهمیت انجام صلح در آن شرایط پی‌بردند و ضرورت آن را درک کردند. در نامه‌ای که پس از شهادت امام حسن (ع) از سوی شیعیان کوفه به برادرش امام حسین (ع) نوشته شد به ضرورت صلح در آن شرایط تأکید شده است: **وَقَدْ کانُوا عَرَفُوا رَأْیَ الْحَسَنِ اَخیك فِي دَفْعِ الْحَرْبِ**[۳].

۱ ـ ۵. عصر مشقت و دشواری

هرچند صلح امام حسن (ع) با معاویه به دلایلی که پیش از این بر شمردیم ضروری می‌نمود و گریزی از آن وجود نداشت؛ اما در واقع به معنای سپردن قدرت و حکومت به جبهه رقیب و کوتاه شدن دست امام و شیعیان از آن بود. انجام این امر با توجه به آنکه قدرت، یکی از مهم‌ترین ابزارها برای انجام فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است، می‌توانست به‌تدریج آثار زیانبار خود را پدیدار سازد؛ اگر چه این آثار، به پای کشته شدن امام و شیعیان نمی‌رسید که در صورت صلح نکردن با معاویه روی می‌داد. امام در مدینه خانه‌نشین شد و شیعیان نیز موقعیتهای گذشته را از دست دادند و به‌تدریج تحت فشار دولت اموی قرار گرفتند. در این مقطع، به دنبال یک دوره کوتاه‌مدت بالندگی که در عصر حکومت امام حسن (ع) وجود داشت، عصر مشقت و دشواری برای شیعیان آغاز گردید و روز به روز با تثبیت بیشتر دولت اموی گسترش یافت.

این سختی‌ها و دشواری‌ها، نه تنها دامنگیر شیعیان شد، بلکه بر خلاف آنچه در قرار داد صلح آمده بود، بر خود امام نیز اعمال گردید و به مسموم کردن ایشان انجامید.

۲ ـ ۵. سیاستهای ضد شیعی دولت اموی

درگیری و ستیز دولت اموی با تشیع، امری نیست که در تاریخ پوشیده باشد. هرچند منابع برجسته تاریخ اسلام به‌طور عمده توسط اهل‌سنت به نگارش درآمده‌اند، اما موارد گسترده‌ای از این اعمال فشار امویان بر شیعیان و شخص امام حسن (ع) را ثبت کرده‌اند.

---

۱. همان.
۲. همان ص ۲۲۱.
۳. همان.

تبلیغات دامنه‌دار امویان برضد علی (ع) و فرزندانش که آنان را در ردیف عاملان قتل عثمان معرفی می‌کرد و از طرفی دیگر معاویه را ولیّ دم او بر می‌شمرد، در ایجاد جو و فضای عمومی برضد امام حسن (ع) و طرفداران او تأثیر گسترده‌ای بخشیده بود و در این زمینه، شامیان بیشتر متأثر شده بودند.

نخجوانی، در مورد سالهای حضور امام حسن (ع) در مدینه پس از انجام صلح آورده است:

> یکی از اهل شام گفت که در بعضی از محلات مدینه می‌رفتم، مردی را دیدم خوب‌صورت و پاکیزه‌جامه، بر استر نشسته و با او غلامان خوبرویی بودند. مرا آن روی و صورت خوش آمدی. پرسیدم او کیست؟ گفتند امیرالمؤمنین حسن بن علی بن ابی‌طالب(ع) است. آن مرد گفت من در خشم رفتم از آنکه علی را چنان پسری باشد. نزدیک او رفتم و گفتم که پسر علی بن ابی‌طالب هستی گفت: آری. او را و پدر او را دشنام دادم.[1]

در عراق فشار برضد شیعیان بسیار گسترده بود. معاویه با فرستادن و به‌کارگیری کسانی چون زیاد بن ابیه (سمیه) که خود در روزگار علی (ع) طرفدار آن حضرت بود و بعد با نیرنگ معاویه، به‌عنوان پسر ابوسفیان به نزد وی شتافت و آن‌گاه به حکومت عراق رسید، به سرکوبی شیعیان روی آورد. زیاد شیعیان را از گذشته می‌شناخت و به‌خوبی می‌توانست آنان را که برخی به تقیه روی آورده بودند، شناسایی نماید و به سرکوبی آنان اقدام کند. او دستها و پاهای بسیاری از آنان را برید، در چشمانشان میل فرو کرد و آنان را بر شاخه‌های درختان آویخت. معاویه به عاملان خود دستور داده بود که کسی حق ندارد شهادت کسی از شیعیان علی و خاندان او را بپذیرد و بایستی نام این‌گونه افراد از دیوان بیت المال حذف شود و مقرری آنها پرداخت نگردد. وی در حکم دیگری نوشت که بایستی هرکس متهم به دوستی علی است، سرکوب و خانه‌اش ویران شود.[2] مقدسی نیز آورده است که معاویه بر شیعه علی چشم دوخته بود که ایشان را هر کجا بیابد به قتل برساند.[3] بر این اساس، کسان بسیاری از شیعیان همچون حجر بن عدی کندی و یارانش به شهادت رسیدند. نقطه اوج این تعرضات را می‌توان در مسموم ساختن خود امام حسن (ع) توسط معاویه یافت.

---

۱. نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، ص ۵۴.
۲. شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۵ - ۱۶.
۳. البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۵.

۳ـ ۵. استواری مفهوم تشیع

بررسی واژه شیعه در این عصر می‌تواند ما را به نکته‌های تازه‌ای در مورد وضعیت تشیع رهنمون باشد. این بررسی نشان دهنده آن است که هرچند شیعیان در این شرایط، موقیعت سیاسی ـ اجتماعی عصر حکومت امام علی (ع) و همچنین اوایل عصر امام حسن (ع) را از دست داده بودند، اما اکنون نزد همگان با عنوان شیعه شناخته می‌شدند. واژه شیعه در پاره‌ای از مدارکِ مربوط به این عصر یافت می‌شود و طرز به‌کار رفتن آن، نشان از داشتن معنایی خاص و روشن و تبدیل شدن آن به اصطلاحی مشخص دارد؛ اگر چه به‌طور عموم هنوز این واژه همراه با نام علی (ع) یا فرزندش امام حسن (ع) به‌کار می‌رود. این استعمال در موارد زیر قابل بررسی است:

۱ ـ به‌کار رفتن واژه شیعه در سخنان شیعیان عصر امام حسن (ع). براساس روایتی که کسانی چون بلاذری و ابن قتیبه دینوری نقل کرده‌اند، دو سال پس از صلح امام حسن (ع)، جمعی از شیعیان او که به نظر می‌رسد از عراق آمده بودند، در مدینه با آن حضرت ملاقات کردند. سلیمان بن صرد خزاعی که در این جمع حاضر بود و بعد از شهادت امام حسین (ع) رهبری قیام توابین را بر عهده داشت، خطاب به امام حسن (ع) چنین گفت: **مایَنقَضي تَعَجُّبُنا مِنْ بِيْعَتِك مُعاوِيَه وَ مَعَكَ اَرْبَعُونَ اَلْفْ مُقٰاتِلْ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَه، سِوى شِيعَتُكَ مِنْ اَهْلِ البَصْرَةِ و اَهْلِ الحِجَازِ.**[۱] این روایت همچنین نشان دهنده آن است که شیعیان امام، تنها در شهر کوفه یافت نمی‌شدند، بلکه آن حضرت در مناطق دیگری چون بصره و حجاز نیز پیروانی داشته است.

۲. استعمال واژه شیعه در سخنان امام حسن (ع) ـ در روایت مذکور پس از آنکه سلیمان بن صرد خزاعی و دیگر شیعیان سخن گفتند، امام حسن (ع) در صدد پاسخگویی به آنان برآمد. در سخنان آن حضرت نیز واژه شیعه به‌کار رفته است. **اَنْتُم شِيعَتُنا وَ اَهْلُ مَوَدُّتَنا.**[۲]

۳. استعمال واژه شیعه توسط مخالفان ـ براساس روایتی که در برخی منابع آمده است، هنگامی که معاویه زیاد بن ابیه را به عراق فرستاد، وی، همان‌گونه که پیش از این گذشت، خشونت گسترده‌ای را برضد شیعیان به‌کار گرفت. امام حسن (ع) در مورد یکی از این شیعیان که سخت مورد آزار قرار گرفته بود، به زیاد نامه نوشت. زیاد متقابلاً در پاسخ نامه امام حسن (ع) چنین آورد: **اَمّا بَعْد فَقَدْ اَتٰاني كِتابُك في فٰاسِقٍ يُؤْوي مِثْلُهُ الْفٰاسِقْ مِنْ شِيعَتِك وَ شِيعَةِ اَبِيك.**[۳]

---

۱. الامامة و السیاسة، ص ۱۶۳؛ أنساب الأشراف، ج ۳ ص ۲۹۰ ـ ۲۹۱.
۲. همان.
۳. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۹۴ ـ ۲۹۵.

۶. تشیع و جریانهای فکری و سیاسی

در بررسی عصر حکومت امام علی (ع)، به معرفی گروه‌های عمده مطرح در آن روزگار پرداختیم. آنها جریانهایی همچون شیعیان، عثمانیه، خوارج و قاعدین بودند. در آن روزگار، به علت وقوع کشاکش بین دو قدرت موجود در عراق و شام و عدم غلبه کامل یکی از آن دو بر دیگری، تا حدود بسیاری فضا برای گروه‌هایی که در قطب سوم جای می‌گرفتند، آماده بود. اما در عصر امام حسن (ع) و به‌ویژه پس از جریان صلح و غلبه قدرت شامیان، به‌تدریج دیگر جریانها و گروه‌ها، غیر از عثمانیه و حزب اموی گوشه‌نشین و پنهان شدند و کمتر مجال ظهور یافتند.

همان‌گونه که پیش از این ذکر کردیم، هرچند تشیع در عصر حکومت امام علی (ع) در اوج شکوفایی و درخشش قرار داشت، اما در این روزگار به سرنوشتی دشوار دچار گشته بود. فشار گسترده امویان برضد شیعیان و خارج شدن قدرت از دست رهبران آنها، موجب پیدایش وضعیت جدید گردیده بود. این ناملایمات برای گروه‌های دیگری همانند خوارج که با دولت اموی سر ستیز داشتند نیز وجود داشت و آنها نیز به شدت سرکوب می‌شدند. استبداد عصر اموی، تنها به جریانهایی مجال خودنمایی می‌بخشید که در راه منافع آنان حرکت می‌کردند و به شکلی در توجیه حکومت امویان و فراهم نمودن زمینه تداوم و گسترش قدرت و مشروعیت آنان گام بر می‌داشتند. در اینجا به بررسی برخی از این جریانها می‌پردازیم.

۱ـ ۶. عثمانیه

عثمانیه که در فصل گذشته به معرفی آنها پرداختیم، یکی از گروه‌های مطرح در عصر امام حسن (ع) به شمار می‌آیند. اینان به‌واسطه پیوند با دولت اموی، از موقعیت ممتازی برخوردار بودند. عثمانیه در بدو حکومت امام حسن (ع) از بیعت با آن حضرت پرهیز کردند.[1] زمانی که معاویه پس از صلح قدرت را به‌طور کامل در دست گرفت، از آنجایی که در تبلیغات گسترده، خود را خون‌خواه عثمان معرفی کرده بود، چتر حمایتیِ خود را بر سر این گروه گسترانید. بنیان‌گذار دولت اموی پس از آنکه دستور داد تا عمال او بر منبرها و در شهرهای مختلف به علی (ع) لعن و نفرین فرستند، خطاب به آنان نوشت:

---

۱. اصفهانی، ابوالفرج، الأغانی، ج ۱۱، ص ۱۱۶، نقل از: شیعه در تاریخ، ص ۱۵۱).

برعکس به شیعیان عثمان و محبان و اهل‌بیت او توجه کنید و کسانی راکه فضیلتها و مناقب او را می‌گویند، بزرگ شمارید و به خود نزدیک سازید و آنان را اکرام کنید و هر آنچه را روایت می‌کنند، برای من بنویسید.[۱]

۲ ـ ۶. مرجئه

به نظر می‌رسد، گذشته از عثمانیه، فرقه مرجئه نیز در این عصر قابل توجه بوده‌اند. دیدگاه کلامی مرجئه در مورد مرتکب گناه کبیره و همچنین کافی دانستن ایمان قلبی برای نجات انسان از سوی آنان، باعث به‌وجود آمدن نوعی دیدگاه تسامحی در آنان گردیده بود که می‌توانستند گروه‌های مختلف کلامی و سیاسی، از جمله دولت اموی را تحمل نمایند و با آنان کنار آیند. البته در مورد چگونگی ارتباط یا پیوند مرجئه با امویان مباحث مختلفی مطرح شده است.

برخی بر این باورند که اینان به علت داشتن همین عقاید تسامح‌جویانه، زمینه تداوم و گسترش دولت اموی را فراهم آورده‌اند و امویان نیز به سبب بهره‌ای که از انتشار این‌گونه اندیشه‌ها می‌بردند، از آنان حمایت می‌نمودند. البته دیدگاهی دیگر، این پیوند را چندان مورد تأیید قرار نمی‌دهد و دست‌کم در مواردی ستیز مرجئه را با امویان آشکار می‌سازد. مادلونگ در مورد این ارتباط و دیدگاه مرجئه در خصوص امویان چنین قضاوت می‌کند:

> هرچند آنها (مرجئه) در اصل با خلافت امویان مخالف نبودند و بر روی هم بر این باور بودند که مسلمانان با مسلمانان دیگر جز از برای دفاع از خود نباید بجنگند، پای آنها در شورشهای ضد امویِ عبدالرحمان بن اشعث و یزید بن مهلب به میان کشانده شد.[۲]

وی همچنین از حضور مرجئه در صحنه دفاع از تازه مسلمانان چنین یاد کرده است:

> از درگیری مرجئه در مبارزه برای باز پس‌گیری حقوق موالی و درگرویدنهای گروهی به اسلام در سرزمینهای خاوری، نخستین‌بار در زمان عمر دوم خلیفه اموی سخن رفته است.[۳]

حسین عطوان نیز بر این باور است که گروهی از مرجئه با بنی‌امیه سازش می‌کردند و جماعتی دیگر با آنان از در ستیز بر می‌آمدند:

---

۱. سبحانی، جعفر، الشیعة فی موکب التاریخ، ص ۱۱۴ـ۱۱۶.

۲. مادلونگ، ویلفرد، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، ج۷، ص ۳۸.

۳. همان، ج ۷، ص ۳۹.

قدریان در محافل مرجئه پرورش یافتند و سپس به انگیزه اعتراض بر سازش و نرمش مرجئه با بنی‌امیه و ناروا شمردن سکوت ایشان در برابر مخالفتهای امویان با قرآن و سنت پیامبر و رد خموشی گزیدن آنان در برابر ظلم و تعدی بنی‌امیه بر امت مسلمان، از ایشان کناره گرفتند.[۱]

نویسنده مذکور در مورد رفتار مرجئه جبریه چنین می‌نویسد:

مرجئه جبریه، گروهی سیاسی، انقلابی و مبارز بوده‌اند. آنان انحصارطلبی امویان را در زمینه حکومت تقبیح می‌کردند و نظریه ایشان را درباره خلافت و موروثی بودن حکومت رد می‌کردند و با اعمال و رفتارهای مختلف آنان به مبارزه بر می‌خواستند. از مفاسد مالی بنی امیه پرده بر می‌داشتند و سر انجام هدف پایان دادن به قدرت و ساقط کردن حکومت ایشان را دنبال می‌کردند. رهبران مرجئه جبریه، هرگاه فرصتی پیش می‌آمد و یا در خود احساس قدرتی می‌کردند، به نبرد با امویان بر می‌خواستند. نهضتها و قیامهای این فرقه، از زمان عبدالملک بن مروان به بعد، یعنی تا زمان مروان بن محمد نه تنها متوقف نشد، بلکه همچنان ادامه یافت و خلفای اموی نیز متقابلاً با آنان مبارزه و شدیداً سرکوبشان می‌کردند.[۲]

براساس آنچه این دو پژوهشگر نیز بر آن تأکید کرده‌اند، چه‌بسا بتوان گفت که مبارزه و درگیری مرجئه با امویان، در اوایل عصر این دولت وجود نداشته و همچنین به همه شاخه‌های این فرقه مربوط نمی‌شده است. افزون بر این، چنین مبارزه‌ای هیچ‌گاه به پایه درگیری شیعیان یا خوارج با امویان نمی‌رسیده است.

۳ـ ۶. خوارج

هرچند اکثریت هسته اصلی خوارج که در عصر حکومت امام علی (ع) و پس از نبرد صفین شکل گرفتند، در جنگ نهروان به قتل رسیدند و نبرد فوق، ضربه مهلکی بر این فرقه وارد آورد، اما باقی‌مانده آنان با طرفدارانی که جذب نمودند، به یکی از جریانهای مهم سیاسی ـ اجتماعی در دوره امام حسن (ع) و عصر امویان تبدیل شدند. از آنجایی که خوارج بر عکس مرجئه، هموار به‌دنبال ستیز با امویان بودند، بخشی از توان دولت اموی به سرکوبی این فرقه معطوف می‌گشت، همان‌گونه که خوارج نیز در مقابل، قیامهای متعددی را بر ضد سلطه امویان به راه می‌انداختند. مواضع خوارج در عصر امام حسن (ع) تا حدود زیادی روشن است. به نظر می‌رسد آنان به سبب کینه‌ای که از امام علی (ع) و شیعیان، به‌ویژه به‌واسطه

---

۱. عطوان، حسین، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، ترجمه حمیدرضا شیخی، ج ۷، ص ۱۶.
۲. همان، ص ۱۰۱.

نبرد نهروان در دل داشتند، از بیعت با آن حضرت در آغاز حکومت پرهیز کردند. خوارج به‌تدریج همچون معاویه در مقابل حکومت امام حسن (ع) قرار گرفتند و با تضعیف آن، ناخودآگاه زمینه غلبه امویان را فراهم آوردند. هنگامی که به‌دنبال لشکرکشی معاویه به سوی عراق، سپاه امام حسن (ع) در مقابل سپاه شام قرار گرفت، خوارج در حمله به خیمه آن حضرت و غارت آن، نقش اساسی داشتند، همان‌طور که یکی از خوارج به‌نام جراح بن سنان اسدی، با وارد کردن ضربه خنجری به پای امام در ساباط مدائن، وی را به شدت مجروح و از لحاظ جسمی ناتوان ساخت و این امر در متفرق شدن سپاه امام حسن (ع) و فراهم آمدن زمینه‌های صلح آن حضرت با معاویه، تأثیر فراوانی گذاشت. پس از تسلط معاویه بر عراق، ستیز وی با خوارج آغاز گشت. او پس از صلح و هنگامی که هنوز امام حسن (ع) در کوفه بود، از وی خواست تا در سرکوبی خوارج او را یاری دهد که حضرت آن را نپذیرفت و معاویه اهالی کوفه را به انجام این سرکوبی وادار کرد.[1]

این درگیری‌های معاویه چه‌بسا آغاز در افتادن امویان با خوارج بود و پس از آن، در سراسر عصر آنان ادامه یافت. منابع تاریخی پرده از قیامهای متعددی بر می‌دارند که در عصر امویان توسط خوارج راه‌اندازی شده است. این حرکتها نه تنها در سرزمینهای شرق خلافت روی داد، بلکه به افریقا و حتی اندلس نیز کشانده شد. در زمان معاویه، خوارج به رهبری مستورد بن علقه در سال ۴۳ ق و خراش عجلی در سال ۵۲ ق، و نیز عروة بن ادیه در سال ۵۸ ق در کوفه سر به شورش برداشتند. در بصره نیز یزید مالک باهلی به سال ۴۵ ق حرکت خوارج را رهبری کرد، همان‌گونه که در همین دوره، مرداس بن حدیر در آخرین سال حیات معاویه، در اهوازخوارج را به شورش واداشت. در روزگار عبدالملک، خوارج در جزیره، آشوبی را به رهبری صالح بن مسّرح راه اندازی کردند که محمد بن مروان به سوی آنان اعزام گردید و در این درگیری‌ها، صالح به قتل رسید. شبیب بن یزید شیبانی که جانشین صالح شد، قیام را به کوفه کشاند و سپس به طرف اهواز رفت، اما به هنگام عبور از پل نهر دجیل به سال ۷۷ ق از اسب فرو افتاد و غرق شد.[2] در دوره دیگر خلفای اموی نیز شورشهای خوارج‌همچنان ادامه یافت. در زمان مروان بن محمد، آخرین حاکم اموی به‌علت آشفتگی گسترده‌ای که به خلافت راه یافته بود، قیامهای خوارج گسترش یافت. خوارج به رهبری سعید بن بهدل شیبانی در جزیره قیام کردند. آنها حتی در مدینه نیز شوریدند و بر آن شهر تسلط یافتند. به‌گفته یعقوبی، مردم شهر مدینه ناچار بودند پشت سر حمزه خارجی

---

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۵.
۲. همان، ج ۴، ص ۱۵۱ - ۱۷۷.

نماز بگذارند، اما دوباره در منزل آن را قضا کنند.[۱]

بی‌تردید می‌توان قیامهای متعدد خوارج را، به‌ویژه آنچه در پایان این سلسله روی داد، از عوامل مؤثر در سقوط دولت اموی قلمداد کرد.

۷. حوادث شهادت و دفن آن حضرت

به‌رغم آنکه امام حسن (ع) از حکومت کناره گرفته بود، تحمل وجود ایشان برای دولت اموی دشوارمی‌نمود؛ زیرا آن حضرت می‌توانست در رهبری و هدایت شیعیان و ایجاد روح حرکت و جوشش در آنان، هرچند به‌طور مخفی و آرام مؤثر باشد. به‌ویژه زمانی که معاویه تصمیم گرفت تا فرزند خویش را به‌عنوان جانشین خود مطرح سازد و خلافت را موروثی کند، وجود شخصیتی چون امام حسن (ع) مانع بزرگی بر سر راه او بود.

بدین جهت، معاویه بارها در هنگام اقامت امام در مدینه، تصمیم به کشتن مخفیانه وی گرفت و به اقداماتی در این زمینه دست زد، اما نتیجه‌ای نگرفت. تا آنگاه که با همکاری همسر آن حضرت یعنی جعده، به این آرزوی خود جامه عمل پوشاند. امام حسن (ع) چون در آستانه رحلت قرار گرفت، برادر خود حسین بن علی (ع) را فرا خواند به او چنین فرمود:

> این سومین مرتبه‌ای است که من مسموم می‌شوم و در گذشته چون امروز مسموم نشده‌ام. من امروز وفات خواهم کرد. چون درگذشتم، مرا کنار رسول خدا (ص) دفن کن که کسی سزاوارتر از من در نزدیکی به او نیست. مگر آنکه از این کار منع شوی که در آن صورت، نبایستی به اندازه حجامتی خون‌ریزی شود.[۲]

هنگامی که امام حسن (ع) به شهادت رسید، امام حسین (ع) پیکر پاک او را به مدفن پیامبر (ص) انتقال داد، اما مروان بن حکم و سعید بن عاص از دفن او در کنار پیکر پیامبر (ص) جلوگیری کردند.[۳] همچنین نقل شده که عایشه نیز ایستادگی و مخالفت کرده و گفته است من اجازه چنین دفنی را نمی‌دهم؛ زیرا آنجا خانه من است اما چون قاسم بن محمد بن ابی‌بکر به او گفت که آیا می‌خواهی چون روز جمل فتنه‌ای دوباره پدیدآوری وی بازگشت. هنگامی که از دفن امام حسن (ع) در کنار پیامبر (ص) ممانعت به عمل آمد، کسانی که جنازه را تشییع می‌کردند، از حسین (ع) اجازه خواستند تا با مروانیان درگیر شوند، اما آن حضرت وصیت امام حسن (ع) را یادآوری کرد و به‌دنبال آن، بدن آن حضرت را در بقیع به

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۹ ـ ۳۴۰.
۲. همان، ص ۲۲۵؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۶ ـ ۲۱.
۳. نهایة الارب، ج ۲۰، ص ۳۲۱.

خاک سپردند.[1]

بدین ترتیب با دسیسه معاویه، امام حسن (ع) بنا بر قول مشهور، در بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاه هجری به شهادت رسید.

خلاصه

شرایط سیاسی و اجتماعی و تحولات نظام قدرت، از جمله مسائل تأثیرگذار بر جریانهای فکری و اعتقادی است. تشیع نیز از این چرخه برکنار نبوده است و تاریخ آن را بایستی در همین راستا بررسی کرد. عصر امام حسن (ع)، به لحاظ تحولات سیاسی به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول، با آغاز حکومت آن حضرت که درپی شهادت امام علی (ع) و بیعت با وی انجام گرفت آغاز می‌شود و تا صلح با معاویه ادامه می‌یابد. بخش دوم، سالهای پس از صلح تا شهادت و مسموم شدن آن حضرت را در بر می‌گیرد.

بخش نخست هرچند به لحاظ زمانی چند ماه بیشتر نپایید، اما در مقایسه با بخش دوم که قریب یک دهه ادامه یافت، برای تشیع بسیار با اهمیت بود؛ زیرا در طی مدت مذکور، امام حسن (ع) به‌عنوان پیشوای شیعیان، بخش مهمی از قدرت سیاسی و اجتماعی را در اختیار داشت و این امر زمینه تحرک و فعالیت شیعیان را فراهم می‌آورد. بر عکس دوره پس از صلح را می‌توان عصر محنت شیعیان به حساب آورد؛ زیرا با انتقال نهایی قدرت به امویان و تسلط معاویه بر جامعه اسلامی، سختگیری شدیدی در مورد شیعیان اعمال گردید و روز به روز بر دامنه این سیاست افزوده گشت و حاکمیت سیاسی به براندازی جریان تشیع و کنار زدن رهبری آن همت گماشت. شهادت امام حسن (ع)، نمود دشوارترین مرحله از تاریخ تشیع در پایان دهه پنجم هجری به شمار می‌آید.

محورهای مطالعاتی

۱ ـ بررسی نقش شیعیان در جریان بیعت با امام حسن (ع).
۲ ـ شناخت چهره‌های برجسته شیعه و مواضع آنان در عصر امامت امام حسن (ع).
۳ ـ مطالعه دسته‌بندی موجود بین طرفداران امام حسن (ع) در دوره حکومت آن حضرت.
۴ ـ بررسی چگونگی پراکندگی شیعیان در عصر امامت امام حسن (ع).
۵ ـ مقایسه وضعیت شیعیان در دوره حکومت امام حسن (ع) و پس از صلح با معاویه.
۶ ـ بررسی علت مخالفت برخی از طرفداران امام حسن (ع) با صلح.

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ نهایة الارب، ج ۲۰، ص ۳۲۲.

فصل ششم

تشیع در دورهٔ امامت امام حسین (ع)

مقدمه

عصر امامت امام حسین (ع) که قریب دوازده سال تداوم داشت، با شهادت برادرش امام حسن (ع) در صفر سال ۵۰ھ[۱] آغاز شد و تا محرم سال ۶۱ھ ادامه یافت. بررسی تاریخ تشیع در این مقطع، با عواملی چند ارتباط تنگاتنگ دارد. عامل نخست، شرایط و تحولات خلافت اموی در دورهٔ مذکور است. از این منظر، این دوره به دو بخش جداگانه تقسیم می‌شود. بخش اول، از سال ۴۹ھ تا ۶۰ ھ، یعنی دههٔ آخر حکومت معاویه را دربرمی‌گیرد و بخش دوم، شامل حدود هفت ماه از دورهٔ یزید است که از رجب سال ۶۰ھ شروع، و تا محرم سال ۶۱ھ ادامه می‌یابد.

عامل دیگر، شخصیت آن حضرت است که به عنوان امام و پیشوای شیعیان در آن زمان، تأثیر شگرفی بر تاریخ تشیع بر جای نهاده است. بارزترینِ این تأثیرات، قیام آن حضرت برضد دولت اموی، یعنی رویداد سترگ عاشوراست. حادثه عاشورا، از بزرگ‌ترین حوادثی است که از زمان وقوع تاکنون، همواره بر تاریخ تشیع اثرگذار بوده است. این اثرگذاری به گونه‌ای بوده که کسانی به نادرست، پیدایش تشیع را نیز به دنبال بروز این حادثه دانسته‌اند.[۲]

افزون بر این، عملکرد جامعه شیعه در آن روزگار نیز می‌تواند به عنوان عامل سومی در مطالعه تاریخ تشیع در دوره مذکور مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

براساس آنچه تاکنون آوردیم، پژوهش و بررسی تاریخ تشیع در عصر امامت امام حسین (ع) را طی مباحثی چند به انجام خواهیم رساند. نخست به بررسی زندگانی و سیره امام حسین (ع) بعنوان امام و پیشوای شیعیان، به‌ویژه حادثه عاشورا و همچنین تحولات خلافت خواهیم پرداخت و سپس، دیگر مسائل مربوط به تاریخ تشیع را در مقطع زمانی مذکور و با توجه به تحولات مهم بررسی خواهیم کرد.

---

۱ . براساس قول دیگری شهادت امام حسن(ع) در سال ۴۹ واقع شده است.

۲ . ر.ک: تشیع در مسیر تاریخ، ص۱۸۹.

۱. امام حسین (ع) از ولادت تا امامت

حسین بن علی (ع) براساس قول معروف، در سوم شعبان سال سوم یا چهارم هجرت و در شهر مدینه زاده شد.[۱] کنیه آن حضرت ابوعبدالله و القابش طیّب، سید، زکی، رشید، وفی و سبط است.[۲] از دوران کودکی و نوجوانی آن حضرت، اطلاعات چندانی در دست نیست و بیشتر منابع، به بررسی سیره آن حضرت در دورهٔ امامت، به‌ویژه چگونگی شهادت ایشان پرداخته‌اند. امام حسین (ع) در دوران کودکی با جدش پیامبر اسلام (ص) بسیار مأنوس بود و سخنان چندی از رسول خدا (ص) در مورد او و همچنین برادرش امام حسن (ع) نقل شده است.[۳] اما حدود هفت سال بیشتر از عمر مبارکش نگذشته بود که پیامبر خدا (ص) رحلت کرد. اندکی بعد، امام حسین (ع) مادرش حضرت فاطمه (س) را نیز از دست داد. وی در دوران نوجوانی و جوانی نیز با سختی‌های فراوانی مواجه بود که ریشه در شرایط سیاسی خاصی داشت که پس از رحلت پیامبر برای پدر و خاندان او ایجاد گردید. در مورد رفتار و نقش امام حسین (ع) در دوره سه خلیفه پس از پیامبر، اطلاعات چندانی در دست نیست و تنها برخی منابع، اخبار محدودی در این زمینه نقل کرده‌اند که تردیدهایی در درستی‌شان وجود دارد. برای نمونه، ابن خلدون روایت کرده که آن حضرت همراه برادرش در جنگهای اعراب مسلمان در مناطقی از ایران همچون طبرستان شرکت نموده است.[۴] همچنین از گفته ابن‌خلدون برمی‌آید که امام حسین (ع) در نبردی در شمال آفریقا در دوره عثمان، حضور داشته است.[۵] نیز آن حضرت به هنگام محاصرهٔ خانه عثمان، همراه برادرش امام حسن (ع) و به دستور پدر، مأمور حفاظت از جان خلیفه بوده است.[۶] زمانی که پس از کشته شدن عثمان، زمام حکومت در اختیار علی (ع) قرار گرفت، به نظر می‌رسید شرایط مناسب‌تری برای آن حضرت و خاندانش فراهم آمده بود، ولی دشواری‌های حکومت و بروز فتنه‌هایی از سوی معاویه، طلحه، زبیر و خوارج، این تصور را از بین برد. امام حسین (ع) در دوران حکومت پدر، همواره همچون برادرش امام حسن (ع) در کنار آن حضرت بود و در حوادث مهم حضور داشت.

---

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج۲، ص۳۳.
۲. الفصول المهمه ...، ص۱۶۸.
۳. ر.ک: الإرشاد...، ج۲، ص ۳۴ - ۳۵.
۴. ابن‌خلدون، عبدالرحمان بن محمد، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۸۲.
۵. همان، ص ۵۷۴.
۶. ر.ک: نهایة الارب، ج ۱۹، ص ۴۸۸، ۴۹۱ و ۴۹۵.

۱ـ۱. مواضع امام حسین (ع) در دورهٔ امامت امام حسن (ع)

با شهادت امام علی (ع)، دوران امامت و همچنین حکومت امام حسن (ع) آغاز شد. اگرچه دوران حکومت آن حضرت کوتاه بود، ولی عصر امامت ایشان قریب نه سال ادامه یافت. امام حسین (ع) در تمام این مدت برادرش را در همه حوادث همراهی کرد. آنچه در پاره‌ای از روایات در مورد برخی اختلافات در مواضعی همچون صلح با معاویه بین آن دو وارد شده است،[۱] نمی‌تواند صحت داشته باشد؛ زیرا مواضع امام حسین (ع)، پس از شهادت برادرش در مورد معاویه و صلح، هیچ‌گونه تفاوتی با مواضع امام حسن (ع) نداشت. همچنین این‌گونه روایات نادر، با وجود روایت متواتر و مشهورتر کنار گذاشته می‌شوند. بلاذری و ابوحنیفه دینوری که هردو از نویسندگان متقدم‌اند، روایاتی در این زمینه آورده‌اند. در روایتی آمده است که حجر بن عدی، اولین کسی بود که حسن بن علی (ع) را پس از صلح با معاویه، بر آنچه انجام داده بود سرزنش کرد و به بازگشت به جنگ فراخواند. او به امام حسن (ع) گفت: «ای پسر رسول خدا! دوست داشتم قبل از آنچه دیدم مرده بودم. تو ما را از عدل به جور آوردی، پس حقی را که بر آن بودیم ترک کردیم و به باطلی که از آن پرهیز می‌کردیم، در آمدیم». کلام حجر بر امام حسن (ع) دشوار آمد، از این‌رو به او فرمود: «من تمایل اکثریت مردم را به صلح دیدم و اینکه از جنگ کردن پرهیز می‌کردند و من دوست نداشتم آنها را بر چیزی که کراهت داشتند وادار کنم. همچنین برای حفظ جان شیعیان خاص خود صلح کردم». در ادامه این روایت آمده است: پس حجر بن عدی همراه عبید بن عمرو از نزد امام حسن (ع) خارج شد و بر حسین (ع) وارد گردید و به آن حضرت گفت: ای اباعبدالله! ذلت را با عزت خریدید؛ کم را پذیرفتید و بسیار را رها کردید. اکنون حسن را با عقیده‌اش در مورد صلح رها کن و شیعیان خود را از کوفه و غیر آن جمع نما. امام حسین (ع) فرمود: به درستی که ما بیعت کرده و پیمان بسته‌ایم و راهی جهت نقض پیمان ما وجود ندارد.[۲]

روایت دیگر، در مورد جمع بسیاری از شیعیان کوفه، همچون علی بن محمد بن شیبر همدانی وارد شده که چون امام حسن (ع) پس از صلح، به درخواست آنها برای رها کردن پیمان صلح و انجام جنگ با معاویه پاسخ منفی داد، نزد امام حسین (ع) رفتند و پاسخ برادرش را به درخواست خود نزد او مطرح نمودند. امام حسین (ع) خطاب به آنها فرمود:

---

۱ . ر.ک: اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج ۲، ص ۲۰.

۲ . أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶۶؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۰.

ابومحمد درست گفته است. بایستی هرکدام از شما تا زمانی که معاویه زنده است، در خانه خود بنشینید.[۱]

۲. دورهٔ امامت امام حسین (ع) تا مرگ معاویه

با شهادت امام حسن (ع)، امامت شیعیان بر عهده امام حسین (ع) قرار گرفت. نه تنها مواضع امام حسین (ع) در دوران امامت برادرش با او یکسان بود، بلکه پس از مسموم شدن امام حسن (ع) و انتقال امامت شیعیان به آن حضرت، همواره بر آن مواضع پای فشرد و آن را حفظ کرد. در واقع عامل اصلی بقاء بر مواضع پیشین از سوی امام حسین (ع)، تداوم شرایط سیاسی ـ اجتماعی زمان گذشته بود.

در منابع تاریخی، روایات قابل توجهی یافت می‌شود که به بررسی این مقطع از زندگانی و سیره امام حسین (ع) پرداخته‌اند. ابو حنیفه دینوری در روایتی آورده است که: چون خبر وفات (امام) حسن به اهالی کوفه رسید، بزرگان آنان جمع شدند و به (امام) حسین نامه نوشتند و به او تعزیت گفتند. پس نوشتند که ما رأی برادرت را در دفع جنگ شناختیم و می‌دانیم که تو بر دوستان مهربان و بر دشمنان خشن هستی و در اجرای اوامر الهی پافشاری می‌ورزی. اگر طالب جنگی، نزد ما بیا که ما جانهای خود را برای مرگ به همراه تو آماده ساخته‌ایم. پس (امام) حسین در پاسخ آنها نوشت: نظر من چنین نیست. مادامی که معاویه زنده است، به زمین بچسبید، در خانه‌ها کمین کنید و خود را در معرض تهمت قرار ندهید. پس اگر خداوند برای او امری پیش آورد و من زنده بودم، نظر خود را برای شما خواهم نوشت.[۲]

بلاذری نیز روایتی مانند این را نقل کرده است[۳] و شیخ مفید نیز این موضوع را با اندک تفاوتی آورده است. به گفته وی، چون امام حسن (ع) از دنیا رفت، شیعیان عراق به جنبش درآمدند و برای امام حسین (ع) نامه نوشتند که ما معاویه را از خلافت عزل کرده‌ایم و با شما بیعت می‌کنیم. ولی امام حسین (ع) از بیعت با ایشان خودداری کرد و به آنها یادآور شد که همانا میان من و معاویه عهد و پیمانی است که شکستن آن جایز نیست تا زمان آن به پایان رسد. چون معاویه بمیرد، در این کار اندیشه خواهم کرد.[۴]

---

۱. الاخبار الطوال، ص ۲۲۱.

۲. همان، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲.

۳. ر.ک: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶۶.

۴. الإرشاد...، ج ۲، ص ۴۱.

امام حسین (ع) در این دوران که تا مرگ معاویه ادامه داشت و قریب یازده سال طول کشید، همواره این مواضع را حفظ کرد و به‌رغم آنکه شیعیان کوفه با او رفت و آمد داشته‌اند و همیشه او را به جنگ با دولت اموی فرامی‌خواندند، به قیامی دست نزد. البته اتخاذ چنین موضعی از سوی امام حسین (ع)، هرگز به معنای سکوت مطلق او یا تأیید و پذیرش اقدامات ناشایست دولت اموی و شخص معاویه به‌شمار نمی‌رفت؛ زیرا آن حضرت در مواقعی با بیان مستقیم یا نامه‌نگاری، اقدامات نادرست معاویه را بدوگوشزد می‌کرد و مخالفت درونی خود را با وی آشکار می‌ساخت. اینک به نقل مواردی از اعتراضهای امام حسین (ع) به معاویه می‌پردازیم:

۱ـ در سالی که حجر بن عدی و یارانش به شهادت رسیدند، معاویه در برخوردی که با امام حسین (ع) داشت، به آن حضرت گفت: می‌دانی که با حجر و یارانش که همه از شیعیان پدرت بودند چه رفتاری کردم؟ امام فرمود: نه! معاویه گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر جسدشان نماز گزاردیم. امام حسین (ع) در پاسخ معاویه فرمود: آن گروه در روز قیامت تو را به محاکمه خواهند کشاند. سپس آن حضرت معاویه را از تعرض به بنی‌هاشم بازداشت.[1]

۲ـ مروان بن حکم، حاکم وقت مدینه به معاویه خبر داد که مردانی از عراق با حسین بن علی در رفت و آمدند و وی از قیام آنها در امان نیست. معاویه ابتدا در پاسخ به مروان تذکر داد که از تعرض به آن حضرت بپرهیزد و تا زمانی که امام حسین (ع) دست به کاری نزده است، برای وی مزاحمتی فراهم نیاورد و تنها از او مراقبت نماید و در کمین وی باشد، سپس نامه‌ای به امام حسین (ع) نوشت و در آن اینچنین آورد:

> به من درباره تو خبرهایی رسیده است که اگر راست باشد، سزاوار تو نیست و من تو را از ارتکاب چنین کارهایی بر حذر می‌دارم. هرکس پیمانی بندد، سزاوار است که بر پیمان خود استوار بماند. اگر در مورد من نیرنگ زنی، من نیز دست به نیرنگ خواهم زد. از همراهی با افراد کم‌خرد و بی‌دانش دوری گزین.

امام حسین (ع) در پاسخ این نامه، نامه تندی به معاویه نوشت و به وی پاسخ قاطعی داد. بخشهایی از نامه آن حضرت چنین است:

> نامه‌ات را دریافت کردم. نوشته بودی که دربارهٔ من مطالبی شنیده‌ای که برایت گوارا نبوده است و به نظر تو، چنین کارهایی شایسته من نیست. درباره این گزارشها باید بگویم که این داستانها را گزارشگران سخن‌چین ساخته‌اند؛ همانها که تلاششان

---

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۰.

جدایی افکندن بین افراد هم‌پیمان است. البته گمراهان همواره دروغ می‌گویند. من هرگز قصد نبرد با تو را نداشته و پرچم ناسازگاری با تو را بر نیفراشته‌ام و از اینکه در این زمینه مطالبی می‌نویسم، فقط به منظور اتمام حجت است و بس. من از عذاب الهی بیم دارم و احساس وظیفه می‌کنم که واقعیت را برای تو بگویم، تا تو و هم‌پیمان ستم‌پیشه بی‌دینت عذری نداشته باشید.

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که حجر بن عدی راکشتی و یاران او را شهید کردی. تو آنان را با ظلم و ستم کشتی، در حالی که به آنها پیمانهایی داده و با ایشان عهدهایی استوار بستی و خاطرشان را آسوده ساختی.

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که عمرو بن حمق خزاعی، یکی از بزرگان اصحاب خاتم الانبیا راکشتی؛ همان فرد نیکوکاری که رنج عبادت، روی او را فرسوده و تنش را نحیف ساخته بود.

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که زیاد را در حریم اسلام به پدرت ابوسفیان نسبت دادی، در حالی که او در خانه عُبید ثقفی به دنیا آمده بود. تو او را پسر ابوسفیان و برادر خود خواندی، در صورتی که رسول الله فرمودند: فرزند متعلق به صاحب بستر است و نصیب زناکار سنگ است. تو این کار را از روی هواپرستی و دنیاطلبی انجام دادی و سپس او را بر مسلمانان مسلط ساختی تا آنها را بکشد و دستها و پاهایشان را ببرد، چشمانشان راکور کند و آنان را بر شاخه‌های درخت خرما بیاویزد.

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که به زیاد ـ در پاسخ نامه او نسبت به حضرمی‌ها که شیعه علی بودند ـ فرمان دادی که همه دوستداران و پیروان علی (ع) را به قتل برساند. او نیز امرت را اطاعت کرد، آنان راکشت و برخی را مُثله کرد.

ای معاویه! من فتنه‌ای بالاتر از فروانروایی تو برای جامعه اسلامی سراغ ندارم و بزرگ‌ترین اندیشه‌ام برای دین خودم و امت جدم آن است که با تو بستیزم و این کار را فضیلتی بزرگ می‌شمارم. تو بر مرکب نادانی سواری و به این سو و آن سو می‌تازی. این تو هستی که پیمان‌شکنی و به جانم سوگند که هیچ‌یک از شروط صلح را به جا نیاوردی.

ای معاویه! می‌بینم که خود را هلاک کرده‌ای، دینت را تباه ساخته‌ای و امت اسلامی را بیچاره نموده‌ای. بدان که به حساب کارهایت رسیدگی خواهند کرد.[1]

گفته شده چون معاویه این نامه را خواند، گفت که حسین در سینه خود کینه‌ای داشت که تاکنون بروز نداده بود.[2]

---

۱. الامامة و السیاسة، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۲؛ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ج ۱، ص ۲۵۰ ـ ۲۵۹.

۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۵۹.

۳ـ در آن زمان که معاویه می‌کوشید تا از مردم شهرهای مختلف اسلامی برای پسرش یزید بیعت بگیرد، به علت دشواری‌هایی که بر سر راه می‌دید، خود برای این امر به مدینه سفر کرد. امام حسین (ع) از شمار معدود کسانی بود که حاضر به بیعت با یزید نبود. از این‌رو، معاویه با آن حضرت ملاقات کرد و درصدد برآمد تا با سخنانی دروغ، از یزید چهره‌ای موجه ترسیم نماید و امام را به بیعت با او راضی سازد. اما پس از سخنان معاویه، حسین بن علی(ع) به او چنین فرمود:

ای معاویه! تو در فزون‌طلبی دچار افراط شدی، در برتری بخشیا.ن ناشایستگان اجحاف نمودی و از پرداخت حق سرباز زدی، گویی می‌خواهی مردم را دربارهٔ یزید به گمراهی بکشانی. ای معاویه! یزید خود بهترین معرف خویش است و آنچه در درون دارد را بر همگان بروز داده است. اگر می‌خواهی اوصاف یزید را بگویی، از سگهای شکاری‌اش خبر ده، از دخترانی که با او به عشرت سرگرم‌اند سخن بگو و از کنیزکان نوازنده‌ای که در بزمهای مستانه برای او می‌نوازند گفتگو کن. به خدا سوگند، تو همواره در صدد انجام کارهای ناروا هستی و جز ستم و بیداد، کار دیگری نکرده‌ای. جنایتهای تو همه جا را فراگرفته است.[1]

۴ـامام حسین (ع) در حدود سالهای پایانی حیات معاویه، از صحابه پیامبر و فرزندان آنها که در آن زمان زنده بودند، درخواست کرد تا در یک گردهمایی در سرزمین منی حضور یابند. قریب هزار تن از آنان دعوت او را پاسخ گفته و در آن محل فراهم آمدند، آنگاه امام حسین (ع) در میان آنان به سخنرانی پرداخت. در بخشهایی از سخنان آن حضرت چنین آمده است:

«از گفتار خداوند پند گیرید و به سرنوشت عالمان و احبار یهود که به دلیل ترس و طمع، ستمکاران را از ستم بازنداشتند و خداوند آنها را نکوهش کرد، بنگرید». سپس امام آنان را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت کرد و از آنان خواست تا برای حق قیام نمایند: «شگفتا! چرا از اینکه زمین در اختیار مردمی نیرنگ‌باز و ظالم است، در شگفت نباشم. خدایا! تو می‌دانی که ما برای رقابت در سلطنت و به سبب دنیاطلبی چنین اظهاراتی نکرده‌ایم، بلکه برای آن است که دین تو را برپا داریم، سرزمینهایت را اصلاح نماییم و بندگان ستمدیده تو را آسوده کنیم تا به امور واجب و احکام تو عمل شود». امام (ع) در پایان دوباره از آنان خواست تا وی را یاری دهند.[2]

با ذکر مواردی که گذشت، روشن گردید که امام حسین (ع) در دوره امامت خود در زمان

---

۱. الامامة و السیاسه، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۷.

۲. ابن‌شعبه حرّانی، ابومحمد بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۴۰ ـ ۲۴۳.

معاویه، از یک طرف بر مواضع خود مبنی بر عدم شورش و درگیری با حکومت پافشاری می‌کرد و از طرف دیگر، با نامه‌ها و سخنان خود، سنت الهی امر به معروف و نهی از منکر را پیاده می‌ساخت و اقدامات ناشایست معاویه را مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌داد و مواضع و روش صحیح خود را برای مسلمانان به نمایش می‌گذاشت.

۳. امام حسین (ع) از مرگ معاویه تا حادثه عاشورا

۱ـ ۳. مرگ معاویه و آثار آن

معاویه در ماه رجب سال ۶۰هـ، پس از حدود بیست سال حکومت مطلقه بر قلمرو اسلامی مُرد. وی حدود شانزده سال به فرمان عمر و عثمان، و قریب پنج سال در دوره حکومت امام علی (ع) با زور و عصیان، زمام قدرت را در شام به دست داشت. معاویه طی این سالهای طولانی، با استفاده از تجارب رومیان، ارتشی قوی برای خود فراهم آورده بود که حامیان اصلی وی بودند. او که مردی مکار و حیله‌گر بود،[1] همیشه در یک دست شمشیر و در دست دیگر مال داشت و تاکاری با زر حل می‌گشت، به زور متوسل نمی‌شد. این اشراف‌زاده اموی که پدرش سالها در مقابل پیامبر (ص) ایستادگی کرد و سرانجام به هنگام فتح مکه و با زور و ترس، مسلمان شد، در آغازِ مخالفتش با امام علی (ع) و پس از آن در سراسر دوره حکومتش، تبلیغات گسترده‌ای را با کمک خطیبان و حدیث‌دانان وابسته، در قالب خون‌خواهی عثمان و لعن و نفرین به علی (ع)، راه‌اندازی کرد، تا پایه‌های نامشروع حکومت اموی را استوار سازد. متأسفانه تبلیغات او در مناطقی چون شام بسیار مؤثر افتاد، به‌گونه‌ای که بعدها سران شام در حضور ابوالعباس سفاح قسم خوردند که پیش از آنکه بنی‌عباس به خلافت برسند، برای پیامبر خویشاوندان و خاندانی جز بنی‌امیه نمی‌شناختند.[2] همچنین به گفته مسعودی، کار اطاعت و تسلیم شامیان در برابر وی بدانجا رسیده بود که وقتی به سوی صفین می‌رفت، روز چهارشنبه با آنها نماز جمعه خواند. در اثنای جنگ نیز شامیان عقل خود را تسلیم او کردند و گفتار عمرو بن عاص را که می‌گفت: چون علی عمار بن یاسر را به جنگ آورده است، پس علی قاتل اوست، پذیرفتند. پس از آن، کار بدانجا رسید که لعن علی را رسم کردند که کوچک بدان بزرگ می‌شد و بزرگ با آن می‌مرد.[3] معاویه از همان آغاز

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸.
۲. مروج الذهب،...، ج ۳، ص ۳۳.
۳. همان، ص۳۲.

حضور در شام، به تجمل‌گرایی روی آورد و حتی خلیفه به ظاهر سخت‌گیری چون عمر، در خصوص این اقدامات استاندار خود ممانعتی به‌عمل نیاورد.[۱] معاویه بعدها برخلاف سیره پیامبر(ص) و حتی خلفای نخستین، برای خود نگهبان و دربان گمارد، خلافت اسلامی را به سلطنت تبدیل نمود و اموال بیت‌المال را ملک شخصی خود به شمار آورد.[۲]

تمامی این ویژگی‌ها، از وی چهره‌ای مخوف و قدرتی مطلقه پدید آورده بود، به‌گونه‌ای که مخالفان وی در آن زمان تمامی روزنه‌های امید را بسته می‌دیدند و تنها چیزی که می‌توانست این شب سیاه را به پایان رساند، فرارسیدن مرگ وی بود. بر همین اساس، هم امام حسن (ع) و هم امام حسین (ع) به شیعیان توصیه می‌کردند تا زمانی که معاویه زنده است، از هرگونه حرکتی که موجب سوءظن او گردد، بپرهیزند.

با مرگ معاویه، این عصر تاریک به پایان رسید و پس از او، شرایط جدید و فضای تازه‌ای برای مخالفان اموی، به‌ویژه امام حسین (ع) و شیعیان او فراهم آمد. امام حسین (ع) در دوران معاویه با ولی‌عهدی یزید مخالفت کرد و تن به بیعت با او نداد. منابع تاریخی، از برخی افراد دیگر همچون عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر نیز یاد کرده‌اند که حاضر به بیعت با یزید نشده بودند.[۳]

۲ـ ۳. بیعت‌طلبی یزید از مخالفان

یزید چه در دوره معاویه و چه در آن هنگام که بر مسند قدرت تکیه زد، مهم‌ترین مانع حکومت خویش را، وجود مخالفانی می‌دانست که حاضر به بیعت با وی نشده بودند. بر این اساس، به‌دنبال مرگ معاویه و قبل از آنکه خبر مرگ وی به گوش همگان برسد، نامه‌ای به ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان، حاکم مدینه نوشت و از او خواست تا بدون درنگ و گذشت، از حسین بن علی (ع)، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت بگیرد.[۴] وقتی نامه یزید به ولید رسید، به‌رغم آنکه با حاکم قبلی مدینه، یعنی مروان بن حکم کدورتی داشت، وی را فراخواند و مأموریت خویش را با او در میان نهاد و با وی مشورت کرد. آنگاه کسی را به‌دنبال حسین بن علی (ع) فرستاد. هنگامی که فرستاده پیغام ولید را مطرح کرد، امام حسین (ع) که

---

۱. ابن مسکویه رازی، احمد بن علی، تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۴.
۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.
۳. الامامة والسیاسة، ص ۱۸۲-۱۸۶؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۹.
۴. الامامة والسیاسه، ص ۲۰۴؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۷؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

در آن ساعت با عبدالله بن زبیر در مسجد بود، در پاسخ ابن زبیر که پرسید: به نظر شما چه روی داده است؟ فرمود: گمان می‌کنم معاویه هلاک شده و اینان می‌خواهند قبل از انتشار خبر مرگ او از ما بیعت بگیرند. آنگاه سراغ بنی‌هاشم رفت و به اتفاق جمعی از آنها که همگی مسلح بودند، نزد ولید آمد و یاران خود را بیرون دارالحکومة گماشت تا اگر ولید قصد جان او کرد، با فریادِ خویش آنان را آگاه سازد و یارانش برای نجات او اقدام کنند. در آنجا بین امام و ولید سخنانی مبادله شد. امام حسین (ع) انجام بیعت را به زمانی دیگر و در حضور مردم موکول کرد و ولید باوجود مخالفت مروان، با این پیشنهاد موافقت کرد. این ملاقات بنابر نقلی، در شب بیست و هفتم رجب سال شصت هجری روی داد.[۱] امام حسین (ع) در شب بعد مدینه را ترک کرد و عازم مکه گردید، در حالی که عبدالله بن زبیر یک شب پیش از او مدینه را ترک کرده بود. آن حضرت در آخرین روز اقامت در مدینه، با کسانی از بنی‌هاشم و دیگران ملاقات کرد که از شمار آنان برادرش محمد حنفیه بود. درپی این ملاقات، آن حضرت وصیتی به محمد نوشت که بخشی از آن چنین است:

> به درستی که من به سبب خودخواهی یا به جهت خوشگذرانی یا برای ستمگری و فساد از مدینه خارج نمی‌شوم، بلکه هدفم از این خروج، طلب اصلاح در امت جدم می‌باشد. من می‌خواهم به سیره جدم و پدرم علی بن ابی‌طالب(ع) عمل کنم و امر به معروف و نهی از منکر نمایم.

۳ـ ۳. امام حسین (ع) در مکه

امام حسین (ع) پس از خارج شدن از مدینه، عازم مکه گشت و در اوایل ماه شعبان وارد آن شهر شد. مدت اقامت آن حضرت در مکه، چهارماه و اندی بود. ایشان طی ماه‌های شعبان، رمضان، شوال و ذی‌قعده، در مکه ماند و در هشتم ذی‌الحجه از آن شهر خارج شد.

۴ـ ۳. نامه‌های کوفیان

زمانی که خبر مرگ معاویه و عدم بیعت امام حسین (ع) با یزید و آمدن آن حضرت به مکه به کوفه رسید، جمعی از شیعیان در خانه سلیمان بن صرد جمع شدند. سلیمان به آنان گفت: معاویه مرده و حسین (ع) از بیعت با بنی‌امیه خودداری کرده است. شما شیعیان او هستید. اگر می‌دانید که وی را یاری می‌رسانید، آمادگی خود را به او اعلام کنید، اما اگر سستی

---

۱. الإرشاد...، ج ۲، ص ۴۴.

می‌کنید، او را فریب ندهید. گفتند: ما یاور او هستیم و با دشمنانش می‌جنگیم. آنگاه نامه‌ای به آن حضرت نوشتند و از ایشان برای آمدن به کوفه دعوت کردند.[۱] به‌دنبال این نامه، نامه‌های دیگری نیز به امام حسین (ع) نوشتند و از او خواستند تا با شتاب عازم کوفه شود.[۲]

۵ ـ ۳. اعزام مسلم بن عقیل

امام حسین (ع) به‌رغم نامه‌های فراوانی که دریافت کرده بود، به کوفیان اعتماد نکرد و برای کسب اطمینان کافی، به پسرعموی خود مسلم بن عقیل مأموریت داد تا با نامه آن حضرت به کوفه رود و شرایط واقعی آنجا را برای ایشان گزارش دهد. در نامه امام به کوفیان آمده بود که اگر گزارش مسلم با آنچه نوشته‌اید مطابق باشد، به سوی شما خواهم آمد. مسلم عازم کوفه شد. وقتی شیعیان از وجود او در کوفه باخبر گشتند، نزد او شتافتند. در مدت کوتاهی که از ورود مسلم به کوفه می‌گذشت، قریب هجده‌هزار نفر با او بیعت کردند. به‌دنبال این بیعت گسترده بود که وی نامه‌ای به امام حسین (ع) نوشت و از آن حضرت خواست تا هرچه زودتر به کوفه آید.[۳]

حضور مسلم بن عقیل در کوفه و جمع شدن شیعیان در اطراف وی و ناتوانی یا کوتاهی نعمان بن بشیر والی کوفه در مقابل او، سبب شد تا برخی از وابستگان دولت اموی احساس خطر کنند و یزید را از آنچه می‌گذشت آگاه سازند. اینان در نامه خود به یزید، از او خواستند تا حاکم سختگیری را به آن شهر اعزام دارد. بدین سبب یزید، نعمان را از حکومت کوفه برکنار کرد و ادارهٔ آن شهر را به عبیدالله بن زیاد، والی وقت بصره سپرد و از او خواست تا با سرعت خود را به کوفه برساند و مسلم را دستگیر کند. عبیدالله پس از دریافت نامهٔ یزید و آگاهی از مأموریت جدید، برادرش، عثمان بن زیاد را در بصره به جای خود گمارد و به سرعت عازم کوفه شد. وی به هنگام ورود به کوفه، روی خود را پوشانده بود و عمامه سیاه بر سر داشت. از این‌رو، کسانی از کوفیان پنداشتند که او حسین بن علی (ع) است. آنها به وی سلام می‌کردند و به او خوش‌آمد می‌گفتند، اما با شناخت وی، او را رها کردند و به او سنگ زدند.[۴]

عبیدالله پس از استقرار در کوفه، به اقدامات تندی دست زد. او با تهدید شدید کوفیان و

---

۱. همان، ص ۴۷ ـ ۵۱. ۲. همان.
۳. مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۶۴؛ ابن‌طاووس، علی بن موسی، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۸.
۴. همان.

ترساندن آنها از سپاه شام و جمع کردن سران قبایل، توانست طرفداران مسلم را محدود سازد. وی همچنین هانی بن عروة مرادی را که به مسلم پناه داده بود، دستگیر کرد. پس از دستگیری هانی، و با تهدیدات روزافزون ابن‌زیاد، به‌تدریج طرفداران مسلم پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند. سرانجام مسلم که در خانه زنی بنام طوعه پنهان شده بود، دستگیر شد و به دستور ابن‌زیاد به قتل رسید و بدن او را از بالای قصر به زیر افکندند. او پیش از کشته شدن، به‌کسانی وصیت کرده بود تا امام حسین (ع) را از وضعیت جدید کوفه باخبر سازند و از او بخواهند تا از قصد خود برای آمدن به کوفه منصرف شود. پس از کشته شدن مسلم، ابن‌زیاد دستور قتل هانی را نیز صادر کرد و سر هر دو مقتول را با نامه‌ای نزد یزید فرستاد. یزید از او تشکر کرد و وی را به اعمال فشار بیشتر در صورت آمدن حسین (ع) به عراق فرمان داد.[1]

شهادت مسلم در کوفه، در روز چهارشنبه نهم ذی‌الحجة سال ۶۰ق، اتفاق افتاد.

۶ـ ۳. خارج شدن امام حسین (ع) از مکه

امام حسین (ع) که به نامه‌های کوفیان اعتماد نکرده بود، پس از دریافت نامه نماینده خود یعنی مسلم بن عقیل و تأکید وی بر شتافتن به سوی کوفه، سرانجام در هشتم ذی‌الحجه، یک روز قبل از کشته شدن مسلم، از مکه خارج شد.[2]

در پاسخ این سؤال که چرا امام حسین (ع) مکه را ترک کرد و به‌رغم عدم اعتماد اولیه به کوفیان و توصیه کسانی که او را از رفتن به آنجا بازمی‌داشتند، عازم کوفه شد؟ می‌توان نکاتی را مطرح کرد:

۱ـ نامه نماینده آن حضرت یعنی مسلم بن عقیل مبنی بر آمادگی کوفیان و تأکید او برای شتافتن به سوی کوفه، از عوامل مهم اتخاذ این تصمیم بوده است؛ زیرا اکنون براساس تکالیف دینی، بر آن حضرت واجب شده بود تا برای رهبری و سرپرستی شیعیان نزد آنان بشتابد.

۲ـ پس از رفتن مسلم به کوفه و بیعت جمع بسیاری از کوفیان با او و آگاه شدن دولت اموی از این جریان، بیم دستگیری یا ترور آن حضرت در مکه و ممانعت امویان از رفتن

۱. در نامه یزید همچنین آمده بود: افراد را به سوء ظنّی زندانی کن و با تهمتی بکش. (ر.ک: الإرشاد...، ج ۲، ص ۹۵؛ الملهوف...، ص ۱۲۴).

۲. الارشاد...، ص ۹۶ - ۹۷.

ایشان به کوفه وجود داشت. امام حسین (ع) خود در ملاقات با کسانی که او را از رفتن به کوفه منع می‌کردند، نگرانی خود را از کشته شدن در مکه ابراز داشته بود.[۱]

۳. با توجه به عدم امکان تداوم اقامت در مکه و همچنین بازگشت به مدینه و نامه‌های کوفیان و تأکید مسلم بن عقیل و حضور گذشته امام حسین (ع) در کوفه، به نظر می‌رسید که آن شهر دست‌کم نسبت به نقاط دیگر، از شرایط مناسب‌تری برخوردار باشد. عبدالله بن زبیر نیز در مکه به امام حسین (ع) پیشنهاد کرده بود تا نزد شیعیانش در کوفه رود و به آن حضرت گفته بود که اگر من نیز چنین پیروانی داشتم، به سوی آنان می‌رفتم.[۲] هرچند ممکن است این سخن ابن‌زبیر از روی نیرنگ و برای خارج ساختن امام از مکه باشد، ولی می‌توان آن را به شرایط مناسب کوفه نیز ربط داد. براساس آنچه بیان گردید، امام حسین (ع) اعمال حج سال ۶۰هـ. را که به‌واسطه انجام حج واجب در سالهای قبل بر او مستحب بود، به عمره تبدیل کرد و با شتاب عازم کوفه شد.

ایشان در مسیر حرکت به سوی کوفه و در حالی که هنوز خبر شهادت مسلم را دریافت نکرده بود، نماینده دیگری را به نام قیس بن مسهّر صیداوی با نامه‌ای عازم آن شهر ساخت. در این نامه، امام حسین (ع) به کوفیان خبر داده بود که در راه است و از آنها خواسته بود تا در کسب آمادگی تلاش بیشتری کنند.[۳] قیس در اطراف کوفه توسط سپاهیان عبیدالله دستگیر شد و به‌ناچار نامه امام را معدوم ساخت تا مخاطبان آن حضرت شناسایی نشوند. هنگامی که او را نزد عبیدالله بردند، حاکم کوفه از قیس خواست تا برای نجات جان خود، بر منبر رفته و حسین و بستگانش را لعن کند. قیس چون بر منبر نشست، بر حسین درود فرستاد و عبیدالله را لعن کرد و مضمون نامه امام را برای کوفیان بیان کرد. سرانجام او را از منبر پایین کشیدند و کشتند.[۴]

امام حسین (ع) در مسیر خود، چون به منطقه ثعلبیه رسید، از کشته شدن مسلم و هانی باخبر شد. این خبر، ادامه حرکت به سوی کوفه را با تردید روبه‌رو ساخت. اما عوامل همچون اصرار فرزندان مسلم برای گرفتن انتقام خون پدر و همچنین نظر همراهان امام که به آن حضرت گفتند: تو مانند مسلم نیستی، اگر به کوفه وارد شوی، مردم به سوی تو می‌شتابند،[۵] کاروان را به سوی کوفه کشاند. در منطقه زباله، فرستاده‌ای که بنابر وصیت

---

۱. ر.ک: الملهوف...، ص ۱۲۸.
۲. تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۷۸.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۷.
۴. همان، ص۲۹۸.
۵. الإرشاد...، ج۲، ص۱۰۹.

مسلم بن عقیل از سوی ابن‌اشعث آمده بود، به امام برخورد و پیام مسلم را مبنی بر بی‌وفایی کوفیان به آن حضرت رسانید. در این مرحله، کسانی که در منزلها با او همراه شده بودند، از آن حضرت جدا گردیدند و جز اصحاب خاصش کسی باقی نماند.[۱]

۷ـ ۳. عزم بازگشت به حجاز

سرانجام کاروان امام حسین (ع) در منطقه شراف به نخستین سربازان عبیدالله، به فرماندهی حر بن یزید برخوردند. حر به آن حضرت اعلام کرد که مأموریت دارد تا آنها را به کوفه و نزد عبیدالله ببرد. امام حسین (ع) با حر، به تندی برخورد کرد و به یاران خود فرمان داد از همان مسیری که آمده‌اند، بازگردند، اما حر و سربازانش از بازگشت آنان ممانعت کردند. سرانجام امام حسین (ع) که از رفتن به کوفه پرهیز داشت و راه بازگشت را نیز بسته می‌دید، به ناچار و با موافقت اجباری حر راه بینابینی را برگزید.[۲] حر از همانجا نامه‌ای به عبیدالله نوشت و از او دستور خواست. عبیدالله در پاسخ نوشت که بر حسین سختگیری کن و او را در سرزمینی خشک فرود آور.

۴. واقعهٔ عاشورا

هنگامی که نامه عبیدالله به حر رسید، آن حضرت و همراهانش را در کربلا فرود آورد. آن روز، اول محرم سال ۶۱ق، بود. پس از چندی، لشکر عمر بن سعد نیز به کربلا رسید و آن حضرت را در محاصره شدید گرفت. از این زمان تا روز عاشورا، ملاقاتهایی بین امام و عمر بن سعد و نمایندگان آنها صورت گرفت. امام حسین (ع) در این ملاقاتها اعلام کرد که به درخواست کوفیان به آنجا آمده است و چون از مکر کوفیان آگاه شده، قصد بازگشت داشته است که حر مانع از آن شده است. عمر بن سعد کوشید تا عبیدالله را راضی کند که جنگی بین دو طرف صورت نگیرد و در عوض امام حسین (ع) بازگردد، ولی شمر بن ذی‌الجوشن عبیدالله را به خلاف نظر عمر دعوت کرد. عبیدالله سرانجام دستور داد تا عمر آب را بر حسین ببندد و با او به نبرد برخیزد، تا آنکه آن حضرت خود را تسلیم نماید. سه روز قبل از عاشورا، آب بر امام حسین (ع) و یارانش بسته شد. عمر عصر روز تاسوعا به‌سوی خیمه‌های امام حسین (ع) یورش برد، ولی با درخواست آن حضرت، جنگ یک روز به تأخیر افتاد. امام

---

۱. الاخبار الطوال، ص۲۴۸.

۲. همان، ص۲۵۰؛ الإرشاد...، ج۲، ص۱۱۷؛ الملهوف...، ص۱۳۷.

حسین (ع) در شب عاشورا، از یاران خود خواست تا از تاریکی شب استفاده کرده و پراکنده شوند، اما آنان حاضر به تنها گذاشتن امام خود نشدند. سرانجام صبح عاشورا فرارسید و نبرد از سوی سپاه کوفه آغاز شد و امام حسین (ع) و یارانش به دفاع پرداختند. آن حضرت بارها کوشید تا با سخنرانی و معرفی خود و خاندانش، و نیز بیان علت آمدن به کوفه و قصد انصراف و بازگشت، از تهاجم دشمن جلوگیری کند، اما سختگیری عبیدالله مانع از آن شد. دفاع سرسختانه و نابرابر امام و یارانش در مقابل انبوه سپاه اموی تا عصر عاشورا نیز ادامه یافت، اما سرانجام آن حضرت و یارانش به شهادت رسیدند و خیمه‌های خاندان او مورد هجوم قرار گرفت. عبیدالله امام را بین دو امر، یکی تسلیم و دیگری کشته شدن مخیر گردانید و راه سوم را بر ایشان بست. امام حسین (ع) هم که حاضر به پذیرش تسلیم و بیعت با یزید و اسارت خفت‌بار نبود، با آزادگی مقاومت و سربلندی را اختیار کرد و جان خود را بر سر آن فدا ساخت.

۱ ـ ۴. بررسی ابعاد حادثه عاشورا

حادثه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) و یاران باوفایش، یکی از حوادث برجسته تاریخ اسلام است که از زمان وقوع تاکنون، توجهات گسترده‌ای را در شکلهای مختلف به خود معطوف داشته است. یک صورت از این توجهات، تألیف آثار فراوان در این مورد است.[۱] این توجه، نه تنها در گذشته وجود داشته است، بلکه در روزگار ما نیز ادامه یافته است. البته در بین این تألیفات متعدد، آثار محدودی یافت می‌شوند که به تحلیل و بررسی عمیق این حادثه روی آورده‌اند. در زمان ما، تلاشهای باارزشی در این زمینه صورت گرفته است و کسانی کوشیده‌اند تا به پرسشهای مطرح شده در مورد حادثه عاشورا پاسخ گویند.[۲]

در خصوص حادثه عاشورا، چند سؤال اساسی مطرح است:

۱. کدام زمینه‌ها سبب پیدایش حادثه عاشورا شدند؟

۲. چه عللی در شعله‌ور شدن و وقوع حادثه نقش‌آفرینی کرده‌اند؟

۳. هدف امام از این حرکت و در واقع فلسفه نهضت او چه بوده است؟

۴. حادثه عاشورا چه آثاری در بر داشته است؟

---

۱. ر.ک: حبیبی، نجفقلی، کتابشناسی امام حسین (ع).

۲. ر.ک: حکیم‌پور، محمد، «نهضت عاشورا در نگاه نوگرایان شیعه و سنی»، از مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا.

۲ ـ ۴. زمینه‌های حادثه عاشورا

در بررسی زمینه‌های حادثه عاشورا، نباید به جستجو در سالهای نزدیکِ این حادثه روی آورد، بلکه به نظر می‌رسد باید این زمینه‌ها را از دوره پیامبر (ص) و به‌ویژه عصر پس از ایشان و دورۀ خلفا پی‌گرفت. اگر بپذیریم که مهم‌ترین مانع بر سر دعوت پیامبر، اشرافیت مکه بود و شخصیتهایی چون ابوسفیان را در نظر آوریم که قریب ۲۱ سال، یعنی از آغاز بعثت تا فتح مکه در مقابل پیامبر (ص) ایستادگی کردند و سرانجام از سر ناچاری به پذیرش اسلام روی آوردند، به این حقیقت رهنمون می‌شویم که این اشرافیت برای همیشه نابود نشد، بلکه همواره از زمان فتح مکه به بعد، در صدد یافتن جای پایی برای خود در فضای جدید بوده است. متأسفانه حوادثی چون سقیفه و آنچه توسط خلفای پس از پیامبر انجام گرفت، به‌تدریج زمینه را برای رشد دوباره اشرافیت جاهلی فراهم آورد. محروم ساختن و کنار زدن امام علی (ع) از حکومت، به‌کارگیری کسانی چون یزید بن ابی‌سفیان و برادرش به جای چهره‌هایی مانند سعید بن عاص در زمان ابوبکر،[1] سیاست تبعیض مالی در دوره خلیفه دوم و از همه بدتر، میدان دادن به امویان در دوره عثمان، همگی سبب رشد این اشرافیت شد. متأسفانه امام علی (ع) نیز در دوره حکومت خود، علیرغم تلاش فراوان نتوانست اشرافیت اموی و در رأس آنها معاویه را از قدرت کنار زند و سرانجام با شهادت آن حضرت و به‌دنبال حکومت کوتاه امام حسن (ع)، قدرت به طور عامل به‌دست اشرافیت عرب یعنی امویان افتاد. بنابراین، می‌توان گفت که حوادثی چون سقیفه، انحرافهای عصر خلفا، افتادن قدرت در دست امویان پس از حکومت امام حسن (ع) و فجایعی که به دست آنان روی داد، از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری نهضت امام حسین (ع) بوده است.

۳ ـ ۴. عوامل تشدیدکننده قیام عاشورا

به طور معمول حوادث تاریخی حاصل دو دسته از علل و عوامل‌اند. نخست زمینه‌ها و دوم، عناصر و عوامل برافروزنده. در مورد حادثه عاشورا، عواملی همچون مطرح شدن یزید به‌عنوان جانشین توسط معاویه و عدم بیعت امام حسین (ع) با وی، مرگ معاویه، فشار حاکم مدینه برای بیعت‌گیری، آمدن امام به مکه، نامه‌های کوفیان و دعوت از امام حسین (ع) و سرانجام، نامه مسلم بن عقیل مبنی بر بیعت بخش عظیمی از کوفیان با او، سبب حرکت امام

---

۱. ر.ک: تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۱۳۴.

به سوی کوفه شد. از طرفی نیز سختگیری شدید یزید و عبیدالله بر آن حضرت و ممانعت از بازگشت ایشان، همه از عوامل برافروزنده این حادثه به شمار می‌آیند.

۴ـ۴. اهداف امام و فلسفه قیام

در بررسی اهداف امام حسین (ع) و فلسفه قیام او، دیدگاه‌های چندی وجود دارد.

براساس یک دیدگاه سنتی، امام حسین (ع) از پیش، به کشته شدن خود و یارانش آگاهی کامل داشت و آن را تقدیری محتوم می‌دانست. امام (ع) برای تحقق این تقدیر و در واقع به قصد کشته شدن و فدا نمودن جان خود و بستگانش قیام کرد.

دیدگاه دیگر بر آن است که آن حضرت به قصد اجرای حکم اسلامی امر به معروف و نهی از منکر قیام نمود. به نظر می‌رسد قائلان به این دیدگاه، بیشتر به سخن آن حضرت در وصیت به محمد حنفیه که فرمود: «اُرِیدُ اَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهیٰ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسِیرُ بِسِیَرَة جَدّی وَ اَبی» استناد می‌کنند.

دیدگاه دیگری هم بر آن است تا هدف امام از ایستادگی در مقابل یزید و سفر او به کوفه را، نه برای کشته شدن، بلکه برای برپایی حکومت اسلامی قلمداد کند.[۱]

۵ـ۴. دستاوردها و پیامدهای حادثه عاشورا

صرف‌نظر از انگیزه و هدف امام حسین (ع) از قیام، اقدام آن حضرت، دستاوردهای برجسته‌ای راکه یکی از مهم‌ترین آنها ایجاد آگاهی فرهنگی و سیاسی بود دربر داشته است. امام حسین (ع) توانست چهره دولت اموی راکه سالها با تبلیغات پردامنه معاویه، نوعی مشروعیت کاذب برای خود به دست آورده بود، رسوا سازد. بی‌تردید این آگاهی، در برپایی و تداوم قیامهای عصر اموی، همچون قیام عبدالله بن زبیر[۲]، توابین، مختار، زید بن علی، یحیی بن زید و سرانجام عباسیان تأثیر فراوان داشته است.[۳]

دستاورد مهم دیگر این حرکت آن بود که نشان داد اسلام راستین نمی‌تواند با

---

۱. این دیدگاه را آقای صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید مطرح کرده است.

۲. برای نمونه، بیهقی در تاریخ خود آورده است که چون حجّاج محاصره عبدالله بن زبیر در مکه را شدت بخشید و او را بر سر دو راهی تسلیم و مرگ قرار داد، اسماء مادر عبدالله به او گفت: «نگاه کن که حسین بن علی ـ رضی‌الله عنهما ـ چه کرد. او کریم بود و بر حکم عبیدالله بن زیاد تن در نداد.» ر.ک: بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، ص۲۳۷ ـ ۲۳۸.

۳. ر.ک: تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۸۹.

حکومتگران ظالم همسازی داشته باشد و آنچه توسط محدثان و عالمان دربار اموی تبلیغ می‌شد، با اسلام نبوی و علوی در تعارض است. در واقع این دستاورد به معنای احیای اسلام راستین بود. تغییری که در طرز تفکر مردم پس از جانبازی امام حسین (ع) به‌وجود آمد، همواره تمایزی آشکار بین معیارهای اسلامی و ویژگی‌های خصوصی حکمرانان پدید آورد.[۱]

۵. بررسی کلی تاریخ تشیع در عصر امامت امام حسین (ع)

پس از بررسی مسائل مربوط به رهبری و امامت تشیع یعنی امام حسین(ع) در صفحات پیشین اکنون به مطالعه سیر کلی تاریخ تشیع در زمان امامت امام حسین (ع) طی دو دوره می‌پردازیم. اول از آغاز امامت امام حسین (ع) تا مرگ معاویه، دوم از حکومت یزید تا حادثه عاشورا.

۱ـ ۵. دوره اول

دوره اول، یعنی زمان حکومت معاویه را، می‌توان به عنوان عصر استبداد مطلق اموی نام نهاد. در این دوره، شیعیان و رهبری آنان در شرایط بسیار دشواری قرار داشتند، به‌گونه‌ای که مجال هرگونه تحرک و جنبشی از آنان گرفته شده بود. معاویه که از پیش کینه علی (ع) را در دل داشت، به سبب ضربه‌هایی که در صفین از آن حضرت و پیروانش خورده بود، به خون شیعیان تشنه بود و اکنون پس از کسب قدرت، به تعقیب آنان می‌پرداخت و با کوچک‌ترین بهانه‌ای آنان را می‌کشت. معاویه سرسختی شیعیانی چون قیس را به‌خاطر داشت که حتی پس از صلح امام حسن (ع)، نیز حاضر نمی‌شد با معاویه بیعت کند و خطاب به او گفته بود که دوست داشته است تا سر از تن او جدا سازد.[۲]

الف) سرکوب و کشتار شیعیان

در دوره معاویه و عصر امامت امام حسین (ع)، شخصیتهای برجسته‌ای از شیعیان به شهادت رسیدند که نمونه بارز آنان، حجر بن عدی و یاران اویند. حجر از شیعیان برجسته امام

---

۱ . ر.ک: همان، ص۱۸۳.

۲ . تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶.

علی (ع) بود. او در جنگ صفین فرماندهیِ کِندیان را بر عهده داشت.[۱] وی پس از شهادت امام علی (ع)، به جمع یاران باوفای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) پیوست. حجر در مقابل تبلیغات دولت اموی بر ضد علی (ع) و اهانت و بدگویی از آن حضرت تاب تحمل نداشت. از همین رو، بارها بر مغیرة بن شعبه حاکم کوفه که در مجلس خود علی (ع) را سبّ می‌کرد، می‌خروشید و اعتراض می‌نمود. سرانجام در دوره حکومت زیاد بر کوفه و بصره، و در آن هنگام که زیاد خود در بصره به سر می‌برد و عمروبن حریث را در کوفه به جای خود نهاده بود، حجر در مقابل سخنان تند عمرو ایستادگی نمود و به وی سنگریزه پرتاب کرد. عمرو، زیاد را از ماجرا با خبر ساخت و او خود به کوفه آمد و حجر و یارانش را دستگیر کرد و همراه شاهدانی روانه شام ساخت. به دستور معاویه آنان در مرج عذرا در اطراف دمشق متوقف شدند. از این جمع، تعدادی حاضر به اعلام بیزاری از علی (ع) گشتند و از مرگ رهایی یافتند، اما حجر و گروهی دیگر که از رفتار خود اظهار پشیمانی نکردند، به قتل رسیدند. اینان شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصة بن ضبیعه عبسی، محرز بن شهاب سعدی منقری و کدام بن حیان عنزی بودند. عبدالرحمان بن حسان عنزی نیز نزد زیاد فرستاده شد و او وی را در قس الناطف زنده به گور کرد.[۲]

افزون بر حجر و یارانش، شیعیان دیگری نیز چون رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی، اوفی بن حصن، جویرة بن مسهر عبدی، عبداللّه بن یحیی حضرمی و دیگران در دوره معاویه و زیاد و فرزندش عبیداللّه به شکل اسفباری کشته شدند.[۳] کشته شدن رشید هجری بدین‌گونه بود که ابن زیاد به‌دلیل شیعه بودن، دست و پایش را برید و بدن او را بر شاخه درخت خرمایی در کوفه آویخت، اما وی از سخن گفتن درباره فضایل اهل‌بیت (ع) باز نایستاد تا اینکه زبانش را نیز بریدند. ابن زیاد چنین کاری را با میثم تمار نیز کرد و افزون بر این جنایات، به دستور او و با استفاده از لیف خرما، بر دهان میثم لجام زدند و سرانجام زبانش را نیز بریدند.[۴] علاوه بر اینها زیاد در زمان حکومتش بر کوفه، مردم را در باب القصره کوفه جمع کرد و از آنها خواست که علی را لعن کنند و از او برائت بجویند و هرکس را که از این عمل پرهیز می‌کرد، به شمشیر می‌سپرد و خانه‌اش را خراب می‌نمود.[۵]

---

۱. تاریخ خلیفة بن خیاط، ص۱۴۶.
۲. همان، ص۱۶۰؛ تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۰۷.
۳. ر.ک: هاشم معروف الحسنی؛ جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه سید محمدصادق عارف، ص ۳۴۰ ـ ۳۵۴.
۴. شیعه در تاریخ، ص ۱۸۴.
۵. مروج الذهب ...، ج۳؛ المنتظم، ج۵، ص۶۲۳.

ب) استراتژی رهبری تشیع

اقدامات خشن و سرکوبگرانه دولت اموی بر ضد شیعیان، ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که طی این سالها، موضع‌گیری و استراتژی رهبری تشیع دقیق و حساب شده بوده است.

امام حسین (ع) همانند برادرش امام حسن (ع) می‌کوشید تا حد امکان از درگیری و درافتادن با استبداد مطلق معاویه که نتیجه‌ای جز کشته شدن خود و شیعیانش در برنداشت بپرهیزد. آن حضرت به‌رغم احساسات تند برخی از شیعیان، همواره در دوره معاویه آنان را به خانه‌نشینی دعوت می‌کرد و خود نیز با وجود مخالفت سرسختانه با اقدامات امویان، از هرگونه درگیری عملی با آنان پرهیز می‌کرد. ایشان در نامه خود به معاویه، اگر چه گفته بود که ای معاویه من فتنه‌ای بالاتر از فرمانروایی تو برای جامعه اسلامی سراغ ندارم و بزرگ‌ترین اندیشه من آن است که با تو بستیزم،[1] ولی در همان نامه نیز آورده بود که من هرگز قصد نبرد با تو را نداشته و پرچم ناسازگاری با تو را برنیفراشته‌ام و این نوشته تنها به منظور اتمام حجت است و بس.[2]

در پاسخ این سؤال که چرا به‌رغم اقدامات ناشایست معاویه، چنین موضعی از سوی امام حسین (ع) اتخاذ شده بود، می‌توان به دو علت زیر اشاره کرد:

۱. وجود حکومت پایدار و قدرتمند معاویه، عامل اصلی مؤثر در این موضع‌گیری به شمار می‌رود؛ زیرا اگر معاویه پیش از این توانسته بود در مقابل حکومت امام علی (ع) ایستادگی کند و پس از آن نیز، سپاه امام حسن (ع) را به شکست وادارد، اکنون که سالها از حکومت مطلق او می‌گذشت و ثروت کلان و تبلیغات گسترده‌ای به‌کار گرفته بود، از چنان قدرتی برخوردار بود که زمینه و امکان هرگونه اعتراضی را منتفی می‌ساخت.

۲. امکان جمع‌آوری دوباره نیرو و تجدید سازمان لشکر همانند امام علی(ع) برای امام حسین (ع) وجود نداشت و چون شرایط به مراتب سخت‌تر از پیش شده بود، امکان انجام هر قیامی ناممکن می‌نمود.

در واقع می‌توان گفت که همان شرایطی که امام حسن (ع) را به پذیرش صلح تحمیلی با معاویه وادار ساخت، اکنون نیز پا برجا بود و عامل اصلی اتخاذ استراتژی عدم درگیری

---

۱. الامامة و السیاسة، ص ۱۷۹ - ۱۸۲؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ۲۵۰ - ۲۵۹.

۲. همان.

گسترده توسط امام حسین (ع) به شمار می آمد.

در این سالهای سخت، ارتباط شیعیان با یکدیگر و با امام حسین (ع) به‌صورت پنهانی و مخفیانه صورت می‌گرفت و آنها می‌کوشیدند دور از چشم جاسوسان معاویه، با هم مرتبط باشند. با این وجود، رفت و آمدهای پنهان شیعیان کوفه به مدینه، حساسیتهایی را برمی‌انگیخت. برای نمونه، مروان در یکی از نامه‌های خود به معاویه نوشت: عمرو بن عثمان گزارش می‌دهد که مردانی از اهل عراق و برجستگان حجاز با حسین بن علی رفت و آمد دارند و ما از قیام او در امان نیستیم.[۱] معاویه به او نوشت تا زمانی که او با تو کاری ندارد، برایش مزاحمتی فراهم نکن، اما همواره در کمین او باش.[۲] پس از آن، معاویه نامه‌ای به امام حسین (ع) نوشت و آن حضرت را از اقدامات تحریک‌آمیز برحذر داشت. امام حسین (ع) هم در پاسخ، آن گزارشها را دروغ و ساختگی خواند.[۳]

۲ ـ ۵. دورهٔ دوم

الف) گشایش و خیزش

دوره دوم تاریخ شیعه در عصر امامت امام حسین (ع)، با مرگ معاویه آغاز می‌شود. مرگ پسر ابوسفیان، نوید گشایشی را برای شیعیان به همراه داشت. اگر معاویه به هنگام حکومت خویش، با شنیدن خبر شهادت امام حسن (ع) تکبیر گفت و شادی کرد،[۴] برای شیعیان تحت ستم او هم، خبر مرگ وی بسیار مسرت‌بخش و شادی‌آفرین بود. مرگ معاویه همچنین به‌منزله لغو قرارداد صلح با امام حسن (ع) به‌شمار می‌رفت و امام حسین (ع) که چه‌بسا خود را هنوز به آن قرارداد متعهد می‌دید، اکنون از آن محدودیت رهایی می‌یافت. امام حسین (ع) خود در گذشته و عصر حیات معاویه به شیعیانش که طالب درگیری بودند، وعده داده بود که در صورت فرارسیدن مرگ حاکم مستبد اموی، در روش خود خواهد اندیشید.[۵]

خبر مرگ معاویه می‌توانست مخالفان دولت اموی را به جنبش وادارد، هم‌چنانکه سردمداران دولت اموی نیز بر این مطلب آگاهی کامل داشتند. بر همین اساس، یزید کوشید تا قبل از انتشار خبر مرگ معاویه، مخالفان خود را به بیعت وادار سازد.

---

۱. الامامة و السیاسه، ص ۱۵۴ ـ ۱۵۷.
۲. همان.
۳. همان.
۴. مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۸.
۵. «فَلَنْ یَحْدِثَ اللّٰهُ بِهِ حَدَثاً وَ اَنَا حَیٌّ کَتَبْتُ اِلَیْکُمْ بِرَأْیِی». این روایت هرچند در چاپهای مختلف به همین شکل آمده، امابه نظر می‌رسد صورت درست آن «فان یحدث» بوده است. (ر.ک: الاخبار الطوال، ص ۲۲۳).

براساس نقل منابع، زمانی که خبر مرگ معاویه به کوفه رسید، شیعیان شاد شدند و به حرکت در آمدند. آنان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و خبر هلاکت معاویه را به گوش همگان رساندند و به امام حسین (ع) نامه نوشتند و آمادگی خود را برای قیام اعلام کردند.[۱] به دنبال این تجمع، گردهمایی‌های دیگری نیز در کوفه به‌وقوع پیوست و تحرکی قوی در بین شیعیان آغاز شد. خبر عدم بیعت امام حسین (ع) با یزید و آمدن آن حضرت به مکه، بر شور و حرارت این جنبش افزود. این خیزش، در قالب همین تجمعات و نامه‌نگاری‌ها و همراهی اولیه با مسلم در کوفه و بیعت با او ادامه یافت.

ب) سرکوبی شدید

متأسفانه این دورهٔ نوید بخش که بعد از حدود بیست سال فراهم آمده بود، به زودی به پایان رسید. دستگیری و کشته شدن مسلم در کوفه و سپس محاصره و قتل‌عام امام حسین (ع) و یارانش در کربلا، نقطه پایانی این دوره گشایش کوتاه بود. دولت اموی دوباره کینه و عداوت کهنه خود را با بنی‌هاشم و شیعیان به نمایش گذاشت و این بار در شکلی خشن‌تر و فجیع‌تر به مقابله با آنان برخاست. نه تنها امام حسین (ع) و شیعیان همراهش قتل عام شدند، بلکه بر بدن آنها اسب دوانیده شد و سرهایشان بر بالای نیزه رفت و زنان و فرزندانشان اسیر شدند و شهر به شهر به گردش و نمایش درآمدند. حادثه عاشورا برای تشیع بسیار غمناک و اندوهبار بود و می‌توان آن را بزرگ‌ترین تراژدی تاریخ تشیع و بلکه تاریخ اسلام به شمار آورد. دولت اموی از این کشتار سرمست شد و یزید در حالی که با شادی بر سر بریده امام حسین (ع) چوب می‌زد، این اشعار را می‌خواند:

ای کاش پدرانم که در بدر ناله‌های شمشیر را شنیدند، زنده بودند و شادی می‌کردند و می‌گفتند ای یزید! دست تو بی‌درد باد. به‌قدری بزرگان آنها را کشتیم تا آنکه با کشته شدگان در بدر مساوی گردید.[۲]

ج) عاشورا و تشیع

اگرچه حادثه عاشورا برای شیعیان بسیار اندوه‌بار بود و برای همیشه اشک را در دیدگان آنها جاری ساخت، اما خود نقطه عطفی در تاریخ تشیع به شمار آمد. یزید بیهوده می‌پنداشت که

---

۱. الإرشاد...، ج ۲، ص ۴۲.

۲. ر.ک: الملهوف...، ص ۲۱۴.

با کشتن امام حسین (ع) و شیعیان او می‌تواند این حرکت را سرکوب سازد. حادثه عاشورا در تکوین تشیع بیشترین سهم را ایفا کرد. تأثیر فراوان این حادثه بر تاریخ تشیع به حدی بوده است که کسانی به نادرست عاشورا را منشأ پیدایش تشیع دانسته‌اند:

> دانشمندی نظیر فیلیپ حتی درباره تراژدی کربلا می‌گوید که تشیع در روز دهم محرم تولد یافت. اما مطالعه دقیق مآخذ مختلف و مذاهب گوناگون اسلامی این نظر را مردود می‌شمارد و این حقیقت را تأکید می‌کند که آیین تشیع، از زمان شخص پیامبر وجود داشته است و شهادت حسین (ع) تنها مهر رسمیت بر تشیع نهاد. این تراژدی، نقش بسیار عظیم و محکمی را در تحکیم هویت تشیع و نه در خلق آن ایفا نمود. تقدیر این بود که سرنوشت حسین (ع) مهم‌ترین عامل در تبلیغ و سرعت نسبتاً سریع تشیع داشته باشد. بدون شک تراژدی کربلا، عامل اشتیاق و علاقه شدید و احساسات عمیق را به تشیع افزود. این شهادت، دوره‌ای نو را برای ظهور و بروز نهضت تشیع به‌وجود آورد.[1]

هم‌چنانکه دیگر قیامهای شیعی همچون قیام توابین، مختار، زید بن علی و یحیی بن زید، همگی از حادثه عاشورا متأثر بودند و از آن الهام می‌گرفتند. تاریخ تشیع با شهادت امام حسین (ع) وارد مرحله دیگری شد که در فصلهای بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

خلاصه

بررسی تاریخ تشیع در عصر امامت امام حسین (ع)، با عواملی چون رهبری و امامت آن حضرت، تحولات خلافت اموی و عملکرد جامعه شیعه پیوند دارد. تاریخ تشیع در دوره مذکور را می‌توان به دو بخشِ از شهادت امام حسن (ع) تا مرگ معاویه، و از مرگ معاویه تا حادثه عاشورا تقسیم کرد. استراتژی امام حسین (ع) در رهبری شیعیان و مقابله با انحرافهای خلافت، با آنچه برادرش پیش از او به انجام رساند، مطابقت کامل داشت. این هماهنگی که روایات تاریخیِ چندی آن را به اثبات می‌رسانند، ریشه در شرایط یکسان سیاسی - اجتماعی‌ای داشت که مواضع هماهنگی را می‌طلبید. عصر امامت امام حسین (ع) که قریب دوازده سال طول کشید، به‌جز چند ماه آخر، مصادف با حکومت معاویه بود. معاویه با استبداد مطلقه‌ای که توسط عمالش اعمال می‌کرد، نه تنها تمام روزنه‌ها را بر شیعیان بسته بود، بلکه همواره به تعقیب و کشتار آنان نیز می‌پرداخت. با وجود این، امام حسین (ع)

---

۱. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۸۹.

کوشید تا با نامه‌نگاری و نیز راه‌اندازی تجمعات و غیره، امر به معروف و نهی از منکر نماید، هرچند او به قیامی دست نزد. مرگ معاویه، نوید گشایشی برای شیعیان بود و آنان را به حرکت واداشت. متأسفانه عمر این گشایش کوتاه بود و با خشونت شدید یزید به‌ویژه علیه امام حسین(ع) و یارانش پایان یافت، اما حادثه عاشورا به‌رغم اندوهبار بودنش، دستاوردهای مهمی را برای تشیع به همراه آورد.

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی تشکّلهای اولیه شیعی در عراق در عصر امام حسین (ع).
۲. شناخت استراتژی امام حسین (ع) در رهبری تشیع در عصر امامت آن حضرت.
۳. بررسی وضعیت اقتصادی ـ اجتماعی شیعیان در عصر امام حسین (ع).
۴. مطالعه چگونگی پراکندگی شیعیان در عصر امام حسین (ع).
۵. بررسی نوع رابطه امام حسین (ع) با شیعیان قبل از قیام.
۶. بررسی تأثیر قیام امام حسین (ع) بر جایگاه فرهنگی و اجتماعی شیعیان.

فصل هفتم

تشیع در دورهٔ امام سجاد (ع)

۱. زندگی‌نامهٔ مختصر امام سجاد (ع)

امام علی بن الحسین (ع) با لقبهایی شناخته می‌شود که سجاد و زین‌العابدین مشهورترین آنهاست[1] و به کنیهٔ ابومحمد شهرت دارد. نزد شیعیان و عموم مسلمانان مشهور، بلکه مسلم است که شهربانو مادر آن امام است.[2] براساس قول مشهور، آن حضرت روز پنجشنبه، پنجم شعبان سال ۳۸ ق، در مدینه زاده شد.[3] گویا مادرش به هنگام تولد امام از دنیا رفت و حضرت به دست کنیزی از کنیزان پدر پرورش یافت.[4] از دورهٔ خردسالی و نوجوانی امام گزارش چندانی در دست نیست. وی حدود دو سال از حیات جدّش امیرمؤمنان (ع)، ده سال از دوران امامت عمویش امام مجتبی (ع) و ده سال از دوران امامت پدرش را درک کرد.

آن حضرت در سال ۶۱ ق، در کاروان امام حسین (ع) حضور یافت، امّا در یکی از منازل بین راه بیمار شد. در منابع کهن تاریخی و مقاتل، از علی بن الحسین (ع) آمده است که در

---

۱. القاب دیگر امام، ذوالثفنات، سید العابدین، قدوة الزاهدین، سید المتقین، زین الصالحین، منار القانتین، امام الأمة، امام المؤمنین، امین، زکیّ، العدل و بکّاء است و مردم اعم از شیعه و اهل‌سنت، با توجه به معانی این واژه‌ها و اصطلاحات، این القاب را بر امام نهادند.

۲. متأسفانه تاکنون هرچه دربارهٔ شهربانو نوشته شده، جز اندکی که به نقد پرداخته‌اند، بر پایهٔ همان شهرت است. اما کسانی که می‌خواهند تنها از زندگی امام چهارم خود آگاه گردند، می‌گویند: «علی بن الحسین بندهٔ برگزیدهٔ خدا، نمونهٔ اعلای تربیت اسلامی، فاضل‌ترین هاشمیان عصر خود و دیگر فضایلی که برای او برشمرده‌اند، و بالاخره امامی است که خدا او را برگزیده و اطاعت او را واجب فرموده است. مادر او شهربانو باشد یا غزاله، یا شلافه، یا حِرار، شاهزاده باشد یا کنیزک، ایرانی باشد یا از اسیران کابُل، در آنچه ما از زندگانی این امام می‌خواهیم اثری ندارد، به‌ویژه ما که در مقام زندگی‌نامه‌نویسی نیستیم». برای اطلاع بیشتر ر.ک: سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۹ - ۲۷.

۳. بنا بر روایتهای دیگری، در کوفه در روز جمعه و یکشنبه، چهارم و نهم شعبان و نیمه جمادی‌الاولی در سالهای ۳۶،۳۵ و ۳۷ گزارش شده است. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفة الائمه (ع)، ج ۲، ص ۱۰۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۴۲؛ ر.ک: زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۲۹ - ۳۷؛ ترابی، احمد، امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۱۷ - ۱۸؛ جعفریان، رسول، تاریخ خلفا، بخش هشتم امام سجاد (ع).

۴. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۲۲.

اول همان شبی که پدرم در بامداد آن کشته شد، نشسته بودم و عمه‌ام زینب مرا پرستاری می‌کرد که پدرم در آمد و اشعاری در بی‌وفایی روزگار خواند که من گفتار پدر را فهمیدم و مراد او را دانستم. گریه راه گلویم را گرفته بود، جلو اشک خود را گرفتم و دانستم که بلا بر ما فرود آمده است. عمه‌ام زینب چون سخنان پدرم را شنید، بی‌اختیار، سر برهنه و دامن کشان از جا جست و گفت: وای از بی‌برادری، کاش مرگ، زندگی را از من گرفته بود، فاطمه، علی و حسن بن علی برادرم امروز مردند. پدرم به او نگریست و غصه خود را فرو خورد و سپس گفت: خواهرم! پرهیزکار باش که مرگ ناچار می‌رسد. امّا زینب (س) بر صورت خود سیلی زد و بی‌هوش افتاد و فریاد کرد: ای وای، بی‌برادر شدم. امام پیش رفت و آب بر خواهرش ریخت و به او گفت: خواهرا! به‌خاطر خدا شکیبا باش، چه مرا و هر مسلمان را به پیامبر خدا اقتدا باید.[1]

بنابراین، بیماری حضرت پیش از عاشورا شروع شد و تا چند روز پس از آن ادامه داشت. شدّت بیماری چنان بود که دست و پا و گردن امام را با غُل و زنجیر به زیر شکم شتر بسته بودند؛ زیرا آن حضرت در حالت بیماری نمی‌توانست خود را نگه دارد.

در مجلس عبیدالله بن زیاد در کوفه سخن از بیماری و رنجوری امام نیست. توانایی و شجاعت امام در پاسخگویی به عبیدالله و تصمیم او بر قتل حضرت و دفاع حضرت زینب (س) از برادرزاده نشان از سلامت جسمی حضرت سجاد (ع) دارد. نیز بر خلاف آنچه در کربلا گفته شد که او سخت بیمار است و از بیماری برنخواهد خاست، در مقابل ابن زیاد نگفتند او بیمار است بر او رحم کنید، بلکه حضرت زینب (س) خود را سپر بلا کرد و گفت: اول باید من را بکشی، و علی بن الحسین (ع) هم فرمود مردمی امین همراه زنان و کودکان به مدینه بفرست. پس عبیدالله شرمگنانه از کشتن او درگذشت.[2]

شایان ذکر است که لقب بیمار که به غلط بر حضرت نهاده شد، به سبب همین دوره کوتاه و زودگذری است که در روزهای قبل و بعد از عاشورا داشت. از این رو، عنوان زین‌العابدین بیمار، زیبندهٔ حضرت نیست؛ زیرا بیماری آمیخته با زندگی آدمی است و هیچ کس را برای

---

۱. ابومخنف، لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی‌مخنف، ج ۱، ص ۴۵۷؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۰، طبری نیز عین این روایت را با اندکی اختلاف از ابومخنف آورده است. حضرت فرمود: «یٰا دَهْرُ أفٍ لَكَ مِن خَليلِ...»؛ ای روزگار، اف بر تو که دوست تو را در صبح و عصر چه بسیار جوینده و همراهی کشته است، و روزگار به عوض قناعت ندارد، و تنها امر به دست خداست، و هر زنده‌ای روندهٔ راه من است.

۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۳۱.

چند روز بیماری سادهٔ قابل علاج، بیمار وصف نمی‌کنند.

علی بن الحسین (ع) و دیگر اسیران را پس از چند روز، از زندان کوفه به شام بردند و در بین راه نیز بر ایشان آزار فراوان رساندند. ورود به شام، حضور در مجلس یزید، ایراد خطبهٔ تاریخی در مسجد اموی،[۱] محکوم کردن جنایت یزید در به خاک‌وخون کشیدن ذریّهٔ پیامبر (ص) در کربلا و سرانجام، بازگشت کاروان غمدیده به مدینه، از مهم‌ترین حوادث زندگی اوست که در طول سفر، از مدینه به عراق و شام و بازگشت به مدینه گزارش شده است.

از حوادث مهم دوران زندگی امام، مشاهدهٔ حادثهٔ حرّه در مدینه است. در حالی که آتش جنگ مدینه را به کام خود فرو برد و بسیاری از صحابه و فرزندان آنان کشته شدند، امّا به لطف خدا و درایت و موضع‌گیری خوب امام، خطری متوجه ایشان نگردد.[۲] حضرت تا پایان عمر در مدینه زیست و در سال ۹۴ ق، به فرمان ولید بن عبدالملک مسموم شد[۳] و پس از چند روز بیماری سخت، به لقای خدا پیوست و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. عمر شریف حضرت ۵۷ سال و دوران امامت آن بزرگوار ۳۴ سال بوده است.[۴]

۲. اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر امام سجاد (ع)

بررسی شرایط و اوضاع گوناگون دوران امام سجاد (ع) از دو دیدگاه کلی و جزئی قابل بررسی است.

دیدگاه کلی دربارهٔ اوضاع گوناگون دوران حکومت امویان، یک خط و جریان کلی حاکم بر شئونات مردم، جامعه، دین و دنیا بوده و در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قابل بررسی است. در این دیدگاه، شاخه‌های سفیانی و مروانیِ نظام اموی، یک واحد حکومتی تلقی شده و از آغاز تا انجام مورد توجه نقّادانه قرار می‌گیرد.

امّا در دیدگاه جزئی، به اوضاع گوناگون مقطعی خاص از آن خط سیر کلی پرداخته و با توجه به شرایط زمانی و مکانی، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر امام سجاد (ع) مورد توجه قرار می‌گیرد.

---

۱. در مبحث فعالیتهای سیاسی امام سجاد (ع)، توضیح بیشتری خواهد آمد.

۲. در مبحث قیامها بحث خواهد شد.

۳. شبراوی، الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۴۳.

۴. زمان شهادت حضرت را در سالهای ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۹ و ۱۰۰ روایت کرده‌اند و بر این اساس، عمر شریف و مدت امامت حضرت نیز اختلافی خواهد بود، ر.ک. امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۲۷ - ۲۸.

در دیدگاه اول، حکومت اموی با عملکردهای ناپسند و با حاکمان و زمامداران زشت‌سیرت، بدعتها و سنتهای زشتی را پی‌ریزی کردند که پیامدهای آن، گریبان همگان را گرفت و سرانجام به سقوط امویان انجامید. از آن جمله است:

۱ـ ۲. فقدان قانون

از مظاهر آشکار حکومت ستمگران، استبداد، ظلم، بی‌قانونی یا تشریع قوانینی است که به نفع دستگاه حاکم باشد.

فقدان نظام قضایی صحیح، رواج بی‌عدالتی و خون‌ریزی، ویژگی بارز این‌گونه حکومتهاست. آنان جامعه را براساس هوا و هوس و سلیقهٔ خود اداره می‌کردند و با ایجاد رعب و وحشت و اعمال مجازاتهای سنگین بر مخالفان حکومت، صدور بخشنامه‌هایی مبنی بر قطع مستمری و حقوق و مواجب، تخریب خانه‌ها و از بین بردن اموال و سرمایهٔ دوستداران و پیروان حضرت علی (ع)، محدود کردن آزادی اندیشه و بیان، به‌ویژه در مورد اندیشه‌های اعتقادی در مورد رهبری و ولایت اهل‌بیت (ع)، متهم ساختن آنان به کفر و الحاد و زندقه و به دار آویختن بزرگان علم و اندیشمندان اسلامی در میدانهای کوفه به جرم دوستی با امیرمؤمنان علی (ع)، تازه کردن نزاعها و رقابتهای قبیلگی و دامن زدن به اختلافات مضر و ربیعه و اجیر کردن شاعران، در صدد بودند تا بر مردم آسان‌تر حکومت کنند.

۲ـ ۲. فقدان عدالت اجتماعی

معاویه به برخی کارگزاران خویش گفته بود: شاهد رشد و افزایش جمعیت موالی (ایرانیان و بردگان) هستیم و تصمیم گرفته‌ام بخشی از ایشان را بکُشم و بخشی دیگر را در کارهای تعمیر و مرمت راه‌ها به‌کار گیرم که از محیط شهر و جامعه دور باشند.[۱]

۳ـ ۲. دوری از تعالیم اسلام

احکام اسلامی و روح اسلام، هیچ نقش و جایگاهی در نظام حکومتی، قوانین، دستورات و ادارهٔ مملکت نداشت. تحریف و انکار فرمانهای اسلام، ایجاد بدعت، سنت‌سازی و شریعت‌سوزی برای رسیدن به مقاصد شوم حکومتی و نیز تعطیل بسیاری از حدود و مجازاتهای الهی، از اقدامات دستگاه حکومت اموی به شمار می‌آمد.

---

۱. الحاج حسن، حسین، الامام السجاد (ع) جهاد و أمجاد، ص ۱۲.

۴ـ ۲. ساخت و پرداخت احادیث دروغین

معاویه، گروهی از صحابه را به حدیث‌سازی تشویق کرد و آنان، احادیثی زشت دربارهٔ حضرت علی (ع) جعل کردند. ابوهریره، عمروعاص و مغیره از آن جمله‌اند. احادیث ساختگی در منقبت خلفا و معاویه و منقصت امام علی (ع)، در این دوران ساخته شد.[۱]

احادیث ساختگی، ابزاری برای توجیه کارهای خلاف حکمرانان اموی بود و از آن جمله این خبر است: هرکس کار ناشایستی از کارگزاری دید، باید بر آن شکیبایی ورزد. پس اگر صبر پیشه نکرد و به اندازه یک وجب از جماعت مردم فاصله گرفت و در آن حال از دنیا رفت، به مرگ جاهلیت مرده است.

۵ـ ۲. جبرگرایی

از جمله بدعتهای آشکار معاویه در بخش فرهنگی و اعتقادی، رواج مذهب جبر بود تا هرگونه ظلم و ستم و کشتاری، مجوّزی شرعی و مقبول پیدا کند. مشروعیت نظام و مشروعیت عملکرد حاکمان، در گرو گسترش مذهب جبرگرایی بود و سرکوبی مخالفان با این اعتقاد نیز مجوّز شرعی داشت و معاویه و فرزندش یزید، از آن برای پوشاندن جنایاتشان استفاده می‌کردند.

۶ـ ۲. رواج نادانی

از دیگر مظاهر آشکار ستمگری امویان، رواج نادانی و سیاست به جهالت کشاندن مردم بود. تحمیق، تحمیر و تجهیل، کارآمدترین ابزار حکومتی بود. آنان، مردم را در خلأ فکری، اعتقادی و سیاسی نگه می‌داشتند و با جلوگیری از گسترش علم، محدود کردن علما، کانالیزه کردن دانشمندان، دیکته کردن به عالمان درباری، دورنگهداشتن مردم از اندیشه‌های ناب اسلامی، رونق بازار دروغ‌پردازان و حدیث‌سازان، فاصله انداختن میان مردم و اهل‌بیت (ع)، خارج کردن اندیشمندان پاک از صحنهٔ علم، جایگزین کردن اهل کتاب و معرفی آنان به عنوان اهل علم و معرفت و فرهنگ، در صدد برآمدند تا اندیشهٔ خود را در این زمینه عملی سازند. امام سجاد (ع) در این شرایط بحرانی به امامت رسید.

---

۱. یک نمونه آن چنین است که ابوهریره از پیامبر (ص) روایت کرد: خداوند در وحی خود به سه تن اطمینان کرد: من (پیامبر)، جبرئیل و معاویه. پیامبر (ص) بخشی از وحی را به معاویه سپرد و به او فرمود: این را نزدخود داشته باش تا در قیامت در بهشت مرا ملاقات کنی!، الامام السجاد (ع) جهاد و أمجاد، ص۱۴.

به علاوه، سیاست امویان در کاستن از مقام امام علی (ع) و فروانگاردن شأن امامان شیعه، به صورتهای زیر تحقق می‌یافت:

یک، ترساندن شیعیان به گونه‌ای که هرکس به فکر نجات خویشتن باشد و از انتشار فضیلتهای اهل‌بیت (ع) خودداری کند.

این سختی‌ها ادامه داشت تا امام حسن (ع) شهید شد، آن‌گاه بلاها شدّت یافت و فتنه‌ها دامن گسترد تا هیچ‌یک نبود، جز اینکه بر جانش می‌ترسید و بیم تبعید و آوارگی داشت.[1] دشواری‌ها پس از شهادت امام حسین (ع) به نهایت خود رسید، به‌ویژه در زمان حجاج ثقفی که معاصر امام سجاد (ع) بود.

دو، پنهان ساختن و از بین بردن فضیلتهای حضرت علی (ع) و تعقیب گویندگان آن.

سه، فاصله انداختن میان امام و امت.

چهار، سیاست اقتصادیِ به استضعاف کشاندن شیعیان، علویان و پیروان اهل‌بیت (ع).

امام سجاد(ع) دوران امام حسن (ع) و پدرش امام حسین (ع) را درک کرده و رنگارنگ شدن مردم را دیده و انحطاط فکری و سیاسی روزافزون مسلمانان را نظاره‌گر بود. در عین حال، اگر شدّت خفقان و اختناق را بر آن شرایط بیفزاییم، خواهیم دید که چرا امام (ع) دست به قیام نزد و تحرک و اعتراض آشکار نداشته است؟ پاسخ گفتن به این‌گونه پرسشها، در تبیین تاریخ تشیع در عصر آن حضرت (ع) ضرورت بسیار دارد.

امام سجاد (ع) در دورانی به امامت رسید که جامعه، روزگار پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته بود و آن حضرت، وارث شرایطی شده بود که کج‌اندیشی، فرصت‌طلبی، عدالت‌گریزی، دنیاپرستی و عافیت‌طلبی، از ویژگی‌های بارز آن بود.

افزون بر آن، حکومت ستمگر اموی، از این شرایط بهترین استفاده را برای گسترش اقتدار سیاسی خود می‌برد. از این رو، عصر اختناق، بهترین تعبیر برای دورانی است که امام سجاد (ع) در آن می‌زیست. مردم دیدند که چگونه یزید برای حفظ قدرت حاضر است حتی فرزند پیامبر (ص) را بکشد و شهر مدینه را غارت و خانهٔ کعبه را ویران کند و از هیچ جنایتی فروگذار نکند. دورهٔ نومیدی از پیروزی حرکت مسلحانه،[2] نتیجهٔ رعب و وحشت شدیدی بود که امویان ایجاد کرده بودند. محافل شیعه در عراق و حجاز، دستخوش ضعف و سستی

---

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۶.

۲. پیشوایی، مهدی، سیرهٔ پیشوایان، ص ۲۳۸.

گردید و تشکل و انسجامشان از هم پاشید. امام سجاد (ع) رویگردانی مردم را چنین وصف نمود: در تمام مکه و مدینه، بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند.[۱]

یکی از مهم‌ترین تفاوتهای عصر امام سجاد (ع) با دوره‌های دیگر این بود که خلفای معاصر امام و سردمداران حکومت، آشکارا قداست تعالیم اسلامی را در هم شکسته و بر روی تمام اصول مسلم اسلام پا گذاشتند، بدون آنکه از کسی بیم داشته باشند یا کسی به خود جرأت اعتراض دهد. جنایتکارانی چون حجاج در این دوران حکومت می‌کردند که به اندک بهانه‌ای، خون انسانهای محترم را می‌ریخت. کشتار یکصد و بیست هزار تن از مسلمانان و به زندان سپردن هشتاد هزار نفر دیگر از آنان در شرایطی نامطلوب و غیر انسانی، گواه این سخن است.[۲]

دربارهٔ اوضاع فرهنگی زمان امام سجاد (ع) باید گفت که توجه حاکمان اموی به حجاز، از چند جهت حائز اهمیت است. مکه و مدینه، به‌ویژه مدینه، مرکز دین و دیانت به شمار می‌آمد و انوار نورانی اسلام، از آنجا به دورترین نقاط عالم پرتوافکن شده بود. مردم از نزدیک پیامبر (ص)، صحابه، امامان و خلفای نخستین را دیده بودند و با روش و منش آنان از نزدیک آشنا بودند. حجاز می‌توانست برای حاکمان اموی خطرآفرین باشد، همان‌طور که در مکه و مدینه قیامهایی رخ داد.

سیاست امویان بر این بود که مکه و مدینه را از مرکزیت دینی، اجتماعی و قداست براندازند. تنها راه چاره را در این دیدند که مردم را به ابتذال و اباحیگری بکشانند و آن شهرها را به مراکز فساد و فحشا تبدیل نمایند. ترویج فرهنگ ابتذال در جامعه، با ایجاد و گسترش مجالس لهو و لعب، آوازه‌خوانی و رقص، باده‌گساری و قماربازی، و سرگرم کردن مردم به غنا و موسیقی و مجالس طرب بود. آوازه خوانان معروفی چون معبد، مالک بن ابی‌السمح، ابن‌عایشه، دحمان، جمیله، ابن‌شریح، غریدی، عزةالمیلا و بسیاری دیگر از خنیاگران و رقاصان، در مدینه به برپایی چنین مجالسی پرداختند. کلاسهای تعلیم رقص و آواز، و نیز محافل رقص و غنا از زنان و مردان به صورت مختلط تشکیل می‌شد و کار به جایی رسید که فرهنگ بی‌بند و باری، گریبانگیر قاضیان و فقیهان شهر چون مالک بن انس گردید.

---

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳. شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲. برای اطلاع از جنایات عبدالملک و کارگزاران او، ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۸، ابن‌اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۲۲.

فراوانی کنیزکان رقاص، آوازه‌خوان و روسپی که به دستور خلفای اموی به این شهرها فرستاده می‌شدند، و نیز اشتغال مردم به انواع لهو و لعب، باز ماندن آنان را از فکر قیام و انقلاب و سیاست و حکومت به دنبال داشت. یزید بن معاویه، طلایه‌دار فرهنگ ابتذال در تاریخ اسلام است و پس از او، یزید بن عبدالملک و ولید بن یزید از کسانی هستند که بیشترین نقش را در انحطاط مسلمانان داشتند.

جذب شاعران با پرداخت صله‌های گران برای در بند کشیدن زبان شعری ایشان، و تشویق آنان به مدیحه‌سرای در فضایل حاکم و درباریان، از جمله امور فرهنگی‌ای بود که حاکمان اموی بدان پرداختند. البته کم و بیش شاعران شیعی‌مسلکی یافت می‌شدند که به مقابله برخاسته و در قالب نظم و شعر، از حریم اهل‌بیت (ع) دفاع کردند؛ گرچه مورد قهر، بی‌مهری و غضب هم قرار گرفتند.

امام سجاد (ع) در چنین شرایطی که از حساس‌ترین برهه‌های تاریخ اسلام بود، زمام امور امت را به دست گرفت که افزون بر حفظ اسلام و تبیین مبانی اصیل آن و تشیع، بر خود فرض می‌دانست مردم را از این انحطاط اخلاقی که آنان را از مسیر انسانیت خارج کرده و به ورطهٔ هلاکت و حیوانیت سوق می‌داد، نجات دهد.

داستان منع حدیث را بر مسائل فرهنگی و اعتقادی زمان امام سجاد (ع) بیفزایید. شدت و سختگیری حاکمان در منع از نقل و کتابت حدیث، در این دوره نیز به حدّی بود که تمام سنت نبوی به فراموشی سپرده شده بود.

حضور قصاصین[1] را نباید از نظر دور داشت. آنان قصه‌های خویش را که نام موعظه و ذکر به خود گرفته بود، به خورد مردم می‌دادند و حاکمان نیز اجرت و مستمری قابل توجهی به قصه‌گویان جدیدالاسلام از اهل کتاب می‌پرداختند. باب ورود اسرائیلیات که از زمانهای دورتر (زمان خلفای نخستین) باز شده بود و تحریف در اسلام و تغییر سنت پیامبر (ص) که یک دلیل آن قصه‌سرایی بود، در این زمان موجب انحراف و انحطاط مسلمانان گردید.[2]

اینها، زاویه‌ای دیگر از اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی دوران امام سجاد (ع) بود. در ادامه، خواهیم گفت که امام در فعالیتهای خود چگونه با این پدیده مبارزه کرد.

---

۱. آنان به شکل منصب حکومتی در آمده، و عزل و نصبشان از طرف حاکم انجام می‌شد و به «قاص‌الجماعه» شهرت داشتند و مردم را به خود مشغول می‌کردند.

۲. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۱۲۱ - ۱۳۸.

۳. شاخصه‌های و پیامدهای انحراف جامعه در عصر امام سجاد(ع)

۱ـ ۳. شاخصه‌های انحراف

ـ پیامدهای منع حدیث و جلوگیری از روایت و کتابت آن در جامعه اسلامی؛

ـ پیامدهای شیوع و گسترش قصه‌سرایی و حضور داستان‌سرایان اهل کتاب مسلمان شده و شاعران؛

ـ پیامدهای بی‌توجهی به قرآن و متروک و محجور گذاشتن آن؛

ـ اعتقاد به حاکمیت احادیث بر قرآن؛

ـ اعتقاد به حجیت سخن صحابه و حق تشریع و قانون‌گذاری و پی‌ریزی سنت از سوی آنان؛

ـ فقیه‌سازی و مطرح کردن افرادی به عنوان فقیهان طراز اول از طرف حکومت؛

ـ اعتقاد به مذهب جبر و توجیه کردن کارهای خلاف شرع حاکمان؛

ـ لزوم اطاعت از حاکم، حتی حاکم ستمگر؛

ـ شیوع و گسترش دامنه‌دار فسادهای اخلاقی در جامعه (شرابخواری، آوازخوانی، موسیقی، رقص و...).

۲ـ ۳. پیامدهای انحرافات جامعه

نتیجه این اعتقادات و پیامدهای مسائلِ طرح شدهٔ مذکور عبارت بود از:

ـ انحراف در دین؛

ـ تغییر در اسلام؛

ـ تبدیل سنت پیامبر (ص)؛

ـ به فراموشی سپردن قرآن؛

ـ بروز بدعتهای دین‌سوز؛

ـ مصونیت خلفا و حاکمان از اعتراض؛

ـ انحرافات اخلاقی و اشتغال مردم به لهو و لعب؛

ـ دور شدن مردم از اهل‌بیت (ع)؛

ـ تغییر مفاهیم اساسی اسلام در موضوعهای امامت، رهبری، خلافت و ولایت و...، به گونه‌ای که امر بر هاشمیان و طالبیان نیز مشتبه شد؛

ـ گریز عامه از دین؛

ـ مردم دنبال دین نبودند و گروه اندکی هم که به دنبال دین بودند، به مراجع بدون صلاحیت و فقیهان درباری که به عنوان دانشمندان و فقیهان طراز اول معرفی شده بودند، مراجعه می‌کردند و احکام، قضاوتها و فتاوای آنان، در مواردی اجتهاد در برابر نص و در مواردی بدعت بود.

خلاصه آنکه در این زمان، مردم در فقر شدید فرهنگی، علمی، دینی و اخلاقی به سر می‌بردند. حضرت علی (ع) در حدود سال ۴۰هجری اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمان خود را چنین وصف فرموده بود: لَمْ يَبْقِ مِنَ الْاِسلامِ اِلاَّ اِسْمُهُ وَ مِنَ الدّین اِلاَّ رَسْمُه.[۱] این، در حدود سی سال پس از رحلت پیامبر (ص) بود که هنوز بسیاری از صحابه زنده بودند، اما در دوران امام سجاد (ع) که بیش از نیم قرن از رحلت پیامبر (ص) می‌گذشت و شمار بسیاری از صحابه از دنیا رفته و بسیاری از شیعیان را به شهادت رسانده بودند، اوضاع به مراتب آشفته‌تر و اسفبارتر بود. گفته شد که یکی از سیاستهای اقتصادی امویان، به استضعاف کشاندن علویان و شیعیان، قطع حقوق و مستمری آنان و غصب و تصرف اموال ایشان و ایجاد محرومیتهای مختلف برای آنان بود که به فقر و ناداری آنان می‌انجامید. هدف آنها این بود که پیروان اهل‌بیت (ع) به نان شب محتاج شوند و تمام همّ و غمشان، تهیه قرصی نان برای رفع گرسنگی باشد؛ زیرا روشن است که ناتوانی مالی، قدرت مبارزه را کاسته و امکان دستیابی به لوازم و ادوات مبارزه، بسیج نیرو و تقویت همراهان را ناممکن می‌سازد.

۴. فعالیتهای امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) در عصر عاشورا و پس از شهادت پدرش حسین بن علی (ع) به مقام امامت نایل آمد. آن حضرت (ع) از آن پس تا زمان شهادت، در مدت ۳۴ سال حضوری ویژه داشت که با دوره‌های سه امام پیش از خود متفاوت بود.

برای تجزیه و تحلیل مواضع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر یک از امامان، شناخت و آگاهی از شرایط و مقتضیات عصر آنان ضروری است؛ چه اینکه بدون این شناخت، تجزیه و تحلیل مواضع و خط‌مشی آنان، نمی‌تواند بایسته و مطابق واقع باشد. ناکامی کسانی که نمی‌توانند میان جنگ و صلح، قیام و سکوت، و انتقاد و تقیه امامان (ع) رابطه‌ای مستحکم و

---

۱. الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۱۴۲؛ امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۸، ص ۱۶۶؛ مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب،...، ج ۳، ص۸۵.

منطقی جستجو کنند، معلول بی‌توجهی به واقعیتها و عینیتهایی است که نقش تعیین کننده‌ای در خط‌مشی سیاسی و اجتماعی رهبران دارد. در صورتی که زمینه‌ها شناخته شود، تعارضی در برنامهٔ امامان معصوم (ع) دیده نخواهد شد. در یک دید کلی، موضع‌گیری امامان بر چهار قسم است:

۱. برخی عَلم مبارزه به دست گرفتند و پیکار کردند؛

۲. برخی مبارزات منفی و پنهانی داشته و از تاکتیکهای مختلفی بهره‌بردند؛[۱]

۳. برخی بخش بزرگی از عمر خود را در حبس به‌سر بردند؛

۴. برخی به گونه‌ای با مسائل سیاسی همراه شدند که حتی به مقام ولایت‌عهدی نیز رسیدند، بدون آنکه در آن مسائل دخالت مستقیم کنند.

امام سجاد (ع) با مشکلات و واقعیتهایی روبه‌رو گردید که می‌بایست با خط‌مشی صحیح، از یک سو حماسهٔ حسینی را در سینه‌ها زنده نگه دارد و توطئهٔ تحریف کنندگان را خنثی کند و از سوی دیگر، به بازسازی و ترمیم تشکیلات علوی و شیعی که آسیبهای کلی دیده بود بپردازد و مبانی اسلام و تشیع و تفکر ناب محمدی (ص) و علوی (ع) را استحکام بخشیده و تبیین کند. از این رو، اقدامات امام سجاد (ع) را در ابعاد فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و عبادی بررسی می‌کنیم.

۱ـ ۴. فعالیتهای فرهنگی

بحث از علم امام سجاد (ع) و سروری او بر عالمان، محدثان و فقیهان زمان خود، آگاهی امام از اسرار پنهان هستی و ارتباط مردم با سرچشمه زلال حکمت و علم الهی، از مباحث بسیار مهمی به شمار می‌آید که رسالت ما در این نوشتار، جز آن است. در بینش شیعی، امام کسی است که در عقل، علم، ایمان و کردار ارزشی، سرآمد همهٔ خلق باشد. علم او چون دانش پیامبران، برگرفته از علم خداست، نه علوم بشری.[۲]

---

۱ . توضیح این مطلب ضروری است که موضع‌گیری سیاسی، و اقدامات سیاسی، لزوماً مبارزات مسلحانه و نزاع داغ و تند بر سر تصاحب حکومت نیست. در قاموس اهل‌بیت (ع) اقدام سیاسی گاه به همان شکل است که گذشت و زمانی در قالب رهبری فکری و اقدام فرهنگی، ارشاد، تبیین افکار اصیل، و روشن کردن محدودهٔ معارف اسلامی و گسترش آشنایی با قوانین حاکم بر روابط فردی و اجتماعی.

۲ . «يَـٰيَحْيَىٰ خُذِ ٱلْكِتَـٰبَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَـٰهُ ٱلْحُكْمَ صَبِيًّا»؛ (مریم، ۱۲) ای یحیی کتاب (وحی) را با قدرت (و جدیت) دریافت کن، ما به او [یحیی] حکم نبوت را به هنگامی که خردسال بود عطا کردیم. «يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ دَرَجَـٰتٍ» (مجادله، ۱۱) خداوند از میان انسانها، کسانی را که دارای ایمان هستند و نیز آنان را

در تفکر اسلامی، فلسفه وجودی پیامبران، بر دو اصل تعلیم و تربیت استوار است و در اندیشهٔ شیعی، فلسفهٔ وجودی امام نیز همان‌گونه است؛ زیرا امامت معصوم، تداوم‌بخش رسالت پیامبر (ص) است. مانع و سدّ راه تحقق آن دو اصل و رسالت امام، ناهمگونی تعالیم و رهنمودهای عقیدتی، سیاسی و اجتماعی آنان با پندارها، عملکردها و خواهشهای حاکمان زمانشان بود. زمامداران، با احساس خطر از آن تعالیم، با دست یازیدن به شیوه‌های گوناگون ارعاب و تهدید، وعد و وعید، زندان و شکنجه و قتل و غارت ایشان و پیروانشان و محدود کردن حوزهٔ فعالیت آنان، مانع بسط و گسترش فرهنگ اسلامی و شیعی می‌شدند. حتی گاه تلاشهای علمی و فرهنگی آن بزرگواران، به صورت تعالیم سرّی درمی‌آمد یا در قالب دیگری عرضه می‌شد و شیعیان در بیان و انتقال آن، به تقیه امر می‌شدند.

در طول تاریخ تشیع و در عصر امامان شیعه، به‌رغم مشکلات و موانع فراوان، هیچ‌گاه امامان و شیعیانشان تعلیم و تربیت را به طور کلّی رها نکرده و کنار نزدند. آنان همچون باران رحمتی بودند که هرچند اندک، لب تشنهٔ امت را به آبی گوارا سیراب می‌کردند.

امام سجاد (ع)، مسجد پیامبر (ص) را مدرسه خویش ساخت و مباحث علمی و حوزهٔ درسی در موضوعهای فقه، تفسیر، حدیث، فلسفه، کلام، عرفان و اخلاق دایر کرد. آن حضرت هر روز جمعه، جلسهٔ سخنرانی عمومی برگزار می‌فرمود و به پند و اندرز مردم، ترغیب به زهد در دنیا، و شوق به آخرت و انتقال معارف می‌پرداخت. عبدالله محض گوید: مادرم فاطمه همواره مرا به حضور در جلسات دایی‌ام امام سجاد (ع) تشویق می‌کرد و در هر جلسه‌ای که می‌رفتم، بر خداترسی و علمم افزوده می‌شد.[1]

عالمان و دانشمندان همواره در مقابل امام زانوی ادب زده و از کوثر علم الهی او می‌نوشیدند و هیچ‌گاه حضرت را رها نمی‌کردند. حتی هنگام عزیمت برای مراسم حج،

که علم و دانش عطا شده‌اند، برتری می‌بخشد. ر.ک: (مریم، ۲۹).

در این‌باره، روایتی از امام سجاد (ع) است که حضرت دربارهٔ الهی بودن علم امامان و پهنهٔ گسترده آن می‌فرماید: «محمد (ص) به راستی امین خداوند در زمین بود و چون به ملاقات حق شتافت، اهل‌بیت او، وارثان وی و امینان خدا در زمین شدند. علم منایا و بلایا، [علم به سرنوشت و مقدرات انسانها] نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام شیعیان و نام پدران ایشان نزد ماست. ما برگزیدگان خدا و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگر، به قرآن و دین سزاوارتریم. در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همهٔ انبیا نزد ما به ودیعت نهاده شده است». صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۱۲۰.

۱ . شریف قرشی، باقر، حیاة الامام زین‌العابدین (ع)، ج ۲، ص ۲۶۴. نقل از: أعیان الشیعه.

حدود هزار عالم با امام همراه شدند تا از بوستان علوم او ثمری بچینند.[۱]

آن حضرت، شاگردان بسیاری تربیت کرد که برخی از آنان، از بزرگان و سرآمدان دانشمندان اسلامی شدند. آقای باقر شریف قرشی، تعداد ۱۶۴ تن از آنان را نام برده است که هر یک دارای برکاتی بوده‌اند. آنان یا متخصصان در علوم مختلف و صاحبان آثاری بوده‌اند، یا مناصب مهم سیاسی و اجتماعی و نقشهای کلیدی در تاریخ تشیع داشته‌اند. برخی نیز سلسله‌جنبان قیامهایی بوده‌اند و تعدادی از آنان نیز به شهادت رسیدند.[۲]

موضوعهایی که امام(ع) به تعلیم و نشر آن اهتمام داشت عبارت‌اند از:

یک، **مفهوم امامت**؛ تعریف امامت و تبیین مقام و جایگاه امام در میان امت و نفی پذیرفتن ولایتِ غیر امام معصوم، با بیان زیر:

الف) امام، عالم به حلال و حرام و امین بر دین خداست. هرکس تولای او را بپذیرد، هدایت یافته و هرکس رو بگرداند، گمراه خواهد شد.

ب) اهل‌بیت (ع) علت اصلی سکون و امنیت اهل زمین، و حجت خدا بر مردم و ترازوی عدل الهی هستند.

ج) تبیین ضرورت عقلی و شرعی اطاعت و پیروی از امام معصوم، و آن را شرط قبولی عبادت دانستن.

اصل امامت و مفهوم ولایت و خلافت، از موضوعهایی است که در بسیاری از دعاها به آن توجه، و مرجعیت اهل‌بیت (ع) و جایگاه فرزندان پیامبر (ص) برای مردم تبیین شده است.

دو، **مبارزه با فساد اخلاقی**؛ گسترش فساد و فحشا میان همهٔ طبقات جامعه حتی فقیهان، امام را بر آن داشت تا هم‌زمان، در دو جبههٔ مبارزه با ظلم و فساد بجنگد و با سلاح دعا، مظاهر فساد را نشانه رود.

سه، **توجه به خدا**؛ پیروی از قرآن و سنت و نیز تقویت ایمان مردم و آشتی دادن امت با امام و اهل‌بیت (ع)، بسیار چاره‌ساز بود و امام (ع) مبارزات مثبت و آشکاری با مظاهر فساد و فحشا انجام می‌داد.

چهار، **مبارزه با قصاصین**؛ قصه‌پردازان، ابزار دست حاکمان بودند و سیاستهای دیکته شده آنها با هنرمندی و هنرنمایی بر مردم تحمیل و به آنان تلقین می‌کردند. از این رو، امام

---

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۵۷-۳۳۱.

سجاد(ع) پرده از چهره ایشان برداشت و خطر آنان را گوشزد کرد.

پنج، **گسترش اعتقاد به اصول اسلامی**؛ امام در قالب دعا، مضامین بلند توحیدی را تعلیم می‌فرمود. مباحث توحیدی و ترک شرک و بت‌پرستی در دعاهای صحیفه سجادیه هویداست. امت، در دورهٔ اسلامی، در جاهلیت جدیدی به‌سر می‌برد. جاهلیت نخستین به سر آمده بود. پیامبر (ص) در آغاز ظهور اسلام، جاهلیت را زنده به گور کرد، اما چیزی نگذشت که حاکمان اموی، دوباره سنتهای جاهلی را زنده کردند. در جاهلیت جدید، فقط مظاهر شرک تغییر یافته بود و بتهای سنگی و چوبی، جای خود را به حاکمان و خلفا داده بودند. امام توجه به توحید صفاتی را ترغیب می‌کرد تا مردم بدانند رزق و روزی، مرگ و زندگی و قضا و قدر، تنها به دست خداست، تا دل از حاکمان کنده و دست از ایشان بشویند.

حرکت علمی و فرهنگی حضرت در تأسیس مدرسه تفسیر، حدیث و فقه ادامه یافت تا فرزندش امام باقر (ع) آن را پی گرفت و رسمیت بخشید.

شش، **مباحث علمی**؛ در صحنهٔ فعالیتهای فرهنگی، امام به آوردگاه ارباب مذاهب رفته و با استدلالهای قوی، کید آنان را در هم می‌شکست.[1]

هفت، **مقابله با مدعیان عقل‌گرایی**؛ امام در جبهه‌های مختلف اعتقادی، یک تنه به مقابلهٔ مدعیان عقل‌گرایی و با متمسکان به ظاهر کتاب خدا رفته و خانه‌های عنکبوتی سست‌بنیان تفکریِ آنان را فرو می‌ریخت.

سه گرایش کلامی در اواخر نیمه اول قرن اول هجری پا به عرصه اندیشه گذاشت؛ عدلیه، معتزله و اشاعره، و به مرور از دل این مکتبها، گروه‌ها و نحله‌های دیگری بیرون آمد.[2] دربارهٔ علل و عوامل و چگونگی شکل‌گیری آنها بحثی نخواهیم داشت؛ آنچه در این مورد اهمیت دارد، بخش مهمی از تعالیم امام سجاد (ع) در موضوع خداشناسی و توحید است.[3]

---

۱ . الامام زین العابدین (ع)، ص ۲۶۰؛ الحیاة السیاسیة للامام السجاد (ع)، ص ۴۱، نمونه‌ای در برخورد امام با اهل رأی و قیاس این‌گونه است: حضرت فرمود: اِنَّ دینَ اللّه تَعالیٰ لایُصابُ بِالعُقولِ النّاقِصَة، وَ الآراءِ الباطِلَةِ، وَالمَقاییسِ الفاسِدَةِ، وَ لایُصابُ اِلاّ بِالتَسلیم، فَمَنْ سَلِمَ لنا سُلِمَ، وَ مَن اِقْتَدیٰ بنا هُدِیَ، و مَن کانَ یَعْمَلُ بِالقیاسِ وَ الرَأی هَلَکَ، وَ مَن وَجَدَ فِی نَفسِهِ شَیْئاً مِمَّا نَقُولُهُ، أو نَقَضَ بِهِ حَرَجاً کَفَرَ بِالذِی أَنزَلَ السَبعَ المَثانِی وَ القرآنَ العَظِیم و هُوَ لایَعلَمُ؛ دین خدا با عقلهای ناقص و اندیشه‌های باطل و قیاسهای پوچ دست‌نایافتنی است و جز با تسلیم (و تعبد و بندگی) به دست نمی‌آید. هرکس تسلیم ما شد، سالم می‌ماند و هرکه به ما اقتدا کرد، راه یافت. (در مقابل) هرکس در عمل به قیاس و رأی رو آورد، هلاک شد و هر کسی که دربارهٔ آنچه ما می‌گوییم، شک و تردید کند یا عیب و ایرادی بگیرد. .ه آن (خداوندی) که سبع مثانی و قرآن عظیم را نازل کرده، کفر ورزیده است، در حالی که خودش نمی‌داند [که کفر ورزیده است].

۲ . نظیر مشبّهه، مقدرّه، مفوّضه، مجسّمه و....

۳ . قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، مناجات دوازدهم، ص ۲۲۹، امام(ع) چنین نجوا می‌کند: ...وَ عَجَزَتِ العُقولُ عَن

امام در تبیین چگونگی خداشناسی می‌فرماید: شناخت خدا چون شناخت اشیا نیست که انسان آنها را درک و مشاهده کند، ماهیششان را بفهمد و بتواند آنها را تصور کند؛ و احاطه بر خدا ناممکن است پس سبحانک لاتحس و لاتجس و لاتمس.[1]

بحث از این مقوله خارج از موضوع است و با اشاره‌ای کوتاه از آن می‌گذریم. امام می‌فرماید: باید برای خداشناسی، از خدا توفیق شناختش را بخواهیم و برای رسیدن به خدا، باید به خود او متوسل شویم.[2]

هشت، صحیفه سجادیه؛ مهم‌ترین میراث فرهنگی امام سجاد(ع)، صحیفه سجادیه می‌باشد که همان قرآن صاعد، و مجموعهٔ ادعیه‌ای است که همه معارف الهی و آنچه مورد نیاز سالک الی اللّه است در آن گرد آمده و سرچشمهٔ فیض، مشعل هدایت، مدرسه اخلاق و تهذیب به شمار می‌آید که همواره دست نیاز انسان به سوی آن بلند است.[3]

رساله حقوق امام سجاد(ع)، کتاب قانون اسلام است و در تمام شئونات و همه مناسبات و تعاملات انسان با خویشتن، با خدا، با دیگران و با محیط اطراف آن، قوانینی وضع و حقوق متقابلی تعریف کرده است.

افزون بر آن، دیوان شعری منسوب به امام سجاد(ع) به جامانده و روایات بسیاری نیز از شاگردان امام(ع) در موضوعهای مختلف در مجامع روایی درج گردیده است.

عصر فقاهت

گفته شد که سیاست امویان اقتضا می‌کرد مردم را به نادانی سوق دهند. و آنان پایه‌های حکومت خود را بر جهل استوار کرده بودند و آگاه شدن مردم، ستونهای نظام حکومتشان را به لرزه درمی‌آورد. امام سجاد(ع)، یکی از کارهای مهم و زیربنایی را، بالا بردن سطح علمی مردم و جامعه می‌دانست و به دنبال توسعه فرهنگی و علمی، جهاد فرهنگی را پی‌ریخت و خود طلایه‌دار آن بود و مدرسهٔ اهل‌بیت(ع) را تأسیس کرد. پس از آن، مدرسهٔ تابعین در مدینه راه‌اندازی شد و شخصیتهایی نظیر سعید بن‌مسیب، عروة بن‌زبیر، قاسم بن‌محمد

اِدراكِ كُنهِ جَمالِكَ، وَ انْحَسَرَتِ الاَبصارُ دُونَ النَظَرِ اِلىٰ وَجْهِكَ، وَ لَم تَجْعَلْ لِلْخَلقِ طَريقاً اِلىٰ مَعرِفَتِكَ اِلاّ بِالعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ؛ خردها از ادراک کنه جمالت درماندند، و دیده‌ها در برابر نگاه به جلوهٔ جمال تو تار شدند، برای مردم راهی به شناخت تو مقرر نشده، مگر به درماندگی از معرفت تو.

۱. همان، بخشی از دعای عرفه.
۲. همان، مناجات هشتم، ص ۲۲۴.
۳. برگرفته: از مقدمه شهید صدر بر صحیفه سجادیه.

بن‌ابی‌بکر، ابوبکر بن‌عبدالرحمان بن‌حارث، سلیمان بن‌یسار، عبیداللّٰه بن‌عتبة بن‌مسعود و خارجة بن‌زید، متولیان آن بودند که به «فقهای سبعه» شهرت یافتند. لازم به یادآوری است که برخی از این دانشمندان، افتخار شاگردی امام سجاد (ع) را دارا بودند.[۱]

اهداف و رسالتهای مدرسهٔ تابعین، ترویج معارف اسلامی بود، اما مدرسه‌ای در برابر مدرسه اهل‌بیت (ع) به‌شمار می‌رفت و از حمایتهای دولتی نیز برخوردار می‌گشت. امویان با پشتیبانی مادی و معنوی، آنان را برای مبارزه با نهضت علمی اهل‌بیت (ع) تقویت می‌کردند و با بزرگ‌نمایی، می‌خواستند جلوهٔ امام سجاد (ع) را تحت الشعاع قرار داده و او را از حالت بلامنازع بودن خارج کنند. آن عصر را عصر فقاهت و عصر فقها نامیدند و شاعران را برای تبلیغات به نفع آنان و عالمان درباری به کار گرفتند.[۲] از آنجایی که جوشش فیض الهی و حکمت خداوندی از گفتار و کردار امام سجاد (ع) زینت پارسایان جاری بود، همهٔ معارضان و فقیهانِ بر ساخته را به زانو درافکند و زبانشان را به اعتراف بر عظمت امام سجاد (ع) گشود و حضرت را «سَیِّدُ الْفُقَهٰاء وَاَفْقَهُ الْفُقَهٰاء» نامیدند.[۳] سخن بسیاری از فقیهان آن عصر چنین بود: «مٰا رَأَیْنٰا أَفْقَهُ مِنْ عَلِیِّ بْنِ الحُسَین (ع)؛[۴] در میان فقیهان، داناتر و فقیه‌تر از علی بن الحسین (ع) نیافتیم».

برخی از شمار فقیهان آن دوران عبارت‌اند از: ابوحازم، محمد بن‌شهاب زهری، سفیان عُینیه، نافع بن جبیر، سالم بن‌عبداللّٰه و آن چند تن که نامشان گذشت. شگفتا که بسیاری از این فقها، یکی پس از دیگری با فاصلهٔ اندکی از دنیا رفتند و سال ۹۵ ق، را که سال وفات بسیاری از آنان بود، «سنة الفقهاء» نامیده‌اند.[۵]

۲ـ ۴. فعالیتهای اجتماعی

امام سجاد (ع) در طول مدت پر بار امامت خویش، برای اصلاح امت و پیراستن و پالایش جامعه و مردم از مظاهر فساد و فحشا و فقر، و نیز دفع تبعیضها و محرومیتهای گوناگونی که از سوی حاکمان اموی بر همهٔ مردم و در مواردی برضد شیعیان اعمال شده بود، اهتمام

---

۱. حیاة الامام زین العابدین (ع)، ج ۲، ص ۴۱۴.

۲. مثل اینکه اگر گفتند: هفت دریای علم که سخنشان (عین علم است) و خارج از علم نیست کدام‌اند؟ بگو: آنان عبیداللّٰه، عروة، قاسم، سعید، ابوبکر، سلیمان و خارجه هستند. همان، ص ۴۱۵.

۳. امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۱۹۶.

۴. ابن‌جوزی، عبدالرحمان، تذکرة الخواص، ص ۲۴۱.

۵. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۶۲.

ورزید. پیش از این گفته شد که جامعه از شکل جامعه اسلامی، به نظام قبیلگیِ جاهلی تغییر کرده بود و دوران جاهلیت جدیدی را می‌گذراند.

امام زین العابدین (ع) در کنار فعالیتهای فرهنگی و سیاسی، کارهایی انجام دادند که در قالب فعالیت اجتماعی قابل طرح است. البته همه اقدامات آن امام(ع) برای رسیدن به اهداف مشترکی بود، اما شکل و قالب آن متفاوت می‌نمود.

یک، سوق دادن جامعه به سوی اهداف بالا و والای معنوی

مهم‌ترین هدفی که امام سجاد(ع) با ابزار گوناگون فرهنگی و اجتماعی تعقیب می‌کرد، به‌کارگیری شیوه‌های تربیتی برای هدایت و رهنمون شدن مردم به تعالیم دینی بود.

امام(ع) درد مردم را خوب شناخته و در صدد درمان آن بود. آلودگی به مظاهر فسق و فجور، جز با تقویت ایمان و پرورش تقوا درمان نمی‌پذیرد. آن حضرت مردم را با دعا، ذکر، مناجات، گریه، تضرع، عبادت و خداترسی، آهسته آهسته به درون دژ و پناهگاه خدا می‌برد و دلها و چشمهایشان را از آلودگی به فساد و فحشا می‌شست. ایشان با احترام و بزرگواری با کودکان و نوجوانان برخورد می‌کرد و آنان را که کمتر به آلودگی‌ها آمیخته بودند، تحت تعلیم و تربیت خود گرفته و می‌فرمود: شما، بزرگان آینده هستید.[۱] جذبهٔ امام چنان قوی بود که اگر کسی یک‌بار دل به او می‌سپرد، دیگر نمی‌توانست آن را باز ستاند و مجذوب نیک‌خلقی و نیک‌رفتاری او نشود.[۲]

گفته شد پس از حادثه کربلا و سیاستهای امویان، مردم از اهل‌بیت (ع) فاصله گرفتند و امام یاورانی نداشت و شرایط به‌گونه‌ای بود که امام تشخیص داد باید شیعه را بازسازی کند که لازمهٔ آن شیعه‌سازی بود. به عبارت دیگر، آن حضرت باید مردم را با اصول اسلام و معارف دینی و مبانی تشیع آشنا می‌کرد تا تشیع را پذیرا شوند؛ زیرا تنها تکیه‌گاه‌های مذهبی و اعتقادات قوی دینی می‌تواند نجات دهد.

دو، ویژگی ممتاز امام سجاد (ع)

از ویژگی‌های ممتاز امام سجاد(ع)، اخلاق نیکو بود. او مظهر عفو خدا بود و به سادگی از

---

۱. قبلاً در ضمیمه آمده بود.

۲. فرزدق در قصیده خود گوید: نرم خویی است که کسی از او هراسان و بیمناک نشده است، دو چیز زینت اوست خلق نیکو و خوی پسندیده. زندگانی علی بن‌الحسین (ع)، ص ۱۱۳؛ امام سجاد(ع) جمال نیایشگران، ص ۸۳.

مجرمان می‌گذشت. مردم تحت تأثیر تبلیغات امویان، از او عیب‌جویی کرده و زبان به بدگویی و درشت‌گویی زده و خاطر حضرت را می‌رنجاندند، اما هر بار ملایمت و بردباری و برخورد محبت‌آمیز او را می‌دیدند و از کردهٔ خود شرمگین می‌شدند.[۱]

سه، رسیدگی به تهیدستان و بینوایان

بسیاری از خانواده‌های محروم و نیازمند مدینه، از لطف و بخشش مردی ناشناس در تاریکی شب بهره‌مند می‌شدند و هرگز او را نشناختند، مگر زمانی که علی‌بن الحسین (ع) درگذشت و انتظار محرومان بی‌پاسخ ماند؛ آنگاه بینوایان دانستند آن ناشناس دردآشنا، همو بوده است.[۲]

چهار، آزاد سازی بردگان

امام سجاد (ع) به آزاد سازی بردگان و مستخدمان اهتمام زیاد داشت؛ چنانکه در روایات آمده است که حضرت هزار بنده را در راه خدا آزاد کرد.[۳] امام (ع) بردگان را می‌خرید و آنان را تحت تربیت خویش قرار می‌داد. آنان از نزدیک با امام پرهیزگاران آشنا شده و از گفتار و رفتار آن حضرت تأثیر می‌پذیرفتند. هنگامی که برده‌ای آزاد می‌شد، در حقیقت انسانی آزاده، آگاه، دانش‌آموخته، شیعه و مرید اهل‌بیت (ع) از مرکز علم و اخلاق فارغ‌التحصیل شده بود. جذبهٔ امام به حدی بود که برخی از بردگان، بندگی در خدمت امام را بر آزادی ترجیح می‌دادند. امام زین العابدین (ع) افزون بر آنکه خود تلاش می‌کوشید بردگان را خریداری کرده و پس از مدتی آزاد سازد، دیگران را به این امر مهم ترغیب می‌کرد و می‌فرمود:

> هیچ مؤمنی بندهٔ مؤمنی را آزاد نمی‌کند، مگر اینکه خداوند به جای هر عضوی از اعضای آن بنده، عضوی از اعضای او را از آتش دوزخ ایمن می‌سازد.[۴]

---

۱. ر.ک: امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۷۲. هشام بن اسماعیل، در زمان ولایتش بر مدینه، امام سجاد (ع) را بسیار می‌آزرد. هنگامی که عزل شد، منادیان ولید در مدینه ندا دادند: «بر هرکس در زمان فرمانروایی هشام، ظلمی رفته و یا حقی از او ضایع شده است، می‌تواند حق خود را بازستاند». هشام بیش از همه از امام بیم داشت، زیرا می‌دانست که با حضرت چگونه رفتار کرده است، اما بر خلاف تصور او (و شاید دیگران) زمانی که امام (ع) در برابر او قرار گرفت، بر او سلام کرد و به یاران خود سفارش کرد که متعرّض او ـ که اکنون ضعیف و ناتوان است ـ نشوند. الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۴۶؛ تذکرة الخواص، ص ۲۹۵.

۲. کشف الغمه...، ج ۲، ص ۲۶۶.

۳. همان، ص ۲۷۹.

۴. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳ـ ۴. فعالیتهای سیاسی ـ عبادی

در این قسمت، فعالیتهای امام سجاد (ع) را در این دو بُعد مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) فعالیتهای عبادی

بخشی از عبادتها که جنبه سیاسی زیادی دارد، مورد توجه امام سجاد (ع) بوده است. اهتمام آن حضرت در مورد مراسم باشکوه حج از آن شمار قلمداد می‌شود. امام سجاد (ع) بیست بار سفر حج را پیاده برگزار کردند و در طول مدت ۳۴ ساله امامت خود، همواره به این عبادت توجه داشتند. حج، کنگره عظیم مسلمانان بود که همه‌ساله در مکه برگزار می‌شد. حضور امام سجاد (ع) در میان مردمان، بهترین فرصت برای رساندن پیام‌اسلام و اعلان مواضع شیعیان در قبال ظالمان و ستمگران بود.

گفته شد که بسیاری از فقیهان و بزرگان، امام را در سفر حج همراهی می‌کردند. از همه طبقات جامعه، کارگزاران، فقیهان، محدثان، اشراف، رجال مذهبی، سیاسی و اجتماعی و عموم مردم و گاهی اوقات شخص خلیفه در آن شرکت می‌کردند. امام سجاد (ع) با دعا و موعظه و سلوک فردی، جمعیت را به حقیقت و روح حج توجه داده، برائت عملی را که تجسم حج ناب بود، به نمایش می‌گذاشت. گزارش ملاقات هشام بن عبدالملک با امام سجاد (ع) و شعر حماسی فرزدق در مدح آن حضرت (ع) مشهور است و این بی‌اعتنایی امام به امویان، نمونه‌ای از اعلان برائت به شمار می‌آید.

امام سجاد (ع) در نمازهای جمعه شرکت می‌کرد و نماز را به جماعت می‌خواند. این حرکت، گرچه در ظاهر به معنای همراهی با حاکم و زمامدار است و شرکت نکردن در آن، به معنای به رسمیت نشناختن حکومت تلقی می‌شد، امّا امام در آن شرکت می‌کرد؛ زیرا خطر عدم حضور بیشتر بود و بهانه‌ای به دست دشمن می‌داد. از دوره معاویه، با سوء استفاده از اصولی نظیر اصل لزوم جماعت و اصل شقّ عصای مسلمانان (خلاف ورزیدن جماعتی از اسلام) و نظایر آن، هر شخصی را که با نظام حکومتی و جریان حاکم در جامعه هم گام نمی‌دیدند، با استناد به این اصول طرد کرده، یا به کیفر می‌رساندند. نماز جمعه به دلیل بُعد سیاسی آن، اهمیت زیادی داشت و حضور در آن مهم می‌نمود. کناره‌گیری امام (ع) از این گردهمایی عبادی ـ سیاسی کافی بود تا وی را عامل تفرقه و اختلاف معرفی کنند و یا او را منکر نماز و تارک معروف بشناسانند. همچنین پیامدهایی که آن تهمتها و تبلیغات

داشت، به ضرر امام و شیعیان بود. امام با شرکت در نماز جمعه، آنان را خلع سلاح کرد، امّا پس از اقامه نماز جمعه، آن را از تکلیف نماز ظهر کافی نمی‌دانست و نماز ظهر را نیز می‌خواند. در حقیقت با این عمل، نامشروع بودن آن و عدم صلاحیت امام جمعه را مطرح می‌کرد و از این نماز عبادی ـ سیاسی نیز به شیوه‌ای مطلوب بهره می‌جست.

یکی دیگر از کارهای عبادی امام، در قالب ذکر صلوات بر پیامبر (ص) و خاندان او بود. گفته شد که سیاست امویان، بر ترور شخصیت اهل‌بیت (ع) و متروک کردن و منزوی داشتن پیامبر (ص)، اهل‌بیت (ع) و سنت نبوی بود. امام سجاد (ع) در مقابله با این سیاست دشمن، با ذکر صلوات به زنده‌نگه داشتن نام و یاد پیامبر و خاندانش پرداخت؛ از این رو، تقریباً همه و یا بیشتر دعاهای صحیفه، دربردارندهٔ ذکر صلوات است.

ب) فعالیتهای سیاسی

ـ بیان مرجعیت، تبیین جایگاه امامت و تصریح به نقش سیاسی امامان شیعه

نمونه‌های فراوانی در این خصوص در مآخذ تاریخی و به‌ویژه در ضمن دعاهای صحیفه سجادیه یافت می‌شود. نکات اساسی و کلیدی در تبیین و تفهیم معارف سیاسی شیعی عبارت است از:

ـ الهی بودن منصب امامت؛

ـ نصب و تعیین امام از سوی خداوند (به عبارت دیگر، امامت منصوص)؛

ـ عصمت امامان و دور بودن آنان از گناه و خطا؛

ـ معرفی کردن امامان به عنوان نگاهبانان دین؛

ـ اختصاص داشتن اهل‌بیت (ع) به فرزندان حضرت زهرا (س) و نقش محوری دادن به آنان؛

ـ خلافت و جانشینی خداوند بر زمین را از آنِ امامان دانستن و....[1]

---

۱. برای نمونه، امام (ع) مجموعهٔ این مباحث و اندکی بیش از آن را در دعای روز عرفه چنین ذکر می‌کند: ـ «رَبِّ صَلِّ عَلیٰ أَطائِبِ اَهلِ بَیتِهِ الَّذِینَ اخْتَرْتَهُم لِأَمْرِکَ» خداوندا بر پاکان از اهل بیت او، همانان که برای قیام به امر خود انتخابشان کردی درود فرست ـ «وَ جَعَلْتَهُم خَزَنَة عِلْمِکَ» و آنان را که خزانه‌دار علم خود قرار دادی (به قرار دادن تکوینی)، ـ «وَ حَفَظَةَ دینِکَ» و آنان را حافظان دین خود قرار دادی (و لازمه آن این است که امین و به تمام دین عالم باشند)، ـ «وَخُلَفاءَکَ فِی أَرضِکَ» و آنان را جانشینان خویش در زمین قرار دادی، ـ «و حُجَجَك عَلیٰ عِبادِک» و آنان را حجتهای خود بر بندگانت تعیین کردی، ـ «و طَهَّرْتَهُم مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطهیراً بِإرادَتِكَ» (آنان را به اراده تکوینی) از هر پلیدی و بدی طهارت [و عصمت علمی و عملی] دادی، ـ «و جَعَلْتَهُمَ الوَسِیلَةَ الیك والمُسْلَكَ إِلی

ـ زنده نگه داشتن نهضت عاشورا

امویان با توجیهات و تفسیرهای گوناگون، در صدد تحریف و به فراموشی سپردن واقعه عاشورا بودند و امام سجاد(ع) از روشهایی برای احیای آن استفاده کرد و پیروزی امام سجاد(ع) در این زمینه، در جو خفقان آن روز چشمگیر است.

روشهای احساسی و عاطفی؛ گریه مداوم و پیوسته امام سجاد(ع) در طول دوران امامت آن حضرت بر سیدالشهداء، یک روش مطلوب برای بیان مظلومیت اهل‌بیت(ع) بود. وی با عزاداری بر سالار شهیدان عواطف و احساسات مردم را نیز برای شناخت حقایق آماده می‌کرد و خاطرهٔ حماسه‌ها، شجاعتها، رنجها و مظلومیتهای آن امام را با یادآوری همیشگی از روز عاشورا زنده نگه می‌داشت و همواره زیارت امام حسین(ع) را توصیه می‌کرد. او نخستین کسی است که بر تربت سید الشهدا(ع) سجده کرد و شیعیان را به آن ترغیب نمود.

ـ **روشهای سیاسی**؛ امام در مدت اسارت خویش پس از حادثه کربلا، در چند مقطع شجاعانه دست به اقداماتی زد که در نوع خود درخور اهمیت است. وی در کوفه و شام، در حضور عبیدالله بن زیاد و یزید، با پاسخهای صریح و سخنرانی عمومی و افشاگرانه و پرده‌برداری از جنایتها و ددمنشی‌های امویان و معرفی خاندان عصمت و بیان حقانیت راه و مرام امام حسین(ع) و ارشاد و هدایت مردم گمراه و فریب خورده، به بیداری وجدان عمومی پرداخت.

آن حضرت(ع) از هر موقعیتی، برای یادآوری جنایات یزید در کربلا و حماسه ایثار و شجاعت و شهادت شهیدان کربلا و پدرش امام حسین(ع) استفاده می‌کرد و نمی‌گذاشت تحریف و تغییری در آن ایجاد گردد یا به فراموشی سپرده شود. البته نقش حضرت زینب(س) را نیز نباید از نظر دور داشت که در این زمینه بسیار تعیین کننده بود.

جَنَّتِكَ» و آنان وسیله [برای جلب رضایت خدا] و راهی به سوی بهشت خود قرار دادی.ـ «... اللّهُمَ اِنَّكَ ایَّدْتَ دینَكَ فِي كُلِّ اَوٰانٍ بِإمامٍ اَقَمْتَه عَلَماً لِعِبٰادِكَ وَ مَنٰاراً فِي بِلاٰدِكَ» خداوندا، تو همواره دین خود را در هرزمانی به وجود امامی تأیید می‌کنی؛ امامی که نشانه‌های هدایت مردم و چراغ روشنی‌بخش در زمین توست.ـ «بَعْدَ اَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ و جَعَلْتَهُ الذَّريعَةَ اِلی رِضْوٰانِكَ» پس از آنکه ریسمان او [امام] را، وسیلهٔ اتصال به خود و اسباب رسیدن به رضوان خود قرار دادی.ـ «وَافْتَرَضْتَ طاعَتَهُ» و اطاعت از او را برهمه واجب گرداندی.ـ «وَحَذَّرتَ مَعْصِيَتَهُ» و نافرمانی از او را بیم دادی.ـ «واَمَرْتَ بِامتِثٰالِ اَوٰامِرِهِ وَ بِالْاِنْتِهٰاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ» به اطاعت فرمانهایش و باز ایستادن از نواهی او فرمان دادی.ـ «وَالاّ يَتَقَدَّمَهُ متقَدِّمٌ، ولا يَتَاخَّرَ عنه مُتَاخِّرٌ» و بر پیشی نجستن بر او و واپس نماندن از حضرتش دستور دادی. امام سجاد(ع)، صحیفه کاملهٔ سجادیه، ترجمه حسین انصاریان، دعای روز عرفه، دعای ۴۷، ص ۲۵۹ـ۲۶۱ (با اندکی تصرف).

ـ اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر

در روایات آمده است که همه فرایض به سبب امر به معروف و نهی از منکر اقامه خواهد شد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند، نظیر کسی است که کتاب خدا را پشت سر افکند، مگر آنکه انسان در تقیّه ویژه به سر برد و از پنهان داشتن عقاید و برنامه‌های خود ناگزیر باشد. نیز آن حضرت فرمودند: منظور از تقیّه ویژه آن است که انسان از سوی ستمگری ستیزه‌جو و سرکش تهدید شود.[1]

ـ افشاگری برضد امویان و زمامداران ناصالح

تاریخ، گواه آن است که امام سجاد (ع) در هرزمان و مکانی که فرصتی دست می‌داد، از جنایات امویان پرده برمی‌داشت و اعمال ناشایست آنان را نکوهش می‌کرد و از ابراز تنفّر از امویان باکی نداشت.

نافع بن جبیر در مدح معاویه گفت: معاویه کسی بود که از روی بردباری سکوت می‌کرد و از روی دانش سخن می‌گفت، ولی امام سجاد (ع) فرمود: نافع دروغ می‌گوید، معاویه کسی بود که قدرت و انحصارطلبی او را ساکت می‌کرد و سرمستی و شادمانی او را به سخن می‌آورد.[2]

براساس گزارشی، امام سجاد (ع) درگفتگو با شخصی به نام منهال، دربارهٔ جنایاتی که بر اهل‌بیت (ع) رفته بود، چنین گفتند:

> با ما خاندان پیامبر (ص) چونان بنی‌اسرائیل در نظام فرعونیان رفتار شد؛ مردانمان را کشتند و زنانمان را باقی گذاشتند. با اینکه عرب بر عجم فخر می‌فروشد و قریش بر عرب فخر فروشی می‌کند به اینکه محمد (ص) از آنان است، ما که فرزندان پیامبریم، مورد غضب و قهر و ستم آنان قرار گرفته‌ایم؛ ما راکشتند و آواره کردند إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّـآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ.[3]

ـ مقابله با حاکمان و نهی از تبعیت از ظالمان

امام سجاد (ع) اطاعت و فرمانبرداری از ظالم را، به منزله بی‌دینی شمرده و می‌فرماید:

> کسی که لااله الا الله (شعار توحید) بگوید، ادعا و اعتراف او به ملکوت آسمان بار

---

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۹؛ تذکرة الخواص، ص ۲۹۴.

۲. همان، ص ۳۰۴.

۳. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۲۱.

نمی‌یابد، مگر زمانی که سخن خود را با عمل شایسته کامل گرداند و کسی که در برابر ظالم سرفرود آورد، بی‌دین است.[۱]

ـ ترغیب و تشویق به مبارزه، جهاد و شهادت

امام سجاد (ع) سیمای شیعه حقیقی را این‌گونه ترسیم کرده است:

شیعه راستین ما کسی است که در راه اهداف و برنامه‌های ما جهاد و تلاش کند و با کسانی که برما ستم می‌کنند، درگیر شود و ظلم آنان را دفع کند، تا اینکه خداوند حق را از ستم‌پیشگان باز گیرد[۲].

آن حضرت به نقل از پیامبر (ص) درباره جهاد و شهادت فرمودند:

هیچ گامی نزد خداوند محبوب‌تر از دو گام نیست: قدمی که در جهاد پیش نهاده شود و صفی از صفهای جهاد در راه خدا را پر کند، و قدمی که در راه صله رحم برداشته شود و... و هیچ قطره‌ای نزد خداوند محبوب‌تر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در ظلمت شب از بیم خدا از دیده فروغلطد.[۳]

ـ تاکتیکهای سیاسی

امام در ادامه مبارزات سیاسی برای حفظ شیعیان از خطر دشمنان، راهکارهای مناسبی طرح و اعمال فرمودند که برخی از آنها بدین قرار است:

سفارش به بردباری و تشویق به رازداری؛ این دو موضوع، دو اصل اساسی در مبارزه تلقی می‌شد و البته شیعیان از این دو ناحیه آسیب‌پذیر بودند و براثر هجوم مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و نیز سختی و تنگناهایی که حاکمان برای آنان ایجاد می‌کردند، کم‌تحمل، کم‌صبر و ناشکیبا می‌شدند و شکوه و شکایت به امام می‌بردند. حضرت می‌فرمود:

به خدا سوگند، دوست داشتم گوشت و دست و بازوهایم را می‌دادم، تا دو ویژگی بی‌صبری و راز نداری در میان شیعه از بین می‌رفت.[۴]

معلوم می‌شود خطاهایی از سوی شیعیان صورت گرفته بود که امام این‌گونه اظهار نگرانی کرده و آنان را سرزنش کرده است.

---

۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، امالی المفید، ص ۱۰۹؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۲.

۲. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، ص ۲۷۶.

۳. امالی مفید، ص ۵؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۲.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۳، ص ۳۱۴.

سفارش به مبارزه پنهانی (پوششی) با ستمگران؛ یکی از اصول مهم در همه مبارزه‌ها، اصل مخفی کاری است. امام سجاد (ع) در این باره فرمودند:

حق امام بر مردم این است که در نهان و آشکار از او پیروی کنند و فرمانبردار او باشند و کلامش را بزرگ شمارند، ولی حق سلطان این است که در ظاهر حکمش را مخالفت نکنند.[1]

رهنمود امام (ع) در حقیقت ترسیم یک استراتژی است، نه یک سیاست اصولی[2]. شیعیان به دلیل عدم توان کافی برای مبارزه علنی و مسلحانه، به دستور امام شیوه تقیه را پیش گرفتند و فرمان اطاعت ظاهری از سلطان، به معنای تعطیل کردن جهاد نیست و به گواهی تاریخِ، در تاریخ پرافتخار تشیع، هرگز مشعل جهاد خاموش نشد و خط سرخ شهادت، همواره پررهرو بوده و هست.

۵. امام سجاد (ع) و حاکمان

امام سجاد (ع)، در دوران امامت با حاکمانی چند هم زمان بود: یزید بن معاویه (۶۰ـ۶۴ق)؛ عبدالله بن زبیر در حجاز (۶۱ـ۷۳ ق)؛ معاویه دوم (۶۴ق، دو سه ماه)؛ مروان بن حکم (۶۵ق، دو سه ماه)؛ عبدالملک بن مروان (۶۵ـ۸۶ق)؛ ولید بن عبدالملک (۸۶ـ۹۶ق).

در این میان به جز عبدالله بن زبیر، پنج تن دیگر از حاکمان اموی بودند. حال پرسش اساسی این است که موضع‌گیری امام سجاد (ع) در برابر این حاکمان و شیوه و روش برخورد او با دستگاه حکومتی آنان چگونه بوده است؟

۱ـ ۵. امام سجاد (ع) و یزید

دوران امامت امام سجاد (ع) زمانی شروع شد که حدود شش ماه از آغاز سلطنت یزید می‌گذشت. امام در میان اسیران کربلا وارد شام شده، به مجلس جشن و شادمانی یزید برده شد. آثار بیماری و خستگی راه و غبار مصیبت، بر چهره و سر و روی حضرت هویدا بود، امّا ایشان با همان حال رنجور، خطابه‌ای در مسجد اموی ایراد کرد که ستونهای حکومت یزید را به لرزه درآورد و او را چون فرمانده شکست‌خورده‌ای در موضع انفعال قرارداد و به عذرخواهی و جبران خسارت و ابراز دلجویی واداشت. با توجه به اوضاع و شرایط شام و مقتضیات زمانی و مکانی، در حالی که به نظر می‌رسید همه چیز به نفع امویان و به ضرر

---

۱. احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

۲. امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۱۴۶.

اهل‌بیت (ع) و شیعیان باشد، امام سجاد (ع) همه معادلات را به هم ریخت و در اوج موفّقیت، پیروزمندانه در ادامه راه شهیدان کربلا قدم برداشت و وجدان خفته مردم را بیدار و حقانیت اهل‌بیت (ع) را اثبات کرد. یزید که پیش از آن خدا را برای کشته شدن امام حسین (ع) سپاس می‌گفت، پس از این شکست، گناه جنایات کربلا را به گردن عبیدالله انداخت و می‌گفت: خدا پسر مرجانه را لعنت کند که حسین (ع) را کشت و من چنان دستوری نداده بودم.[1]

امام سجاد (ع) به دلایلی که خواهد آمد، با شورش مدینه در حادثه حرّه شرکت نداشت. مسلم بن عقبه نیز به دستور یزید حرمت امام سجاد (ع) را حفظ کرد و برخلاف آنکه از همه مردم مدینه و بزرگان صحابه و اشراف بر بندگی یزید بیعت گرفت، از امام سجاد (ع) بیعتی نستاند.

۲ـ ۵. امام سجاد (ع) و عبدالله بن زبیر

ابن زبیر در مکه اعلام خود مختاری کرد و از مردم برای خود بیعت گرفت و قلمرو خویش را از حجاز به سوی یمن، عراق و بخشهایی از ایران گسترش داد. امام سجاد (ع) در برابر دعوت ابن زبیر واکنشی نشان نداد و ردّ و تأییدی از ایشان در مورد شورش و اعلان خودمختاری و ادعای خلافت ابن زبیر نیافتیم. همچنین کمک و حمایتی از ابن زبیر در مورد امام سجاد (ع) سراغ نداریم، گویا مناسبات مهم و قابل توجهی میانشان نبوده، جز اینکه ابن زبیر از واقعه کربلا، شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل‌بیت (ع) برای جلب نظر تودهٔ مردم و تحریک احساسات آنان در پیشبرد اهداف خویش بهره برده است. نکته قابل توجه نگرانی امام سجاد(ع) از اقدامات ابن‌زبیر است از آن جمله حذف صلوات بر محمد و خاندان او از خطبه‌های نماز جمعه از سوی ابن‌زبیر که امام در تعلیمات و دعاهای خود اصرار زیادی بر تکرار صلوات داشت.

۳ـ ۵. امام سجاد (ع) و معاویه دوم

پس از یزید، فرزندش معاویه برای مدت کوتاهی به حکومت رسید. او از کارهای پدر و پدر بزرگ خود انتقاد کرد و به صورت مرموزی بدرود حیات گفت.[2] درباره بیعت امام سجاد (ع)

---

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ص ۳۱۰ـ۳۱۱؛ تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۷۸.

۲. ر.ک: مروج الذهب...، ج ۳، ص ۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۳۰؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۸۶.

با معاویه دوم گزارشی مشاهده نشد و در این مدت، حادثه و رویدادی نیز به وقوع نپیوست و موضع‌گیری خاصی نیز از امام در برابر خلیفه وقت صورت نگرفت. گرچه معاویه دوم از عملکرد پدرش انتقاد کرد، امّا در دوران او، هیچ گشایشی در حجاز و عراق در کار شیعه اتفاق نیفتاد، حکمی به نفع شیعیان و علویان صادر نگردید، و حتی به نوعی از اهل‌بیت (ع) دلجویی هم نشد.

۴ـ ۵. امام سجاد (ع) و مروان بن حکم

تحول دولت و حکومت از شاخهٔ سفیانی به شاخهٔ مروانی، در دوران امامت امام سجاد (ع) روی داد و مروان، سرسلسله مروانیان برای مدت کوتاهی بر مسند خلافت نشست.[1] سابقه سیاه و ننگین مروان در دوران رسالت پیامبر (ص)، تبعید او و پدرش از مدینه تا زمان عثمان، حضور او در جنگهای جمل و صفین در برابر امام علی (ع)، اصرار او بر ولید برای کشتن امام حسین (ع) در آغاز خلافت یزید، دشمنی آشکار چنین دشمنی کینه‌توز و قسم خورده و به خلافت رسیدن او، آغاز بدترین دوران بر شیعیان بود. او ادامه دهنده سیاست ضد شیعی معاویه و یزید بود و به خلافت رسیدن وی، نشانه‌ای از انحطاط دینی و سیاسی آن دوران به شمار می‌رفت. او برای تثبیت حکومت و خلافت خویش، به‌ویژه با وجود رقیبی چون ابن زبیر با مشکلاتی روبه‌رو بود که مجال پرداختن به امام سجاد (ع) و شیعیان را از او باز گرفت.

۵ـ ۵. امام سجاد (ع) و عبدالملک بن مروان

عبدالملک از سال ۶۵ق تا سال ۸۶ق بر مسند خلافت نشست. در طول خلافت عبدالملک، مشکلات عمده‌ای چون فتنه ابن زبیر، قیام توابین و انقلاب مختار صورت گرفت، امّا او به کمک سردار وفادارش حجاج ثقفی، بر برخی از آشوبها مسلط شد و آنها را خاموش کرد. سیاست عبدالملک سرکوب و کشتار بی‌رحمانه بود. وی خود را چنین معرفی می‌کند:

> من همچون عثمان، خلیفه‌ای زبون و تحقیر شده نیستم و چونان معاویه، آسانگیر و همانند یزید کم‌خرد و سست‌عنصر نخواهم بود. من تنها با شمشیر دردهای مردم را مداوا خواهم کرد تا همگی در برابر من سر تعظیم فرود آورند....

دوران عبدالملک، سخت‌ترین دوران برای خاندان پیامبر (ص) و آل علی (ع) بود. او تنها

---

۱. دوماه گفته شده است، دینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، المعارف، ص ۳۵۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۴؛ ابن‌اثیر، أسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج ۴، ص ۳۸۴.

به اهل‌بیت خاص، یعنی امام سجاد (ع) آسیب نمی‌رساند، بلکه دیگران نیز امنیت جانی و مالی نداشتند. امام سجاد (ع) نیز تحت کنترل شدید جاسوسان خلیفه بود و آنها از تمامی فعالیتهای سیاسی امام آگاه بودند و شدیداً نیز احساس خطر می‌کردند. پیشنهاد کشتن امام سجاد (ع) از سوی حتی حجاج ثقفی به عبدالملک، حاکی از ترس او بود، اما عبدالملک به سبب جلوگیری از فتنه‌های بعدی، از این کار صرف‌نظر کرد. او تجربه خلفای پیشین خود را داشت که چگونه با آل علی (ع) درافتادند و از بین رفتند. از این رو، به حجاج نوشت:

مرا از مبتلا شدن به خون بنی‌هاشم دور نگهدار و خون آنان را مریز؛ زیرا من عبرت گرفته‌ام که....[1]

براساس گزارشهای تاریخی، چند بار میان امام سجاد (ع) و عبدالملک گفتگوهایی صورت گرفته است؛ از جمله آنکه:

۱. عبدالملک در مسجدالحرام مشغول طواف بود و پیشاپیش او امام سجاد (ع) با بی‌اعتنایی به خلیفه طواف می‌کرد. پس از طواف، عبدالملک خواست امام را نزد او حاضر کردند و آنگاه گفت: من که قاتل پدر شما نیستم، چرا نزد ما نمی‌آیی و با ما ارتباط برقرار نمی‌کنی؟

امام فرمود: کسی که پدرم را کشت، دنیای پدرم را خراب کرد، امّا پدرم آخرت او را ویران ساخت؛ تو هم اگر بخواهی، می‌توانی![2]

۲. عبدالملک سعی داشت تا شمشیر پیامبر (ص) را که از ودایع امامت بود، از امام سجاد (ع) بگیرد و نزد خود نگه دارد. در اختیار داشتن آن، آثار معنوی زیادی برای خلیفه داشت و در واقع نوعی مشروعیت بخشیدن به خلافت او به شمار می‌آمد و جانشینی او را از پیامبر (ص) تأیید می‌کرد. عبدالملک نامه‌ای به حضرت سجاد (ع) نوشت و امام پاسخ منفی به او داد. او نامه دوم را با تهدید به حذف نام امام از دفتر بیت المال نوشت.

امام در پاسخ او فرمود:

ای عبدالملک! بدان که خداوند برای بندگانش تضمین کرده است که ایشان را از تنگناها برهاند و از مسیری که گمان ندارند، روزی را برساند، ولی آگاه باش که خداوند در قرآن فرموده است: إِنَّ ٱللَّهَ لَايُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ؛ خداوند خائنان

---

۱. مسعودی، علی بن الحسین، اثبات الوصیه، ص ۱۴۶؛ کشف الغمه...، ج ۲، ص ۳۱۱؛ ابن‌صباغ، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفة الائمة الاثنی عشر، ص ۲۰۴.

۲. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۳۴ ـ ۲۳۵.

سرکش را دوست ندارد. اینک بیندیش کدام یک از ما مشمول این آیه هستیم[۱].

۳. روزی عبدالملک نامه‌ای سرگشاده، ملامت گرانه و تحقیرآمیز به امام سجاد (ع) نوشت و در ضمن آن، از ازدواج حضرت با کنیز انتقاد کرده، نوشت: کسی چون شما شایسته نیست با کنیزی ازدواج کند.

امام سجاد (ع) با تذکر نکاتی از نامهٔ عبدالملک، اعتراف ضمنی او را در مورد شرافت و جلالت و عظمت شأن خویش یادآور شد و ازدواج خویش را پیروی از سنت پیامبر (ص) که چنین ازدواجی داشته است، دانست و آن را زنده‌نگه داشتن یک سنت فراموش شده معرفی کرد و کاری را که مایه ننگ مردم بود، مایه شرافت و عظمت خود دانست و عبدالملک را به دلیل توجه به باورهای جاهلی و خرافی تحقیر کرد و پاسخ دندان‌شکنی به او داد.[۲]

رفتار عبدالملک و کارگزاران او، به ویژه حجاج با شیعیان بسیار ناشایست بود؛ رفتاری که حتی با کافران و زندیقان صورت نمی‌گرفت. اعمال انواع شکنجه‌ها، مجازاتها، کشتارها و بسیاری جنایات که اگر کسی ادعا می‌کرد از اهل کتاب است، در امنیت بیشتری بود تا بگوید شیعه است. البته درایت، زمان‌شناسی و تدبیرهای حکیمانه امام سجاد (ع)، حضرت و بسیاری از شیعیان را از گزند عبدالملک و عاملانش حفظ کرده و خطر آنان را در حد امکان برطرف ساخت.

شیعیان در دوران عبدالملک، در عراق، ایران و حجاز به سختی سرکوب شدند و مهم‌ترین قیامهای آنان، با کشتار فراوان به دست دژخیمان اموی بی‌ثمر ماند.

۶ـ ۵. امام سجاد (ع) و ولید بن عبدالملک

ولید پس از مرگ پدرش عبدالملک به خلافت رسید و سیاست شیعه‌ستیزی و شیعه‌زدایی پدرانش را ادامه داد. هشام بن اسماعیل، کارگزار خلیفه بر مدینه (۸۲ـ۸۶ ه) بود و در دوران زمامداری‌اش، ستم فراوانی بر مردم مدینه، به‌ویژه امام سجاد (ع) کرد. با آغاز خلافت ولید، اعتراضها و شکایتهایی از او نزد ولید بردند. او پس از پنج ماه از آغاز خلافتش، هشام بن اسماعیل را عزل کرد و عمر بن عبدالعزیز (۸۶ـ۹۳) را بر آن دیار گمارد و اعلام کرد هرکس شکایتی از هشام دارد، بگوید. هشام بیش از همه از علی بن الحسین (ع) می‌ترسید؛ زیرا

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۵.

۲. ابن‌سعد، محمد بن سعد هاشمی بصری، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۵۸؛ ابن‌عبدربّه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج ۷، ص ۱۴۰.

بیشترین ظلمها را به او روا داشته بود، امّا امام سجاد(ع) کریمانه از کنار آن گذشت و به بنی‌هاشم سفارش کرد کسی متعرض او نشود.

گزارشی از برخورد خاصی از امام سجاد(ع) و ولید بن عبدالملک در دست نیست، جز آنکه سرانجام امام به دستور ولید به شهادت رسید.[۱]

۶. امام سجاد(ع) و قیامها

در دوره امامت امام سجاد(ع)، قیامهای چندی رخ داد و امام نیز موضع‌گیری متفاوتی با آنها داشت. در این بخش پرسشها و بحثهای گوناگونی مطرح است. نمونه‌هایی از مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:

- تعیین هویت سیاسی، اجتماعی و مذهبی قیامها؛
- ملاکهای تعیین هویت قیامها؛
- بررسی علل، اهداف و چگونگی قیامها؛
- موضع‌گیری امام در مورد یکایک قیامها؛
- چرا امام سجاد(ع) خود قیام نکرد؟
- چرا امام سجاد(ع) با قیامی همراهی نکرد؟

این سؤالها و پرسشهای دیگری از این دست، در معرفی و شناسایی قیامها و شورشهای صدر اسلام و تعیین گرایش مذهبی آنان، اهمیت و ضرورت ویژه‌ای دارد. این ویژگی، پژوهشگران را یاری می‌رساند که صحیح‌تر و عمیق‌تر به تحلیل جریانهای سیاسی - اجتماعی و تحرکات جناحی - مردمی بپردازند.

۱ - ۶. قواعد و ملاکهایی برای تعیین هویت قیامها

برای تعیین هویت شیعی و غیر شیعی بودن قیامها، قواعد و ملاکهای قابل توجهی وجود دارد که معرفی می‌گردد:

الف) محور اصلی قیام در مکتب تشیع، امامت و شخص امام است. هر قیامی را که امام معصوم(ع) یا نماینده او رهبری می‌کرد یا مأذون از طرف امام بود و پس از شروع قیام، دعای خیر، تأیید و تقریری از امام معصوم در پی‌داشت، قطعاً قیامی شیعی به شمار می‌آید.

---

۱. الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۴۳.

ب) چنانچه رهبران و سردمداران یک قیام یا قیام کنندگان، شیعه بوده و اهداف و آرمانها و شعار ایشان با آهنگ تشیع همنوا باشد، اگرچه امام معصوم یا نمایندگان او با آنان همراه نباشند، می‌توان آن قیام را شیعی دانست.

غیر از موارد مذکور، هر قیام و شورشی غیر شیعی است و طبعاً در اندیشه تشیع نامشروع خوانده می‌شود.[1] از این رو، قیامها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

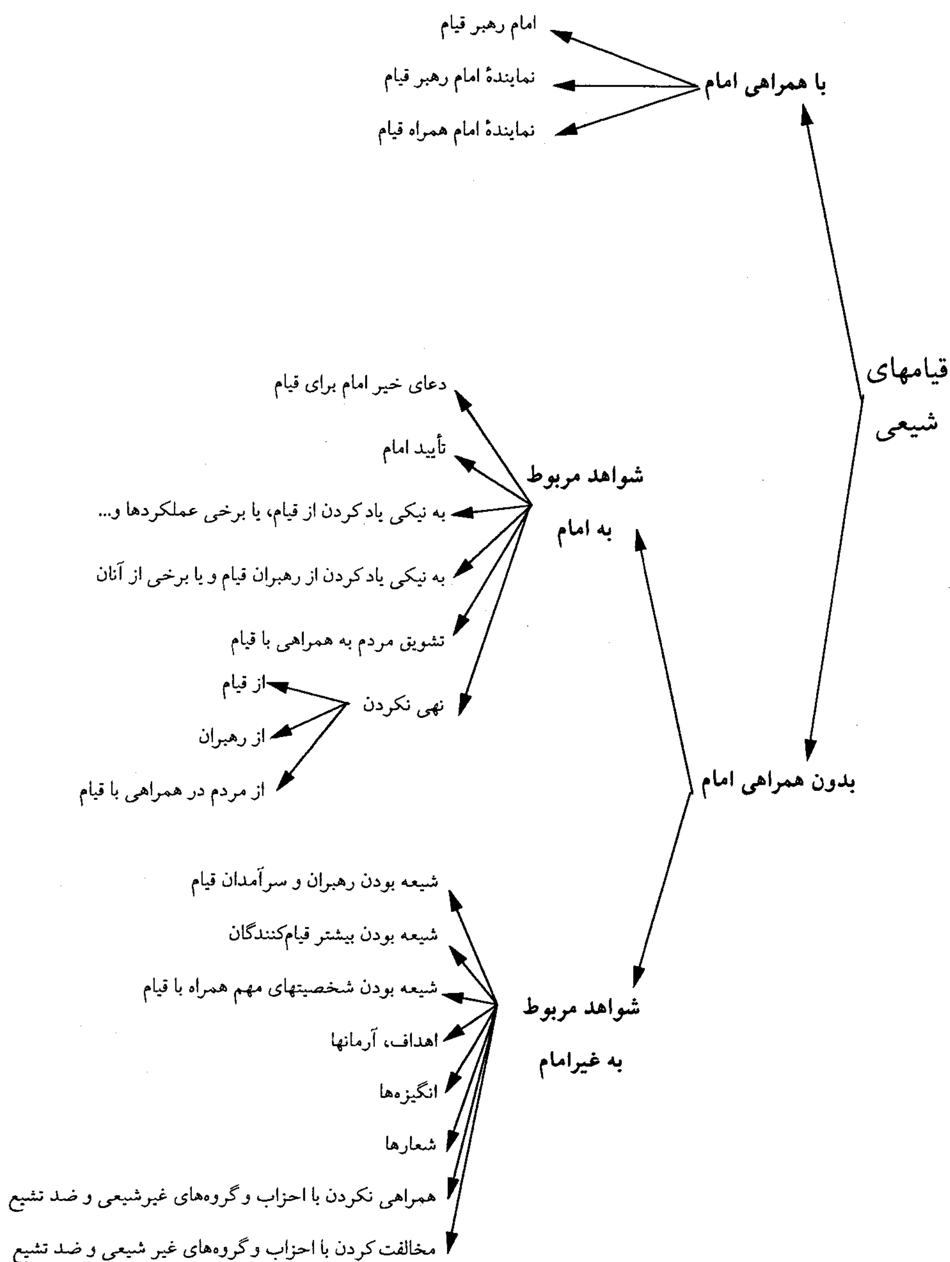
الف) قیامهایی که با اهداف شیطانی و قدرت‌طلبی صورت گرفته، هرچند به ظاهر شعار طرفداری از اهل‌بیت (ع) را سر داده شد، نظیر قیام عباسیان؛

ب) قیامهایی که با اهداف الهی، ظلم ستیزی و پیکار با ظالمان باشد. قیام کنندگان، حق و صاحبان حق را بشناسند و تصمیم آنان، بازگرداندن حق به اربابان آن باشد، نظیر قیام زید بن علی. بدیهی است که دسته اول محکوم و دسته دوم مورد تأیید بود.

---

۱. ممکن است مشروعیت در عرف سیاسی، ناظر بر رضایت، حمایت و همکاری مردم باشد که از بحث ما خارج است.

«ملاکهای تعیین هویت قیامها»



۲ـ ۶. قیامهای عصر امام سجاد(ع)

نخستین قیامهای مردمی، از زمان نخستین خلفای اسلامی شروع شد و شورش مردم کوفه برضد زمامدار آن، شورش مردم علیه عثمان، و نیز قیام حجر بن عدی برضد معاویه از این دست قیامهاست[1]. نقطه عطف و سرآغاز مهم‌ترین قیامها، نهضت عاشوراست که الگوی انقلابهای اسلام‌خواهی شد.

الف) قیام مدینه (واقعه حرّه)

قیام حره، سه روز مانده به پایان ذی‌الحجه سال ۶۳ ق، اتفاق افتاد.[2] هیئتی همراه عبدالله بن حنظله از مدینه به شام رفت و پس از بازگشت، گزارشی از مفاسد یزید و دستگاه حاکمه ارائه دادند و اعلان برائت کردند، سر از اطاعتش برتافتند و مردم را به مبارزه با آنان فراخواندند و از آنان بیعت گرفتند.[3] عبدالله بن حنظله و عبدالله بن مطیع رهبران مهاجران و انصار، و معقل نیز فرماندهی تیره‌های مختلف مهاجران غیر قرشی را برعهده گرفته و فرماندهی نیروهای مدینه را در مقابل سپاه شام برعهده داشتند.[4] شهادت امام حسین (ع)، کشتار اهل‌بیت (ع)، گزارش هیأت نمایندگی مدنیها از دربار و دستگاه یزید، آگاهی مردم از فساد و فحشای دستگاه حاکمه، و نیز اعلام و اعلان بی‌کفایتی یزید برای منصب خلافت، مهم‌ترین زمینه‌های قیام اهل مدینه بر ضد امویان در سال ۶۳ ق، بود. آنان در آغاز قیام، عثمان بن محمد بن ابی سفیان، والی مدینه و زمامداران اموی مدینه را از شهر بیرون راندند و با پیوستن به حکومت خودمختار زبیریان در مکه، عَلَم مبارزه برافراشتند و شعارشان دعوت به رضا و شورا بود.[5] طولی نکشید که سپاه اموی به فرماندهی مسلم بن عقبه مدینه را در محاصره درآوردند و با شدّت عمل و کشتار فراوان در منطقه حرّه در کنارهٔ مدینه، قیام را سرکوب کردند و پس از پیروزی، جان، مال و ناموس اهل مدینه را برای سه روز بر سربازان شامی مباح گردانیدند. از مردان و صحابیان اسیر، بر بردگی یزید بیعت ستاندند و چون چهارپایان بر گردنشان مهر بردگی گذاشتند.

امام سجاد (ع) در این واقعه، تقیّه را پیشه خویش ساخته و به ظاهر نقشی در مبارزه مردم

---

۱. شورشهای خوارج، نمونه‌های دیگری است که از یادآوری آن صرفنظر می‌کنیم.
۲. تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۵۵. ۳. همان، ص ۱۸۱.
۴. همان، ابن حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید، جمهرة انساب العرب، ص ۱۵۸.
۵. همان.

مدینه نداشتند؛ زیرا عامل اصلی آغاز چنین موضعی، وابستگی شدید این شورش به حکومت عبدالله بن زبیر در مکه و داخل شدن مردم مدینه در بیعت با او، و فرار عبدالله بن مطیع به سوی مکه بود.

پیشتر در مورد عبدالله بن زبیر سخن گفتیم. سابقه کینه‌توزی او و پدرش با اهل‌بیت (ع) مشهور است. او از مردم مدینه برای خود بیعت گرفت و تبلیغات او و نیز چند عاملی که در رخداد حرّه گذشت، در بروز قیام در مدینه مؤثر بود. امام سجاد (ع) با ابن زبیر بیعت نکرد؛ زیرا خلافت وی را مشروع نمی‌دانست، همان‌گونه که خلافت یزید را نامشروع می‌دانست، البته در بیعت با یزید مجبور بود و از آن خارج نشد.

به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین دلیلهایی که می‌توان برای رفتار دور از خشونت عامل یزید در مورد امام سجاد (ع) ارایه کرد، این است که آن حضرت (ع) از بیعت با یزید خارج نشده و با ابن زبیر بیعت نکرده بود. البته دلایل دیگری نیز گفته‌اند، از جمله عدم همکاری با قیام کنندگان، پناه دادن به اهل و عیال مروان بن حکم زمامدار رانده شدهٔ مدینه، بازداشتن بنی‌هاشم از ورود در فتنه و سفارش مخصوص یزید به مدارا کردن با امام سجاد (ع)، برخی از عوامل دور بودن امام و اهل‌بیت (ع) از خطرهای احتمالی رخداد حرّه بود.

ب) قیام توابین

یکی دیگر از قیامهای مهم این دوران، قیام توابین است. کوفیان از سال ۶۱ هـ. به بعد، در آتش ندامت از کوتاهی در حادثه کربلا می‌سوختند و سرآمدان کوفه، از بی‌وفایی و پیمان‌شکنی خویش نادم گشته و بر گناه خود افسوس می‌خوردند و به فکر توبه و تدارک آن بودند. آنها تحرکات پنهانی و مخفیانه‌ای داشتند و خود را برای شورش و قیامی آماده می‌کردند، تا خبر مرگ یزید به ایشان رسید. توابین کنار قبر مطهر سالار شهیدان جمع شدند و با ناله و انابه پیمان بستند که برضد امویان بشورند و تا سرحد شهادت بتازند و خون خود را به کفاره گناه خویشتن بریزند. آنان از آنجا به سوی شام حرکت کردند و در عین الورده، با سپاه عبیدالله بن زیاد به پیکار پرداختند. پنج هزار تن از کوفیان شیعه و مخالفان بنی‌امیه با سلیمان بن صرد همراه شدند و از این تعداد، حدود یک هزار تن به فرماندهی رفاعه بن شداد موفق شدند از معرکه جان به سلامت ببرند و باز گردند. ستاره قیام توابین در عین الورده غروب کرد و باقی‌مانده آنان، بعدها به مختار پیوستند.

توابین دو گروه را در حادثه کربلا مقصر می‌دانستند: بنی امیه و خائنان و جنایت‌پیشگان کوفه. قیام توابین، یک حرکت سیاسی ـ اجتماعی بود و از آنجایی که رهبران و قیام کنندگان آن شیعی و متأثر از حادثه کربلا بودند و همچنین اهداف و آرمانهایشان با مرام تشیع همسو بود، آن را قیامی شیعی شمرده‌اند.

سران توابین هیچ‌گونه ارتباطی با امام سجاد (ع) نداشتند؛ نه دعوتی از امام به عمل آورده و نه در بیعت امام درآمده بودند، نه سفارش و اشارتی از طرف امام بر شروع و ادامه قیام داشتند و نه حذر و تکذیبی از امام برضد ایشان شده بود.

به نظر می‌رسد با حادثه کربلا و شهادت سید الشهدا، کوفیان رویِ دعوت از امام را نداشته و بیعت با حضرت را پس از عهدشکنی‌های پیاپی، موجب اتهام، سفاهت و اغرای به جهل می‌پنداشتند. از طرفی، این توبه کنندگان بودند که گردهم آمدند و در این دایره، جایی برای امام سجاد (ع) نبود. و همچنین آنها با کشته شدن و کشتن، می‌خواستند اظهار ارادت و مودّت به خاندان پیامبر (ص) را اثبات کنند و پیش از آن نمی‌توانستند حضرت را به خویشتن فراخوانند. نیز افزون بر موارد بالا، توابین خود را به شهادت نزدیک‌تر می‌دیدند تا پیروزی، و طبیعی می‌نمود که به همراهی و شهادت امام سجاد (ع) پس از حادثه کربلا خرسند نبودند.

شعارهای یالثارات الحسین (ع) و واژه‌هایی که از انتقام‌جویی برمی‌خاست، محرّک قوی و مؤثری در میان مردم بود. میزان تأثیر حادثه کربلا در قیام توابین، بیش از تأثیر آن در دیگر قیامها بوده است. نزدیکی زمانی و مکانی به کربلا و عاشورا، یادآوری و گفتگو از مصیبتها و صحنه‌های تکان دهنده حادثه کربلا، غلیان عواطف و احساسات مردم، احساس شرم، گناه و تقصیر در فاجعهٔ کشتار اهل‌بیت (ع) و حضور جنایتکاران و قاتلان در بین مردم، بیشترین اثرپذیری را در کوفه و کوفیان ایجاد کرده بود و عروج بیش از چهار هزار تن از مسلخ شهادت، گواه آن است.

البته هر نهضت و انقلابی آثاری به جای می‌گذارد و قیام توابین در قیام مختار تأثیر گذاشت. کسانی که از نبرد عین الورده جان به سلامت برده بودند، کسانی که با توابین پیمان بر مبارزه بستند، امّا هنگام قیام سُستی گزیده شرکت نکردند، و کسانی که از کشته شدن توابین متأثر شده بودند، همگی جمعیت انبوهی شدند و به قیام مختار پیوستند.

ج) قیام مختار

پیش از آغاز قیام شهادت‌طلبانهٔ توابین، مختار در کوفه مردم و شیعیان را به سوی خود فرامی‌خواند. او رقیب سلیمان بن صرد و توابین بود. کوفه کانون شورش و انقلاب به شمار می‌آمد و گروهی زیر پرچم سلیمان جمع شده بودند و جماعتی گرد مختار. او آنان را از شکست حتمی خبر داده، مردم را از کشته شدن در همراهی سلیمان انذار می‌داد.

مختار سران توابین را به عدم درک سیاسی و عدم تجربه نظامی متهم می‌کرد و خویشتن را با کفایت‌تر معرفی می‌نمود. از طرفی، او خود را نماینده محمد بن حنفیه خوانده و مردم را به پیروی از خویش فرا می‌خواند. مختار با حضور چندتن از رقبای قَدَر خویش چون سلیمان و دیگران، نتوانست موقعیت ویژه‌ای به دست آورد، امّا پس از شکست توابین، یکه‌تاز بلا منازع کوفه بود و پس از جذب ابراهیم بن اشتر، به حرکت خویش سرعت بخشید و کوفه را تصرف کرد و عاملان و شرکت کنندگان در کشتار کربلا را به سختی مجازات کرد.

ویژگی‌های مختار را در زیرکی و سیاستمداری او که چهره‌ای سیاسی ـ مذهبی بود می‌توان دید و افزون بر آن، تقوا و نیز محبت شدید به اهل‌بیت (ع) از دیگر ویژگی‌های او به شمار می‌آید.

ـ مختار کیست؟

مختار در سال اول هجری در طائف به‌دنیا آمد.[1] پدرش ابوعبید ثقفی، در زمان عمر در مدینه حضور داشت و از طرف خلیفه به فرماندهی سپاه منصوب شد. او و فرزندانش وهب، مالک و جبر در نبرد قس‌الناطف به شهادت رسیدند.[2] مختار که در این زمان سیزده ساله بود،[3] تحت سرپرستی عمویش سعد بن مسعود که از صحابیان بود[4] رشد و نمو کرد. از دوران جوانیِ او اطلاعات زیادی در دست نیست.

در جریان جنگهای جمل، صفین و نهروان حضور نداشت و هنگامی که عمویش سعد در تعقیب خوارج عزیمت کرد، مختار در مداین جانشین وی بود. در جریان گفتگوی صلح امام حسن (ع) که در مداین صورت گرفت، گزارش دقیقی از فعالیت او در اختیار نیست. در جریان قیام امام حسین (ع)، مختار میزبان مسلم بن عقیل در کوفه بود و ابن زیاد او را روانهٔ

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۰۲.
۲. الفتوح، ج ۱، ص ۱۶۳ ـ ۱۷۰.
۳. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۷۶.
۴. الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۶۰۲.

زندان کرد و پس از نهضت عاشورا، با میانجیگری عبدالله بن عمر آزاد شد و از عراق به حجاز رفت.[۱] تاریخ‌نگاران دربارهٔ نقش مختار در جریانهای داغ سیاسی و نبردهای مهم دوران حضرت علی (ع) و امام حسن (ع) تا قیام کربلا سخنی به میان نیاورده‌اند؛ با اینکه او در عراق بوده و مدتی نیز در مدائن نزد عمویش سعد بن مسعود بود. در سالهای بعد از آن نیز از اوضاع و احوال زندگی، افکار، عقاید و گرایشهای سیاسی وی اطلاعی در دست نیست. شهرت وی از آنجا بود که خانهٔ وی پناهگاه مسلم گردید و عبیدالله که از نفوذ وی آگاهی داشت، در طول مدتی که اوضاع نابسامان بود، در بند گرفتارش کرد.[۲]

ابن زبیر در سال ۶۱ ق، با طرح مسأله شهادت امام حسین (ع)، جنایتهای امویان، مفاسد یزید، و نیز با اعلان عدم صلاحیت سیاسی و اخلاقی یزید برای خلافت، او را خلع کرد و اصحابش مخفیانه با خود او بیعت کردند. مختار به حجاز وارد شد و همواره در آنجا بود تا در کنار ابن زبیر در جبههٔ ضد اموی شرکت کرد و به علت لیاقت، شایستگی و توانمندی‌های نظامی و سیاسی‌اش پر آوازه شد. پس از مرگ یزید و شکسته شدن محاصره مکه، مختار پنج ماه و چند روز در آنجا ماند،[۳] امّا از آنجا که به لحاظ عقیدتی با زبیریان هم‌فکر نبود، عبدالله بن زبیر توجه چندانی به او نکرد و مسئولیتی بر عهده‌اش ننهاد. تنها دشمن مشترک آنان، یعنی امویان سبب ائتلاف آن دو شده بود. دیری نپایید که مختار از زبیریان گسسته و به کوفه رفت تا بتواند از جوّ مناسب آنجا به سود خود بهره‌گیری کند. ورود او به کوفه، با فعالیتهای سیاسی توابین هم‌زمان بود.

مختار در روز جمعه نیمه ماه رمضان و شش ماه بعد از وفات یزید، در سال ۶۴ ق، وارد کوفه شد.[۴] حرکت توابین، شور و هیجان زاید الوصفی در کوفه ایجاد کرده بود، اما مختار با ایشان همراه نشد و رهبران آن قیام را فاقد بینش صحیح سیاسی و تجربه نظامی دانست.[۵] پس از شکست توابین، مختار با جمع‌آوری توبه‌گزارانِ شکست خورده و طرح شعار خون‌خواهی سالار شهیدان و مبارزه با قاتلان کربلا، خود را به عنوان نمایندهٔ محمد بن

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۷۰. حمایت ابن عمر از مختار، بدان سبب است که خواهر مختار، همسر عبدالله بن عمر و دخترش ام سلمه نیز عروس ابن عمر و همسر عبدالله بن عبدالله بن عمر بود(پسر عمه و دختر دایی بودند). الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۴۵؛ تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۴۵۹.

۲. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۷۷. مختار بن ابی عبید ثقفی با گروهی مسلح به‌قصد یاری حسین بن علی روی آورده بود و (همان دم) ابن زیاد او را گرفت، حبس کرد و چنان با چوب بر او زد که چشم وی شکافت. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱.

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۷۷.

۴. همان، ص ۵۶۰.

۵. همان، ج ۴، ص ۲۱۲.

حنفیه معرفی کرد و رهبری شیعیان عراق را به‌دست گرفت و توانست بزرگانی چون ابراهیم پسر مالک اشتر را که در شجاعت همچون پدرش بود، با خویش همراه کند. مختار به زودی با بیرون راندن عبدالله بن مطیع[1] والی ابن‌زبیر از کوفه، بر شهر حاکم و مسلط شد[2] و با ورود به دارالاماره، بیعت همه مردم را از آن خود کرد. او در سال ۶۶ق، بر کوفه غلبه یافت.[3] مختار با شعار انجام اصلاحات ریشه‌ای، توانست موالی، بردگان و مستضعفان را به خود نزدیک کند. او در فیئ به تساوی میان مردم از اشراف و بردگان رفتار کرد و این، موجب نارضایتی اشراف کوفه بود که پنهانی به ابن زبیر علاقه داشتند و از موقعیت اعطایی مختار به بردگان در شخصیت سیاسی و اجتماعی سخت ناراحت بودند و چنین می‌گفتند: «این مرد (مختار) بدون رضایت ما بر ما فرمان می‌راند، بردگان ما را به خود نزدیک ساخته و آنان را بر چارپایان نشانیده و سهم فیئ ما را به آنان بخشیده و خورانده است و دیگر بردگانمان از ما فرمان نمی‌برند».[4] اشراف احساس خطر کردند و هیئتی نزد محمد بن حنفیه روانه کردند تا دربارهٔ نمایندگی او تحقیق کنند.

از جمله اقدامات مختار، انتقام از قاتلان شهدای کربلا و کسانی بود که در کربلا حضور داشتند. ابراهیم به همراهی سپاهی، با عبیدالله درگیر شد و او را کشت. مختار سر عبیدالله را به مدینه نزد امام سجاد(ع) فرستاد و موجب تسلای دل بنی‌هاشم گردید. او همچنین، سپاهی به مکه فرستاد و ابن حنفیه را که در زندان ابن زبیر بود، رهانید.[5] ابن زبیر، مصعب را برای سرکوبی مختار به عراق فرستاد و به این ترتیب، ستارهٔ مختار افول کرد و طومار بلندآوازهٔ یکی دیگر از ثقفیان که حدود سه سال عراق و امویان را به خود مشغول کرده بود، بسته شد. زمان وفاتش را در سالهای ۶۷ (۶۸ و ۶۹) ق، در کوفه[6] گفته‌اند.[7]

---

۱. او که در واقعه حرّه، فرماندهی مهاجران قریشی را به عهده داشت، با وخیم شدن اوضاع نظامی، از مدینه به مکه گریخت و از طرف ابن زبیر به حکمرانی کوفه نایل شد. یکی از دلایل ما بر شیعی نبودن قیام حرّه، حضور این شخص در سطح هسته مرکزی و رهبری آن قیام است. مختار او را مانعی بر سر راه قیام خویش می‌دید و با بیرون راندن او، راه را هموار کرد.

۲. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۹۴؛ تاريخ الطبری، ج ۶، ص ۶.

۳. تاريخ خليفة بن خياط، ص ۱۶۴.

۴. لقد تأمر هذا الرجل علينا بغير رضی منا، و لقد أدنى موالينا فحملهم على الدواب و أعطاهم و أطعمهم فيئنا، و لقد عصتنا عبيدنا.

۵. تاريخ اليعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱.

۶. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۷۹؛ أنساب الأشراف، ج ۷، ص ۸ و ۸۶؛ تاريخ الطبری، ج ۶، ص ۹۳؛ تاريخ خليفة بن خياط، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۷. برای اطلاع بیشتر از شرح حال مختار، ر.ک: ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام و وفيات المشاهير و

قیام مختار، یک قیام شیعی است و ارتباط او با اهل‌بیت (ع) سابقه دیرینه دارد. در دوران معاویه، برخلاف آنکه ثقفیان از مقربان درگاه اموی بودند، او مورد بی‌مهری قرار گرفت و هیچ پست و منصبی نداشت. این پیشینهٔ شیعه‌گری مختار و علاقه وافر او به اهل‌بیت (ع) و اندیشه ظلم‌ستیزی و انتقام جویی از قاتلان سیدالشهدا (ع)، مختار را به ارتباط نزدیک‌تر با اهل‌بیت (ع) می‌کشاند.

ـ ارتباط امام سجاد (ع) با قیام مختار

با وجود جوّ خفقان و اختناق، انتظار ارتباط علنی میان امام و مختار بی‌مورد است. امام شخصاً از رهبری قیام سرباز زد، امّا به عمویش محمد بن حنفیه ولایت داد که رهبری و پشتیبانی معنوی قیام را به عهده بگیرد و مختار مردم را به بیعت با محمد بن حنفیه فرا می‌خواند. از آثار و فواید این کار، ایجاد امنیت برای امام، مشغول کردن ذهن دشمن و جاسوسان آن به غیر امام، و مصونیت آن حضرت (ع) از خطر را می‌توان نام برد.

امام، مردم و انقلابی‌ها را به همراهی با مختار تشویق و ترغیب می‌کرد و به عمویش می‌فرمود: **یٰاعَمِّ، لَو عَبْداً زَنجِیّاً تَعَصَّب لَنٰا اَهْلَ البَیْتِ لَوَجَبَ عَلیَ النٰاسِ مُوٰازِرَتَه وَ قَدْ وَلَّیْتُکَ هٰذَا الْأَمْرَ فَاصْنَعْ مٰا شِئْتَ، فَخَرَجُوا وَ قَدْ سَمِعُوا کَلاٰمَهُ وَ هُمْ یَقُولُونَ أَذِنَ لَنٰا زِینُ‌العٰابِدِینَ وَ مُحَمَّدُ بنُ الحَنَفِیّة**[1]؛ ای عمو! اگر برده سیاهی برای ما اهل البیت قیام کند، بر مردم است که او را یاری رسانند و من تو را بر این امر گماردم. پس هرچه خواهی کن. آنگاه آنان پس از شنیدن کلام امام خارج شدند، در حالی که می‌گفتند: زین‌العابدین و محمد بن حنفیه به ما اجازه دادند.

امام با پذیرفتن هدایایی که مختار برای حضرت فرستاده بود، در واقع او را تأیید می‌کرد. در چند مورد گزارش شده که امام در حق مختار دعا کرده است[2] و همه این موارد، حاکی از موضع‌گیری مثبت امام سجاد (ع) در مورد قیام مختار است. افزون بر آنچه گفته شد، نظر آیت‌الله خویی این است که از ظاهر روایات استفاده می‌شود که قیام مختار به اذن خاص از

الأعلام، ج ۴، ص ۲۱ ـ ۶۷ و ۲۲۶ ـ ۳۲۹؛ المعارف، ص ۴۰۰؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸ ـ ۲۶۷؛ جمهرة انساب العرب، ص ۲۶۸؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ۲۶۲ ـ ۲۶۸.

۱. ابن نما حلّی، جعفر، ذوب النضار فی شرح الثار، ص ۹۶؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵؛ خویی، سیدابوالقاسم، معجم الرجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

۲. امام سجاد (ع) برای کشته شدن عبیدالله سجده شکر به جای آورد و در حق مختار چنین دعا کرد: جزّاه خیراً. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۱۲۵ و ۱۲۷؛ قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۷۰.

طرف امام بوده است.[1] نیز، پس از بازگشت آن هیئت به کوفه، مختار از ایشان در مورد ملاقات و گفتگوها پرسید، گفتند: قَد أُمِرْنا بِنُصرَتک.[2]

با توجه به تحلیلها و ارزیابی مثبتی که از اقدامات امام سجاد (ع) وجود دارد، این سؤال مطرح می‌گردد که:

۳ـ ۶. علل عدم قیام امام سجاد(ع)

این سؤال همواره درباره امام سجاد(ع) و برخی از امامان نیز مطرح بوده که چرا قیام نکردند و شخصاً رهبری قیامی را به عهده نگرفتند. اهمیت سؤال و پاسخی که به آن داده می‌شود، تبیین کننده اصلی مهم و اساسی در تاریخ تشیع خواهد بود و به تبع آن، پرسشها و فرضیه‌های متعددی طرح خواهد گردید.

ـ آیا امامان به دنبال تشکیل حکومت بودند یا خیر؟

ـ آیا تشکیل حکومت اسلامی، براساس تعالیم صحیح اسلام به رهبری امامی معصوم، یک تکلیف بوده است یا خیر؟

ـ در منظر امامان شیعه (ع) مبارزات سیاسی اولویت داشته است یا فعالیتهای علمی و فرهنگی؟

ـ اساساً ملاکهای تعیین کنندهٔ نوع فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی چیست؟

ـ چه موانعی مجوّز عبور از حوزه‌ای به حوزه دیگر است؟

ـ آیا کم‌رنگ شدن فعالیت سیاسی امامان، دلیل کم اهمیت بودن آن است؟

ـ آیا تفاوتی که در عملکرد برخی از امامان با یکدیگر مشاهده می‌شود، توجیه‌پذیر است یا خیر؟ چگونه؟

ـ آیا از منظر تاریخی، تاریخ تشیع آن‌قدر شفاف و روشن است که شیعیان بتوانند راه مبارزه را بجویند و الگوی خویش را در انتخاب هر یک از فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی بیابند؟ و از این دست سؤالها.

برای پاسخ به سؤال اصلی در مورد علت عدم قیام امام سجاد (ع)، به مواردی اشاره می‌کنیم که نتیجه‌گیری و دستیابی به پاسخ، برای برخی از پرسشهای بالا را تسهیل می‌کند.

۱ . شرایط سیاسی برای حضرت فراهم نبود. سایه رعب، وحشت و ترس از کشته شدن بر مردم حاکم بود و مردم آمادگی مبارزه را از دست داده بودند.

---

۱ . معجم الرجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

۲ . ذوب النضار فی شرح الثار.

۲ . امام مردم را با اهداف قیام امام حسین (ع) آشنا و ابعاد آن را روشن کرده و از مشروعیت قیام امام حسین (ع) و حقانیت آن دفاع می‌کرد.

۳ . حفظ شیعیان و پیروان از مرگ و هلاکت، و پرهیز از داخل کردن آنان در فتنه‌هایی که نامعلوم بود، هم چنانکه امام حسن (ع) حفظ جان شیعیان را علت اصلی صلح بیان کرد.

۴ . حرکت انتحاری بی‌ثمر، کار پسندیده‌ای نبود و امام رویکرد جدیدی به فعالیتهای فرهنگی نشان داد تا مبانی دینی را از انحراف و تزلزل رهایی بخشد.

۵ . حرکت علمی، بهترین جایگزین برای حرکت سیاسیِ محکوم به شکست بود.

۶ . امام که آگاه‌ترین مردم به مصالح عمومی است، با توجه به عواقب امور موضع‌گیری می‌کند و امام سجاد (ع) چنان کرد و مطابق شرایط و مقتضیات زمان عمل کرد.

۷ . تصمیم‌گیری‌های امام عقلانی بود نه نفسانی. تحرکات احساسی موقتی و محکوم به شکست است و امام از آن نوع تصمیمها پرهیز می‌کرد.

۸ . قیامها و انقلابهایی که به دگرگونی سیاسی می‌انجامد، به دنبال دگرگونی اجتماعی و به تبع آن حرکتی که هر دو تغییر سیاسی و اجتماعی را باعث شود، موفق است.

اوضاع اجتماعی به سختی رو به پستی و انحطاط گذاشته، هرگونه انقلابی بی‌ثمر بود. از این رو، امام با حرکت فرهنگی و انقلاب علمی، به دنبال تغییرات اجتماعی و تأسیس جامعه اسلامی با اجرای امر به معروف و نهی از منکر، دعوت مردم به راه خدا با بیان حکمت و شیوهٔ موعظه نیکو بود، تا مردم را با خدا آشتی دهد و ضمیر خفته جامعه را بیدار کند. با توجه به شرایط و اوضاعی که پیشتر تبیین شد، زمینه‌های بروز انقلاب و شعله‌ور شدن آتش قیام، غیر قابل اعتنا می‌نمود.

گواه روح مبارزه‌طلبی امامان آن است که مردم را به مبارزه تشویق می‌کردند و تکلیف شیعیان را در طول تاریخ تشیع روشن کرده‌اند و اگر این مبارزات به ثمر می‌رسید، میوه این درختی که با خون شیعیان و حق‌جویان بارور شده بود، همان حکومت اسلامی مطلوب امامان شیعه به شمار می‌آمد.

۷. شهادت امام سجاد (ع)

شهادت امام سجاد (ع) را سال ۹۲[1]، ۹۴[2] و ۹۵[3] ق، گفته‌اند. روز شهادت حضرت را نیز با

---

۱ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱.
۲ . همان.
۳ . الکافی، ج ۲، ص ۳۶۸.

اختلاف روز شنبه دوازدهم،[۱] بیست و دوم[۲] و بیست و پنجم محرم[۳] روایت کرده‌اند. حضرت در ۵۷ سالگی به دستور ولید بن عبدالملک مسموم[۴] و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

خلاصه

حکومت اموی عملکردی ناپسند و حاکمان و زمامدارانی زشت‌سیرت داشت. استبداد حاکم و فقدان قانون، نبود نظام قضایی صحیح، رواج بی‌عدالتی، فقدان عدالت اجتماعی، دوری کردن از تعالیم اسلام، و تحریف و انکار دستورات اسلامی از ویژگی‌های این دوره به شمار می‌آید. همچنین ایجاد بدعت و ساختن و پرداختن احادیث دروغین و احادیث ساختگی، ابزاری برای توجیه کارهای خلاف حکمرانان اموی بود که به تأسیس مذهب جبرگرایی انجامید. سیاست تحمیق، تحمیر و تجهیل مردم، از کارآمدترین ابزارهای حفظ قدرت به حساب می‌آمد. سیاست امویان، کاستن از مقام امام علی (ع) با شیوه‌های ترساندن شیعیان و پنهان کردن و از بین بردن فضیلتهای حضرت و عقاب کردن گویندگان آن بود. سیاست اقتصادی امویان هم، شیعیان، علویان و پیروان اهل‌بیت به تهی دستی کشاند.

تحلیل امام حسین (ع) از اوضاع و شرایط و مردم چنین است: **الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی ألسنتهم یحوطونه ما درّت معائشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الدیانون.**

عصر اختناق، با معناترین نام برای دورانی است که امام سجاد (ع) در آن می‌زیست. یزید برای حفظ قدرت حاضر بود حتی فرزند پیامبر (ص) را بکشد و از هیچ جنایتی فروگذار نکند. نومیدی از پیروزی حرکت مسلحانه، نتیجهٔ رعب و وحشت شدیدی بود که امویان ایجاد کرده بودند.

سیاست امویان در تخریب قداست و مرکزیت مکه و مدینه، در به ابتذال و اباحیگری کشاندن مردم بود و آن شهرها به مراکز فساد و فحشا مبدّل شد. ترویج فرهنگ ابتذال در جامعه، مردم را از فکر قیام و انقلاب و سیاست و حکومت دور می‌کرد و داستان منع حدیث هم، خود قصیدهٔ بلندی از فقر شدید فرهنگی، علمی، دینی و اخلاقی مردم بود.

---

۱. همان.
۲. کشف الغمه، ج۲، ص ۱۰۱.
۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۸۵.
۴. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۳.

خلاصه و پیامدهای انحطاط اخلاقی جامعه

۱. به دلیل آمادگی برای گسترش امر غنا و طرب، صنعتی ساختند و متخصصان و کاردانانی پرورش دادند؛

۲. گسترش شیوه‌های آن از مجالس خاص عروسی و امثال آن، به مجالس شاهان و تبریک نصب ولات کشیده شد؛

۳. صرف بخشی از وقت حاکمان و سلاطین با رقاصان و مغنیان؛

۴. شیوع مجالس مختلط مردان و زنان و حتی دوشیزگان و آلودگی به میگساری؛

۵. شیوع آن در مکه، مدینه، طائف، نجد، دمشق، عراق و بسیاری از جای‌ها؛

۶. ثمره این اشتغال حاکم و والی و مردم، هدر رفتن بیت‌المال، ظلم حاکمان، دزدی، منکرات و... بود؛

۷. شیوع خرید و فروش غلامان و کنیزان آوازه‌خوان و رقاص از روم، فارس و دیلم.

شاخصه‌های انحطاط و انحراف فکری جامعه

۱. پیامدهای منع حدیث و جلوگیری از روایت و کتابت آن در جامعه اسلامی؛

۲. پیامدهای شیوع و گسترش قصه‌سرایی و حضور داستان‌سرایان اهل کتابِ تازه مسلمان و شاعران؛

۳. پیامدهای بی‌توجهی به قرآن، متروک و محجور گذاشتن آن؛

۴. اعتقاد به حاکمیت احادیث بر قرآن؛

۵. اعتقاد به حجیت سخن صحابه و حق تشریع و قانون‌گذاری و پی‌ریزی سنت از سوی آنان؛

۶. فقیه‌سازی و مطرح کردن افرادی به نام فقهای طراز اول از طرف حکومت؛

۷. اعتقاد به مذهب جبر و توجیه کارهای خلاف شرع حاکمان؛

۸. لزوم اطاعت از حاکم، حتی حاکم ستمگر؛

۹. شیوع و گسترش دامنه‌دار فسادهای اخلاقی در جامعه (از شرب خمر، غنا، موسیقی، رقص و...).

پیامدهای انحرافات جامعه

نتیجه این اعتقادها و پیامدهای مسائل طرح شده در بالا عبارت بود از:

- انحراف در دین؛
- تغییر در اسلام؛
- مبدّل شدن سنت پیامبر (ص)؛
- به فراموشی سپردن قرآن؛
- بروز بدعتهای دین‌سوز؛
- مصونیت خلفا و حاکمان از اعتراض؛
- انحرافهای اخلاقی و سرگرمی مردم به لهو و لعب؛
- دور شدن مردم از اهل‌بیت (ع)؛
- تغییر مفاهیم اساسی اسلام در موضوعات امامت، رهبری، خلافت و ولایت و...، به گونه‌ای که امر بر هاشمیان و طالبیان نیز مشتبه شد؛
- مردم دنبال دین نبودند و گروه اندکی هم که به دنبال دین می‌رفتند، به مراجع بدون صلاحیت و فقهای درباری که به عنوان دانشمندان و فقیهان طراز اول معرفی شده بودند، مراجعه می‌کردند و گاه احکام، قضاوتها و فتاوای آنان، اجتهاد در برابر نص و در مواردی بدعت بود.

عملکرد امام

با توجه به مقتضیات هر زمان، تعارضی در برنامهٔ امامان معصوم (ع) دیده نخواهد شد و موضع‌گیری امامان بر چهار قسم است:

۱. برخی عَلم مبارزه سیاسی و تند به دست گرفتند و پیکار کردند؛
۲. برخی مبارزه منفی و پنهانی داشته و از تاکتیکهای مختلفی بهره‌بردند؛
۳. برخی بخش عمدهٔ عمر خود را در حبس به سر بردند؛
۴. برخی به امور سیاسی کشانده شدند و پذیرش ولایت‌عهدی به آنان تحمیل شد.

در این میان، امام سجاد (ع) در طول ۳۴ سال امامت، فعالیتهای متفاوتی انجام داد که همه در یک راستا و مسیر بود. آن حضرت (ع) مسجد پیامبر (ص) را مدرسه خویش ساخته و مباحث علمی و حوزهٔ درسی در موضوعات علم فقه، تفسیر، حدیث، فلسفه، کلام، عرفان و

اخلاق دایر کردند. موضوعاتی که امام به تعلیم و نشر آن اهتمام داشت، عبارت‌اند از: مفهوم امامت، تعریف امامت، تبیین مقام و جایگاه امام در میان امت، و نفی پذیرفتن ولایتِ غیر آن و تبیین ضرورت اطاعت و پیروی از امام معصوم، همچنین مبارزه با فساد اخلاقی، توجه به خدا، پیروی از قرآن و سنت، تقویت ایمان مردم و گسترش اعتقاد به اصول اسلامی، نیز در صحنهٔ فعالیتهای فرهنگی، او که سید فقها در عصر فقاهت نامیده می‌شد، به مناظره با عالمان درباری و ارباب مذاهب و گرایشهای کلامی، معتزله، اشاعره، جبریه و مشبهه رفته و در جبهه‌ای دیگر به مبارزه با قصاصین پرداخت.

در بخش فعالیتهای اجتماعی گزارشهای قابل توجهی گزارش شد. امام در اقدامات عبادی خویش، به سه مسألهٔ مهم حج، حضور در نماز جمعه و جماعت، و ترویج ذکر صلوات اهتمام داشتند.

امام سجاد (ع) در روشهای سیاسی خود کارهایی صورت داد. ایشان در مدت اسارت، ابهت و غرور دشمن را در هم شکست و به افشاگری‌ها و سخنرانی‌های عمومی پرداخت. آن حضرت با تکیه بر بیداری وجدان عمومی جنایات اموی را آشکار کرد و هم‌زمان خاندان پیامبر (ص)، را برای مردم معرفی کرد. دیگر اقدامات آن حضرت عبارت‌اند از: تصریح به جایگاه سیاسی امامان شیعه، اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر، زنده نگه داشتن عاشورا، مقاومت و مقابله با حاکمان، نهی از پیروی از ظالمان، افشاگری برضد امویان و حاکمان ناصالح، ترغیب به جهاد و شهادت، تشویق به شکیبایی و رازداری (تاکتیک)، رهنمود به مبارزه پنهانی با جباران و اتخاذ شیوهٔ تقیه و توصیهٔ به آن.

برخوردها و کنش و واکنش امام و خلفا، از جمله فعالیتهای مهم آن حضرت در این دوره است. بخش مهمی از جریانهای سیاسی این دوران، قیامها و شورشهایی است که در جای جای قلمرو اسلام به وقوع می‌پیوست، که البته امام موضع‌گیری متفاوتی در برابر آنها داشت. به طور کلی اصول سیاست امام، همواره بر اصل تقیه استوار بود.

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی نقش اصحاب امام در سیر تاریخ تشیع.
۲. بررسی مناسبات میان مدرسه اهل‌بیت (ع) با مدرسه تابعین.
۳. بررسی تعامل و روابط امام با خلفا و زمامداران جور.

۴. موضع‌گیری امام سجاد (ع) در برابر خلفا.
۵. تعیین هویت سیاسی، اجتماعی و مذهبی قیامهای شیعی.
۶. تبیین ملاکهای هویت قیامهای شیعی.
۷. بررسی علل و اهداف قیامهای دوره امام سجاد (ع).
۸. بررسی و تحلیل موضع‌گیری‌های امام در مورد قیامهای هم‌عصر خویش.
۹. علت قیام نکردن امام سجاد (ع) و همراهی نکردن ایشان با قیامها.
۱۰. آیا امامان دنبال تشکیل حکومت بودند یا خیر؟
۱۱. آیا تشکیل حکومت اسلامی براساس تعالیم صحیح اسلام به رهبری امامی معصوم یک تکلیف بوده است یا خیر؟
۱۲. در منظر امامان شیعه (ع) مبارزات سیاسی اولیت داشت یا فعالیتهای علمی فرهنگی؟
۱۳. اساساً ملاکهای تعیین کنندهٔ نوع فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی چیست؟
۱۴. چه موانعی مجوّز عبور از حوزه‌ای به حوزه دیگر است؟
۱۵. آیا کم‌رنگ شدن فعالیت سیاسی امامان، دلیل کم‌اهمیت بودن آن است؟
۱۶. آیا تفاوتی که در عملکرد برخی از امامان با یکدیگر مشاهده می‌شود، توجیه‌پذیر است یا خیر؟ چگونه؟
۱۷. آیا از منظر تاریخی، تاریخ تشیع آن‌قدر شفاف و روشن است که شیعیان بتوانند راه مبارزه را بجویند و الگوی خویش را در انتخاب هریک از فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی بیابند؟

فصل هشتم

تشیع در دورهٔ امام باقر (ع)

۱. زندگی‌نامهٔ مختصر امام باقر (ع)

امام محمد بن علی بن الحسین (ع)، با کنیهٔ ابوجعفر و لقبهای باقر، هادی، شاکر، امین، صابر و شبیه،[۱] پنجمین امام شیعیان، و نسبش از هر دو سوی علوی و فاطمی است.[۲] مادرش فاطمه، زنی ممتاز بود که به فرمودهٔ امام صادق (ع)، در آل حَسَن نظیر نداشت.[۳] وی در سال ۵۷ ق،[۴] در مدینه زاده شد. در مورد روز ولادت و روز و ماه شهادت و به تبع آن در مورد سن آن حضرت، اختلاف نظر وجود دارد. مشهورترین قولها این است که حضرت در روز جمعه، نخستین روز ماه رجب زاده شد و در روز هفتم ماه ذی‌الحجه سال ۱۱۴ ق، در ۵۷ سالگی به شهادت رسید.

امام باقر (ع) حدود چهار سال از دوران امامت جدش حسین بن علی (ع) و حدود ۳۷ سال دوران امامت پدر بزرگوارش را درک کرد. دوران زندگی او با حکمرانی ده تن از خلفای اموی، از معاویه تا هشام مقارن بود و مدت ۱۹ سالهٔ امامتش، با پنج خلیفه اموی از ولید تا هشام معاصر بود.

حضرت در تمام طول عمر در مدینه ساکن بود و تنها یک بار به شام مسافرت کرد که شرح آن خواهد آمد.

---

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۹؛ لقب شبیه به دلیل شباهت آن حضرت به پیامبر (ص) است.

۲. خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد مکی، المناقب، ج ۴، ص ۲۰۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹.

۴. همان؛ کشف الغمه، ج۲، ص۳۲۹؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۵۸؛ ابن خلکان، احمد بن محمد، وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۳۱۴. و نیز سال ۵۶ هجری گفته شده است: ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹؛ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج۴، ص۴۰۱؛ صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دورهٔ امام باقر (ع)

پس از استقرار امویان، سیاستهای ضد علوی و ضد اسلامی آنان شدّت بیشتری پیدا کرد. شیوهٔ حاکمان اموی در دوران امام باقر (ع)، بر پایهٔ گسترش کشورگشایی فتوح و توسعه‌طلبی بود، چنانکه دوران ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ ق) به فتح، ثروت و ناز و نعمت مشهور شده[۱] و توجه او به آبادانی و تعمیر و توسعه راه‌ها و احداث بناها شهره است. در دوران سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق) فتوحات شرقی متوقف شد و خراسان معرکهٔ اختلاف اعراب و خراسانیان گردید و زمینهٔ دعوت عباسیان را فراهم آورد. ادامه فتوح در جبهه غربی به سمت قسطنطنیه و فتح عموریه پیش رفت و در اواخر دوران او، توازن نیروها به نفع روم تغییر کرد.[۲] در دوران عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ق) روند ادامه فتوحات متوقف گردید. او که در زمان خلفای پیش از خود، به مدت شش سال استاندار مدینه بود، آنجا را پناهگاه کسانی قرار داد که از سوی کارگزاران ستم‌پیشهٔ خلیفه تحت پیگرد و یا تحت شکنجه بودند. عمر بن عبدالعزیز در خلافت خود شیوهٔ خلفای نخستین (راشدین) را سرلوحهٔ کارهای خویش قرار داد. او به منظور کاستن از دشمنی شیعه و خوارج با امویان، آزادی نسبی گروه‌ها را برقرار و با غیر مسلمانان به تسامح رفتار کرد و آنان را به اسلام فرا خواند و آزادی نسبی مذاهب را برقرار ساخت. عمر شیوه‌های اصلاح‌طلبانه‌ای در نظام اداری و حکومتی پیاده کرد و در ادامهٔ اجرای سیاست تنش‌زدایی، سبّ و لعن بر حضرت علی (ع) را ممنوع کرد[۳] و با اقدامی شجاعانه، ممنوعیت نقل حدیث و کتابت آن را که حدود یک قرن سابقه داشت، لغو نمود. امّا به دنبال مرگ عمر بن عبدالعزیز و روی کار آمدن خلفای پس از او، دوباره سیاستهای امویان بر همان شیوهٔ استبداد و استکبار ادامه پیدا کرد و به‌ویژه در زمان هشام، اختناق شدیدتری بر جامعه و به‌ویژه بر شیعیان حاکم گردید.

منابع، گفتگویی میان امام و یکی از ارادتمندان حضرت نقل کرده‌اند که برای آگاهی بر اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روز قابل توجه است.[۴] از این گفتگو و موارد مشابه آن، چنین

---

۱. طقّوش، محمد سهیل، تاریخ حکومت امویان، ترجمهٔ حجت‌الله جودکی، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۳۸-۱۴۲.

۳. همان، ص ۱۴۲-۱۵۲.

۴. طوسی، محمدبن حسن، امالی، ص ۹۵: شخص در ضمن احوال‌پرسی از امام پرسید: حالتان چطور است؟ امام باقر (ع) که سینه‌ای پر درد از رسم زمانه داشت با آهی او را گفت: آیا نمی‌پرسی بر ما چه می‌گذرد! سپس به شرح ستمها و دشمنی‌های ستمگران پرداخت و فرمود: مَثَل ما در میان امت، مَثَل بنی‌اسرائیل است که فرزندانشان کشته و زنانشان زنده نگاه داشته می‌شدند. هان! ایشان ـ والیان و حاکمان ـ فرزندان ما را می‌کشند و زنانمان را زنده می‌گذارند. عرب می‌پندارد که بر غیر عرب شرافت و برتری دارد و وقتی غیر عرب از علت این پندار

بر می‌آید که شرایط دشوار وغیر قابل تحمل سیاسی و اجتماعی تحمیل شده بر امامان و شیعیان، به مراتب سخت‌تر از آن بود که بتوان ترسیم کرد.

۳. عوامل سقوط امویان

نگاهی به اوضاع سیاسی رو به ضعف حکومت بنی‌امیه در دوران امام باقر(ع) اهمیت و ضرورت دارد. سقوط حکومتها طبیعی می‌نماید؛ زیرا مراحل مختلفی از تولد، رشد، قوت، ضعف و مرگ را طی می‌کنند. دورهٔ ضعف امویان بعد از هشام شروع شد که مهم‌ترین عوامل آن عبارت‌اند از:

۱ـ ۳. درگیری خاندان اموی

سیاست معاویه نخستین خلیفه اموی چنین بود: ۱. کمک گرفتن از افراد لایق اموی؛ ۲. ممانعت از افزایش قدرت و نفوذ آنان؛ ۳. حفظ خلافت در خاندان اموی با ولایت‌عهدی یزید؛ ۴. ایجاد وحدت در میان بنی‌امیه و جلوگیری از اختلاف.

سفیانیان که به سستی گراییدند، مروانیان زمام امور را به دست گرفتند و به نظر می‌رسد میان خاندان ابی‌سفیان با خاندان ابی‌العاص (پدر مروان) اختلافی اندک رخ داده باشد. با مسموم شدن معاویه دوم و قراردادی که بر خلافت مروان منعقد شد، به شرط آنکه بعد از او خالد بن یزید و سپس عمرو بن سعید بن عاص بر خلافت برسند، مروان خلیفه شد، اما پس از مدتی آن قرار را زیر پا گذاشت و برای عبدالملک و سپس عبدالعزیز بیعت گرفت.[1]

پس از مدتی، عبدالملک رقیب خود عمرو بن سعید راکشت و اختلاف بالا گرفت تا آنجا که یحیی بن سعید برادر او جنبش ابن‌زبیر را تأیید کرد.[2] عبدالملک با پشت سر گذاشتن

می‌پرسد، اینان می‌گویند: چون محمد (ص) از ماست و عرب است، مردم هم می‌پذیرفتند. قریش گمان می‌برد که بر سایر قبایل عرب برتری دارد و در پاسخ آنان که علت آن را می‌جویند، گویند: چون محمد (ص) از قریش است، مردم هم می‌پذیرفتند. اگر این منطق درست باشد، پس ما فرزندان محمد (ص) و اهل‌بیت و خاندان او هستیم و در این فضیلت شریک و همتایی نداریم.

سخن که به اینجا رسید، آن شخص به خدا سوگند یاد کرد که من حقیقتاً شما خاندان را دوست دارم. امام فرمود: پس بر تن خویش لباسی از بلا و ناگواری‌ها بپوشان. به خدا سوگند! رنجها و ناگواری‌ها شتابان‌تر از سیل دره‌ها، به سوی ما و شیعیان ما پیش می‌تازد. مشکلات، نخست به ما می‌رسد و سپس به شما؛ چنانکه اگر آسایشی در پیش باشد، نخست برای ما خواهد بود و سپس برای شما.

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۴۱ و ۶۱۱.

۲. أنساب الأشراف، ج ۴، بخش ۲، ص ۱۴۲.

بحرانهای خطرناکی موفق شد امویان را به انسجام درآورده و از اختلافها بکاهد.

اختلاف اندکی بر سر انتخاب عمر بن عبدالعزیز بروز کرد، اما با تعیین یزید بن عبدالملک به عنوان ولی‌عهد، آن اختلافها کاهش یافت و البته هشام از مخالفان عمر بود. سیاستهای باز عمر بن عبدالعزیز، مخالفانی در خاندان اموی داشت. از این‌رو، هم‌زمان با مرگ او و روی کار آمدن یزید، همان سیاست خفقان گذشته اجرا شد. هشام، سیاسی‌ترین خلیفه اموی است و دورهٔ او، دوران اوج قدرت امویان به شمار می‌آید. در آن زمان، مخالفانی از میان خاندان هشام سربرآوردند که ولی‌عهدش آن را رهبری می‌کرد. او سرانجام از دست هشام فرار کرد و تا مرگ او، خارج از دمشق باقی ماند.

دورهٔ ضعف و افول امویان پس از مرگ هشام آغاز شد. پسران هشام، ولید دوم را کافر و زندیق خواندند و زمینه یورش گسترده‌ای بر او را فراهم آوردند.[1] تفرقه و تشتّت در میان خاندان امویان بالا گرفت و ولید به دست خویشانش کشته شد. با این اوصاف، جنگ قدرت شدت گرفت و خلافت در دوره‌های بسیار کوتاه‌مدت، دست به دست می‌شد، ثبات از بین رفت و امویان در خاکستر آتشی که خود برافراشته بودند، دفن شدند.

۲ـ ۳. تعیین دو ولی‌عهد در یک زمان

به نظر می‌رسید آنان با این شیوه می‌توانند با تعیین دو ولی‌عهد از دو طرف دعوا، نزاعها را فرونشانند، در جابیه این قرار و شرط را برای حکومت مروان گذاشتند، اما مروان آن را نادیده انگاشت و دو ولی‌عهد از پسران خود تعیین کرد.

عبدالملک می‌خواست برادرش را برکنار کرده و دو فرزند خود را ولی‌عهد کند، اما عبدالعزیز زودتر مرد و عبدالملک چنان کرد. ولیدبن عبدالملک برادرش را کنار زد تا فرزندش عبدالعزیز ولی‌عهد شود. در این سلسلهٔ جانشینان، تنها عمر بن عبدالعزیز به‌رغم اختلافهایی که با یزید بن عبدالملک داشت، درصدد خلع او برنیامد. هشام نیز خواست ولید را برکنار کند، اما اجل به او مهلت نداد. ولید که بر اریکه قدرت نشست، به فکر انتقام از هواداران هشام در طرح براندازی ولایت‌عهدی خود افتاد. این، نمونه‌هایی از کینه‌توزی خلفا و جانشینانشان بود که از سطح خلیفه به امیران و فرماندهان نیز نفوذ کرده و نابسامانی شدیدی را درپی داشت.

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۲۳۲.

۳ ـ ۳. درگیری‌ها و اختلاف بین قبایل

در نظر امویان، خلافت نوع مدرن نظام قبیلگی جاهلی بود. عصبیت و حمیّت، حرف نخست را در حفظ و اداره قبیله می‌زد. اسلام با در هم شکستن نظام قبیلگی و دور راندن عصبیت و حمیّت جاهلیت، طرحی نو در اداره جامعه و حفظ و بقای امت اسلامی ریخت. با روی کار آمدن امویان و چرخش ۱۸۰ درجه‌ای آنان به سوی جاهلیت، آن مفاخرات، رقابتها و درگیری‌ها از نو زنده شد.

مهاجرتهای عرب شمالی و جنوبی (یمنی) به عراق (جزیره)، شام و ایران، کشورگشایی‌ها و نتایج و غنایم آن، آمیزش و هم‌زیستی با غیرعربها، وجود و حضور موالی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و نظامی، فخرفروشی بر عجم و نژادپرستی عربی، همه و همه از عواملی بود که خلیفه اموی با تحریکِ و کنترل آنان، نزدیک کردن قبیله‌ای به دستگاه خلافت و یا دور کردن قبیله‌ای از آن، می‌توانست بر آنان حکومت کند. این یاری‌های سیاسی، برای برقراری توازن قدرت بود. زمانی اقبال با قیسی‌ها (مضری‌ها) و زمانی با کلبی‌ها (یمنی‌ها) بود. هرکدام به امارت و قدرتی می‌رسید، از رقیب انتقام می‌کشید و دیگری درصدد مخالفت و آشوب و شورش برمی‌آمد. هشام در دوران حاکمیت خویش، در دو چرخه کاملاً متفاوت، جانب قیسی‌ها و بار دیگر طرف یمنی‌ها را گرفت. هنگامی که از یکی احساس خطر می‌کرد، به سوی دیگری می‌چرخید. خطر این قبایل درگیر به حدّی زیاد بود که همه قبایل یمنی عراق و شام به بهانه کشته شدن خالد بن عبدالله قسری، بر خلیفه شوریدند و در سال ۱۲۶ هـ. ولید را کشتند و با یزید بیعت کردند. عباسیان از حسّ رقابت بین قبایل به خوبی بهره بردند و بر امویان چیره شدند.

۴ ـ ۳. اختلافهای مذهبی ـ سیاسی

در آن زمان، گرایشهای مختلف مذهبی در جامعه وجود داشت و پیروان هریک، داعیهٔ حکمرانی و خلافت داشتند:

الف) یاران امویان که بیشتر آنان را اهل‌سنت و جماعت تشکیل می‌دادند، مؤید و کمک‌کننده خلفای اموی بودند.

ب) شیعه و علویان که خلافت را در فرزندان امام علی(ع) منحصر می‌دانستند و برای احقاق حق از دست رفته، تلاشهایی انجام دادند؛ گرچه به دلایل مختلفی همواره ناکام

ماندند، اما اقدامات آنها، بنیان دولت و حکومت اموی را سست می‌کرد.

ج) خوارج، حکومت حاکمان و خلفای جور و فاسد را نامشروع می‌دانستند و برای سرنگونی آنان تلاش بسیار کردند. امویان همیشه در جنگ و گریز با خوارج به سر می‌بردند و در مدت زمانی طولانی و در جغرافیایی وسیع، درگیری طاقت‌فرسایی را در پیش‌رو داشتند و همواره یکی از دل‌مشغولی‌های آنها، نبرد با خوارج بود.

د) عباسیان، مقتدرترین گروه مخالفانی بودند که با صبر و حوصله تمام، در طول ۳۴ سال مبارزه پنهانی در جغرافیای سیاسی وسیعی از خراسان گرفته تا عراق، به تبلیغ پرداختند و با شعار گول‌زننده و زیبای الرضا من آل محمد (ص) توانستند بخشی از گروه‌های مخالف را به خود جذب کرده و سرانجام، با قیام سیاه‌جامگان بر دولت اموی غلبه کنند.

دورهٔ انتقال خلافت از امویان به عباسیان، به کمک ایرانیان و خراسانیان و با شعار مبهم و فریبندهٔ الرضا من آل محمد (ص)، با به خدمت گرفتن نیروهای مخالف اموی و با همراهی شیعیان و علویان صورت پذیرفت.

بررسی اوضاع این دوران، از لحاظ فرهنگی نیز در خور اهمیت است. یکی از مسائل مهم فرهنگی آن روز، موضوع منع کتابت حدیث است. این موضوع از زمان خلفای نخستین با انگیزهٔ سیاسی و در پوشش انگیزهٔ دینی و دلسوزی در مورد قرآن و حفظ آن از آمیختگی با حدیث آغاز، و در اجرای آن با شدّت عمل رفتار شد.

البته مهم، آثار و پیامدهای آن است. به دلیل ایجاد ممنوعیت مزبور، رفته‌رفته احادیث پیامبر (ص) به دست فراموشی سپرده شد. صحابه و یاران پیامبر (ص) که هر یک ده‌ها و شاید صدها حدیث در سینه داشتند، در معرکه‌ها کشته شدند یا به مرگ طبیعی دار فانی را وداع گفتند، بی‌آنکه آنها را به کسی بیاموزند و تنها بخش کمی را که به اتکای حافظه که از خطا مصون نبود، به نسل پس از خود منتقل ساختند.

بسته شدن راه دسترسی به احادیث نبوی، میدان را برای حدیث‌سازان و دروغ‌پردازان باز کرد و آنان با انگیزه‌های عمدتاً سیاسی، مذهبی، شخصی و مادی و از همه مهم‌تر به سفارش حاکمان و خلیفگان، حدیثهایی را جعل کردند و پراکنده ساختند.

گویا ادعای خلیفه در مورد حفظ قرآن از آمیخته شدن به حدیث، تنها متوجه حدیث پیامبر (ص) بوده است؛ زیرا هیچ ممنوعیتی در مورد رواج اخبار اسرائیلیات و برچیدن بساط قصه‌گویان (قصاصین) اعمال نشد. این‌گونه اخبار و افسانه‌ها، جای خالی احادیث

اسلامی را پر کرد، به گونه‌ای که در طی یک قرن، آمار آن رو به فزونی گذارد. فقر حدیثی و نیاز مسلمانان به حدیث و روایات اسلامی از یک سو، و عرضه اخبار جعلی و اسرائیلیات به جامعه از سوی دیگر، زمینه را برای پذیرش آن روایات آماده می‌کرد و اسرائیلیات بخشی از فرهنگ اسلامی گردید و جایگاهی را در جامعه اسلامی به خود اختصاص داد.

در میان مسلمانان، شیعه از همان آغاز به نقل وکتابت حدیث و اخبار نبوی اهتمام ورزید و حضرت علی (ع) نخستین کسی است که با نوشتن احادیث پیامبر (ص)، برای حفظ میراث رسالت و نبوت تلاش کرد. کتاب صحیفه که در موضوع «دیات» به دست امام علی (ع) به نگارش درآمده بود، در میان اهل‌بیت (ع) دست به دست گشت تا در اختیار امام باقر (ع) قرار گرفت و حضرت آن را به برخی خاصّان نشان داد.

در دورۀ امام باقر (ع)، با توجه به تعداد شاگردان و فراوانی موضوعها و علوم تدریس شده و عنایت و توجه امام به احادیث پیامبر (ص)، به‌ویژه در این دوره که رفع ممنوعیت کتابت حدیث شده بود، شاهد تعداد فراوانی از کتابها و رساله‌ها از شاگردان حضرت هستیم که تعدادی از آن مجموعه بزرگ، بخشی از اصول اربعمأة[1] است. این اصول که در ابواب مختلف فقه و معارف اسلامی بود، بعدها مرجع و مستند اربابان حدیث، در تاریخ و فقه شیعه قرار گرفت.

۴. فعالیتهای امام باقر (ع)

۱ ـ ۴. فعالیتهای فرهنگی امام باقر (ع)

پیش از بحث از فعالیتهای فرهنگی امام باقر (ع)، ذکر مقدمه‌ای برای آشنایی با مقام علمی آن حضرت ضروری است. همۀ نویسندگان شیعه و سنّی، علت ملقب شدن آن حضرت را به «باقر و باقر العلوم» دانش فراوان ایشان دانسته‌اند. این نام‌گذاری، از طرف پیامبر اکرم (ص) به روایت جابر بن عبدالله انصاری است. پیامبر (ص) به او خبر داد که عمر طولانی می‌کند و هنگامی که فرزندش باقر را ملاقات کرد، سلام پیامبر (ص) را به او برساند. علت نام‌گذاری

---

۱ . به گفته شیخ مفید، از زمان امام علی(ع) تا زمان امام عسکری(ع)، امامیه، چهارصد کتاب به نام «اصل» تصنیف کردند و بر طبق نظر محقق حلی، تعداد چهارصد اصل، تنها اشاره به اصولی است که چهارصد تن از شاگردان امام صادق(ع) تألیف کرده‌اند و شمار کلی اصول بیشتر بوده است. ابن‌شهر آشوب نظیر علامه حلی، از هفتصد اصل نوشته شده به دست شاگردان ائمه(ع) سخن می‌گوید. ر.ک: کُلبرگ، اتان، «اصول اربعمأة»، فصلنامۀ علوم حدیث، ش ۱۷.

به باقر از زبان حضرت چنین آمده است: «یَبْقَرُ العِلْمَ بَقْراً؛ علم را به تمام و کمال می‌شکافد.[۱]

تاریخ‌نویسان و تراجم‌نگاران در شرح حال امام باقر (ع) همین سبب نام‌گذاری را بدون شک و شبه پذیرفته و امام را به سبب دانش گسترده‌اش، از فقیهان مدینه شمرده‌اند.[۲] ارباب لغت نظیر ابن‌منظور و زبیدی، در ذیل ماده «بقر» به امام باقر (ع) اشاره کرده و سبب نام‌گذاری حضرت را، دلیل و شاهد بر معنای لغت گرفته‌اند. در ادعیه و زیارات نیز آن لقب را به صورت بٰاقِرُ العِلْمِ بَعدَ النَّبیّ و بٰاقِرُ عِلْمِ النَّبِیّین می‌بینیم.

عصر فقهای یاد شده در زمان امام سجاد (ع)، در این دوران نیز ادامه یافته است و دهه‌های آخر قرن اول و دهه‌های اول و دوم قرن دوم هجری، زمان ظهور فقیهان نام‌آوری در عالم اسلام، به‌ویژه در مدینه بود. سیل دانش‌پژوهان و شیفتگان دانش و علمِ فقه و احکام الهی به سوی مدینه سرازیر بود. رفع ممنوعیت کتابت حدیث در دوران عمر بن عبدالعزیز، موجی فزاینده در این سیل مشتاقان ایجاد کرده بود و مردم بدون خوف و خطری، برای تحصیل علم و کسب فیض به مدینه رهسپار شدند.[۳]

مدینه که از دیرباز مرکزیت علمی داشت، با توجه به حضور صحابه در عراق و شام و ایجاد مکتبهایی در آن بلاد، همچنان مرکزیت خویش را حفظ کرده و از غنای بیشتری برخوردار بود. سردشدن کورهٔ جنگ و فروکش کردن آتش کشورگشایی‌ها نیز عامل مهمی در رویکرد مردم و علاقه‌مندان به دانش، به مدینه به شمار می‌آید.[۴]

الف) امام باقر (ع) در عصر فقاهت

فعالیتهای علمی و فرهنگی امام سجاد (ع)، زمینه‌ساز تأسیس مکتب و مدرسه‌ای جامع و یا به تعبیر دقیق‌تر، دانشگاه اهل‌بیت (ع) در زمان امام باقر (ع) شد؛ دانشگاهی که فقیهان دوران را تحت تأثیر خویش قرار داد و شاگردانی تربیت کرد. امام باقر (ع) که در شمار شاگردان پدر بود، پس از شهادت آن حضرت (ع) به جای وی بر کرسی استادی آن تکیه زد. تعداد فراوان دانشجویان و شاگردان و متعلمان در آن حوزه درسی و نیز تنوع چشمگیر علوم و دانشهای

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶ ـ ۵۳۷.

۲. وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۳۱۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳. عسکری، سیّد مرتضی، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۴.

۴. شاید عناصر مذکور چهارگانه در متن پاسخ از این سؤال باشد که چرا مردم (دانشمندان و دانش‌پژوهان) از اقصی نقاط قلمرو اسلامی برای تحصیل علم به مدینه روی می‌آوردند؟

تدریس شده، از اهمیت و گستردگی سیطره علمی و فرهنگی امام حکایت می‌کند.

شیخ مفید دربارهٔ جایگاه علمی آن حضرت و میزان توجه دانشمندان به او می‌نویسد که بازماندگان صحابه و بزرگان تابعین و رؤسای فقهای مسلمانان، از آن حضرت در مسائل دینی روایت کرده‌اند.[۱] امام (ع)، اخبار پیشینیان و پیامبران را روایت می‌کرد و مردم از او مغازی و سیره و سنت رسول اکرم (ص) را می‌گرفتند و در مناسک حج بر او اعتماد داشتند و تفسیر قرآنش را می‌نوشتند و عامّه و خاصّه، روایات او را حدیث می‌کردند و دانش کلام او را پاس می‌داشتند.[۲] این موارد در حدی بود که امام ضرب‌المثل فضیلت شده بود.[۳] شیخ طوسی تعداد شاگردان برجسته حضرت را ۴۶۶ تن برشمرده است.[۴]

مبارزات امام باقر (ع) با نحله‌های سیاسی مذهبی در خور توجه است:

ب) هماوردی با اندیشهٔ سیاسی مذهبی خوارج

یکی از ایرادهای خوارج، به پذیرفتن حَکَم در دین خداست. امام در پاسخ آنها به آیهٔ فَٱبْعَثُوا۟ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِۦ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصْلَـٰحًا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيْنَهُمَآ[۵]؛ هرگاه میان زن و شوهر اختلافی رخ داد که احتمال دارد به جدایی بینجامد، به انگیزهٔ ایجاد سازش و همدلی میان آنان، یک حَکَم از طرف مرد و یک حَکَم از طرف زن فرستاده شوند تا اگر بنای اصلاح دارند، خداوند بین آنان را توفیق به اصلاح دهد، استناد فرمود. همچنین نمونهٔ تاریخی دیگری که امام فرمودند، حکمیت سعد بن معاذ در جریان جنگ بنی‌قریظه بود.[۶]

ج) مسئله جبر و اختیار

قدریه (معتزله) و جبریه (اشاعره)، از شمار نحله‌های فکری‌ای بودند که در دوران امام باقر (ع) وجود داشتند هر گروه با تمسک به آیات قرآن، در صدد اثبات مدعای خویش بودند كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ و هر گروهی به آنچه در نزد خویش دارد شادمان است. علت اساسی انحراف فرقه‌ها، دوری از اهل‌بیت (ع) و فقر فکری و کوتاه بودن دست خِرَد از ثمرات نخل دانش الهی و وحی بود.

---

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۵۷.
۲. همان، ص ۱۶۳
۳. همان، ص ۱۵۷
۴. رجال الطوسی، ص ۱۰۲ ـ ۱۴۲.
۵. نساء، ۳۵.
۶. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۴۴ به نقل از: امام باقر(ع) جلوهٔ امامت در افق دانش، ص ۸۰ ـ ۸۱. نمونه‌هایی دیگری نیز وجود دارد.

امام باقر(ع) با ردّ و تکذیب هر دو نظریهٔ مطلق‌گرایی در جبر و اختیار که به افراط و تفریط در غلطیده بودند، حد وسطی را بنیان‌گذاری کردند که نه این بود و نه آن، و هم آن بود و هم این.

د) رویارویی با اندیشهٔ غلوّ

گروه غلات از آن دسته افراطیان تند بودند. برخی از غالیان و دروغگویان، دربارهٔ امام علی(ع) و برخی از امامان، امام حسن(ع)، امام حسین(ع)، امام باقر(ع)، محمد حنفیه، ابوهاشم فرزند او و نیز دربارهٔ خودشان قائل به الوهیّت و برای خود مقام امامت و نبوت قائل شدند. امام باقر(ع) همچون امامان پیش از خود و نیز امامان بعدی، همواره با غلات در مبارزه جدّی بودند. آن حضرت با اعلان برائت و بیزاری، تبیین عقاید حق و صحیح، افشاگری از توطئه‌ای که غلات در پیش داشتند و در مواردی با دستور به اعدام آنان، مبارزات همه‌جانبه و سختی را در پیش گرفتند.

غلات که خود را شیعه می‌خواندند، با افکار و اعمالشان باعث بدنامی شیعه می‌شدند. بی‌آبروکردن شیعیان در انظار عمومی، آثار سویی داشت و بیشترین صدمه را به اسلام و به امامان شیعه می‌زد. به طور معمول غالیان و دروغ‌پردازان، در اعمال و کردار خویش افراد لاابالی، بی‌حیا و بی‌بند و بار بودند.

گروهی از اینان خداوند را جسم و دارای دست و پا و چشم و گوش می‌پنداشتند و عجیب‌تر اینکه مدعای خود را برگرفته از آیات قرآن می‌دانستند. انکار معاد جسمانی، انکار وجوب برخی از فروعات و تکالیف شرعی، ترویج اباحیگری، تجویز ارتکاب معاصی، ازدواج با محارم و اعتقاد به تناسخ و حلول ارواح، از عقاید آنها بود. حتی عده‌ای بعدها به زنده بودن امام باقر(ع) معتقد بودند که به باقریه شهرت داشتند. اینان با این اندیشه‌های غلوآمیز، برای غارت اندیشه‌های ناب اسلامی و شیعی هجوم آورده بودند و تنها امام بود که از آیین اسلام و مرام تشیع محافظت و پاسداری می‌کرد.

مکتب اهل‌بیت(ع) و امام باقر(ع) و شاگردان دست‌پروردهٔ حضرت، در صف اول مبارزه با این‌گونه انحرافات فکری ـ مذهبی بودند. مباحثی در موضوعات توحید و صفات خداوند و نیز تفسیر آیاتی از قرآن که مستمسک اربابان مذاهب بوده، مهم‌ترین فعالیت علمی در تبیین و معرفی اسلام حقیقی است.

امام در این نهضت مقدس علمی و جهاد فرهنگی، با تمام توان در برابر یهود و اخبار اسرائیلیات ایستاد؛ همان‌طور که گفته شد، یکی از آثار منع حدیث، رواج اسرائیلیات بود.

۲ـ ۴. فعالیتهای سیاسی

به دلیل سکوت و خاموشی تاریخ و عدم ضبط و ثبت همهٔ حوادث و جزئیات زندگی امام باقر (ع)، اقدامات سیاسی چندانی از ایشان سراغ نداریم. امام باقر (ع) شیوهٔ تقیه را پیش گرفت و فعالیتهای علمی و فرهنگی ایشان در تبیین نظریه‌های تشیع در مسائل مختلف چشمگیر است.

اساس بنیان اندیشه‌های شیعه در تبیین نظریه امامت، دعوت مردم به سوی امامتِ اهل‌بیت (ع)، معرفی امام، طرح مرجعیت علمی اهل‌بیت (ع)، اثبات حقانیت خلافت و امامت برای اهل‌بیت (ع) و نفی مشروعیت خلافت اموی، فعالیتهای فرهنگی و سیاسی‌ای بود که پیام و تأثیر سیاسی آن از حرکتی گسترده و غیرقابل انکار حکایت می‌کند.

افشاگری‌های امام از کارهای امویان و تحلیل منتقدانهٔ وی از شیوهٔ حاکمان اموی در بازداشتن مردم از گرایش به اهل‌بیت (ع)، جلوگیری از جعل و رواج احادیث دروغین، مبارزه با سلب آزادی و امنیت شیعیان، و نیز مقابله با تخریب و تحقیر شخصیت امامان شیعه (ع)، نمونه‌هایی از روح حماسی و فعالیتهای سیاسی امام باقر (ع) است. اینها و اعتراض مستقیم امام باقر (ع) به هشام و سخن گفتن از حق اهل‌بیت (ع) در هدایت مردم و کوتاه دانستن عمر حکومت امویان، موجب شد آن حضرت به زندان افتاده و مدتی در حبس مورد غضب خلیفه قرار گیرد.[۱]

حمایت و طرفداری از برادرش زید، نهی برخی شیعیان از قبول مناصب رسمی و بیم‌دادن از آنکه ممکن است در اقدامات خلاف و نابه‌جای حاکمان ستمگر شریک شوند، یا اظهار بی‌اعتمادی به مردم عراق در پاسخ به اعلان آمادگی آنان برای فرمانبرداری از امام، نشان دهنده آگاهی و شناخت سیاسی آن حضرت از جامعهٔ آن روز است، امام به آنان فرمود: هنوز شرط لازم برای فداکاری در راه حق را احراز نکرده‌اند.[۲]

---

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۲۰؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴.

۲. دانش‌نامهٔ جهان اسلام، مدخل «الباقر»، ص ۶۳۳. افزون بر آن، البته آن جایی که حفظ عزت اسلام و مصلحت مسلمانان اقتضا می‌کرد، به ارشاد و هدایت حاکمان می‌پرداخت. گزارش شده است شخصی پیش از شیعه‌شدنش به کار خرید و فروش اسلحه مشغول بود، پس از آنکه مذهب تشیع را پذیرفت و با اندیشه‌های سیاسی تشیع

راهنمایی امام باقر(ع) درباره ضرب سکه‌های اسلامی با شعار توحید و نبوت و نشانه‌های متفاوت با سکه‌های رومی، نمونه دیگری از مصلحت‌اندیشی امام دربارهٔ حفظ عزت اسلام و مسلمانان در برابر رومیان بود.[۱] نصایح امام باقر(ع) به خلفا به‌ویژه عمر بن عبدالعزیز، و نیز نامه‌ای که به برخی از حاکمان اموی نوشتند، جالب، روشنگر و درخور تأمل است.

الف) امام باقر(ع) و حاکمان

خلفای معاصر امام باقر(ع) عبارت‌اند از: ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ ق)؛ سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق)؛ عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ق)؛ یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵ ق)و هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ق).

از آغاز دوران امامت باقر(ع) (۹۴-۹۵ ق) چیزی نگذشته بود که ولید بن عبدالملک در سال ۹۶هـ. درگذشت. از تعامل میان امام باقر(ع) و ولید هیچ گزارشی نشده است. دوران خلافت سلیمان کوتاه، اما آکنده از ظلم و ستم و اسراف و استبداد بود.

براساس گزارش یعقوبی، میان امام باقر(ع) و سلیمان نامه‌ای رد و بدل شده است، اما از محتوای نامه و علت نگارش آن گزارشی در دست نیست، جز اینکه امام باقر(ع) در آن نامه به سلیمان هشدار نداده و او را مذمت نکرده است. هنگامی که علت این‌گونه خطاب مدح‌آمیز را پرسیدند، امام فرمود: سلیمان ستمگر و جبار بود؛ برای او به گونهٔ آنچه برای ستمگران می‌نویسند، نوشتم.[۲]

عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۶ق به خلافت رسید. در منابع تاریخ اسلام سیره و سنت او را ستوده‌اند. او دست‌پروردهٔ صحابه و تابعین مدینه بود و در علم و آگاهی به مرتبهٔ «حجت» رسید.[۳] سیاست او در دوران کوتاه خلافتش، با همه خلفای اموی متفاوت بود و به خلفای

آشنایی پیدا کرد، متوجه شد فروختن اسلحه به دستگاه ستمگر که دشمنان واقعی خدا و امامان شیعه‌اند، تقویت دشمن است؛ از این‌رو تصمیم به ترک آن کار گرفت و در این‌باره از امام باقر(ع) پرس‌وجو کرد. امام باقر(ع) فرمود: سلاحهایت را به آنان بفروش؛ زیرا خداوند به وسیلهٔ آنان دشمنان (رومیان) را دفع می‌سازد. امام باقر(ع) جلوهٔ امامت در افق دانش، ص ۱۴۹-۱۵۰، به نقل از الکافی، ج ۵، ص ۱۱۲.

۱. همان، ص ۱۵۱-۱۵۳، با نقل اختلاف آرا دربارهٔ این موضوع؛ تاریخ تمدن اسلامی، ص ۱۰۲. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: ثواقب، جهانبخش، «ضرب سکه در خلافت اسلامی»، مجله مشکوة، ش ۶۸-۶۹، ص ۲۶۴.

۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳. احمد بن حنبل گوید: من سخن هیچ‌کدام از تابعین را به غیر از عمر بن عبدالعزیز حجت نمی‌دانم. طقّوش،

نخستین شباهت داشت. او زمانی به یاد امام سجاد(ع) افتاد و از او به نیکی یاد کرد و گفت: نور و چراغ دنیا خاموش شد و جمال اسلام و زینت عبادت‌کنندگان رفت. اطرافیانش امام باقر(ع) را یادآور شدند که جانشین پدر است. عمر نامه‌ای به امام باقر(ع) نوشت و امام نیز در پاسخ، وی را موعظه و هشدار داد. عمر علت تفاوت نامه امام به سلیمان بن عبدالملک و خویشتن را پرسید و امام سلیمان را ستمگر خواند و عمر را در جایگاهی دید که این نامه او را سزاست. در اینجا در صدد بررسی عملکرد و کارنامهٔ حکومتی عمر بن عبدالعزیز نیستیم.[1] اشاره به این نکته اهمیت خاصی دارد که گفته‌اند او فدک را به امام باقر(ع) و اهل‌بیت(ع) بازگرداند. نقش امام باقر(ع) در گفتگوی با عمر و پند و اندرز حضرت چنان مؤثر افتاد که عمر در همان مجلس کاغذ و دوات خواست و رسماً آن حق ضایع شده را به صاحب آن باز پس داد.[2] سیاست باز و وسعت نظر و عملکرد به نسبت منصفانه عمر بن عبدالعزیز، مجالی برای شیعیان فراهم ساخت تا آزادانه با امام خویش ارتباط برقرار کنند و امام نیز آزادتر به تبیین معارف اسلام و تشیع بپردازد.

پس از عمر، یزید بن عبدالملک در ۲۵ سالگی به خلافت رسید و در مدت چهار سال خلافت خویش، سیاستهای پدرانش را در مملکت‌داری در پیش گرفت و تمام همت خود را در فساد اخلاقی به‌کار بست و هوسبازی و عشرت‌طلبی او در میان خلفا زبانزد است.[3] وی در زمان خلافتش به جنگهای داخلی با یزید بن مهلب و جنگهای خارجی با روم در انطاکیه و ارمنستان مشغول بود[4]. اشتغال او به معشوقه‌اش حُبابَه و اشتغال کارگزارانش به درگیری‌ها به‌ویژه در عراق با ابن مهلب، خطر خلیفه و امویان را از امام باقر(ع) دور کرده بود، از این رو، در منابع ما، گزارشی از درگیری یا مزاحمتی برای امام یافت نشد.

پس از یزید، هشام بن عبدالملک دهمین خلیفه اموی به جای او نشست و ۱۹ سال و ۷ ماه خلافت کرد. او مردی خشن، ستم‌پیشه، سنگ‌دل، بی‌رحم، تندخو، مال‌دوست، بخیل و حسود بود.[5] مسعودی به نقل از هیثم بن عدی، مدائنی و دیگران گوید:

محمد سهیل، تاریخ حکومت امویان، ص ۱۴۲. ترجمه حجت الله جودکی، خطیب بغدادی گوید: بالاترین وصف آن است که به کسی «حجت» گفته شود. در اصطلاح «حجت» به فردی گفته می‌شود که بر سیصد هزار حدیث احاطه داشته باشد. حجت، از ثقه بالاتر است. معجم علوم الحدیث النبوی، ص ۸۹-۹۰.

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: فاعور، علی، سیرة عمر بن عبدالعزیز.

۲. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امام باقر(ع) جلوه حق در افق دانش، ص ۱۸۰-۱۸۲.

۳. تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۲۷۹-۲۸۱.

۴. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۳-۳۱۵.

۵. همان، ص ۳۲۸، مروج الذهب ....، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۱۰.

سیاستمداران بنی‌امیه سه تن بودند معاویه، عبدالملک و هشام، ختم و انتهای سیاسیون اموی هشام بود و منصور دوانیقی در بسیاری از امور و تدابیر، خود را ادامه‌دهندهٔ سیاست هشام می‌دانست.[۱]

ویژگی‌های یاد شده و مدت طولانی خلافتش، گواه جوّ خفقان و اختناق در دوران اوست. چنانکه مسعودی گوید: هیچ زمانی سخت‌تر از زمانهٔ هشام دیده نشده است.[۲] بنابراین، طبیعی بود که شیعیان در سختیِ بیشتری به‌سر برند. هشام و کارگزاران او به شدّت رفتار شیعیان را زیر نظر داشتند و هر حرکت و جنب و جوشی را به موقع پاسخ داده و سرکوب می‌کردند. سرکوبی قیام زید بن علی (۱۲۲ه) از آن شمار است.

در آن زمان، تقیه، اساسی‌ترین سیاست امام بود. هشام نیز موقعیت و جایگاه امام و میزان تأثیرگذاری او را به خوبی می‌دانست. از طرفی پنهان‌کاری امام باقر (ع) و تقیهٔ او و پیروانش، سپری بود که آنان را از گزند هشام حفظ می‌کرد و بهانه را از دست او می‌گرفت. اما هشام آرام نگرفت و به دنبال شیوه‌هایی بود که بتواند نقاب تقیه را از چهرهٔ آنان برگیرد. از این‌رو، چند برخورد متفاوت از هشام برضد امام گزارش شده است:

یک، برپایی مناظره علمی با امام باقر (ع)؛ هشام و افرادی به دستور او، نزد امام پرسشها و شبهاتی طرح می‌کردند، به امید آنکه قدری از منزلت علمی امام بکاهند.[۳] پرواضح است که رهاورد هشام و دستیارانش، بر ضرر خودشان بود.

دو، مسابقه تیراندازی؛ هشام که در فعالیت نخست ناکام مانده بود، چاره را در برگزاری مسابقه تیراندازی که نیروی جوانی و تمرین و پشت‌کار فراوان می‌طلبید، دید و جلسه‌ای با حضور بزرگان قوم برپا کرد و امام باقر (ع) و فرزندش امام صادق (ع) را به مجلس فراخواند و اصرار کرد امام در مسابقه شرکت کند. او می‌توانست از شکست امام در این مسابقه سوءاستفاده فراوانی کند. اما با ناباوری دید که نُه تیر امام یکی دیگری را شکافت و بر قلب هدف نشست، از این رو، چاره‌ای جز اعتراف به پیروزی و کمال امام نداشت.

امام باقر (ع) نیز از موقعیت پیش‌آمده کمال بهره را برد و با خواندن آیهٔ «اکمال دین»[۴] فرمود:

خداوند نعمت خود را بر خاندان پیامبر (ص) تمام دانسته و امام، خود را انسان کاملی که زمین از آن خالی نخواهد بود، معرفی کرد.

---

۱. مروج الذهب...، ج ۳، ص ۲۱۱. ۲. همان، ص ۲۰۵.

۳. نمونه‌هایی در منابع ذیل آمده است: الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۲۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۳۱.

۴. مائده، ۳: الیَوم اکمَلت لَکُم...

سه، تحقیر امام؛ هشام برای تحقیر امام و کوچک شمردن او نزد مردم و به تبع آن به انزوا راندن وی، هر اقدامی که ممکن بود انجام می‌داد و از همه زشت‌تر هنگامی است که امام باقر(ع) را بقره خواند. [العیاذ بالله]

چهار، شایعه‌پراکنی؛ هشام نامه‌ای به فرماندار شهر مَدْیَن نوشت و او را از خبر قریب‌الوقوع ورود امام به آنجا باخبر کرد و گفت: محمد بن علی در شام با کشیشان مسیحی گفتگو کرده و به آیین مسیح(ع) متمایل شده است. او را به شهر راه ندهید و با او معامله نکنید.[۱]

پنج، زندانی کردن؛ بغض و کینه و ناکامی‌های هشام و احساس حقارتی که در مکه با شنیدن خطبهٔ امام باقر(ع) داشت و به او دست داد، سرانجام او را واداشت تا امام را به شام بخواند و هنگامی که همهٔ دسیسه‌ها و نیرنگهای خویش را خنثی شده دید، دستور داد آن حضرت را زندانی کردند. چندی نگذشت که زندانبان از حضور امام باقر(ع) در میان زندانیان و نفوذ و تأثیر حضرت بر آنان نزد خلیفه شکایت کرد. از این رو، هشام مجبور شد امام را از شام به سوی مدینه بفرستد.

۵. شهادت امام باقر(ع)

امام باقر(ع) پس از عمری بابرکت و تلاشهای مستمر و پی‌گیر برای احیای دین اسلام و ترویج علم و تبیین معارف اسلامی و تثبیت مبانی اعتقادی و اندیشه‌های شیعی، در روز هفتم ذی‌الحجهٔ سال ۱۱۴ ق،[۲] به وسیلهٔ سمّی که به دست ابراهیم بن ولید بن عبدالملک به حضرت خورانده شد، به شهادت رسید.[۳] شهادت حضرت در زمان خلافت هشام بن عبدالملک رخ داد، کینه‌توزی و عداوت هشام با امام باقر(ع) انکارناپذیر بوده و انگیزه‌ای قوی برای از بین بردن امام در دستگاه امویان وجود داشته است. آن حضرت(ع) در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.[۴]

---

۱. طبری، دلائل الامامة، ص ۱۰۵ ـ ۱۰۷.

۲. تاریخ شهادت حضرت را با اختلاف در سالهای ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۱۸ هـ.، و بیشتر تاریخ‌نگاران سال ۱۱۴هـ. راگفته‌اند. ر.ک: طبرسی، إعلام الوری، ص ۲۵۹ (ماه ربیع‌الاول را به جای ذی‌الحجه ذکر کرده است)؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ تذکرة الخواص، ص۳۰۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۲؛ ابوالفداء، اسماعیل بن علی، المختصر فی تاریخ البشر، ج ۱، ص ۲۰۳؛ یافعی، عبدالله بن اسعد، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۴۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۸۰؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۳۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ الإرشاد،...، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ابوعنبه، اصغر، عمدة الطالب، ص ۱۳۷. ر.ک: امام باقر(ع) جلوهٔ امامت در افق دانش، ص ۲۳.

۳. الفصول المهمه ...، ص ۲۲۱؛ الصواعق المحرقه، ص ۲۱۰.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۲، الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۵۶.

خلاصه

امام باقر(ع) در زمانی به امامت رسید که نزدیک به یک قرن از ظهور اسلام می‌گذشت و حدود هفتاد ـ هشتاد سال از سلطه معاویه و حکومت امویان سپری می‌شد. شیوهٔ حاکمان اموی در دوره‌های مختلف دولت خود، بر سلطه‌جویی بیشتر در کشورگشایی و تصدی‌گری مناصب اجتماعی ـ سیاسی در قبضه امویان، ترویج فرهنگ جبریه، مبارزه با روح عدالت‌گستر اسلام و ایجاد تفرقه و انحراف در امت اسلامی، ترویج سنتهای جاهلی، تخریب پایه‌های اعتقادی مسلمانان، تهدید، تحریم و قتل شیعیان و علویان و... بود. امام باقر(ع) با مشاهده این انحرافها و کجی‌ها، تمام همّت خویش را در تعلیم و تربیت و ترویج و گسترش فرهنگ اصیل و ناب اسلامی به کار بست. آن حضرت با تأسیس مکتب دینی، به پیراستن عقاید اسلامی از انحراف پرداخت و با ارباب ملل و نحل به بحث نشست و بطلان عقاید آنان را بر ملا ساخت. فعالیت فرهنگی امام، نهضت علمی مقدسی بود که در صحنهٔ جهاد فرهنگی به پرچمداری امامی معصوم، آگاه و باقرالعلوم، سنگرهای جهل و نادانی را یکی پس از دیگری فتح کرد و زنگار از رخ آیینه اسلام زدود.

امام باقر(ع) برای کسب موفقیت بیشتر در این جبهه، لازم دانست شیوهٔ تقیه را در مبارزات سیاسی پیشه سازد تا از این ناحیه آسیبی به آن جهاد مقدس وارد نیاید.

برخی از رهاوردهای این نهضت علمی عبارت است از:

۱. استوار کردن پایه‌های عقیدتی و باورهای دینی مردم و امت اسلامی؛

۲. بسط و گسترش فرهنگ دینی و فقهی و تبیین احکام شرعی؛

۳. تربیت شاگردانی کارآمد و نقش‌آفرین در صحنه‌های فقهی، کلامی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی؛

۴. حفظ تشکیلات شیعی از خطر نابودی کامل به دست امویان؛

۵. نقد و بطلان اندیشه‌های انحرافی و شبهه‌های وارد شده در قلمرو عقاید مسلمانان؛

۶. مبارزه با روشهای غلط در فهم دین، تفسیر به رأی، قیاس و اجتهادهای بی‌اساس؛

۷. الگودهی به مسلمانان در زمینهٔ عبادت، زهد، علم، اخلاق و... ؛

۸. نفی روحیه عافیت‌طلبی و توجیه‌گری؛

۹. استفاده از پند و موعظه در مسیر اصلاح؛

۱۰. رویارویی با بدعت و بدعتگزاران و....

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی اوضاع فرهنگی زمان امام باقر (ع).

۲. داستان منع حدیث، زمان شروع آن، انگیزه‌ها، دوره‌های مختلف و آثار آن را بنویسید.

۳. اقدامات فرهنگی امام باقر (ع) را بنویسید.

۴. اقدامات سیاسی امام باقر (ع) را بنویسید.

۵. نمونه‌هایی از دشمنی‌ها و اقدامات هشام بن عبدالملک دربارهٔ امام باقر (ع) را بنویسید.

۶. نمونه‌هایی از اقدامات عمر بن عبدالعزیز را بنویسید.

۷. طرحهای پیشنهادی: نظام تعلیم و تربیت در مکتب امام باقر (ع) را تشریح کنید.

۸. آثار مکتوب شاگردان مکتب امام باقر (ع) چیست؟

۹. اهمیت و نقش مکتب امام باقر (ع) در پیشبرد اسلام و تشیع را تشریح کنید.

۱۰. پیامهای سیاسی امام باقر (ع) را در نهضت فرهنگی آن حضرت تبیین کنید.

فصل نهم

تشیع در دورهٔ امام صادق (ع)

۱. زندگی‌نامهٔ مختصر امام صادق (ع)

امام جعفر بن محمد بن علی بن حسین (ع)، هنگام طلوع فجر روز جمعه (یا دوشنبه)، هفدهم ربیع الاول سال ۸۰ (یا ۸۳) ق، مصادف با روز ولادت رسول خدا (ص)، دیده به جهان گشود.

مادر او فاطمه با کنیهٔ ام فَروه، فرزند قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و مادر ام فروه، اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی‌بکر بود. امام مادر خویش را به نیکی یاد می‌کرد پارسایی، ایمان و نیکوکاری او را می‌ستود.

ابوعبدالله، ابواسماعیل و ابوموسی کنیه‌های حضرت که به اوّلی شهرت دارد و مشهورترینِ لقبهای حضرت، صادق گفته شده است.[1] نشان انگشتری امام، ما شاء الله، لا قوة الا بالله و استغفر الله بود و البته چند جمله دیگر نیز روایت شده است. برای امام ده فرزند به نامهای: اسماعیل امین، عبدالله افطح، امام موسی کاظم (ع)، محمد دیباج، اسحاق، عباس، علی، فاطمه کبرا، فاطمه صغرا و اسماء با کنیهٔ ام‌فروه نام برده‌اند.

در دوران زندگی امام صادق (ع)، شش خلیفه اموی و عباسی به نامهای هشام بن عبدالملک، یزید ناقص، ابراهیم بن ولید، مروان بن محمد، سفّاح و منصور حکم راندند.

امام صادق (ع) پس از ۳۴ سال امامت و رهبری، در ۶۸ (یا ۶۵) سالگی در سال ۱۴۸ هجری در مدینه به شهادت رسید و در قبرستان بقیع آرمید.

۲. اوضاع سیاسی دوران امام صادق(ع)

امامان شیعه در دوران زندگانی خود، فعالیتهای گوناگون و موضع‌گیری‌های متفاوتی متناسب با محیط اجتماعی و شرایط سیاسی و اوضاع عقیدتی زمان خود می‌گرفتند. از این رو، بدون

---

۱. از جمله لقبهای امام (ع) صابر، فاضل، طاهر، قائم و منجی است.

نشان دادن نمایی از آن دوران، نمی‌توان به علل و عوامل آن شیوه‌ها و عملکردها پی برد.

دوران امام صادق (ع) دورهٔ فتنه‌ها، جنگها و جنبشهای سیاسی درگیر با یکدیگر و دورهٔ ظهور گرایشهای مذهبی گوناگون و نحله‌های انحرافی نظیر غُلات، ملحدان، زندیقان و شکاکان در دین بود.

در این دوران که آزادی سیاسی و مذهبی در حد گسترده‌ای وجود داشت، درهای گفتگو و ارتباطات فرهنگی به روی فرهنگهای بیگانه نیز گشوده شده و مناسبات و اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی، در حال دگرگونی و تغییرهای جدّی و اساسی بود.

بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دوران، ما را در درک صحیح از موضع‌گیری‌ها و اقدامات امام صادق (ع) در دوره امامت آن حضرت کمک خواهد کرد.

در آن زمان، چند حزب بزرگ سیاسی در جامعه اسلامی مطرح بودند که بنی‌امیه و بنی‌هاشم از آن جمله‌اند و هنوز در قرن اول هجری، بنی‌عباس رسمیت نداشتند و فعالیت سیاسی خود را در کنار علویان انجام می‌دادند. امّا از اوایل قرن دوم هجری، فعالیت بنی‌عباس به شکل رسمی‌تری آغاز شد و دعوت عباسیان در دوران امام باقر (ع) پس از مرگ ابوهاشم در سال ۹۸ق، شروع شده و در سال ۱۰۰ق، شکل رسمی به خود گرفت.[۱] البته چون امکان فعالیت مستقل نداشتند و محبوبیت مطلق از آن علویان بود، آنان به ناچار با استفاده از پایگاه اجتماعی و مذهبی علویان که مصادیق آن اهل‌بیت (ع) بودند، به بهره‌برداری از این موقعیت ویژه پرداختند. از طرفی، قیامهای زید و فرزندش یحیی در سالهای ۱۲۲ تا ۱۲۵ق، موج فراگیری در ایران میان موالیان و خراسانیان ایجاد کرد. فریاد مظلومیت شیعیان از کربلا تا شهادت زید و یحیی، بر محبوبیت اهل‌بیت (ع) افزوده و بستر مناسبی برای فعالیت سیاسی آل عباس فراهم ساخته بود.

سلسله جنبشهای خوارج در عراق و حجاز تا ارمنستان و آذربایجان در حدود سه دههٔ اول قرن دوم، بخش بزرگی از قلمرو امویان را به آشوب کشاند.[۲] رفته رفته بخشهای شرقی حکمرانی اموی، از قلمرو حکومت جدا شد و دعوت عباسیان با شتاب بیشتر گسترش یافت و در سالهای ۱۲۷ ـ ۱۲۹ق، به وسیلهٔ ابومسلم به قیام مسلحانه تبدیل گردید.[۳] آنان با شعار خون‌خواهی یحیی و دفاع از آل علی (ع) و الرضا من آل محمد (ص) کار خویش را پیش بردند. ابومسلم، جسد یحیی را با احترام دفن و به مدت یک هفته برای او عزا برپا کرد و

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۸. ۲. همان، ص ۳۲۹.

۳. بهرامیان، علی و سید صادق سجادی، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مدخل «ابومسلم»، ج ۶.

خراسانیان به مدت یک سال، تمام نوزادان پسر خود را یحیی نام نهادند.[۱]

شعارهای عباسیان کاملاً جنبهٔ سیاسی داشت و فاقد رگ و ریشهٔ شیعی بود و این جریان حساس و مهمی بود که بر بسیاری از شیعیان و علویان پوشیده ماند و خواسته، یا ناخواسته، یا از سر سادگی و هواپرستی و ریاست‌طلبی، با عباسیان هم‌داستان شدند.[۲]

نخستین نبرد سیاه‌جامگان، در شوال سال ۱۲۹ ق، به پیروزی رسید و پیروزی‌های پیاپی آنان، به فروپاشی امویان انجامید. سیاه‌جامگان به سوی عراق پیش‌روی کرده و وارد کوفه شدند و ابوالعباس سفاح را به خلافت انتخاب کردند.

سیاست امویان در اداره حکومت و جامعه، به‌ویژه در دوران پس از هشام بن عبدالملک بر پایه فشار و خفقان، تبعیض و خودکامگی، نژادپرستی، اشرافیت و برتری قومی، سیاستهای نادرست اقتصادی، اعمال محرومیتهای اجتماعی در مورد مسلمانان غیرعرب به‌ویژه شیعیان (عرب و غیرعرب)، ترویج فساد و فحشا، ترک امر به معروف و نهی از منکر و... استوار بود. در این رهگذار، علویان، شیعیان و نیز امامان شیعه، باید بیشترین محرومیت و فشار را متحمل می‌شدند.

به نظر می‌رسید با روی کار آمدن عباسیان، از این فشارها کاسته خواهد شد و امور رو به سامان خواهد نهاد. امّا بر خلاف انتظار، دوران کوتاه سفاح، به تصفیه حسابهای شخصی و سیاسی با امویان و کشتار جمعی آنان در مراکز گوناگون گذشت. به دستور سفاح در موصل جنایتی رخ داد. آنها یازده هزار تن از مردان آن دیار را از دم تیغ گذراندند و هنگامی که صدای گریه و شیون زنان و کودکان داغدیده را شنیدند، آنان را نیز کشتند. این کشتار جمعی سه روز به طول انجامید؛ البته عباسیان در این ماجرا، همه سربازان زنگی خود را که به همراه داشتند هم به قتل رساندند.[۳]

سفاح با شیعیان کاری نداشت و در دورهٔ چهار سالهٔ خلافتش، برخورد تندی با آنان نکرد و شاید این به دلیل دوری امام صادق (ع) از صحنهٔ فعالیت سیاسی و مبارزاتی بود. از طرفی، هنوز به علویان احساس نیاز می‌شد و راندن آنان از صحنه در آغاز خلافت، خطرهای فراوانی درپی داشت، به‌ویژه که مرکز خلافت سفاح در کوفه، پایگاه تشیع بود و کارهای مهم‌تری نظیر کشتن ابوسلمه و سلیمان بن کثیر، مانع از اقدام برضد شیعیان بود. امّا با روی کار آمدن منصور دوانیقی، شرایط تغییر کرد و علویان و شیعیان، دشمنان اصلی دستگاه

---

۱. مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۲۱۶.
۲. معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۸۷.
۳. الکامل فی التاریخ، ج۵، ص ۸۶.

خلافت قلمداد شدند و سرانجام امام صادق(ع) به دستور منصور در مدینه به شهادت رسید.[۱] دوران امام صادق(ع) از نظر سیاسی، دوره ضعف و تزلزل امویان و گسترش شورشها، قیامها، جنگها و نبردها، و فروپاشی و پیدایی حکومتهاست.

۳. فعالیتهای فرهنگی و سیاسی ـ اجتماعی

۱ـ ۳. فعالیتهای فرهنگی

پیامبر اکرم(ص) با آموزه‌های دینی خویش، حیات طیب و جاودانه را برای انسانهای آلوده به انواع مظاهر جهل و شرک به ارمغان آورد و آنان را از حضیض ذلّت، به اوج عزّت ارتقا داد. این بیداری جامعه برای امویان غیرقابل تحمل بود؛ زیرا با موجودیت آنان تضاد داشت. از این رو، با استقرار امپراتوری اموی، خفقان، تحریف حقیقتها، و تبلیغات شدید در نمازهای جمعه و جماعات به وسیلهٔ دستگاه‌های تبلیغاتی اموی و با استفاده از شاعران، محدثان و قصه‌سرایان برای تثبیت پایه‌های قدرتشان گسترش یافت. تفکر جبری‌گری، کارآمدترین حربهٔ تبلیغاتی بود که همه کارهای شنیع حاکمان را زیبا و اعمال باطل آنان را حق جلوه دهد و با زر و زور و تزویر، مردم را به پذیرش ولایت مطلق آنان وادارد. این تفکر، همه چیز را مطابق مشیّت خدا و مشیّت را قضای حتمی، و اراده و عقل را اسیر آن می‌دانست. در واقع مرجئه از چنین تفکری زاده شد؛ همان که سخنگوی رسمی سنت و جماعت و مروّج جبری‌گری بود. اینان اعتقاد داشتند هرکس شهادتین را بر زبان راند، مسلمان است و هیچ چیز جز کفر، انسان را از جرگهٔ ایمان خارج نمی‌کند. از این رو، حفظ حرمت و آبروی مرتکب کبیره، به‌رغم آنکه هر جنایتی مرتکب شود، لازم است و باید امر او را به خدا واگذار کرد و خدا بهتر می‌داند که چه رفتاری با او بکند. اعتقاد دیگر آنان، لزوم اطاعت و پیروی از امام مسلمانان، بود خواه حق باشد و خواه باطل.

در همین حال، تبلیغات گسترده عباسیان علیه امویان به آگاهی سیاسی ـ فرهنگی مردم انجامید و شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به وجود آورد که میدان را برای ظهور و خودنمایی اربابان مذاهب و نحله‌های فکری و علمی آماده کرد. حاکمان به امور سیاسی و نزاع بر سر قدرت مشغول بودند و رجال علمی و فرهنگی، از این فرصت استفاده کردند و به این امور پرداختند. فرقه‌های گوناگون برای تبیین عقاید و مرام خود به صحنه‌های علمی و مناظرات کشیده شده و بسیاری از مردم، گرفتار افراط و تفریط در اعتقادات و گرایش به

---

۱. الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۴۷.

فرقه‌های سیاسی ـ مذهبی شدند. از این رو، بهترین موقعیت برای تقویت پایه‌های عقیدتی مذهبی تشیع فراهم گردید و امام(ع) با استفاده از ابزار و روشهای گوناگون آموزشی و تربیتی، بزرگ‌ترین نقش را در گسترش فرهنگ تشیع و اندیشه‌های شیعی و تربیت و آموزش شاگردان و نخبگان دینی ایفا کرد.

امام صادق(ع) در حدود چهارده سال تحت تربیت و پرورش جدّ بزرگوارش امام سجاد(ع) و حدود سی سال زیر نظر پدرگرامی‌اش امام باقر(ع) قرار داشت. زندگی علمی ـ فرهنگی امام صادق(ع)، امتداد فعالیتهای پدر و جدش بود. تأکید بر این نکته ضروری است که امام سجاد(ع) بذرهای فرهنگ اسلامی را در مدینه کاشت که آثار علمی بزرگی از آن سربرآورد، بعد امام باقر(ع) آن آثار را پرورش داد و سپس امام صادق(ع) آن را گسترش داد،[1] به گونه‌ای که این موقعیت، زمینه را برای پدید آمدن علومی چون قرائت و تفسیر قرآن، حدیث، فقه، کلام، طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات و... فراهم ساخت که از پیامدهای قابل انتظار آن، هم‌اندیشی و بروز اختلاف‌نظرها در علوم مختلف اسلامی بود.

میان فرقه‌ها، مذاهب، گروه‌ها و مکتبهای گوناگون چون معتزله، جبریه، مرجئه، غُلات، زنادقه، مشبّهه، مجسّمه، تناسخیه، متصوفه، اصحاب رأی و قیاس و شیعه، برخوردهایی رخ داد و مناظرات و گفتگوهایی به وقوع پیوست. آغاز عصر نهضت ترجمه و عصر تدوین علوم نیز بر این منازعات و مناقشات تأثیرگذار بود. در منابع اسلامی، نمونه‌های فراوانی از پرسش و پاسخها و مناظرات امام صادق(ع) آمده است.[2]

امام که پرچمدار اسلام ناب و تبیین کنندهٔ فرهنگ تشیع و مجدّد حیات اسلام بود، از شرایط آشفتهٔ سیاسی برای تأسیس دانشگاه جعفری و تربیت هزاران شاگرد در علوم مختلف استفاده کرد و در برابر مذاهب دیگر ایستاد و از این رو مذهب تشیع، به مذهب جعفری شهرت یافت. گستردگی دانشگاه امام صادق(ع) از نظر تعداد زیاد شاگردان و عدم انحصار آنان به شیعیان و پراکندگی آنان که از شهرهای نیشابور، کوفه، بصره، واسط، حجاز و دیگر مناطق گردهم آمده بودند، قابل توجه است. در آن دانشگاه، بحث و درس از همهٔ علوم

---

۱. ابن عبدالعزیز، عمر، الفکر السیاسی للإمام جعفر الصادق(ع)، ص۱۲، نقل از: حسن امین در مجموعه مقالات الجانب العلمی و الفکری من شخصیة الامام الصادق(ع)، مؤتمر الامام الصادق(ع) الدولی دمشق، هفدهم تا نوزدهم ربیع الاول ۱۴۱۲.

۲. ر.ک: الکافی؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ بحارالانوار؛ قاضی زاهدی، گنجینهٔ نور پرسشهای مردم و پاسخهای امام صادق(ع) و دیگر منابع.

اسلام مرسوم بود. مناظرات علمی در علوم مختلف که امام صادق (ع) و شاگردان آن حضرت برگزار می‌کردند و نوشته‌هایی که از شاگردان امام گزارش شده،[۱] همگی دلیل گستردگی ابعاد گوناگون و ژرفای عمیق علم امام است.

یکی از موفقیتها و پیروزی‌های امامان صادقین (ع) در فعالیتهای فرهنگی، باز گرداندن امامت به جایگاه و شأنیت خاص خود در جامعه بود. پیش از آن، امامان معصوم از آن مقام طرد شده بودند و خلفای اموی و عباسی، با طرح جایگزینی فقیهان و عالمان درباری به جای اهل‌بیت (ع)، مردم را از امامان دور کردند و آنان را به عنوان مرجعیت دینی معرفی می‌کردند. آنها از دوران امام سجاد (ع) و امام صادق (ع) با معرفی فقهای سبعه به مردم، همواره در این مسیر گام بر می‌داشتند. طرح مرجعیت دینی و الهی امامان شیعه و ارجاع مردم به اهل‌بیت (ع)، از زمان امام سجاد (ع) شروع شد و رفته رفته در دوران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) تثبیت گردید.

چنانکه می‌دانیم، گردآوری حدیث شیعی از صدر اسلام و از زمان خلافت امام علی (ع)، در دهۀ چهل هجری آغاز شد و تا سال ۳۲۹ق، که غیبت کبرا رخ داد، به درازا کشید. امامان، احکام دینی را با زاویۀ نگاه شیعی در میان هواداران گسترش می‌دادند و در این راه، بر نصهای مورد اعتماد و با دلالت قطعی تکیه می‌کردند و احادیث آنها، همگی به پیامبر (ص) می‌رسید. نخستین این مجموعه‌ها را با نام اصول چهارصدگانه می‌شناسند.[۲] این هنگامی بود که دیگر مذهبها و فرقه‌های اسلامی، برای رسیدن به احکام شرعی که نصی از کتاب و سنّت نداشتند، به حکم عقل، مصالح مرسله، قیاس، استحسان و... تن می‌دادند. گفته شده ابوحنیفه چون نصّی در موضوعی نمی‌یافت، به حکم عقل مراجعه می‌کرد.[۳] امام صادق (ع) فرمود: دین خدا با قیاس به دست نمی‌آید.[۴] در جایی دیگر، زراره را از اصحاب

---

۱. هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن طاق، مفضل بن عمر، جابر بن حیّان، ابوحنیفه، واصل بن عطا و.... هشام بن حکم با ۳۱ جلد کتاب، جابر بن حیّان پدر علم شیمی با ۲۰۰ جلد کتاب، رسالۀ توحید مفضل و بسیاری دیگر. برای اطلاع بیشتر ر.ک: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۲۱۶-۲۳۱، این کتاب در ضمن جدولهایی نام شاگردان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) را با نوع آثارشان آورده و پیش از آن در ص ۱۱۷، موقعیت کمی و کیفی شاگردان ایشان را نشان داده است.

۲. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، بخش چهارم، بررسی «اصل»، «کتاب» و «اصول اربعمأة»، ص ۱۶۹ - ۲۳۲.

۳. ابراهیم، فؤاد، «گذری تاریخی بر اندیشه‌های سیاسی شیعه»، فقه کاوشی نو در فقه اسلامی، ش ۲۳، بهار ۱۳۷۹، ص۲۳۸.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۷.

قیاس پرهیز داد و در روایتی آنان را لعن و نفرین کرد؛ زیرا کلام خداوند و سنت پیامبر (ص) را تغییر دادند.[۱]

حدیث شیعه که تجدید حیات و بلکه پیدایش خود را مرهون تلاشهای صادقین (ع) می‌داند، در طبقه اول محدثان خود، در اختیار مردانی قرار گرفت که مصادیق بارز علم و تقوا بودند. آنان با درک صحیح از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه و نیز محدودیتهای امامان خود و با دقت و دلسوزی، مواریث اهل‌بیت (ع) را تحویل گرفتند و در خفا و پنهانی به رونویسی و نشر آن اقدام نمودند و موجب شدند تا به دور از مطامع اغیار، در اختیار مشتاقان فقه و حدیث اهل‌بیت (ع) قرار گرفته و اساس مذهب جعفری جاودانه بماند.[۲]

شیعیان در این دوران به چند دسته تقسیم می‌شدند: برخی به شاگردی نزد امام مشغول بودند؛ برخی که در دوردست زندگی می‌کردند، به شیعیانِ شناخته شده مراجعه می‌کردند؛ عده‌ای نیز به حکومت نوپای عباسیان متمایل شده بودند؛ جریان زیدیه هم، جماعتی را به خود جذب کرده بود؛ گروهی در تحیّر و سردرگمی به‌سر می‌بردند؛ و شیعیان افراطی، گرفتار غلو بودند. اعتقاد آنان در مورد مهدویت امام باقر (ع)، نبوت و الوهیت امامان از یک سو، و لاابالی‌گری آنان در فروعات و اخلاقیات و ارتکاب انواع محرمات و مفاسد از دیگر سو، شأن شیعه و ائمه (ع) آنان را می‌کاست و گاه آنان را به انزوا می‌کشید. از این رو، امام یکی از مهم‌ترین وظایف خود را برخورد با این کج‌اندیشی‌ها می‌دانست.

الف) امام و غلات

امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

«یَهْلِكُ فِيَّ رَجُلان؛ مُحبٌّ مُفرط، يَضَعَني غَيرَ مَوْضِعي، و يَمْدَحُني بِما لَيْسَ فيَّ، و مُبغِضٌ مُفْتِرٍ يَرْميني بِما أنا منْهُ بَرىٌء».[۳]

افراط و تفریط، همواره دو آفت بزرگ ادیان و مذاهب بوده و عوامل گوناگون درونی و برونی، آیینها را در معرض این خطر قرار می‌دهد. عشق مفرط، جهل و نادانی، دفاع ناآگاهانه و بد، دنیاخواهی، قدرت‌طلبی، ترویج عقاید افراطی از سوی دشمنان، وجود عالمان متهتک

---

۱. امالی المفید، ص ۵۱-۵۲.   ۲. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۳۵.

۳. دو گروه دربارهٔ من به هلاکت می‌افتند: عاشقان گزافه گوی که مرا در غیر جایگاه خود قرار می‌دهند و به چیزی که ندارم می‌ستایند و دشمنان نارواگو، که مرا به چیزی که از آن بیزارم نسبت می‌دهند. (شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۵).

و جاهلان متنسک و...، همگی در راستای ارائه چهره‌ای تحریف شده از دین است و پیامدهای افکار غلوآمیز، هنوز در آثار و منابع اسلامی به چشم می‌خورد.

در ظهور و گسترش اعتقاد به غلو، عوامل سیاسی بیش از هر عامل دیگری رخ می‌نماید. پس از شهادت امام حسین (ع) و خروج مختار، بازار ادعاهای غالیگری رونق یافت؛ گرچه پیش از آن نیز در مورد برخی افراد، ادعاهای اغراق‌آمیز شده بود. این اندیشه، با پوسته‌ای از محبت شکل گرفت، امّا مغز آن آلوده به مرض انحراف بود. برخی اعتقادات آنان عبارت‌اند از:[۱] اعتقاد به الوهیت امام یا رهبر، حلول نور الهی در امام یا رهبر، بداء، تناسخ، تشبیه و رجعت، که همگی به مبحث امام و رهبری برمی‌گردد و بیشتر جنبهٔ سیاسی به خود گرفته بود. غالیان به تحریف قرآن معتقد بودند و قرآنِ موجود را که در زمان خلیفه سوم گردآوری شده بود، تحریف شده می‌دانستند.

در ابعاد عبادی، هیچ التزامی به تکالیف شرعی در آنان نبود، مگر ریا در نگاه مردم و انظار عمومی. آنها اساساً اعتقاد به تکالیفی نظیر نماز، روزه و غیره را به شکل نمادین توجیه و تفسیر می‌کردند و بر این باور بودند که اظهار محبت به امام، از ادای تکالیف کفایت می‌کند. پیامد این اعتقاد این بود که ارتکاب گناهان نیز بخشودنی بوده و چارهٔ آن در دوستی اهل‌بیت (ع) است. عجیب اینکه این باور را برگرفته از مکتب اهل‌بیت (ع) معرفی می‌کردند. ابوالخطاب روح اباحیگری را به امام صادق (ع) نسبت می‌داد و می‌گفت که امام به من فرمود: **اِذٰا عَرِفْتَ الحَقَّ فَاْعملْ مٰا شِئْتَ**؛ هرگاه حق را (یعنی معرفت ما را) شناختی، هر کاری خواستی انجام بده. در حالی که امام فرمود او دروغگوست و وی را لعن کرد.[۲]

از نظر اخلاقی و رفتاری، انسانهایی باری به هر جهت، بی بند و بار و به دنبال ترویج اباحیگری بودند و همه تعالیم دینی را فاقد ارزش و حقیقت می‌پنداشتند. طبیعی بود که رفتار و کردار این مدعیان دوستی با اهل‌بیت (ع) در دیدگان مردم ایجاد تنفر و انزجار کرده و نه تنها ایشان از چشم مردم می‌افتادند، که امامان شیعه نیز بی‌اعتبار می‌شدند و عموم مردم، گناه این افراد بی‌دین را به پای رهبرانشان می‌گذاشتند.

امام صادق (ع) از راه تبیین عقاید و معارف درست و گام برداشتن در مسیر اعتدال، راه درست آشنایی با اسلام و مذهب را نشان داد و به افشاگری برضد رهبران غلات و اهداف و

---

۱. اصول اعتقادی آنان بر ظهور، اتحاد، حلول و تناسخ استوار است. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۵.

۲. بحار الانوار، ج ۴۷، ۳۳۸.

سیاستهای آنان پرداخت. آن حضرت، شیعیان را از آنان برحذر داشت و از هم نشینی نهی کرد و فرمود:

احذرُوا عَلی شَبابکُم الغُلاةَ لایُفسِدُوهُم، فَاِنَّ الغُلاةَ شَرُّ خَلقِ اللّهِ یُصَغِّرُونَ عَظَمَةَ اللّهِ یَدعون الرُبُوبیَّةَ لِعِبادِ اللّهِ، وَاللّهِ اِنَّ الغُلاةَ لَشَرٌّ مِنَ الیَهُود وَالنَصاریٰ وَالمَجُوسِ وَالذینَ اَشرَکُوا.[1]

طرد و نفی آنان و اعلان بیزاری از ایشان، شیوه‌هایی بود که امام در پیش گرفت تا همگان را از خطر آنان آگاه سازد و خط خود را از آنچه ادعای آنان بود جدا کند. آن حضرت به لعن و تکفیرشان پرداخت و در مواردی، فرمان اعدام سران غلات را صادر کرد.[2] این سیاستهای کلی امامان شیعه (ع) در برخورد با غلات بوده است. گفتنی است که عدد فرقه‌های غلات در اسلام، از ۱۵۰ فرقه بیشتر است که سرگذشت و چگونگی پدید آمدن و اعتقاد آنان در کتابهایی که در مورد فرقه‌ها نوشته شده، آمده است.[3]

ب) امام و معتزله

در دوران بنی‌امیه، گروهی با قدریه به مخالفت پرداختند و هرکس را مسئول رفتار خویش خواندند. این عقیده در محافل علمی و در دست دانشمندان دست به دست می‌شد تا در زمان حسن بصری، به دست یکی از شاگردان وی به نام واصل بن عطاء که از موالیان ایرانی بود، رسید و با سامان دادن به آن باورها، به عنوان مؤسس فرقه فلسفی معتزله شناخته شد و از آن پس به تبیین و ترویج عقاید خویش پرداخت.[4]

معتزله از شمار فرقه‌هایی بود که با طرح نظریاتی گاه بی‌اساس و تفسیر به رأی، به جدایی و اعتزال گرایید و انشعاب تازه و فرقه‌ای دیگر در جامعه اسلامی به وجود آورد. عقل‌گرایی افراطی و خردورزی در اموری که خارج از قلمرو عقل بود، آنان را به اظهار نظر در مسائل مختلف وامی‌داشت؛ از جمله قضا و قدر، جبر و اختیار، وعد و وعید، ثواب و عقاب، کفر و ایمان، ظلم و عدل، خیر و شر، حسن و قبح، قدرت و ارادهٔ خداوند، منزلة بین المنزلتین،

---

۱. جوانانِ خود را از غالیان بر حذر دارید تا ایشان را فاسد نکنند؛ زیرا غالیان بدترین آفریدگان خدایند، بزرگی خدا را کوچك می‌شمارند و برای بندگان خدا، ادعای خدایی می‌کنند. به خدا سوگند که غالیان بدتر از یهود، نصاری و مجوس و مشرکان‌اند. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۴؛ و نیز از امام رضا (ع) روایت است: هر که با ایشان بنشیند و بیامیزد و بخورد و بیاشامد و بپیوندد و ازدواج کند و...، از ولایت خداوند و ولایت ما اهل‌بیت بیرون است. همان.
۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: زین عاملی، محمد حسین، شیعه در تاریخ، ترجمه محمدرضا عطائی.
۳. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۷.
۴. همان، ص ۴۱۵ - ۴۱۸.

عینیت صفات و ذات خدا و دوئیت آن دو، اعتقاد به حدوث قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و غیره.[۱] آنها با توجه به پاره‌ای از این اعتقادات، خویش را اهل توحید و اهل عدل خوانده‌اند.[۲] معتزله، در بسیاری از عقاید خود با شیعه هم‌رأی بودند.

طبیعی بود که مسلمانان در بسیاری از مسائل گفته شده اعتقاداتی برخلاف معتزله داشتند و این به جدایی و انشعاب بیشتر میان مسلمانان می‌انجامید. تلاش امام صادق (ع) در طرح مباحث اعتقادی و برگزاری مناظرات برای کم کردن اختلاف‌نظرها، نزدیک کردن آرا و تقریب بین مسلمانان بود.[۳] آن حضرت (ع) با آنان گفتگو کردند و سران و متفکران آنان را در مناظرات محکوم کرده و مردم و پیروان آنان را از آن اندیشه‌ها بیم دادند. ایشان تعارض افکار و کردار آنان را با قرآن و سیره پیامبر (ص) آشکار ساخته و نادانی و فقر فکری و فرهنگی آنان را نمایان کردند. در پایان یکی از جلسات مناظره، امام رو به عمرو بن عبید، سرکردهٔ معتزلیان و دیگر هم‌فکران او کرد و فرمود:[۴]

ای عمرو! از خدا بترس و شما نیز ای جماعت حاضر، از خدا پروا کنید و از کیفر و خشم او بترسید. پدرم که بهترین مردم روی زمین بود و به کتاب خدا و سنت رسول او داناترین بود، به نقل از رسول اکرم (ص) فرمود: کسانی که شمشیر به روی مردم کشند و آنان را به سوی خود فراخوانند، در صورتی که در میان مسلمانان کسی هست که از وی داناتر است، گمراه و متکلف است.[۵]

۲ـ ۳. فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی

امام در دوران ضعف حکومت امویان و دوران انتقال حکومت اموی به عباسی و درگیری‌های سیاسی نظامی به سر می‌برد. دعوت عباسیان، در دوران امامت امام باقر (ع) به صورت کاملاً پنهانی آغاز شد. آنان با استفاده از شعار دعوت به اهل‌بیت (ع) موفق شده بودند بسیاری از شیعیان و علویان را به خود جذب کنند. آنها جبهه متحدی از نیروهای

---

۱. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۹ ـ ۷۸؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۱۵ ـ ۴۱۸.

۲. کتاب فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۱۶ ـ ۴۱۸، نام ۱۳ فرقه از فرقه‌های معتزله را آورده است.

۳. برای اطلاع بیشتر از اقدامات امام صادق (ع) در تقریب بین مذاهب اسلامی، ر.ک: سید علوی، سید ابراهیم، «نقش امام صادق (ع) در تقریب بین مسلمانان و جلوگیری از تفرقه و انشعاب»، مجله مشکوة، فصلنامه بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ش ۴۹، ص ۱۲۹.

۴. اِتَّقِ اللّٰه، یٰا عَمرو و اَنتُم ایضاً اَیُّهَا الرَّهط! فَاتَّقُوااللهَ! اِنَّ اَبی حَدَّثَنِی وَ کٰانَ خَیْرَ اَهْلِ الاَرْضِ وَ اَعْلَمَهُم بِکِتٰابِ اللّٰهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ، اِنّ رَسُولَ اللّه قٰالَ مَن ضَرَبَ النّاسَ بِسِیْفِهِ وَ دَعٰاهُم اَلیٰ اَنفسهم وَ فِی المُسْلِمینَ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضٰالٌّ مُتَکَلِّفٌ.

۵. سید علوی، سید ابراهیم، «نقش امام صادق(ع) در ...، مجله مشکوة، ش ۴۹، ص ۱۳۶.

عباسی، علوی، شیعی، زیدی، کیسانی، خوارج، ایرانی و همه نیروهای مخالف امویان تشکیل داده و با مقدس نشان دادن هدف و تحریک احساسات دینی ـ قومی، به کمک گروه‌های درگیر و خراسانیان، به بهانه خون‌خواهی از قاتلان امام حسین (ع) و احقاق حق اهل‌بیت پیامبر (ص)، نهضت و انقلاب خویش را پیش برند و با آنکه پیشتر با محمد بن عبدالله نفس زکیّه به عنوان امام بیعت کرده بودند، چندی نگذشت که وی را کشتند.

امام صادق (ع) که از توطئه عباسیان آگاه بود، از ابتدا خود را از صحنه مبارزه کنار کشید و عموزادگان و پیروان خویش را از همراهی با عباسیان برحذر داشت و آنان را از مقاصد عباسیان آگاه کرد و خود شیوه تقیه را پیشه ساخته و آن را به دیگران سفارش کرد. با آنکه تقیه راهکار مناسبی برای دور بودن از آسیبهای اجتماعی و سیاسی بود، امّا هیچ‌یک از امامان (ع) در اثبات حقانیت خویش، در مسأله امامت تقیه نکردند و در اظهار آن کوتاهی نورزیدند.

شجاعت امامان شیعه، حتی در سخت‌ترین شرایط و در اختناق کامل، بر نترس بودن آنان دلالت دارد و البته که تقیه، به معنای ترسیدن نیست. در مورد اظهار شجاعت و اعلان مواضع اصولی در دورانهای مختلف در زندگی امامان و تاریخ تشیع، نمونه‌های فراوانی وجود دارد. یک نمونه از جرأت و قدرت امام در برابر منصور، گفتگوی مفصلی است که میان امام و او گزارش شده است. امام پاسخ منصور را در حضور جمع درباریان در مورد منزلت امام علی (ع) فرمودند و بسیار صریح از مقام رفیع امامت و جایگاه امام نزد پیامبر (ص) و خداوند و حقانیت ایشان پرده برداشتند.[1]

نمونه دیگر، شهامت امام در برابر زمامدار ظالم عباسی است. شیبة بن غفال که پس از کشته شدن محمد نفس زکیه به زمامداری مدینه رسید، در یکی از خطبه‌های نماز جمعه خویش از امام علی (ع) به زشتی سخن گفت و امام را به تفرقه‌افکنی متهم کرده، نوادگانش، محمد و ابراهیم را ادامه دهنده راه او خواند و آنان را آشوبگر، فتنه‌ساز و مفسد معرفی کرد که مستحق کشته شدن و در خون غلتیدن بودند. راوی گوید: این سخنان بر مردم گران آمد، ولی کسی قدرت ابراز وجود نداشت و تنها امام صادق (ع) ایستاد و حاکم را به باد انتقاد گرفت و گفت: هر سخن خوبی که گفتی، ما به آن سزاواریم و هر سخن زشتی که بر دهان راندی، خودت و اربابت (منصور) به آن سزاوارترید. آنگاه امام (ع) رو به مردم کرد و گفت: آیا می‌خواهید، زیانکارترینِ مردم در روز قیامت، که دین خویش را به دنیا فروخته، به شما

---

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۷ ـ ۱۶۹.

نشان دهم؟ او، این فاسق است.[۱] نمونه‌ای دیگر در دفاع از شیعیان آن است که امام صادق (ع) با کمال شهامت، در مورد به شهادت رسیدن معلی بن خُنَیس که کارگزار مالی و وکیل امام بود، به داوود بن علی، کارگزار خلیفه و قاتل او اعتراض کرد. وی امام را تهدید کرد و امام نیز در مقابل او را نفرین کرد.[۲]

زید، یحیی، عبدالله محض، نفس زکیه و چند تن از مبارزان، به هشدارهایی که از سوی امامان شده بودند توجهی نکردند، اما به آن نیز معترف بودند که امام در خشت خام چیزی را می‌دید که آنان در آیینه نمی‌دیدند. امام (ع)، هم ایشان را از ورود به فعالیتهای تند پرهیز می‌داد و هم خویشتن را. حتی آن حضرت دعوت ابوسلمه و ابومسلم را ردّ کرد و آگاهانه از ورود به جریانها و جنبشهای سیاسی خودداری ورزید؛ چنانکه شیعیان را از نزدیک شدن به دستگاه حاکمه و همکاری با آنان نهی می‌فرمود.[۳]

در اوایل قرن دوم، سازمان کلامی شیعه، همپای سازمان فقهی آن به وسیله امام باقر (ع) پایه‌گذاری شد و به همّت امام صادق راه کمال گرفت. پیش از آن، از نظر کلامی و از نظر فقهی، مرزبندی مشخصی میان مذاهب اسلامی انجام نشده بود. ظهور شیعه به عنوان یک مذهب کلامیِ مستقل، در عصر امام صادق (ع)، و با ظهور متکلمانی چون هشام بن حکم، مؤمن طاق، هشام بن سالم و... امکان‌پذیر گردید.

تاریخ تشیع، در واکنش به تحولات سیاسی و عقاید رایج در جامعه یا به تناسب ضرورتهای خاص در مذهب، موضع‌گیری‌های متفاوتی داشت و شعبه‌ها و گرایشهای مختلف شیعه، اختلاف‌نظرهای خاصی را مطرح کردند. نیمه اول قرن دوم هجری، برای همه مذهبها و فرقه‌های اسلامی، عصر کسب استقلال عقیدتی و کلامی است.[۴]

---

۱. امالی الطوسی، ص ۵۱. ۲. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۷ و ۱۸۱.

۳. اسحاق بن عمار گوید: شخصی از امام صادق (ع) دربارهٔ کارمند شدن در حکومت سلطان ستمگر سؤال کرد. حضرت فرمود: آیا آنها سراغ شما می‌آیند یا شما نزد آنها می‌روید؟ آن مرد گفت: بلکه آنها سراغ ما می‌آیند. حضرت فرمود: اشکالی ندارد. گویا جملهٔ سؤال‌گونه امام، پرسش از حالت اکراه و اجبار است که در این صورت ورود به دستگاه بدون اشکال است. از فضای حاکم بر این پرسش و پاسخ فهمیده می‌شود که پرسشگر به خوبی از نظر امام در ممنوعیت همکاری با سلطان ستمگر آگاه بوده است و این سؤال به منزله اذن و اجازه خواستن است و امام نیز فقط در صورت مجبور بودن تجویز فرموده‌اند. قاضی زاهدی، احمد، گنجینهٔ نور، ج ۱، ص ۴۸۵، نقل از: محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۶۱.

۴. ولوی، علی محمد، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، ص ۲۲۳.

۴. امام صادق(ع)، قیامها و فرقه‌ها

۱ـ ۴. زیدیه

زید بن علی با کنیه ابوالحسن، در سال ۷۵ در مدینه به دنیا آمد و در مکتب پدر و برادرش امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) تحصیل کرد.[۱] او مردی دانشمند، پارسا، ظلم‌ستیز و انقلابی بود. امام رضا (ع) وی را از عالمان آل محمد (ص) شمرده است.[۲] وی، قیام خویش را در دوران حکومت هشام شروع کرد و در ذی‌الحجهٔ سال ۱۲۲ ق و در ۴۲ سالگی به شهادت رسید. بدن او چهار سال بر دار بود تا در سال ۱۲۶ق، یوسف بن عمر ثقفی بقایای جسدش را سوزاند و نیمی از خاکسترش را در فرات و نیمی را در کشتزارها ریخت و گفت چنان کردم که بدن زید را در طعام خود بخورید و در آب بیاشامید. او از این کار خواست از مردم زهر چشم بگیرد، امّا نهضت زید به وسیلهٔ فرزند و پیروانش ادامه یافت و در کوفه و عراق و سپس در ایران و یمن گسترش یافت. اصحاب، یاران و معتقدان به امامت زید بن علی را «زیدیه» می‌خوانند. او از حیث علم، زهد، ورع، شجاعت و موقعیت اجتماعی، از بزرگان اهل‌بیت (ع) به شمار می‌آمده است.[۳] شیخ مفید او را شریف‌ترین مردم پس از امام باقر (ع) دانسته است.[۴] منابع شیعه، هدف قیام او را امر به معروف و نهی از منکر و خون‌خواهی امام حسین (ع) دانسته‌اند. همچنین او مورد ستایش امام باقر (ع) و امام صادق (ع) قرار گرفت.[۵]

زید از داعیان به حق، عدل و ظلم‌ستیزی بود و نهضت او، ادامه حرکت پیامبر (ص) و نهضت عاشورا به شمار می‌آمد. او هنگام جهاد مقدس خویش گفت:

> من شما را به کتاب خدا و احیای سنت و از بین بردن بدعتها فرا می‌خوانم. اگر گوش فراگیرید، هم برای من و هم برای شما خوب است و اگر روگردان شوید، من مسئول شما نیستم.[۶]

حاصل قیام او، پیدایش فرقهٔ جدیدی به نام زیدیه بود و فرزندش یحیی در خراسان در تدارک قیام برضد ولید بن یزید شد. تأثیر قیام و شهادت این پدر و پسر به حدی در خراسان زیاد بود که در آن سال، هر پسری را که متولد شد، زید و یحیی نامیدند.[۷]

زیدیه، از فرقه‌های شیعی به شمار می‌آید. اعتقاد به اصل مسأله امامت، آنان را به شیعه

---

۱. عمرجی، احمد شوقی ابراهیم، الحیاة السیاسیة، الفکریة للزیدیه المشرق الاسلامی، ص ۳۹.
۲. حسنی، هاشم معروف، انتفاضات الشیعة، ص ۳۶۴.
۳. الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابن طقطقا، تاریخ فخری، ص ۲۷۷.
۴. همان، ص ۱۶۸.
۵. همان.
۶. انتفاضات الشیعة، ص ۳۶۲.
۷. مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۲۲۵.

نزدیک می‌کند و گرایش فقهی آنان، تا حدودی به مذهب حنفی نزدیک بوده، امّا بیشتر مسائل فقهی‌شان مطابق مذهب امامیه است.[۱] عدم اعتقاد آنان به عصمت در امام و عدم اعتقاد به نص جلیّ، موجب پذیرفتن امامت مفضول گردید.

اصول دیدگاه‌های زیدیه در موضوع امامت عبارت است از:

۱. افضلیت امام علی (ع) و اولویت او بر سایر صحابه در خلافت، و در عین حال تجویز تقدم مفضول بر فاضل (پذیرش امامت مفضول)؛

۲. تأکید بر فاطمی‌نسب بودن امام و حصر امامت در فرزندان فاطمه (س)؛

۳. وجود دو امام در یک زمان و در دو منطقه؛

۴. قیام مسلحانه در برابر ظلم؛

۵. دعوت علنی به خویشتن و خروج برضد ظالمان، شرط مشروعیت امامت بود.[۲]

به نظر می‌رسد دیدگاه زید در باب قبول امامت مفضول، کوششی برای جلب حمایت و همراهی مسلمانان بیشتری از جامعه اسلامی باشد. این همان مسأله‌ای است که امامان شیعه هیچ‌گاه باتقیه با آن برخورد نکردند. البته انتساب همه اعتقادات زیدیه به سر سلسله آن زید ثابت نیست؛ زیرا قیام به شمشیر، فاطمی‌نسب بودن، پایبندی به اصل امامت از این نسل و عدم پذیرش مبارزه منفی و مصلحت‌سنجی، با توجیه امامت مفضول با مصلحت سازگار نیست. زیدیه به مهدویت اعتقاد ندارد و در انتظار امام غایب نیستند و از این رو، خروج با شمشیر را لازمه امامت می‌دانند. آنها تقیه را به دلیل وجوب امر به معروف رد می‌کنند.[۳]

دلیل دیگر ما بر برائت زید از آن عقاید، تأیید و تصریحی است که در مقدمهٔ صحیفه سجادیه در بیان اسناد صحیفه آمده است. در گفتگوی متوکل بن هارون ثقفی از اصحاب امام با یحیی، آمده است که او به اعلم بودن امام اعتراف کرده و پیش‌گویی آن حضرت را در مورد به شهادت رسیدن زید و خودش تصدیق کرد و گفت: **إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَیَّدَ هٰذَا الْأَمْرَ بِنٰا وَ جَعَلَ لَنٰا الْعِلْمَ وَ السَّیْفَ فَجَمَعٰا لَنٰا**؛ خداوند دین خودش را با ما تأیید کرد و علم و شمشیر را برایمان یکجا گرد آورد.[۴] از این گزارش به خوبی فهمیده می‌شود که زیدیه، موقعیت ممتازی در جامعه شیعی آن روز نداشتند و اقبال مردم بیشتر به امام صادق (ع) بود و متوکل علت این را پرسیده است. یحیی در پاسخ وی گفت:

---

۱. موسوی‌نژاد، سیدعلی، «آشنایی با زیدیه»، مجله هفت آسمان، سال ۳، شماره ۱۱، ص ۸۲.

۲. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۱۴ - ۲۱۹.

۳. همان، ص ۲۱۸.

۴. صحیفه کامله سجادیه، ص ۱۶.

ما مردم را به مرگ می‌خوانیم و عمویم امام باقر(ع) و پسرش امام صادق(ع) آنان را به زندگی دعوت می‌کنند.[۱] مذهب زیدیه با قیام یحیی در نواحی شرقی در ایران ادامه پیدا کرد و چندی نپایید که یحیی در سال ۱۲۵ ق، در هجده سالگی به دار آویخته شد،[۲] امّا نهضت آنان ادامه یافت، فرقه‌های متعددی از آن پدید آمد و هر یک، در پاره‌ای از عقاید به افراط و تفریط گراییدند و امام صادق(ع) با بسیاری از ایشان به سختی مقابله و ابوالجارود را لعنت کرد.[۳] امامت زیدیه پس از یحیی، به محمد و ابراهیم از نوادگان امام حسن(ع) رسید.

۲ـ ۴. قیام محمد نفس زکیه

عباسیان با طرح براندازی حکومت اموی با کمک علویان، شیعیان و همهٔ مخالفان اموی، جبههٔ متحد ضد اموی را تشکیل دادند و با رهبری خویش، به مبارزه‌های پنهانی روی آوردند. آنها، داعیان خویش را به همه طرف فرستادند و با شعار رضای آل محمد(ص) برای شخصی از اهل‌بیت(ع) از همگان بیعت ستاندند. بیشتر مخالفان امویان و دوستداران اهل‌بیت(ع)، زیر رایت فرزندان عباس درآمدند. بزرگان ایشان در انجمن جابیه، در حضور بنی‌هاشم با محمد بن عبدالله با عنوان مهدی بیعت کردند و براساس تفاهمهای به عمل آمده، آن شخص نامعلوم و موعود همو بود که می‌بایست به خلافت می‌رسید، امّا عباسیان که از این شعار، پوششی برای دستیابی به مقاصد خویش استفاده کرده بودند، خلافت را به نام خویش رقم زدند و تیغ آخته خویش را از دل امویان برداشته و بر گردن علویان در کشیدند.

نفس زکیه، از بیعت با سفاح امتناع ورزید.[۴] فاصله زمانی آغاز خلافت عباسی (۱۳۲ ق) تا قیام نفس زکیه (۱۴۵ ق) مدت طولانی و خوبی بود که وی به تبلیغات ضد عباسیان پرداخته، هواداران بسیاری از مردم و اشراف و بزرگان مکه و مدینه را به خویش متمایل کند و حمایت مادی و معنوی فراگیری، حتی از میان فقیهان مذاهب دیگر، نظیر مالک بن انس، پیشوای بزرگ مالکی برخوردار گردد. مالک فتوایی بر نقض بیعت مردم با منصور صادر کرد؛ زیرا به عقیدهٔ او، چون منصور به زور از مردم بیعت ستانده بود، پیمانش باطل و غیر قابل اعتماد بود.[۵]

---

۱. همان، ص ۱۷.
۲. عمدة الطالب، ص ۲۵۹.
۳. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۳۴ و ۲۱۶.
۴. الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۱۳.
۵. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۹۰.

محمد با تصرف مدینه، مبارزه‌های جدّی خویش را آغاز کرد. برادرش ابراهیم بصره را گرفت و بصریان در اطاعت وی در آمدند و ابوحنیفه او را تأیید کرد. نزدیک بود که این دو برادر عراق را از دست منصور خارج کنند که او با اعزام سپاهی، با آن دو درگیر شد و در مدت زمان حدود دو ماه، آن دو را یکی پس از دیگری در دو محل از پای درآورد.

گرچه نفس زکیه از حمایت فقیهان دیگر مذاهب برخوردار شد، امّا از تأیید و حمایت امام صادق (ع) محروم ماند. از آغاز فعالیتهای عباسیان، امام از توطئه ایشان مطلع بود و پسرعموهایش را از همراهی و همکاری با آنان بیم می‌داد و خطرهای احتمالی، بلکه قطعیِ ورود به این صحنه از مبارزه‌ها را به ایشان یادآور شده بود. محمد که از بیعت فرزندان عباس با خویش مغرور و سرمست بود، از امام به بیعت دعوت کرد و پدرش عبدالله به آن اصرار ورزید. هنگامی که آنها با امتناع امام مواجه شدند و هشدارهای امام را شنیدند، آن حضرت (ع) را به حسادت متهم کردند و از خود راندند و نصایح امام را نادیده گرفتند.

۳ـ۴. پیدایش فرقه اسماعیلیه

اسماعیل بن جعفر فرزند بزرگ امام صادق (ع) در زمان حیات پدر درگذشت. براساس فرضیهٔ امامتِ فرزند بزرگ، عده‌ای از شیعیان او را پس از امام صادق (ع) امام دانسته، گفتند: او زنده و همان مهدی موعود و امام است. به این دسته «اسماعیلیه خالصه» می‌گویند.[۱] برخی هم مرگ او را پذیرفته و ادعا کردند او به فرزندش محمد وصیت کرده و امام صادق (ع) امر ولایت را به محمد سپرد؛[۲] زیرا امامت از برادر به برادر دیگر منتقل نمی‌شود و این موضوع، تنها درباره امام حسن و امام حسین (ع) بوده است و به همین دلیل، با وجود امام سجّاد (ع) امامت به محمد بن حنفیه نرسید. این فرقه به «اسماعیلیه مبارکیه» شهرت یافته‌اند.[۳]

اسماعیلیه را با نامهای سَبعیه، باطنیه، قرامطه، مزدکیه، مبارکیه، نزاریه، مستعلویه،

---

۱. اشعری، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، ص ۸۰؛ نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۸.

۲. فرق الشیعه، ص ۶۸.

۳. همان، ص ۶۷ـ۶۹؛ المقالات و الفرق، ص ۸۱ ـ ۸۳؛ اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیّین و اختلاف المصلّین، ص ۲۶ ـ ۲۷؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۹. ایوانف به استناد نظریهٔ ابویعقوب سجستانی در اثبات النبوات بر این عقیده است که مبارک، نام خود اسماعیل بوده است. این مطلب در نامهٔ عبیدالله مهدی مؤسس دولت فاطمیان مصر به اسماعیلیان یمن که مندرج در کتاب الفرائض و حدود الدین تألیف جعفربن منصور، تأکید شده است. دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۱۴ ـ ۱۱۵

تعلیمیه، ملاحده و خطابیه می‌شناسند.[۱] آنان نیز به فرقه‌ها و شعبه‌هایی تقسیم شدند. بعدها قرامطه در بحرین و فاطمیان در مصر با گرایش به اسماعیلیه ظهور کردند. این فرقه، بیشتر رویکرد سیاسی داشت و در پاره‌ای از اندیشه‌های کلامی به غلو متمایل بود و تاریخِ پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشت.

امام صادق (ع) با بنیان‌گذاران این فرقه به مبارزه برخاست. آن حضرت، جمعی از بزرگان شیعه، حتی حاکم مدینه را بر مرگ اسماعیل گواه گرفت و گواهی فوت نوشتند تا جلوی معتقدان به حیات او را بگیرند و خود به صراحت به امام موسی کاظم (ع) وصیت کرد. البته این فرقه، پس از شهادت امام صادق (ع) شکل رسمی به خود گرفت. اصول اعتقادات ایشان در مباحث خلقت عالم باطن و ظاهر، امامت و نبوت در حیطهٔ عوالم باطن و ظاهر، ادوار هفتگانه نبوت و مراتب چهارگانه امامت[۲]، خاتمیت پیامبر (ص)، باطنیگری، تأویل و غیره است. این فرقه، به انشعابات زیادی مبتلی شد و در دوره‌های بعدی، تغییراتی در عقاید ایشان پدید آمد.

۴ـ۴. علل عدم قیام امام صادق(ع)

نظیر این سؤال را در مباحث گذشته در مورد امام سجاد (ع) داشتیم و در مورد امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز می‌توانیم علل پرهیز آنان را از فعالیتهای تند سیاسی طرح کنیم.

شرایط و مقتضیات زمان به گونه‌ای بود که امام، با توجه به کمی و محدودیت یاران و شیعیان حقیقی در راه انتخابِ بهترین گزینه و مطمئن‌ترین راه برای رسیدن به هدف مقدس خویش گام بر می‌داشتند. گرچه به نظر می‌رسید آمار جمعیتی شیعیان زیاد است، اما آنان مواضع یکسانی نداشتند و اختلافات آنان بیش از توافقاتشان بود. در کتاب کافی در باب «در کمی تعداد مؤمنان»،[۳] گزارشی از شکوه و گلایه امام از اندکی یاران حقیقی آورده شده است. راوی گوید: از امام همین سؤال را پرسیدم که چرا قیام نمی‌کنید؟ فرمود: اگر یارانی داشتم، قیام می‌کردم. راوی گمان می‌کند یارانی حدود یک صد هزار یا دویست هزار نفر مراد امام است، ولی امام با اشاره به تعداد گوسفندانی که در نزدیکی آنان بود، فرمود: اگر این تعداد یار وفادار و پا در رکاب داشتم، بر من واجب بود که قیام کنم.[۴]

از سوی دیگر، گرایشهای کلامی و تنوع جریانهای فکری نظیر زیدی، کیسانی، امامی و

---

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۲.

۲. امام مقیم، امام اساس، امام مستقر و امام مستودع. برای اطلاع بیشتر ر.ک: فرق و مذاهب کلامی، ص ۷۳ به بعد.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۴. همان، حدیث ۴.

غلات رو به گسترش بود. احساس می‌شد اساس اسلام در خطر است و این مدعیان بی‌مایه، بیش از آنکه برای حکومتها خطرناک باشند، برای اسلام خطرساز بودند و پاسداری از آیین و جلوگیری از انحراف و بدعتها و حفظ مرزها، ارزشها، معارف و دانشهای اسلامی، جبهه جدیدی از جهاد مقدس علمی و فرهنگی راگشوده بود و امام فرماندهی جهاد در این جبهه را بر رهبری قیام مسلحانه ترجیح داد و با تمام قوا ایستاد و پیروزمندانه از آن خارج شد. امام (ع) سربازانی تربیت کرد که هر کدام فرماندهی جبههٔ بزرگی از میدانهای فرهنگی را به عهده گرفتند و حیات دوباره اسلام، مرهون تلاشها و کوششهای بی‌دریغ آنان است. دورنمای کلی اوضاع و شرایطی که امام را به انتخاب اقدامات علمی سوق داد، از این قرار است:

۱. شرایط سیاسی برای حضرت فراهم نبود. سایه و وحشت و ترس از کشته شدن بر مردم حاکم بود و آمادگی مبارزه را از دست داده بودند؛

۲. محدودیت یاران و شیعیان حقیقی؛

۳. حفظ شیعیان و پیروان از مرگ و هلاکت و پرهیز از داخل کردن آنان در فتنه‌هایی که نامعلوم و بی‌سر و ته بود، درست مثل امام حسن (ع) که حفظ جان شیعیان را علت صلح بیان کرد؛

۴. تنوع و گسترش جریانهای فکری؛

۵. حرکت علمی، بهترین جایگزین برای حرکت سیاسیِ محکوم به شکست بود؛

۶. امام که آگاه‌ترین مردم به مصالح عمومی است با توجه به عواقب امور موضع‌گیری می‌کند و امام صادق (ع) نیز مطابق شرایط و مقتضیات زمان خود عمل کرد؛

۷. قیامها و انقلابها که به دگرگونی سیاسی می‌انجامد، به دنبال دگرگونی اجتماعی و به تبع آن است و حرکتی که هر دو تغییر سیاسی و اجتماعی را باعث شود، موفق است.

سیاست مشت آهنین و خشونت عباسیان، منازعان سیاسی را خفه کرده و سر جایشان نشانده بود. آنان به چاکران سراپا گوش خویش نیز اعتنا نداشتند و کارگزارانی چون ابومسلم و ابوسلمه را که حکومت عباسیان مرهون خدمات ایشان بود، به سادگی از سر راه برداشتند.

امام (ع)، بهترین راه را انتخاب کرد و در یک نزاع سراسر مکتبی که نزدیک بود اساس اسلام از بین برود، به حفظ آیین و کیش پرداخت و مذهب راستین تشیع، مرهون فعالیت علمی آن امام همام است.

خلاصه

دوران امام صادق (ع) از نظر سیاسی دوره ضعف و تزلزل امویان و گسترش شورشها، قیامها، جنگها و نبردها و فروپاشی و پیدایی حکومتها، و دورهٔ ظهور گرایشهای مذهبی گوناگون و نحله‌های انحرافی نظیر غُلات، ملحدان و زندیقان بود. در این دوران که آزادی سیاسی و مذهبی در حد گسترده‌ای وجود داشت، ارتباطات فرهنگی با فرهنگهای بیگانه معمول گشت و مناسبات و اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی در حال دگرگونی و تغییرات جدّی و اساسی بود.

سفاح در دورهٔ چهارسالهٔ خلافتش، برخورد تندی با شیعیان نکرد و شاید به دلیل دوری امام صادق (ع) از صحنهٔ فعالیت سیاسی و مبارزاتی، آن حضرت شیوه تقیه را پیشه ساخته و آن را به دیگران نیز سفارش کرد. با آنکه تقیه راهکار مناسبی برای دور بودن از آسیبهای اجتماعی و سیاسی بود، امّا هیچ‌یک از امامان (ع) در اثبات حقانیت خویش در مسأله امامت تقیه نکردند و در اظهار آن کوتاهی نورزیدند.

امام که پرچمدار اسلام ناب و تبیین‌کنندهٔ فرهنگ تشیع و مجدّد حیات اسلام بود، از شرایط آشفتهٔ سیاسی برای تأسیس دانشگاه جعفری و تربیت هزاران شاگرد در علوم مختلف استفاده کرد و در برابر مذاهب دیگر ایستاد؛ از این رو، مذهب تشیع، به مذهب جعفری شهرت یافت. وسعت دانشگاه امام صادق (ع) از نظر تعداد زیاد شاگردان و عدم انحصار آنان به شیعیان و پراکندگی آنان که از شهرهای نیشابور، کوفه، بصره، واسط، حجاز و دیگر مناطق گردهم آمده بودند، قابل توجه است. ظهور شیعه به عنوان یک مذهب کلامی مستقل در عصر امام صادق (ع)، با ظهور متکلمانی چون هشام بن حکم، مؤمن طاق، هشام بن سالم و... امکان‌پذیر شد.

دورنمای کلی اوضاع و شرایطی که امام را به انتخاب اقدامات علمی سوق داد چنین بود:

۱. به دلیل اختناق حاکم، مردم آمادگی برای مبارزه را از دست داده بودند؛

۲. محدودیت یاران و شیعیان حقیقی؛

۳. حفظ شیعیان و پیروان از مرگ و پرهیز دادن از ورود در فتنه‌های نامعلوم، نظیر دلایل صلح امام حسن (ع)؛

۴. تنوع و گسترش جریانهای فکری و بروز انحرافهای اندیشه‌ای؛

۵. موضع‌گیری مناسب امام با توجه به شناخت و رعایت مصالح عمومی و شرایط و مقتضیات زمان؛

۶. قیامها و انقلابها که به دگرگونی سیاسی می‌انجامد، پیامد دگرگونی اجتماعی است و حرکتی که هر دو تغییر سیاسی و اجتماعی را باعث شود، موفق می‌گردد؛

۷. حرکت علمی، بهترین جایگاه برای حرکت سیاسیِ محکوم به شکست بود.

امام بهترین راه را انتخاب کرد و در یک نزاع سراسر مکتبی که نزدیک بود اساس اسلام از بین برود، به حفظ آیین و کیش پرداخت و مذهب راستین تشیع، مرهون فعالیت علمی امام صادق (ع) است.

محورهای مطالعاتی

۱. چرا امام صادق (ع) موضع فعالی در مسائل سیاسی - به‌ویژه در مناقشات اموی و عباسی - اتخاذ نکردند؟

۲. اصول چهارصدگانه (اربعمأة) و اهمیت آن در تاریخ تشیع چیست؟

۳. آیا امامان دنبال تشکیل حکومت بودند یا خیر؟

۴. آیا تشکیل حکومت اسلامی براساس تعالیم صحیح اسلام به رهبری امامی معصوم یک تکلیف بوده است یا خیر؟

۵. از دیدگاه امامان شیعه (ع) مبارزات سیاسی اولویت داشته است یا فعالیتهای علمی - فرهنگی؟

۶. اساساً ملاکهای تعیین کنندهٔ نوع فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی چیست؟

۷. چه موانعی مجوز عبور از حوزه‌ای به حوزه دیگر است؟

۸. آیا کم‌رنگ شدن فعالیت سیاسی امامان، دلیل کم اهمیت بودن آن است؟

۹. آیا تفاوتی که در عملکرد برخی از امامان با یکدیگر مشاهده می‌شود، توجیه‌پذیر است یا خیر؟ چگونه؟

۱۰. آیا از منظر تاریخی، تاریخ تشیع آن‌قدر شفاف و روشن است که شیعیان بتوانند راه مبارزه را بجویند و الگوی خویش را در انتخاب هریک از فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی بیابند؟

فصل دهم

تشیع در دورهٔ امام کاظم (ع)

۱. زندگی‌نامهٔ مختصر امام کاظم (ع)

هفتمین پیشوای شیعهٔ امامیه، حضرت موسی بن جعفر (ع) در سال ۱۲۸ ق، در محلّی به نام «ابواء» بین مکه و مدینه[۱] به دنیا آمد و در سال ۱۸۳ ق،[۲] در زمان هارون الرشید، حاکم ستمگر عباسی در زندان سندی بن شاهک در بغداد مسموم شد و به شهادت رسید.[۳] نام مادر آن حضرت را «حُمیدة البربریة»[۴] یا «حُمیدة الاندلسیة» و کنیه‌اش را «لؤلؤة» گفته‌اند.[۵]

کنیهٔ آن حضرت را «ابو الحسن»، «ابو ابراهیم» و «ابو علی»[۶] و القاب ایشان را صابر، امین، عبد صالح، کاظم و... ذکر کرده‌اند که به خاطر شکیبایی و فرونشاندن خشم خویش در برابر دشمنان، به «کاظم» شهرت بیشتری یافته است.[۷]

امام کاظم (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش امام صادق (ع)، در سال ۱۴۸ ق، به امامت رسید[۸] و راه پدر را که گسترش علوم و معارف دینی استوار بود، ادامه داد. ایشان به این دلیل که هر قیام و اقدامی بر ضد حکومت عباسی، به مصلحت شیعیان و اقتضای آن زمان نبود، بهترین راه مبارزه را نشر و تحکیم پایه‌های اعتقادی و علمی جامعهٔ اسلامی تشخیص داد و به گونه‌ای شایسته در این مسیر گام بر داشت و تشیع امامیه را محافظت و رهبری نمود.

۲. امام کاظم (ع) و حاکمان

امام کاظم (ع) در دوران امامتش که از حدود بیست سالگیِ ایشان آغاز شد، با چهار خلیفهٔ عباسی معاصر بوده است؛ از سال ۱۴۸ تا ۱۵۸ ق، با منصور، از سال ۱۵۸ تا ۱۶۹ ق، با

---

۱. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۲.

۲. شهادت ایشان را سال ۱۸۶ هـ. نیز گفته‌اند ر.ک: ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل أبی‌طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۲۴.

۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج۲، ص۲۱۵.

۴. همان.

۵. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۲۳.

۶. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۱۵.

۷. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۲۳.

۸. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۱۵.

مهدی، از سال ۱۶۹ تا ۱۷۰ ق با هادی و از سال ۱۷۰ تا ۱۸۳ ق، یعنی زمان شهادت آن حضرت با هارون الرشید که در طول این دوران، به‌ویژه در زمان هارون الرشید به گونه‌های مختلف مورد آزار بود و در حبس قرار گرفت.

۱ـ ۲. منصور عباسی

منصور در تثبیت حکومت خود از هیچ کاری روی گردان نبود و هرکس را که بنای مخالفت با او داشت، سرکوب کرده یا به قتل می‌رسانید. وی در این راه حتی از آزار «ابو حنیفه» و حبس او دریغ نکرد.[1] او بیش از صد تن از علویان را بدون هیچ گناه و شاید فقط به خاطر علوی بودن به قتل رسانده، پیکرشان را محبوس کرده بود، در حالی که در کنار هریک از آنان، نوشته‌ای قرار داشت که نام و نسب فرد کشته شده در آن ذکر شده بود و هیچ کس نیز از این امر اطلاع نداشت تا آنکه پس از مرگ او، همگان از آن آگاهی یافتند.[2] منصور پس از شهادت امام صادق (ع) به منظور یافتن جانشین آن حضرت، نامه‌ای به والی خود در مدینه نوشت و از او خواست تا جانشین آن حضرت را به قتل رساند، اما با هوشیاری و تدبیر مناسب امام صادق (ع) که در نوشته‌ای، پنج نفر را وصی خود قرار داده بود، منصور دچار سردرگمی شد و فرمان او عملی نگردید.[3] با این همه، واکنش وی پس از امام صادق (ع) نشان از دشمنی عمیق او با خاندان پیامبر (ص) دارد.

با توجه به ویژگی منصور و شناختی که امام کاظم (ع) از وی داشت، آن حضرت در طول دوران ده سالهٔ آغازین امامتش که با منصور معاصر بود، بیشتر به برگزاری جلسات علمی و پرسش و پاسخ برای شیعیان مبادرت ورزید؛ چراکه پس از دوران منصور و مهدی عباسی، امام کاظم (ع) در حبس و مورد فشار و آزار حکومت عباسی قرار داشت و طبعاً مجالی برای برگزاری جلسات و فعالیتهایی از این دست نبود.

۲ـ ۲. مهدی عباسی

پس از منصور، پسرش مهدی عباسی روی کار آمد. وی ابتدای کارش را با اعمال شایسته‌ای چون آزاد کردن همگان از زندان، بازگرداندن اموال ضبط شده توسط پدرش به صاحبان آنها

۱. سیوطی، جلال‌الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۳۱۵.
۲. حسنی، هاشم معروف، سیرة الأئمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۳۲۴.
۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

و تقسیم بیت المال بین مردم آغاز کرد،[۱] اما چیزی نگذشت که با روی آوردن به خوشگذرانی و زیاده‌روی در آن، بی‌لیاقتی خود را اثبات نمود و بر مردم بسیار سخت گرفت. از سوی دیگر، مهدی عرصه را بر علویان تنگ نمود و بر آنها سخت گرفته، دشمنی‌اش را با شدت هرچه تمام‌تر اظهار کرد؛ دشمنی او چنان بود که حتی اظهار عقیدهٔ شخصی دیگران را نیز بر نمی‌تافت.[۲]

مهدی، نخستین خلیفه‌ای بود که امام کاظم (ع) را به بغداد فراخواند و به زندان سپرد. با آنکه وی چندی بعد به دنبال یک رؤیا آن حضرت را آزاد کرد،[۳] ولی به نظر می‌رسد این اقدام او، بهانه‌ای برای آزاد ساختن امام و در امان ماندن از تبعات آن بوده باشد؛ زیرا این عمل هم از جسارتهای مهدی به آن حضرت چیزی نکاست.

از برخوردهای جالب امام کاظم (ع) در زمان مهدی عباسی، جریانی است که برخی تاریخ‌نگاران دربارهٔ تعیین حدود فدک از سوی آن حضرت نقل کرده‌اند. گفته‌اند زمانی که مهدی به خیال خود ردّ مظالم می‌نمود، امام کاظم (ع) از او پرسید: چرا آنچه به ستم از ما گرفته شده است به ما نمی‌دهی؟ مهدی پرسید: آن چیست؟ آن حضرت با توضیح ماهیت فدک و چگونگی اختصاص آن به رسول خدا (ص)، به غصب آن توسط خلیفهٔ دوم اشاره کرد و مهدی از آن حضرت خواست تا حدود فدک را مشخص نماید تا آن را به ایشان برگرداند، اما هنگامی که امام حدود فدک را مشخص نمود، مهدی گفت: این مقدار زیاد است؛ دربارهٔ آن فکر می‌کنم.[۴]

۳ ـ ۲. هادی عباسی

پس از مهدی، پسرش هادی عباسی جانشین وی شد. با آنکه حکومت هادی تنها اندکی بیش از یک سال دوام داشت، اما او در همین مدت کوتاه، به تعقیب طالبیان پرداخت و آنان را به شدّت ترسانید و حقوق و بخششهایی که پدرش مهدی به آنان می‌داد، قطع کرد و به

۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴.
۲. تا آنجا که گفته‌اند «قاسم بن مجاشع تمیمی» هنگام وفات، وصیت کرد و پس از او وصیت‌نامه را نزد مهدی بردند، او وصیت‌نامه را خواند و چون دید قاسم پس از اقرار به توحید و پیامبری رسول خدا (ص) به جانشینی امام علی (ع) برای پیامبر (ص) شهادت داده است، وصیت‌نامه را به سویی پرتاب کرد و به آن نگاه نکرد. ر.ک: ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۸۴.
۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام، ج ۱۳، ص ۳۱.
۴. طوسی، محمد بن حسن، التهذیب، ج ۴، ص ۱۴۹.

اطراف نامه نوشت تا آنها را دستگیر کرده و نزد او بفرستند.[۱] این سختگیری‌ها، زمینه‌ساز قیام فخّ شد که پس از این خواهد آمد.

۴ـ ۲. هارون الرشید

الف) برخوردهای آغازین هارون با امام کاظم (ع)

هارون در اوایل حکومت خود، چندان مزاحم امام کاظم (ع) و شیعیان نمی‌شد. اگر چه بارها آن حضرت را احضار کرد، اما با مسالمت و احترام با آن حضرت برخورد می‌نمود و بعید نیست که تقیه و احتیاط امام کاظم (ع) هارون را به رفتاری این‌گونه وادار کرده باشد؛ چراکه آن حضرت در موردی که مأمور هارون برای بردن ایشان آمده بود، تصریح می‌کنند که اجابت دعوت هارون، با استناد به حدیثی از رسول خدا (ص) از روی تقیه است.[۲]

به هر صورت، این دوران چندان طول نکشید و هارون سختگیری‌های خود را در مورد علویان و امام کاظم (ع) آغاز کرد و بر شدّت آن افزود. وی چنان کینهٔ شیعیان و به‌ویژه طالبیان رابه دل گرفته بود که وجود آنان را تحمل نمی‌نمود و بدین سبب، سوگند خورده بود که خاندان و فرزندان ابوطالب و شیعیانشان را خواهد کشت.[۳] البته متوکل در این جنایت شهرت دارد.[۴] هارون که از سویی از توجه شیعیان به امام کاظم (ع) در خشم بود و از سویی دیگر، فرستادن هدایا، خمس، زکات و موارد دیگر را برای آن حضرت تحمل نمی‌کرد و تصور می‌کرد این توجه به امام کاظم (ع)، زمینه‌ساز سقوط حاکمیتش خواهد بود، سرانجام تصمیم بر دستگیری و حبس امام کاظم (ع) گرفت و آن حضرت را به شهادت رساند.

ب) دستگیری و حبس امام کاظم (ع)

اگر چه پیش از این نیز امام کاظم (ع) مورد آزار و حبس قرار گرفته و به فاصلهٔ اندکی آزاد شده بود، اما دستگیری و حبس آن حضرت در زمان هارون و سرانجام شهادت ایشان در زندان را باید از سیاه‌ترین روزهای حکومت هارون بر شمرد.

هارون با این تصور که هر حرکت و قیامی به منزلهٔ اقدام بر ضد دستگاه خلافت عباسی

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۴.
۲. صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۷۶.
۳. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، الأغانی، ج ۵، ص ۲۲۵.
۴. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، ص ۳۲۵؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۲۲۰.

است و از سوی شیعیان سازماندهی می‌شود، کانون رهبری شیعیان، یعنی امام کاظم (ع) را هدف قرارداد و در طول چهارده سالِ پایان عمر آن حضرت، ایشان را دمی آسوده نگذاشت.

البته نخستین تاریخ ثبت شده از دستگیری و حبس امام کاظم (ع) در زمان هارون‌الرشید، به سال ۱۷۹ ق، است که هارون به حج رفت و در طی جریانی که تاریخ‌نگاران آن را به تفصیل آورده‌اند، آن حضرت را دستگیر کرده، ابتدا به بصره و پس از آن به بغداد برد[۱] و سرانجام در زندان سندی بن شاهک به شهادت رساند. ضمن آنکه شیخ مفید، عامل شهادت ایشان را حسد بردن یحیی بن خالد برمکی به جعفر بن محمد بن اشعث ـ که از معتقدان به امامت بود ـ می‌داند و ماجرای آن را آورده است.[۲]

۳. امام کاظم، قیامها و فرقه‌ها

۱ـ ۳. قیام شهید فخّ

سختگیری‌های دستگاه خلافت در مورد شیعیان، به‌ویژه علویان، برخی از آنان را بر آن داشت تا به قیام بر ضد حکومت عباسی دست زنند که از آن شمار، قیام حسین بن علی مشهور به صاحب فخّ در سال ۱۶۹ ق، است.

یعقوبی علت این قیام را اصرار حکومت عباسی بر دستگیری طالبیان می‌داند که باعث شد آنان به سوی حسین بن علی رفته و از او بخواهند تا قیام نماید، اما وی به همراهی آنان اطمینان نداشت. از این رو، اگر چه تعداد بسیاری از کسانی که به حج آمده بودند با او بیعت کردند، اما کمتر از پانصد تن با او همراهی کردند. آنها در سرزمین فخّ با سپاهیان هادی روبه‌رو شدند و بیشتر آنان نیز پراکنده گردیدند و حسین بن علی به همراه عدّه‌ای به شهادت رسیدند. دایی او ادریس بن عبدالله به سوی مغرب اقصی رفت و بر منطقه‌ای نزدیک اندلس به نام فاس دست یافت، اما چنانکه اهل مغرب گفته‌اند، هادی عباسی کسی را فرستاد تا سمّی در مسواک ادریس قرار داده او را به شهادت رساند. پس از وی، پسرش ادریس بن ادریس جانشین وی شد که حکومت آنان تا زمان یعقوبی ادامه داشته است.[۳]

الف) امام کاظم (ع) و شهید فخّ

در اینکه صاحب فخّ، حسین بن علی، و قیام او چه مقدار با امام کاظم (ع) ارتباط داشته و

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳؛ الإرشاد...، ج ۲، ص۲۹۳.
۲. همان، ج ۲، ص ۲۳۷.
۳. تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۴۰۴ ـ ۴۰۵.

به‌ویژه نظر آن حضرت دربارهٔ وی و قیامش چیست، نظراتی مطرح شده است. بنابر نقلی، هادی عباسی پس از قیام صاحب فخّ، امام کاظم (ع) را متّهم کرد که آن حضرت دستور قیام را صادر نموده و صاحب فخّ بدون نظر ایشان اقدامی نمی‌کند. بر این مبنا، تصمیم بر قتل امام کاظم (ع) گرفت، که البته مرگش فرا رسیده و موفق به این کار نشد.[۱]

آنچه درست‌تر می‌نماید، این است که اگر چه امام کاظم (ع) در این قیام شرکت نکرد و از صاحب فخّ خواست که امام را به شرکت در این قیام فرانخواند، اما وی را از قیام نهی نکرد و از حرکت باز نداشت، بلکه فرجام این قیام را به او نمایاند و فرمود که وی و یارانش در این حرکت به شهادت خواهند رسید.[۲] به‌علاوه آنکه پس از شهادت وی نیز هنگامی که سرهای شهیدان فخّ را در مجلسی که امام کاظم (ع) نیز در آن مجلس حضور داشت، آن حضرت، با سوگند به خداوند، بر شایستگی، ایمان، عبادت و صفات دیگر صاحب فخّ تأکید کرد[۳] که این نشان دهندهٔ عدم انحراف صاحب فخّ از راه راست است. اما اینکه چرا امام کاظم (ع) در این قیام شرکت نکرد، شاید بدان جهت باشد که از سرانجام کار آگاه بود و می‌دانست شرایط به گونه‌ای نیست که قیام در آن زمان ثمری داشته باشد و جز به کشته شدن شیعیان و یارانش نخواهد انجامید.

۲ ـ ۳. فرقه‌ها

پس از رحلت امام صادق (ع)، دربارهٔ ادامهٔ امامت اختلاف‌نظری در بین شیعیان به وجود آمد و موجب پدید آمدن فرقه‌های گوناگونی شد که نوبختی آنها را این‌گونه بر شمرده است:

الف) ناووسیه

نخستین فرقه‌ای که بلافاصله پس از رحلت امام صادق (ع) شکل گرفت، فرقهٔ ناووسیه بود. این فرقه به زنده بودن امام صادق (ع) تا ظهور حضرت مهدی (ع) اعتقاد داشته و رحلت امام صادق (ع) را باور نداشتند و این اعتقاد را به سخنی از آن حضرت مبنی بر جاودانگی خویش مستند می‌نمودند. این فرقه را به دلیل آنکه رئیس آنان «فلان بن فلان الناووس» یا «عجلان بن ناووس» بوده، ناووسیه خوانده‌اند.[۴] هم‌چنانکه برخی آنان را منسوب به مردی به نام

---

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

۲. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبیّین، ص ۲۹۸.

۳. همان، ص ۳۰۲.

۴. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، ص ۶۷.

«ناووس» یا روستایی به نام «ناوسا» دانسته و آنان را بدین نام نهاده‌اند. این فرقه خیلی زود از بین رفت.[۱]

ب) اسماعیلیه

فرقه‌ای دیگر گفتند پس از امام صادق (ع)، پسرش اسماعیل امام است و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کردند و معتقدند اسماعیل نخواهد مرد تا آنکه قیام کند و بر زمین مسلط شود و او همان قائم است؛ زیرا پدرش به امامت او پس از خود اشاره کرده و مردم را پیرو او قرار داده است و چون امام جز سخن حق نمی‌گوید، پس هنگامی که امام صادق (ع) رحلت نمود، دانستیم که او راست گفته و اسماعیل نمرده و قیام خواهد کرد. اینان را اسماعیلیه خالص نیز می‌گویند که هنوز هم پیروانی دارند.[۲]

ج) مبارکیه

فرقهٔ سوم گمان کرده‌اند که پس از امام صادق (ع)، محمد پسر اسماعیل امام است و می‌گویند امامت در هنگام زنده بودن اسماعیل به او تعلق داشت و هنگامی که وی پیش از پدرش درگذشت، امام صادق (ع) محمد بن اسماعیل را امام قرار داد و جز این جایز نبود؛ چرا که امامت از برادر به برادر دیگر منتقل نمی‌شود، مگر دربارهٔ امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و امامت فقط در فرزندان قرار می‌گیرد و برای دو برادر اسماعیل، یعنی عبدالله و موسی (کاظم«ع») حقّی از امامت نیست، هم‌چنانکه برای محمد بن حنفیه با بودن علی بن الحسین (ع) حقی از امامت نبود. پیروان این اعتقاد به نام رئیسشان «مبارک»، مولای اسماعیل بن جعفر، به «مبارکیه» شهرت یافته‌اند. این فرقه نیز از بین رفت.[۳]

د) سمطیه (سمیطیه)

فرقهٔ چهارم، کسانی هستند که معتقدند پس از امام صادق (ع)، پسرش «محمد بن جعفر» امام است و این گروه نیز این اعتقاد را به روایتی از امام صادق (ع) مستند نموده‌اند. این فرقه نیز منسوب به رئیسشان یحیی بن ابی السمیط، سمطیه (السمیطیه)[۴] یا منسوب به یحیی بن ابی شمیط، شمیطیه خوانده شده‌اند.[۵]

---

۱. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۸.
۲. فرق الشیعة، ص ۶۸.
۳. همان، ص ۶۹.
۴. همان، ص ۷۷.
۵. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۸.

ه) فطحیه

فرقهٔ پنجم، معتقدند پس از امام صادق (ع)، امامت بر عهدهٔ عبدالله بن جعفر افطح است و این به خاطر آن بود که هنگام رحلت امام صادق (ع)، وی بزرگ‌ترین فرزندان آن حضرت بوده است. از این رو، به استناد حدیثی از امام صادق (ع) مبنی بر اینکه امامت متعلق به فرزند بزرگ امام است، امامت پس از امام صادق (ع) را حق عبدالله دانستند، به جز معدودی که حق را شناختند و با پرسش مسائلی از حلال و حرام عبدالله را آزمودند و دانشی نزد او نیافتند. این فرقه که به امامت عبدالله افطح اعتقاد داشتند، «فطحیه» نامیده شدند[1] و برخی نیز گفته‌اند آنان به سبب انتساب به رئیسشان از اهل کوفه به نام عبدالله بن فطیح، بدین نام شهرت یافته‌اند.[2]

و) امامیه

فرقه ششم معتقدند پس از امام صادق (ع)، پسرش موسی الکاظم (ع) امام است و منکر امامت عبدالله شده و ادعای امامت وی را خطا دانسته‌اند. بسیاری از بزرگان شیعه و اهل علم و دانش، بر امامت امام کاظم (ع) ثابت ماندند[3] و شیعه اثنی‌عشری همین گروه است. سایر فرقه‌ها به جز اسماعیلیه از بین رفتند و شیعه اثنی‌عشری بیشترین پیرو را دارد.

۴. شخصیتهای شیعیِ معاصر با امام کاظم (ع)

در دوران امام کاظم (ع)، شخصیتهای بزرگی حضور داشتند که عده‌ای از آنها از یاران آن حضرت به شمار می‌آمدند و گروهی دیگر، از شاگردان و راویان ایشان بودند و روایات بسیاری از آن حضرت نقل کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ ۴. علی بن یقطین

وی از شیعیان مورد اعتماد و بزرگوار امام کاظم (ع) و دارای جایگاه برجسته‌ای در بین شیعیان بود.[4] او وزارت هارون را به عهده داشت و از این منصب به نفع شیعیان استفاده می‌کرد. از این رو، هنگامی که از حضورش در دستگاه خلافت اظهار ناخرسندی نمود، امام کاظم (ع) او را از اولیای خدا دانست و ادامهٔ کار وی را در منصب وزارت هارون مورد تأیید

---

۱. أفطح، در زبان عربی به معنای پهن است و عبدالله را به علت پهن بودن سر یا پایش افطح می‌گفتند، ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، (فطح).

۲. فرق الشیعة، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۷۹.

۴. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، ص ۹۱.

قرار داد.[۱] از توجه و محافظتهای امام کاظم (ع) در مورد او داستان‌های جالب توجهی نقل شده است.[۲] شیخ طوسی وی را از عالمان شیعه دانسته وکتابهایی بدو منسوب کرده است.[۳]

۲ ـ ۴. هشام بن حکم

شیخ طوسی او را از خواصّ امام کاظم (ع) می‌داند.[۴] وی همان متخصص علم کلام و اصول عقاید است که مباحثه‌هایش با مخالفان شهرت دارد وکتابهایی دربارهٔ توحید، امامت، اصول عقاید شیعه، برخی موضوعات فقهی و نیز در ردّ نظرات ملحدان و مادی‌گرایان، نوشته است.[۵] برخی درگذشت وی را در سال ۱۷۹ ق[۶] و عده‌ای در سال ۱۹۹ ق، نقل کرده‌اند.[۷]

۳ ـ ۴. عبدالله بن یحیی کاهلی

وی از راویان امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) بود. پیش از وفاتش به حج رفت و خدمت امام کاظم (ع) رسید. آن حضرت او را به عمل خیر توصیه نمود و از مرگش خبر داد. عبدالله گریست و هنگامی که امام کاظم (ع) از علت گریه‌اش پرسش نمود، پاسخ داد که به خاطر خبر مرگش می‌گرید. پس از آن امام کاظم (ع) وی را بشارت داد که از شیعیان آن حضرت است و به سوی نیکی می‌رود. عبدالله اندکی پس از این ماجرا درگذشت.[۸]

۴ ـ ۴. حماد بن عیسی جهنی بصری

وی از چند امام روایت نقل کرده و تا زمان امام رضا (ع) می‌زیسته است.[۹] او از امام کاظم (ع) خواست که در حق او دعا کند تا خداوند خانه، همسر، فرزند، خادم و حجِ هر سال را نصیبش فرماید و آن حضرت نیز دعا نمود و دعایش مستجاب شد. از این رو، وی پنجاه مرتبه به حج رفت و در حج پنجاه و یکم، در سال ۲۰۹ ق، در زمان امام جواد (ع) درگذشت.[۱۰]

۵. شهادت امام کاظم (ع)

تقریباً تمامی منابع شیعی و بیشتر گزارشهای تاریخی غیر شیعی، حاکی از آن است که امام

---

۱. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، ص ۷۳۱.
۲. همان، ص ۷۲۹ ـ ۷۳۳.
۳. الفهرست، ص ۹۱.
۴. همان، ص ۱۷۴.
۵. همان، ص ۱۷۴ ـ ۱۷۵.
۶. اختیار معرفة الرجال، ص ۵۲۶.
۷. نجاشی، ابوالعباس، رجال النجاشی، ص ۴۳۳.
۸. اختیار معرفة الرجال، ص ۷۴۵.
۹. همان، ص ۶۰۴ ـ ۶۰۵.
۱۰. همان، ص ۶۰۵.

کاظم (ع) به شهادت رسیده است، اما در انگیزه و عامل شهادت ایشان اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. یکی از دلایلی که شیخ مفید در سبب دستگیری و شهادت امام کاظم (ع) نقل کرده، حسادت یحیی بن خالد برمکی به جعفر بن محمد بن اشعث است؛ چرا که هارون پسرش امین را به جعفر بن محمد بن اشعث سپرده بود تا او را تربیت نماید و یحیی بن خالد حسادت ورزید و با خود گفت اگر خلافت به امین برسد، حاکمیت من و فرزندانم از بین خواهد رفت و چون جعفر بن محمد به امامت امام کاظم (ع) اعتقاد داشت، طبق گزارشهایی که نقل شده است، به حیله با جعفر بن محمد و احضار برخی از نزدیکان امام به بغداد و بدگویی از امام کاظم (ع) نزد هارون روی آورد تا آنکه زمینه‌های دستگیری و انتقال آن حضرت به بغداد و حبس ایشان در زندانهای مختلف را فراهم ساخت و سرانجام آن حضرت در زندان سندی بن شاهک مسموم شده، به شهادت رسید.[۱]

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام کاظم (ع)، مواجهۀ ایشان با چهار خلیفۀ عباسی و حساسیت خلفا برای از میان بردن جانشین امام صادق (ع) به عنوان پرچمدار تشیع و اقداماتی که بدین منظور انجام شد، مانند حبس امام کاظم (ع) و در نهایت شهادت ایشان مطرح گردید.

پدید آمدن فرقه‌های مختلف که به اصل امامت معتقد بودند، اما در تعداد امامان و برخی اعتقادات اختلافاتی داشتند، به عنوان فرقه‌های شیعی و به وجود آمدن برخی قیامهای شیعی همچون قیام شهید فخّ و نوع ارتباط آن با امام کاظم (ع) و برخی از شخصیتهای مهم شیعی معاصر آن حضرت که در حوزۀ علم و سیاست نقش داشتند، مطالب دیگر این فصل به شمار می‌آید.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام کاظم (ع) در دوره‌های منصور، مهدی و هادی عباسی.
۲. نظر امام کاظم (ع) دربارۀ شهید فخّ و ارتباط ایشان با قیام وی.
۳. موقعیت امام کاظم (ع) در دورۀ خلافت هارون.
۴. معرفی فرقه‌های شیعی دوران امام کاظم (ع).

---

۱. برای اطلاع از این گزارشها ر.ک: الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۳۷ ـ ۲۴۳؛ مناقب آل أبی‌طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۲۶.

فصل یازدهم

تشیع در دورهٔ امام رضا (ع)

۱. زندگی نامهٔ مختصر امام رضا (ع)

هشتمین پیشوای شیعیان، امام علی بن موسی الرضا(ع) در سال ۱۴۸ ق، در مدینه به دنیا آمد[۱] و در صفر سال ۲۰۳ ق، در ۵۵ سالگی به شهادت رسید.[۲]

نام مادر آن حضرت را نجمه، تکتم، سکن نوبیه، ام البنین،[۳] اروی و خیزران ذکر کرده‌اند و گویا پس از ولادت امام رضا (ع) طاهره نامیده شده است[۴] و لقبش را «شقراء» گفته‌اند.[۵]

لقبهای آن حضرت را صابر، رضی، وفی، صدیق و رضا دانسته‌اند[۶] که به «رضا» شهرت بیشتری دارد.[۷]

۲. امام رضا (ع) و حاکمان

مدت امامت امام رضا (ع) بیست سال بوده که حدود ده سال نخست آن با خلافت هارون، حدود پنج سال با خلافت امین و حدود پنج سال پایانی آن با خلافت مأمون هم‌زمان بوده است.[۸]

۱ـ ۲. امام رضا (ع) و هارون

با آنکه بیشتر دورهٔ امامت امام رضا (ع) با خلافت هارون معاصر بوده است، اما تاریخ‌نگاران برخورد تند و نامناسبی با آن حضرت گزارش نکرده‌اند و امام رضا (ع) در این دوران

۱. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۴۷؛ البته ولادت ایشان را در سال ۱۵۱ و ۱۵۳ نیز نقل کرده‌اند ر.ک: مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۶۷.

۲. همان.

۳. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۱۳.

۴. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۶۷.

۵. أربلی، أبوالحسن علی بن عیسی بن أبی‌الفتح، کشف الغمة، ج ۳، ص ۵۳.

۶. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۶۷.

۷. کشف الغمة، ج ۳، ص ۵۳.

۸. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۰ و ۴۴۲.

توانست به آسانی با شیعیان ارتباط داشته، با پاسخ به پرسشها و نشر معارف دینی، آنها را رهبری نماید، چنانکه خود به این وظیفه، به‌ویژه در دوران حضورشان در مدینه اشاره کرده‌اند.[۱]

البته این سخن به معنای همراهی کامل هارون با امام رضا (ع) نیست، بلکه بدان معناست که هارون به دلیل تظاهر به بی‌طرفی در شهادت امام کاظم (ع) یا دلایل دیگر، در صدد آزار امام رضا (ع) و شیعیانش بر نیامد و گویا آن حضرت نیز از این تصمیم هارون آگاه بود که وقتی برخی شیعیان از اظهار امامت ایشان به طور آشکار ترسناک بودند، فرمود: هارون بر من دستِ نخواهد یافت.[۲] آن حضرت در روایات متعددی با اطمینان اعلام کرده‌اند که از ناحیهٔ هارون به ایشان آسیبی نخواهد رسید؛[۳] به علاوه چنانکه از روایتی بر می‌آید، هارون یک مرتبه امام را احضار نمود که به ایشان آزاری برساند، اما موفق نشد و خودش اعتراف کرد که من قصدی داشتم، اما خداوند قصد دیگری کرد.[۴]

۲ـ ۲. امام رضا (ع) و امین

آرام‌ترین دورهٔ امامت امام رضا (ع) و شیعیان او، هم‌زمان با خلافت امین بوده است. در این زمان، درگیری‌های طولانی و جنجالی امین و مأمون آغاز شده و به اوج رسیده بود. از این رو، امین فرصت تعرّض به امام رضا (ع) و شیعیان را نیافت و همین باعث شده بود شیعیان به آسانی و بیش از پیش با امام رضا (ع) ارتباط بر قرار کرده، از دانش و رهبری‌های آن حضرت کمال استفاده را بنمایند و آن حضرت نیز بتواند با آرامش بیشتر، به گسترش و تحکیم مبانی اعتقادی و دینی شیعیان در نقاط مختلف سرزمین اسلامی مبادرت ورزد و حتی چنانکه خود آن حضرت فرموده‌اند، با آنکه خودشان در مدینه بوده‌اند، اما نامه‌ها و دستورهایشان در شهرهای دیگر نفوذ داشته است.[۵]

۳ـ ۲. امام رضا (ع) و مأمون

چنانکه از گزارش یعقوبی بر می‌آید، در سال ۱۹۸ ق، بیعت عمومی با مأمون صورت گرفته

---

۱. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰ و ۱۴۴.
۲. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۵۵.
۳. همان؛ مناقب آل أبی‌طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۳۹ ـ ۳۴۰.
۴. بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۱۱۶.
۵. همان، ص ۱۴۴.

است[۱] و وی در ابتدا به گماردن کارگزاران و سامان دادن به امور حکومت پرداخته و مرکز خلافت خویش را مرو قرار داد، در حالی که می‌دانیم مقر خلفای پیش از او بغداد بود.

مأمون به سبب مشغله‌های فراوانِ ماه‌های نخستین خلافتش، در ابتدا با امام رضا (ع) کاری نداشت و آن حضرت نیز در مدینه به فعالیتهای فرهنگی، علمی و رهبری شیعیان اشتغال داشتند، اما طولی نکشید که مأمون از وجود امام رضا (ع) در مدینه احساس خطر کرد و تصمیم گرفت آن حضرت را به مرکز خلافت احضار نماید، تا از این راه ایشان را از نزدیک زیر نظر داشته باشد.

الف) دعوت امام رضا (ع) به خراسان

در مورد اینکه طرح احضار امام رضا (ع) از مدینه به مرو از سوی چه کسی بود، اختلاف‌نظر وجود دارد و اگر چه برخی منابع عامل این کار را فضل بن سهل، وزیر مأمون دانسته‌اند،[۲] اما بیشتر گزارشهای تاریخی، این حرکت را به شخص مأمون نسبت داده‌اند.[۳]

به هر صورت، مأمون امام رضا (ع) را به مرو دعوت کرد و آن حضرت نخست این دعوت را به علتهای گوناگونی نپذیرفت، اما مأمون چندین‌بار به آن حضرت نامه نوشت و بر این کار اصرار ورزید تا آنکه امام رضا (ع) دانست که مأمون از ایشان دست بر نمی‌دارد و چاره‌ای جز پذیرش این دعوت ندارد.[۴] از این رو، آن حضرت تصمیم گرفت به خراسان بیاید، اما چون از فرجام کارش آگاه بود، نگرانی و ناخرسندی خود را از این سفر نشان می‌داد و به گونه‌های مختلف اظهار می‌نمود. وداعهای متعدد با مرقد شریف رسول خدا (ص) در مدینه، چگونگی این خداحافظی‌ها،[۵] سخنان و سفارشهای ایشان به خانواده‌اش در آستانهٔ این سفر[۶] و حتی تصریح آن حضرت به اینکه دیگر به مدینه باز نخواهد گشت،[۷] همگی نشان‌دهندهٔ آن است که آن حضرت از روی اجبار و اکراه به دعوت مأمون پاسخ مثبت داده‌اند.

ـ مسیر امام رضا (ع) از مدینه تا خراسان

یکی از نکاتی که باید در سفر امام رضا (ع) به خراسان بدان توجه داشت، تعیین مسیر امام

---

۱ . تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۴ به بعد.

۲ . ابن طقطقا، محمد بن علی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰.

۳ . الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴ . همان.

۵ . عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۱۷.

۶ . همان، ص ۲۱۸.

۷ . مناقب آل أبی‌طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۴۰.

در این راه است. با توجه به حضور برخی از شیعیان امام رضا (ع) در کوفه و قم، مأمون مسیر امام رضا (ع) را از راه بصره، اهواز و فارس تعیین کرده و تأکید کرده بود که ایشان را از جبال و قم عبور ندهند.[۱] شیخ صدوق نیز علت آن را حضور تعداد زیادی از شیعیان در این دو شهر و در نتیجه، ترس مأمون از ممانعت شیعیان از حرکت امام عنوان کرده است.[۲] به هر صورت، بیشتر گزارشهای تاریخی نیز حرکت امام را از بصره، اهواز و فارس دانسته‌اند؛[۳] گر چه برخی از منابع، عبور آن حضرت را حتی از راه بغداد، قم و مناطق دیگر نیز آورده‌اند.[۴]

ـ امام رضا (ع) در نیشابور

امام رضا (ع) در مسیر خود به طرف خراسان، در شهرها و مناطق مختلفی توقف و با مردم به‌ویژه شیعیان دیدار نمود که مهم‌ترین توقف حضرت در نیشابور صورت گرفته است. هنگامی که امام (ع) به نیشابور رسید، شمار بسیاری از مردم به استقبال شتافتند که در میان آنان، تعدادی از عالمان و محدثان نیز حضور داشتند و از آن حضرت خواستند تا حدیثی از پدران بزرگوارش بیان نماید. حضرت پس از آنکه جمعیت را به سکوت فراخواند، با ذکر حدیثی که اسناد آن را از امام کاظم (ع) تا رسول خدا (ص) متصل نمود، از قول خداوند متعال فرمود:

کلمهٔ لا اله الا الله دژ من است، هرکس در دژ من وارد شود، از عذاب من در امان خواهد بود».

پس از آنکه مرکب امام به حرکت درآمد، حضرت سر از کجاوه بیرون آورد و فرمود: **بِشُروطِها وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِها**؛ البته شروطی دارد و من از شروط آن هستم.[۵]

در این حدیث که به دلیل ناب بودن سلسلهٔ اسنادش، به سلسلة الذهب معروف است، امام رضا (ع) اساسی‌ترین پایهٔ ایمان به یگانگی خداوند متعال را، پذیرش امامت خود ـ که به معنای پذیرش امامت سایر امامان (ع) نیز هست ـ معرفی نموده است.

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵.
۲. عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۱۸.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵.
۴. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸؛ ابن طاووس حسنی، عبدالکریم، فرحة الغری...، ص ۱۳۱.
۵. ... سَمِعْتُ اللّهَ جَلَّ جَلالُه یقول: لا اِلهَ اِلا اللّهُ حِصْني فَمَنْ دَخَلَ حِصْني أَمِنَ مِنْ عَذابي؛ قال: فَلَمّا مَرَّتْ الرّاحِلَةُ نادانا: بِشُرُوطِها وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِها؛ ر.ک: صدوق، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۵.

ب) ولایت‌عهدی امام رضا (ع)

بدون تردید باید ولایت‌عهدی امام رضا (ع) را مهم‌ترین موضوع دوران زندگی آن حضرت به شمار آورد. مأمون به انگیزه‌ای که همچنان برای تاریخ‌نگاران ناشناخته است، امام رضا (ع) را از مدینه به خراسان احضار کرد و در ابتدا، اصل خلافت را به وی پیشنهاد کرد و چون آن حضرت نپذیرفت، ولایت‌عهدی ایشان را مطرح کرد[1] که آن حضرت با آن نیز مخالفت کرد، اما چون با تهدید مأمون روبه‌رو شد، به ناچار با قرار دادن شرطهایی آن را پذیرفت.[2]

ـ هدف مأمون از پیشنهاد خلافت و ولایت‌عهدی

با آنکه انگیزه مأمون از پیشنهاد خلافت به امام رضا (ع) به خوبی روشن نیست، اما آنچه مسلم است اینکه مأمون از روی حقیقت و صداقت قصد واگذاری خلافت و حتی ولایت‌عهدی را به آن حضرت نداشته است و به همین دلیل، امام رضا (ع) نیز از پذیرش خلافت و ولایت‌عهدی خودداری می‌کرد؛ چرا که مأمون در قالب پیشنهاد خود، به دنبال اهداف دیگری بود که بخشی از آنها را می‌توان در یکی از نامه‌های او به دست آورد. وی در این نامه، اهداف اصلی خویش را چنین دانسته است:

> این مرد (امام رضا (ع)) پنهان از دید ما، مردم را به (امامت) خود می‌خواند. پس تصمیم گرفتیم او را ولیّ‌عهد خود قرار دهیم تا دعوت او برای ما باشد و نیز به ملک و خلافت ما اعتراف نماید و کسانی که شیفتهٔ او هستند، بدانند که وی آنچه ادعا می‌کند، چه کم و چه زیاد، نیست و اینکه این کار (خلافت) شایستهٔ ماست نه او؛ و ترسیدیم اگر وی را به همین حال واگذاریم، از ناحیهٔ او شکافی در کار ما ایجاد شود که نتوانیم آن را پر کنیم و از جانب او بر ضد ما کاری صورت گیرد که نتوانیم در برابر آن مقاومت کنیم. اکنون که با او چنین کردیم و در مورد او مرتکب اشتباه شدیم و با بزرگ داشتن او، خود را در معرض نابودی قرار دادیم، پس سهل‌انگاری در کار او جایز نیست. باید اندک اندک از موقعیت او بکاهیم تا آنکه وی را در نظر مردم به گونه‌ای ترسیم نماییم که از دید آنها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس در مورد او چنان اندیشه کنیم که خطرات وی متوجه ما نشود.[3]

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. الارشاد...، ج۲، ص ۲۵۹ ـ ۲۶۰.

۳. «فقال المأمون قد کان هذا الرجل مستتراً عنّایدعوا إلی نفسه فأردنا أن نجعله ولیّ عهدنا لیکون دعاؤه لنا و لیعترف بالملک و الخلافة لنا و لیعتقد فیه المفتونون به أنه لیس مما ادّعی فی قلیل و لاکثیر و أنّ هذا الامر لنا من دونه و قد خشینا إن ترکناه علی تلک الحالة أن ینفق علینا منه ما لا نسدّه و یأتی علینا منه ما لا نطیقه و الان فاذ قد فعلنا به ما فعلناه و أخطأناه فی أمره بما أخطأنا و أشرفنا من الهلاک بالتنویه به علی ما أشرفنا فلیس یجوز التهاون

چنانکه از نامه بر می‌آید، هدف مأمون از پیشنهاد خود چند چیز است:

۱. منصرف کردن امام رضا(ع) از دعوت به امامت خود و در نتیجه، سوق دادن دعوت امام به نفع حکومت عباسیان. (با استفاده از جمله لِيَكُونَ دُعَاؤُهُ لَنَا...)

۲. اعتراف به شایستگی عباسیان برای خلافت و در حقیقت مشروعیت بخشیدن به حکومت بنی‌عباس که به دلیل پیامدهای مثبت آن، اهمیت بسیاری برای آنان داشت. (با استفاده از جمله يَعْتَرِفَ بِالْمُلْكِ وَ الْخِلافَةِ لَنَا...)

۳. بی‌اعتبار کردن امام رضا(ع) در نظر شیفتگان ایشان و در نتیجه، اثبات شایستگی عباسیان برای خلافت. (با استفاده از جمله لِيَعْتَقِدَ فِيهِ الْمَفْتُونُونَ بِهِ...)

۴. ترس از اقدامات حضرت رضا(ع) و عدم توانایی مقابله با اقدامات ایشان. (با استفاده از جمله قَدْ خَشِينا اِنْ تَرَكْناهُ...)

ـ علت مخالفت امام رضا(ع) با پیشنهاد مأمون

امام رضا(ع) به این دلیل که از اهداف پشت پردهٔ مأمون آگاه بود، پیشنهاد او را توطئه‌ای برای رسیدن به اهدافش می‌دانست. از این رو، از همان ابتدا حتی با آمدن به خراسان نیز مخالفت ورزید و پس از آنکه دید چاره‌ای ندارد، رهسپار خراسان شد.[1] عدم پذیرش پیشنهاد خلافت و پس از آن مخالفت با ولایت‌عهدی و سرانجام، پذیرش ولایت‌عهدی با شرطهایی که امام رضا(ع) تعیین کرد، همگی نشان از آن دارد که آن حضرت به سوء نیت مأمون و اهداف شوم او پی برده بود و در حقیقت، می‌دانست که واگذاری خلافت و ولایت‌عهدی از طرف مأمون و پذیرش آن، جز رسمیت بخشیدن به خلافت عباسیان و تحقق بخشیدن به اهداف مأمون چیز دیگری نخواهد بود. در حالی که آن حضرت می‌دانست که با موافقت خود با این پیشنهاد، نه تنها به خلافت و مقامی که خداوند برای امامان قرار داده بود نمی‌رسد، بلکه جایگاه معنوی خود را نیز مورد تردید قرار خواهد داد. از این رو، هنگامی که ناچار شد پس از تهدید مأمون ولایت‌عهدی را بپذیرد، به گونه‌ای با این مقام موافقت و رفتار کرد که هیچ نشان و رنگ و بویی از ولایت‌عهدی نداشته باشد و جز نامی از ولایت‌عهدی چیزی بر عهدهٔ ایشان نباشد. بر این اساس، شرطهایی برای پذیرش ولایت‌عهدی قرار داد که به خوبی گویای مخالفت عملی آن حضرت با این کار بود. ایشان

فی أمره و لکنّا نحتاج أن نضع منه قلیلاً قلیلاً حتی نصوّره عند الرعایا بصورة من لا یستحقّ لهذا الامر ثمّ ندبّر فیه بما یحسم عنّا موادّ بلائه»؛ ر.ک: عیون أخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵.

ولایت‌عهدی را بدان شرط پذیرفت که هیچ نهی و امری نکند، هیچ فتوا و قضاوتی بر عهده نگیرد، هیچ کس را ولایت ندهد و از ولایتش بر کنار نکند و هیچ چیز را تغییر ندهد.[۱] روشن است کسی که چنین رفتار نماید، ولایت‌عهدی‌اش معنا ندارد.

۳. اقدامات امام رضا (ع)

۱ـ ۳. برپایی نماز عید فطر

از موضوعهای جالب توجه در زمان امام رضا (ع) در خراسان، تقاضای مأمون از آن حضرت برای اقامهٔ نماز عید فطر سال ۲۰۱ ق،[۲] بود.

هنگامی که عید فطر فرا رسید، مأمون از امام رضا (ع) خواست تا نماز عید را به پا دارد. آن حضرت (ع) پاسخ داد براساس شرطهای مطرح شده در ولایت‌عهدی، ایشان را از خواندن نماز عید معاف بدارد، اما مأمون به بهانهٔ اینکه می‌خواهد مردم برتری امام رضا (ع) را دریابند و به ولایت‌عهدی آن حضرت اطمینان پیدا کنند، بر این کار اصرار ورزید تا آنکه امام رضا (ع) پذیرفت که نماز را به پا دارد، اما به شرط آنکه به روش رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) رفتار نماید و مأمون نیز این شرط را پذیرفت.

امام رضا (ع) پس از به جای آوردن آداب نماز عید، مثل روش پیامبر (ص)، با پای برهنه و تکبیرگویان به طرف مصلّی حرکت کرد. شکل ظاهری امام و اطرافیانش و چگونگی حرکت و تکبیر آن حضرت، چنان غوغایی در خراسان به پا کرد و چنان تحوّلی حتی در بین درباریان و لشکریان مأمون به وجود آورد که آنها نیز به جمعیت پیوستند و به طرف مصلّی حرکت کردند. اینجا بود که وزیر مأمون، فضل بن سهل به او اطلاع داد که اگر امام رضا (ع) به همین شکل به مصلّی برود، مردم شیفتهٔ او خواهند شد و ما بر جان خود ترسناکیم، مگر آنکه او را بر گردانی. از این رو، مأمون کسی را فرستاد و به بهانهٔ آنکه نمی‌خواهد امام رضا (ع) را به زحمت اندازد، از ایشان خواست تا از مصلی برگردد و شخص دیگری، بنابر رسم معمول نماز عید را به پا دارد. امام رضا (ع) نیز کفش خود را پوشیده، سوار بر مرکب شد و باز گشت، اما نماز عید در آن روز با نظم برگزار نشد.[۳] مأمون از این نقشهٔ خود نیز به

---

۱ . همان.

۲ . البته عموم تاریخ نگاران به این سال به شکل دقیق اشاره نکرده‌اند، اما از اینکه گفته‌اند نماز عید فطر پس از ماجرای ولایت‌عهدی مطرح شده است و با توجه به اینکه زمان ولایت‌عهدی نیز در ماه رمضان سال ۲۰۱ هـ. بوده است، نماز عید فطر یاد شده نیز باید در همان سال باشد. برای اطلاع از زمان ولایت‌عهدی ر.ک: کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۲۷.

۳ . الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵ ـ ۵۵۶؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۶۴ ـ ۲۶۵.

هدفش که تضعیف موقعیت امام رضا (ع) و دخالت دادن آن حضرت در امور حکومتی بود نرسید[۱] و این حادثه نیز به نفع امام رضا (ع) تمام شد.

۲ـ ۳. فعالیتهای علمی و فرهنگی امام رضا (ع)

یکی از روشن‌ترین برگهای تاریخ زندگی امام رضا (ع)، تلاش و فعالیتهای علمی و فرهنگی ایشان در راه شناخت بهتر معارف دینی است.

حجم زیادی از فعالیتهای علمی امام رضا (ع)، در قالب مناظره و مباحثه‌های آن حضرت با پیروان ادیان و مذاهب دیگر و پرسش و پاسخ در زمینهٔ مسائل کلامی و اعتقادی صورت گرفته است. مجالس مناظرهٔ یاد شده، بیشتر از سوی مأمون شکل گرفت و اگر چه ـ چنانکه خواهیم گفت ـ قصد مأمون از برگزاری این جلسات، تضعیف موقعیت امام رضا (ع) بوده است، اما نتیجهٔ این مناظره‌ها، همواره به نفع امام رضا (ع) و شیعیان پایان می‌یافت.

شیخ صدوق و دیگران، گزارش مجالس مناظره و گفتگوهای آن حضرت را با ارباب مذاهب و ادیان دیگر به تفصیل در آثار خود آورده‌اند که چون در اینجا مجال طرح آنها نیست، فقط به برخی موضوعهای این مناظره‌ها و منابع آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مناظره با جاثلیق، اسقف مسیحیان، دربارهٔ اوصاف رسول خدا (ص) و بشارت به ظهور آن حضرت در انجیل.[۲]

۲. مناظره با رأس الجالوت، بزرگ یهودیان، دربارهٔ موضوعهای یاد شده در مناظره با جاثلیق.[۳]

۳. مناظره با علی بن محمد بن جهم دربارهٔ عصمت پیامبران (ع).[۴]

گذشته از مناظره‌ها، احادیث و روایات بسیاری از امام رضا (ع) در زمینه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی و شیعی چون فقه، اصول عقاید، اخلاق و... برای ما به یادگار مانده که گنجینه‌ای بس گرانبهاست. در مجموع دوران امامت امام رضا(ع)، به ویژه دههٔ دوم آن، دوران آزادی و آسایش نسبی شیعیان است. در این دوره شیعیان و سادات از اطراف و اکناف برای دیدن و بهره‌بردن از محضر امام رضا(ع) به خراسان روی آوردند. عقاید، فقه و اندیشه شیعه در این دوران گسترش قابل توجهی داشت.

---

۱. در آن زمان، بر پا داشتن نماز عید، از امور حکومتی به حساب می‌آمد.

۲. بحارالانوار، ج ۴۹، ص۷۵.

۳. همان، ص ۷۷.

۴. همان، ص ۱۷۹.

۴. شهادت امام رضا (ع)

پس از آنکه مأمون در هیچ‌یک از نقشه‌هایش برای تضعیف جایگاه امام رضا (ع) به توفیقی دست نیافت، تصمیم بر شهادت آن حضرت گرفت و به شکل زیرکانه‌ای، همراه با خدعه و نیرنگ ایشان را به شهادت رساند. البته در مورد شهادت آن حضرت از سوی تاریخ‌نگاران و دانشمندان شیعه و اهل‌سنّت دیدگاه‌های مختلفی ارایه شده است که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم.

در این مورد، دو پرسش مطرح می‌شود: یکی اینکه آیا امام رضا (ع) به شهادت رسیده یا به شکل طبیعی رحلت نموده است؟ دیگر آنکه اگر به شهادت رسیده، شهادت ایشان به دست چه کسی بوده است؟

بیشتر تاریخ‌نگاران و دانشمندان شیعه و برخی از تاریخ‌نگاران و عالمان اهل‌سنّت، بر این باورند که امام رضا (ع) توسط مأمون به شهادت رسیده است[1] و تنها افراد اندکی بر این اعتقادند که امام رضا (ع) به شهادت رسیده، اما در اینکه عامل شهادت ایشان مأمون باشد، تردید نموده یا آن را رد کرده‌اند.[2]

گروهی از تاریخ‌نگاران اهل‌سنّت و اندکی از عالمان شیعه نیز رحلت امام رضا (ع) را به شکل طبیعی مطرح کرده و به شهادت ایشان اشاره‌ای نکرده‌اند.[3]

از مجموع نظرات یاد شده، به دست می‌آید که امام رضا (ع) قطعاً به شهادت رسیده است، اما اینکه عامل شهادت ایشان مأمون باشد، جای اندکی تأمل دارد؛ اگر چه شهادت ایشان به دست مأمون درست‌تر می‌نماید. بهترین دلیل برای اثبات شهادت آن حضرت، روایات و گزارشهای تاریخی بسیاری است که نه تنها از طریق شیعه، بلکه توسط برخی از تاریخ‌نگاران اهل‌سنت نیز نقل شده است که به شهادت امام رضا (ع) توسط مأمون تصریح کرده‌اند.[4]

یکی از مسائلی که برخی تاریخ‌نگاران را بر آن داشته تا به شهادت امام رضا (ع) توسط مأمون اشاره‌ای نکرده یا آن را نپذیرند، رفتار مأمون پس از شهادت آن حضرت است، چنانکه گفته‌اند پس از شهادت ایشان، مأمون اظهار حزن و اندوه نمود و تا چند روز از

---

۱. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۱؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۴۳ - ۳۴۴؛ مقاتل الطالبیّین، ص ۳۷۷؛ ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمة، ص ۲۵۲.

۲. تذکرة الخواص، ص ۳۱۸.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۵۳ و ۵۵۸؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۷۶.

۴. مقاتل الطالبیّین، ص ۳۷۷.

خوردن و آشامیدن و لذتهای دیگر خودداری کرد.[۱] اما با توجه به سابقهٔ بد مأمون که برای حفظ حکومت خود، وزیر محبوب خویش فضل بن سهل و حتی برادرش امین را به قتل رساند، می‌توان فهمید که رفتار او پس از شهادت امام رضا (ع)، بیشتر رنگ عوام‌فریبی داشته است و با شواهدی که در تاریخ موجود است، شهادت آن حضرت به دست مأمون دور از واقعیت نیست.[۲]

خلاصه

در این فصل با اشاره به زندگی امام رضا (ع)، موقعیت آن حضرت در زمان خلفای عصر خویش و نحوهٔ برخورد آنان با امام مطرح گردید. دعوت از امام رضا (ع) از مدینه به مرو به عنوان سیاستی که خلیفه عباسی بتواند در پرتو آن، برای امام و شیعیان محدودیت ایجاد کرده و ارتباط بین آنان را کنترل نماید و در نهایت شکست خلیفه در این سیاست، موضوع دیگر این فصل به شمار می‌آید.

برخلاف نظر خلیفه، اقداماتی که امام رضا (ع) انجام داد، به مطرح شدن بیش از پیش تشیع و تقویت وگسترش آن در خراسان انجامید. پیشنهاد ولایت‌عهدی به امام رضا (ع)، اقدام دیگری بود که مأمون به منظور تخریب شخصیت امام و سکوت تشیع انجام داد، اما با درایت آن حضرت، در این طرح نیز شکست خورد.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام رضا (ع) در دوره‌های هارون و امین.
۲. بررسی علل دعوت امام رضا (ع) از مدینه به خراسان.
۳. اهداف مأمون از پیشنهاد خلافت و ولایت‌عهدی به امام رضا (ع).
۴. علل مخالفت امام رضا (ع) با پیشنهاد ولایت‌عهدی.
۵. بررسی محورهای فعالیتهای علمی و فرهنگی امام رضا (ع).
۶. علل شهادت امام رضا (ع).

---

۱. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۷۱.
۲. برای اطلاع بیشتر از شهادت امام رضا (ع) ر.ک: الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۶۹ - ۲۷۱؛ امین، سید محسن، اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۰ - ۳۱.

فصل دوازدهم

تشیع در دورۀ امام جواد (ع)

۱. زندگی‌نامۀ مختصر امام جواد (ع)

پیشوای نهم شیعیان، محمد بن علی المرتضی، امام جواد (ع) در ماه رمضان سال ۱۹۵ ق، زاده شد و در ذی قعدۀ سال ۲۲۰ ق، در حالی که ۲۵ سال بیشتر نداشت، به شهادت رسید و در مقابر قریش در بغداد، در کنار مرقد جدّش امام کاظم (ع) به خاک سپرده شد. ایشان پس از پدرشان، هفده سال امامت را برعهده داشتند.[۱]

نام مادر آن حضرت را سَبیکة از اهل نوبة[۲]، ریحانة[۳] و سکینة مریسیه[۴] آورده‌اند و نیز گفته‌اند نامش درّه و از خاندان ماریۀ قبطیه، همسر رسول خدا (ص) بود که امام رضا (ع) او را خیزران نامید و کنیه‌اش ام‌الحسن بوده است.[۵] لقبهای آن حضرت را منتجب، مرتضی،[۶] تقی، زکی، جواد، قانع و... گفته‌اند.[۷] برای آن حضرت چهار فرزند نام برده‌اند: موسی، فاطمه، امامة و علی بن محمد امام هادی (ع) که پس از ایشان امامت را به عهده داشته است.[۸]

امامت امام جواد (ع) پس از شهادت امام رضا (ع) در حالی که حدود هفت سال بیشتر نداشت، آغاز شد، اما در همان ابتدای کار با دشواری‌هایی روبه‌رو گشت.

یکی از این دشواری‌ها، مشکل پذیرش امامت ایشان بود که از کم‌سنّی آن حضرت سرچشمه می‌گرفت. تا آنجا که برخی از شیعیان پس از شهادت امام رضا (ع) به امام پیشین یعنی امام کاظم (ع) بازگشتند و در حقیقت در امامت امام کاظم (ع) توقف کردند و از همین رو آنها را «واقفیه» گفته‌اند.[۹] دسته‌ای دیگر به برادر امام رضا (ع) عبدالله بن موسی مراجعه

---

۱. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۹۵.

۲. همان؛ مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۷۹. نوبة، سرزمینهای پهناوری است که در جنوب مصر قرار دارد؛ البته شهرها و مناطق دیگری در سرزمینهای مختلف نیز به این نام خوانده شده‌اند. (ر.ک: معجم البلدان (نوبة)، ج ۵، ص ۳۰۸ ـ ۳۰۹).

۳. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۷۹.

۴. کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۳۵.

۵. مناقب آل أبی‌طالب، ج ۴، ص ۳۷۹؛ فرق الشیعة، ص ۹۱.

۶. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۹۵.

۷. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۷۹.

۸. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۹۵.

۹. فرق الشیعه، ص ۸۸.

کردند و چون او را در پاسخ به پرسشهایشان ناتوان دیدند، رهایش کردند و گروهی دیگر به امامت برادر دیگر امام رضا (ع)، احمد بن موسی معتقد شدند.[۱]

۲. امام جواد (ع) و مأمون

چنانکه در بخش مربوط به امام رضا (ع) بیان شد، هنگامی که آن حضرت توسط مأمون به خراسان دعوت شد، امام رضا (ع) تنها به خراسان رفت و هیچ‌یک از اعضای خانواده‌اش را همراه خود نبرد. از این رو، امام جواد (ع) نیز در مدینه ماند.

هنگامی که مأمون پس از شهادت امام رضا (ع) از خراسان به بغداد رفت، اگر چه از طرف امام رضا (ع) خیالش راحت شده بود، اما چون می‌دانست شیعیان آن حضرت، فرزند ایشان امام جواد (ع) را به امامت می‌شناسند، از سوی ایشان احساس خطر می‌کرد. از سوی دیگر، مأمون متهم بود که امام رضا (ع) را به شهادت رسانده است و می‌بایست با امام جواد (ع) به گونه‌ای رفتار نماید تا بتواند خود را از موضع اتهام خارج نماید. از این رو، با نوشتن نامه‌ای همراه با اکرام و احترام، آن حضرت را به بغداد دعوت نمود تا هم از نزدیک ایشان را زیر نظر داشته و ارتباط شیعیان با ایشان را کنترل نماید و هم با خوشرفتاری با ایشان و حتی تزویج دخترش به آن حضرت، اتهام مذکور را از خود دور سازد.

از طرفی امام جواد (ع) نیز از این نیت پلید مأمون آگاه بود و خطرهای آن را پیش‌بینی می‌کرد؛ چرا که وقتی پس از دریافت نامهٔ مأمون قصد خروج از مدینه را داشت، با اظهار نگرانیِ یکی از نزدیکان مواجه شد که می‌گفت: من از این سفر نگرانم. آن حضرت ضمن آنکه سخن او را نفی نکرد، فرمود: این گمان تو در این سال واقع نخواهد شد،[۲] که با این حقیقت، تلویحاً به شهادت خود به دست عباسیان اشاره نموده‌اند.

به هر صورت، توقف امام جواد (ع) در بغداد چندان طول نکشید و پس از ازدواج با ام‌الفضل، به همراه او به مدینه بازگشتند و تا هنگام مرگ مأمون در آنجا بودند.

۱ـ ۲. ازدواج یا توطئه

یکی از موضوعهای مهمی که در دوران زندگی امام جواد (ع) مطرح می‌شود، ازدواج ایشان با ام‌الفضل دختر مأمون است که در تاریخ اسلام به گونه‌های مختلف مورد بررسی و اظهار

---

۱. مناقب آل أبی‌طالب (ع)، ج ۲، ص ۴۲۹.
۲. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۹۸.

نظر دانشمندان قرار گرفته است.

با آنکه دانشمند بزرگ شیعه، شیخ مفید، ازدواج امام جواد(ع) با ام‌الفضل را از روی علاقهٔ مأمون به آن حضرت و اعتقاد او به مراتب فضل ایشان می‌داند،[۱] اما بسیاری از تاریخ‌نگاران بر این باورند که این ازدواج، توطئه‌ای بود که مأمون برای رسیدن به مقاصد خود آن را ترتیب داد.[۲]

گذشته از زمان ازدواج یا نامزدی ام‌الفضل با امام جواد(ع) که برخی آن را هنگام انعقاد ولایت‌عهدی امام رضا(ع) می‌دانند[۳] و عده‌ای پس از شهادت امام رضا(ع) آن را مطرح کرده‌اند،[۴] چگونگی این ازدواج، به‌ویژه آزمایش علمی امام جواد(ع) با پرسشهای فقهی و علمی دشوار دانشمندان آن دوران، قابل تأمل و بررسی است.

برخی معتقدند هنگامی که مأمون خواست ام الفضل را به ازدواج امام جواد(ع) در آورد، عباسیان به او گفتند: آیا دختر و نور دیده‌ات را به کودکی می‌دهی که تفقّه و علم به دین خدا پیدا نکرده و حلال و حرام و واجبات و مستحبات آن را نمی‌شناسد؟ چه می‌شود اگر صبر کنی تا ادب بیاموزد و قرآن بخواند و حلال و حرام را بشناسد؟

مأمون گفت: او فقیه‌تر از شماست و به خدا و رسول او و سنّت و احکام دین و قرآن و آیات محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن و خاص و عام و تنزیل و تأویل از شما داناتر است. پس از او پرسش کنید: اگر همان‌طور که شما می‌گویید بود، سخن شما را می‌پذیرم. در نقل دیگری آمده است که مأمون به آنان گفت: وای بر شما! من از شما بهتر این جوان را می‌شناسم، تا آنکه گفت: اگر خواستید، او را آزمایش کنید تا آنچه دربارهٔ او گفتم، برایتان روشن شود.[۵]

برخی نیز بر این باورند که پس از آنکه مأمون تصمیم گرفت دخترش را به ازدواج امام جواد(ع) در آورد، مورد اعتراض عباسیان واقع شد. نگرانی آنها این بود که حکومت از دست بني‌عباس خارج شود و از راه امام جواد(ع) به بنی‌هاشم برسد و چون این ازدواج را گامی به سوی تحقق این کار می‌دیدند، با آن مخالف بودند و از این رو، امتحان آن حضرت را مطرح کردند.[۶]

---

۱. همان، ص ۲۸۱.
۲. عاملی، جعفر مرتضی، زندگانی سیاسی امام جواد(ع)، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۸۳ به بعد.
۳. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۴۴۱.
۴. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۳.
۵. زندگانی سیاسی امام جواد(ع)، ص ۸۴ و ۸۵.
۶. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۸۱.

در همین حال، برخی از پژوهشگران، موضوع آزمایش امام جواد(ع) را طراحی شخص مأمون دانسته‌اند و براین باورند که اگر مأمون موضوع امتحان امام را نزد عباسیان مطرح نمی‌کرد، آنان جرأت اینکه چنین پیشنهادی بکنند و از او بخواهند امام را بیازماید نداشتند، چنانکه سید جعفر مرتضی عاملی گوید:

مأمون مقام ائمه (ع) و منزلت ایشان را می‌شناخت و می‌دانست که حق با آنان است و نیز می‌دانست که ایشان داناترین، کامل‌ترین و با فضیلت‌ترین مردم روی زمین هستند. با این حال، برای خاموش کردن نور و نابود ساختن آثار و نشانه‌های آن، از هر راه و وسیله‌ای بهره می‌برد و چون می‌دید امام جواد (ع) خردسال است و احتمال می‌داد که نتوانسته باشد از پدرش ـ که جز مدتی ناچیز با او زندگی نکرد ـ علم و معرفت فرا گرفته باشد، یا دست‌کم گمان می‌کرد که او در سطحی نباشد که بتواند مسائل دقیق و مشکل علمی را بفهمد، می‌بایست به تجربه‌ای کوچک در این زمینه دست بزند و چنین هم شد؛ چرا که می‌بینیم خود او از عباسیان می‌خواهد که امام جواد (ع) را بیازمایند و در عین حال، خود را مطمئن به توانایی آن حضرت به پاسخ‌دادن به پرسشهای آنان نشان می‌دهد. مأمون با این تظاهر به اطمینان، علاوه بر اینکه عباسیان را تحریک می‌کرد و بر پا فشاری آنان در مورد ساقط نمودن امام و کوبیدن شخصیت او می‌افزود، خود را نیز از مسئولیت مستقیم چنین رویدادی با هر نتیجه و پی‌آمدی بر کنار ساخته، می‌توانست در صورتی که نتیجهٔ این آزمون ناخوشایند او باشد، فرصت و بهانه به دست آورده، به خط مشی خود که محاصرهٔ امام جواد (ع) و کنترل او بود، ادامه دهد تا اینکه برای وارد آوردن ضربهٔ نهایی بر آن حضرت، در شرایط مقتضی اقدام نماید.[1]

۲ ـ ۲. اهداف مأمون از این ازدواج

بر خلاف آنکه برخی تاریخ‌نگاران علاقهٔ مأمون به امام جواد (ع) راعامل ازدواج ام الفضل باآن حضرت مطرح کرده‌اند، با شناختی که تاریخ از مأمون به دست داده و با توجه به ویژگی‌های شخصی مأمون، اهداف دیگری نیز می‌توان برای این اقدام او ترسیم نمود که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

الف) تظاهر به دوست داشتن خاندان رسول خدا (ص): وی با این حرکت، ضمن آنکه خود را از اتهام دست داشتن در شهادت امام رضا (ع) تبرئه می‌نمود، با خوشرفتاری با امام

---

۱. زندگانی سیاسی امام جواد (ع)، ص ۸۴ ـ ۹۲ با کمی تغییر.

جواد(ع) و احترام و اکرام به ایشان، خود را از دوستداران اهل‌بیت‌پیامبر (ص) نشان می‌داد.

ب) در امان ماندن از قیام و شورش علویان: مأمون چون می‌دانست که پس از امام رضا(ع) فرزندش امام جواد(ع) کانون توجه شیعیان بوده و امامت شیعه را بر عهده خواهد داشت و از طرفی، اگر آن حضرت آزادی عمل داشته باشد و شیعیان نیز به آسانی بتوانند با ایشان ارتباط برقرار نمایند، احتمال شکل‌گیری قیام بر ضد حکومت عباسی تقویت خواهد شد، می‌خواست با این ترفند آن حضرت را در محدودیت قرار داده و با حضور دخترش در منزل ایشان، همواره آن حضرت را زیر نظر داشته و ارتباط ایشان را با دیگران، به‌ویژه شیعیان کنترل کند.

ج) مأنوس شدن امام جواد(ع) با زندگی درباری: مأمون با این کار می‌خواست به گمان باطل خود، امام جواد(ع) را به دربار حکومت نزدیک ساخته، ایشان را با زندگی پر زرق و برق و مرفّه دربار مأنوس نماید تا بتواند موقعیت ممتاز معنوی آن حضرت را زیر سؤال برده، ایشان را از چشم مردم و به‌ویژه شیعیان بیندازد؛ البته او هرگز به این هدف خود نرسید. با آنکه وی این حرکت خود را از هنگام ازدواج امام جواد(ع) با دخترش آغاز کرد و با اجیر کردن خواننده‌ای با تجربه، قصد داشت آن حضرت را به امور دنیوی متمایل نماید، اما با پاسخ قاطع آن حضرت مواجه شد.[۱]

از سوی دیگر، امام جواد(ع) به هر مناسبتی ناخرسندی خویش را از ارتباط با دربار مأمون اعلام می‌کرد، چنانکه در پاسخ حسین مکاری که ایشان را در بغداد در رفاه دید و گمان کرد که امام جواد(ع) با موقعیتی که پیدا کرده، دیگر به مدینه باز نخواهد گشت فرمود:

> ای حسین! نان جو و نمک خشن در حرم رسول خدا(ص)، برای من از آنچه در اینجا مشاهده می‌کنی، بهتر است.[۲]

د) تولّد کودکی از نسل پیامبر(ص) برای خاندان مأمون: برخی تاریخ‌نگاران می‌گویند که وقتی مأمون تصمیم بر این کار گرفت گفت:

دوست دارم در نتیجهٔ این ازدواج، جدّ کودکی از نسل رسول خدا(ص) و علی بن ابی‌طالب باشم.[۳]

روشن است که این جز نیرنگ و فریب نبود و البته به این مقصود نیز نرسید؛ چرا که

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۵.

۲. راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۴۴.

۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۴.

دخترش هیچ‌گاه فرزندی از امام جواد(ع) به دنیا نیاورد و فرزندان آن حضرت از همسران دیگر ایشان هستند.

به هر صورت، آنچه مسلّم است اینکه مأمون به هیچ‌یک از اهداف یاد شده نرسید و امام جواد(ع) چندی پس از ازدواج به مدینه بازگشت و در بغداد نماند و شیعیان نیز توانستند با امام جواد(ع) ارتباط داشته باشند و تمامی نقشه‌های مأمون نقش بر آب شد.

۳. فعالیتهای علمی و فرهنگی امام جواد(ع)

اگر چه عمر پر برکت امام جواد(ع) و نیز دوران امامت ایشان کوتاه بود، اما از همین دورهٔ کوتاه، میراث گرانبهایی در زمینه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی به یادگار مانده که می‌توان آن را به دو دستهٔ کلی مناظره‌ها و احادیث آن حضرت تقسیم نمود.

۱ـ ۳. مناظره‌ها

اگرچه مناظره‌های امام جواد(ع) با دانشمندان روزگار خویش اندک است، اما اهمیت بسیاری دارد؛ چراکه ضمن پاسخ برخی پرسشها، از ژرفای دانش امام جواد(ع) در آن سنین کم ـ حدود هشت سالگی ـ حکایت دارد. این مناظره‌ها بیشتر از سوی دو دسته ترتیب داده می‌شد: یکی شیعیان که با توجه به سنّ کم آن حضرت، می‌خواستند تا علم الهی امام را دریابند و به همین دلیل مجالس گفتگو برپا می‌کردند، و دیگری از سوی برخی حاکمان، به‌ویژه دو خلیفهٔ هم‌عصر ایشان، مأمون و معتصم عباسی.[۱] مهم‌ترین مناظره‌های آن حضرت که در تاریخ ثبت شده، عبارت‌اند از:

الف) مناظرهٔ نخست با یحیی بن اکثم قاضی القضات مأمون عباسی؛ این مناظره، همان مناظرهٔ معروفی است که به عنوان امتحان کردن امام جواد(ع) صورت گرفت و برخی تاریخ‌نگاران آن را در جریان ازدواج امام جواد(ع) با ام‌الفضل دختر مأمون مطرح کرده‌اند.[۲] یحیی بن اکثم از امام جواد(ع) دربارهٔ صید مُحرِم در حرم پرسشی کرد و آن حضرت ضمن طرح کردن شقوق مختلفی برای این پرسش، که باعث تعجب همگان و حتی طراح سؤال، یحیی بن اکثم شد، این پرسش را با همهٔ جزئیات و شکلهای مختلف آن بررسی کرد و

---

۱. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۲، ص ۱۲۰.
۲. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۸۱ ـ ۲۸۶.

موجب شگفتی همگان و باعث درماندگی یحیی بن اکثم گردید.[۱]

ب) مناظرهٔ دوم با یحیی بن اکثم؛ مناظرهٔ دیگری که بین امام جواد (ع) و یحیی بن اکثم انجام شد و بیشتر تاریخ‌نگاران آن را در ادامهٔ همان مجلس آورده‌اند، مربوط به پرسشی است که امام جواد (ع) دربارهٔ حلال و حرام شدن یک زن بر یک مرد در چند نوبت در طول یک شبانه روز مطرح نمودند. این پرسش نیز که شقوق مختلفی داشت، یحیی را از پاسخ به آن عاجز نمود و خود آن‌حضرت به این پرسش پاسخ داد و موجب شگفتی همگان شد.[۲]

ج) مناظرهٔ سوم با یحیی بن اکثم؛ این مناظره، مربوط به مجلسی است که با حضور یحیی بن اکثم و جمعیت بسیار صورت گرفت و یحیی در مورد برخی احادیثی که دربارهٔ فضایل خلفای نخستین مطرح است و جزء احادیث ساختگی به شمار می‌روند، از امام جواد (ع) پرسشهایی نمود که ایشان به خوبی به آنها پاسخ دادند.[۳]

۲ ـ ۳. احادیث

بخشی دیگر از فعالیتهای علمی امام جواد (ع)، مربوط به احادیثی است که در زمینه‌های مختلف فقهی، اعتقادی، اخلاقی و... از ایشان به یادگار مانده است. برخی تعداد این احادیث را در حدود ۲۵۰ مورد می‌دانند که از طریق ۱۲۰ راوی نقل شده و به ما رسیده است.[۴]

اگرچه این تعداد روایت اندک می‌نماید، اما اگر عوامل مختلفی چون محدودیتهای دوران امام جواد (ع) در ارتباط داشتن با شیعیان و کم بودن طول عمر ایشان را درنظر بگیریم، خواهیم دید که همین مقدار حدیث از ایشان، حجم قابل توجهی خواهد بود. ضمن آنکه این مقدار، روایاتی است که به دست ما رسیده و موجود است و به طور طبیعی به دلایلی که ذکر شد، قطعاً روایات دیگری نیز از سوی آن حضرت نقل شده، اما از میان رفته و به دست ما نرسیده است. افزون بر این، بسیاری از پرسشها و پاسخها از طریق نامه و به شکل مکتوب بین شیعیان و آن حضرت انجام شده‌اند که بسیاری از آنها نیز به دست ما نرسیده است.

---

۱. همان؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۵۲. ۲. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۷.

۳. طبرسی، أبومنصور أحمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۷۷ ـ ۴۸۰.

۴. این آمار براساس اطلاعاتی است که محقق محترم، جناب آقای عزیزالله عطاردی در مسند الامام الجواد (ع) گردآورده است.

۴. امام جواد (ع) و معتصم عباسی

معتصم عباسی، دومین خلیفهٔ معاصر امام جواد (ع) است که پس از مرگ برادرش مأمون به خلافت رسید. او که از همان ابتدا از حضور امام جواد (ع) به عنوان پیشوای شیعیان احساس خطر می‌کرد، خیلی زود واکنش نشان داد و از احوال ایشان پرسش نمود و چون دانست که در مدینه به سر می‌برد، نامه‌ای به عبدالملک زیات نوشت و از او خواست تا امام جواد (ع) و ام الفضل را به بغداد بیاورد و او نیز همین کار را انجام داد و هنگامی که آن حضرت وارد بغداد شد، معتصم با تحفه‌ها و هدایایی، با احترام بسیار از ایشان استقبال نمود.[1]

امام جواد (ع) به خوبی می‌دانست که در پس این احترامهای ظاهری، دشمنی نهفته است از همین رو، هنگام خروج از مدینه، فرزندش علی بن محمد امام هادی (ع) را به عنوان جانشین خویش تعیین کرد و نیز چون از عاقبت سفر خویش به بغداد و توطئه‌ای که برای ایشان تدارک دیده بودند آگاهی داشت، هنگامی که اسماعیل بن مهران از ایشان پرسید پس از شما چه کسی امامت را بر عهده خواهد داشت؟ بسیار گریست و سپس پاسخ داد: پس از من، امامت به عهدهٔ پسرم علی خواهد بود.[2]

معتصم وقتی دید امام جواد (ع) در بین شیعیان و حتی در برخی موارد در میان والیان حکومت موقعیت ممتازی پیدا کرده و ممکن است برای حاکمیت او خطرناک باشد، به حیله‌ای ناپسند دست زد و با دسیسه‌بازی، برخی از وزیران خود را طلبید و از آنها خواست تا به دروغ بنویسند و نزد معتصم گواهی دهند که امام جواد (ع) قصد خروج و شورش بر ضد حکومت داشته است. آنها نیز چنین کردند و معتصم موضوع را برای امام جواد (ع) مطرح کرد و گفت: تو قصد داشتی بر ضد من قیام کنی و آن حضرت سوگند یاد کرد که چنین قصدی نداشته است. معتصم شاهدان دروغین را احضار نمود و آنها نیز شهادت خود را تأیید کردند و امام که دید این حرکت توطئه‌ای بر ضد ایشان است، بر آنان نفرین کرد.[3]

معتصم دید باید از راه دیگری برای از میان برداشتن امام جواد (ع) اقدام نماید. از این رو، همان راه ناجوانمردانه پدرانش را در پیش گرفت و با استفاده از ام الفضل، ایشان را مسموم کرده، به شهادت رساند.[4]

---

۱. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۸۴.
۲. الإرشاد،...، ج ۲، ص ۲۹۸.
۳. الخرائج و الجرائح، ص ۲۳۷.
۴. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۸۰.

۵. شهادت امام جواد (ع)

شهادت امام جواد (ع) ـ مانند سایر امامان (ع) ـ در بین شیعیان شهرت دارد، اما فقط برخی از تاریخ‌نگاران شیعه و اهل‌سنت به شهادت ایشان اشاره کرده و بیشتر آنان دراین موضوع تردید یا آن را ردّ کرده‌اند.

فتال نیشابوری[۱] و ابن شهر آشوب[۲] به شهادت ایشان به وسیله سمّ تصریح کرده‌اند، اما شیخ مفید آن را مورد تردید دانسته است.[۳] با آنکه بیشتر تاریخ‌نگاران اهل‌سنت نیز به مسمومیت و شهادت آن حضرت اشاره‌ای نکرده‌اند، اما برخی از آنان بافعل «قیل»، این موضوع را از دیگران نقل کرده‌اند.[۴]

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام جواد (ع)، سیاست مأمون در مقابل آن حضرت و اقدامات او به منظور تظاهر به دوستی با شیعه و امامان مطرح گردید.

توطئهٔ ازدواج دختر مأمون با امام جواد (ع)، با اهدافی مشخص و شکست مأمون در این طرح، برگزاری مناظره‌های مختلف بین امام جواد (ع) و صاحبان اندیشه‌های انحرافی در آن زمان و شکست خوردن مأمون و نتایج معکوسی که از مناظره‌ها می‌گرفت و در نهایت، تهمت به آن حضرت مبنی بر شورش بر ضد حکومت و تصمیم بر شهادت ایشان، از مباحث دیگر این بخش به شمار می‌آید.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام جواد (ع) در دوران مأمون.
۲. اهداف مأمون در ازدواج دخترش با امام جواد (ع).
۳. محورهای فعالیتهای علمی و فرهنگی امام جواد (ع).
۴. موقعیت امام جواد (ع) در دوران معتصم.

---

۱. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین، ص ۲۴۳.
۲. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۳۷۹.
۳. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۹۵.
۴. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۵۵.

فصل سیزدهم

تشیع در دورهٔ امام هادی (ع)

۱. زندگی‌نامهٔ مختصر امام هادی (ع)

پیشوای دهم شیعیان، امام علی بن محمد الهادی (ع) در نیمه ماه ذی‌الحجه سال ۲۱۲ ق، در صَریا در نزدیکی مدینه به دنیا آمد و در ماه رجب سال ۲۵۴ ق، در سرّ من رأی (سامرّا) به شهادت رسید. ایشان پس از پدر بزرگوارش ۳۳ سال امامت را به عهده داشت.[۱]

نام مادر آن حضرت را سمانه،[۲] مدنب،[۳] حدیث و غزال[۴] گفته‌اند. لقبهای آن حضرت را نقی، هادی، امین، طیّب و... و کنیه‌اش را ابوالحسن ذکر کرده‌اند و به ایشان «ابوالحسن ثالث» می‌گویند.[۵]

امامت امام هادی (ع) پس از شهادت امام جواد (ع) و در حدود هشت سالگی آغاز شد.[۶] مشکل کم سنّ و سال بودن که در مورد امام جواد (ع)، مطرح بود دربارهٔ امام هادی (ع) نمود چندانی نداشت. از این رو، شیعیان امام جواد (ع)، به جز افرادی اندک که به امامت موسی بن محمد - پسر دیگر امام جواد (ع) - که به «مبرقع» شهرت داشت اعتقاد پیدا کردند، همگی امامت امام هادی (ع) را پذیرفتند و آن تعداد اندک نیز پس از چندی موسی بن محمد را رها کرده، به سوی امام هادی رفتند.[۷]

۱ـ۱. امام هادی (ع) در مدینه

امام هادی (ع) از آغاز امامت در مدینه حضور داشت و در این مدت، نقش بسیار مهمی در رهبری شیعیان ایفا کرد. آن حضرت نه تنها مراجعات مستقیم و پرسشهای شیعیان را در

---

۱. الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. همان.

۳. حسینی، محمد رضا، تاریخ أهل‌البیت (ع)، ص ۱۲۳.

۴. همان، ص ۱۲۴.

۵. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۰۱.

۶. این در حالی است که ولادت امام هادی (ع) را سال ۲۱۲ بدانیم، اما اگر سال ۲۱۴ را برگزینیم، ایشان هنگام امامت ۶ سال داشته‌اند.

۷. فرق الشیعة، ص ۹۱ - ۹۲.

مدینه پاسخ می‌داد، بلکه با تعیین وکلای خود در نقاط مختلف، ضمن پاسخگویی به پرسشهای شیعیان، امور مالی و دریافت وجوهات را نیز به انجام می‌رساند و از همین رو، از چنان موقعیت ممتازی برخوردار شده بود که حکومت عباسی از ناحیهٔ آن حضرت احساس خطر کرده و حضور ایشان را در مدینه بیش از این جایز ندانست و در صدد بر آمد تا ایشان را به مرکز حکومت منتقل نماید. اوج نفوذ و تأثیر حضور امام هادی (ع) را از نامهٔ یکی از کارگزاران عباسی می‌توان دریافت.

«بُریحه / تُرنجه» که متصدی امر نماز در مکه و مدینه بود، با نوشتن نامه‌ای کوتاه، اما بسیار گویا، تأثیر حضور امام هادی (ع) را به آگاهی متوکل رساند، او در نامه‌اش نوشت:

> اگر به حرمین (مکه و مدینه) نیاز داری، علی بن محمد را از این دو شهر بیرون ببر؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و عدهٔ بسیاری دعوتش را پذیرفته‌اند.[1]

نیز در گزارش دیگری، عبدالله بن محمد، متصدی نماز و امور نظامی مدینه، از آن حضرت نزد متوکل بدگویی کرد و در صدد برآمد نظر متوکل را درباره امام هادی (ع) تغییر دهد و اگر چه امام هادی (ع) از این موضوع آگاه شد و به وسیله نامه‌ای از خود دفاع کرد و متوکل را از واقعیت آگاه ساخت،[2] اما به هر صورت این‌گونه حرکات، باعث شد متوکل با نوشتن نامه‌ای،امام هادی (ع) را به سامرّا فرا خواند تا ایشان را از نزدیک کنترل کرده، زیر نظر داشته باشد.

متوکل در این نامه، به مقام و عظمت امام هادی (ع) اشاره کرد و رعایت حقوق آن حضرت را لازم دانست و به آگاهی ایشان رساند که عبدالله بن محمد، کارگزارش را به خاطر تهمت زدن به امام از مقامش عزل کرده و محمد بن فضل را به جای او گمارده است و از او نیز خواسته تا احترام امام را داشته باشد و به فرمان ایشان گوش بسپارد. وی سپس اظهار کرده بود که مشتاق دیدار امام و تجدید عهد با ایشان است و ضمن آنکه حضرت را از همهٔ افراد خانواده و نزدیکان خویش عزیزتر می‌داند، با نهایت احترام از ایشان درخواست می‌نماید که با هرکس و به هر شکل که مایل است، رهسپار سامرّا گردد.[3]

اما درخواست متوکل برای انتقال امام هادی و نامه او به گونه‌ای بود که هرکس آن را بخواند، در می‌یابد که هدف متوکل از انتقال امام، کنترل و نظارت بر آن حضرت است. از این رو، «یزداد»، پزشک نصرانی دربار عباسی، در گفتگویی با اسماعیل بن احمد کاتب می‌گوید:

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹.
۲. الإرشاد،...، ج ۲، ص ۳۰۹.
۳. همان، ص ۳۰۹ ـ ۳۱۰.

براساس آنچه شنیده‌ام، انگیزهٔ خلیفه از احضار علی بن محمد به سامرّا این بوده است که مبادا مردم، به‌ویژه افراد مشهور، به وی گرایش پیدا کنند وحکومت از دست بنی‌عباس خارج شود.[۱]

رفتار مردم مدینه نیز این مطلب را تأیید می‌کند. آنان پس از آنکه متوجه شدند یحیی بن هرثمة، مأمور حکومت عباسی به مدینه آمده و قصد دارد امام هادی (ع) را به سامرّا احضار نماید، به شدّت اظهار ناخشنودی کرده و خواستند مانع این کار شوند، اما یحیی سوگند یاد کرد که مأموریتی برای آسیب رساندن به امام ندارد و خطری آن حضرت را تهدید نخواهد کرد؛ البته او در حرکتی بسیار ناپسند، منزل امام را تفتیش کرد و چیزی جز قرآن و ادعیه نیافت،[۲] با این حال به مأموریت خود عمل کرد و امام هادی (ع) را به سامرّا برد.

۲ـ۱. امام هادی (ع) در سامرّا

متوکل از اولین ساعات ورود امام به سامرّا، با استقبالی اهانت‌آمیز بنا را بر ناسازگاری و آزار آن حضرت گذاشت. او در بدو ورود امام، نه تنها به استقبال ایشان نیامد، بلکه دستور داد ایشان را در محلی که مخصوص گداها بود و به «خان الصعالیک» شهرت داشت وارد کنند. متوکل سپس ایشان را به منزلی که برای آن حضرت درنظر گرفته بود انتقال داد[۳] و تمامی آمد و رفت و ارتباطهای امام را کنترل می‌کرد. از این رو، به محض آنکه شنید در منزل امام اسلحه و اموال مربوط به شیعیان وجود دارد، گروهی از نظامیان ترک را مأمور کرد تا شبانه به خانهٔ آن حضرت هجوم برند و پس از جستجوی آنجا، امام را دستگیر کرده، نزد متوکل بیاورند.

مأموران پس از انجام مأموریتشان، امام را نزد متوکل بردند و گزارش دادند خبری که به خلیفه رسیده واقعیت نداشته و امام نیز در حال قرائت قرآن بوده است. متوکل که به هدفش نرسیده بود، در حالی که ظرفی از شراب در دست داشت، با کمال وقاحت به آن حضرت تعارف کرد و پس از آنکه با مخالفت امام روبه‌رو شد، از ایشان خواست تا شعری بسراید. آن حضرت فرمود: من کمتر شعر می‌خوانم، اما او گفت باید بخوانی و امام به ناچار اشعاری بسیار زیبا خواندند که چنان در خلیفه و حاضران تأثیر گذاشت که همه را به گریه وادار کرد. متوکل پس از برهم زدن بزم شراب و دادن هدیه به امام، ایشان را به منزل بازگرداند.[۴]

هرچه زمان می‌گذشت، بر عظمت و محبوبیت امام هادی (ع) افزوده می‌شد و متوکل که

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.
۲. تذکرة الخواص، ص ۳۲۲.
۳. الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۱۱.
۴. مروج الذهب...، ج ۴، ص ۱۱ ـ ۱۲.

از هیچ‌یک از ترفندهایش سودی نبرده و تحقیر و زیر نظر داشتن آن حضرت نیز از موقعیت ممتاز امام نکاسته بود، تصمیم گرفت بر محدودیت ایشان افزوده و آن حضرت را در حبس قرار دهد؛ البته تاریخ و مقدار زندانی بودن امام دقیقاً بیان نشده، اما اصل زندانی شدن آن حضرت به تأیید گزارشهای تاریخی رسیده است.[۱]

متوکل که همچنان از رسیدن به هدف ناکام مانده بود، در میان نزدیکانش با خشم تمام اعلام کرد که در کار امام هادی (ع) در مانده شده و دچار شکست شده است.[۲] از این رو، به این مقدار فشار و محدودیت برای امام هادی (ع) اکتفا نکرد و حتی تصمیم گرفت ایشان را به قتل برساند و در این مورد نیز اقداماتی انجام داد، اما پیش از آنکه موفق شود، خود، به هلاکت رسید.[۳]

۲. فعالیتهای امام هادی (ع)

۱ـ ۲. فعالیتهای علمی ـ فرهنگی

یکی از مهم‌ترین ابعاد زندگانی امام هادی (ع) فعالیتهای علمی و فرهنگی آن حضرت بود که به شکلهای مختلف انجام می‌شد.

اگر چه اختناق حکومت بنی‌عباس در دوران امام هادی (ع) نیز ادامه داشت و آن حضرت از سوی حکومت زیر نظر بود و حتی مدتی از زندگانی ایشان در حبس سپری شد،[۴] اما هدایت و امامت شیعیان، هیچ‌گاه با وقفه مواجه نشد. ایشان از راه‌های مختلف، مانند مبارزه با فتنهٔ خلق قرآن، مبارزه با غالی‌گری و صوفی‌گری، مبارزه با فرقه‌ها و عقاید انحرافی در موضوع امامت مانند واقفیه، و نیز در قالب سخنان، نوشته‌ها، نامه‌ها و شرکت در مجالس مناظره و پاسخگویی به پرسشها و شبهات مطرح شده در آن روز، تربیت شاگردان و افراد شایسته و تعلیم زیارت امامان، به‌ویژه زیارت جامعه کبیره به فعالیت ادامه می‌داد که ما به اختصار به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

---

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۶۳؛ مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۰۷.
۲. الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۰۷.
۳. الخرائج و الجرائح، ص ۴۱۲؛ ابن طاووس حسنی، عبدالکریم، جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۲۷ ـ ۲۸.
۴. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۰۷.

الف) فتنهٔ خلق قرآن و تدبیر امام هادی (ع)

از مباحث رایج در زمان امام هادی (ع) موضوع «خلق قرآن» بود. عده‌ای اعتقاد داشتند که قرآن مخلوق خداوند و حادث است و منکر قدم آن بودند و گروهی دیگرمعتقد بودند که قرآن مخلوق نیست و قدیم است. این موضوع باعث درگیری بین گروه‌های مختلف شده بود و چون در برخی موارد حمایت حاکمان را نیز به دنبال داشت، رنگ سیاسی نیز به خود گرفت تا جایی که در زمان مأمون، اعتقاد به خلق قرآن، ملاک ابقا یا برکناری قاضیان و کارگزاران حکومت شده بود و مأمون فرمان داد هرکس منکر خلق قرآن است، از کار بر کنار شود. در زمان واثق نیز این موضوع به شدت دنبال شد و واثق برای آزادی اسیران مسلمان که در اختیار رومیان بودند، تنها فدیهٔ آن دسته از آنان را پرداخت که به خلق قرآن اعتقاد داشتند.[۱] همچنان که احمد بن حنبل، رئیس مذهب حنبلی به همین سبب تازیانه خورد[۲] و دانشمندان بسیاری به زندان رفتند.[۳] در این میان بهترین تدبیر، حرکت امام هادی (ع) بود که در پاسخ به پرسش برخی شیعیان در این‌باره، آنان را از ورود به این درگیری‌ها برحذر داشت و نوشت:

> خداوند ما و تو را از این فتنه حفظ کند. ... به نظر ما، جدال دربارهٔ قرآن بدعت است و پرسشگر و پاسخ دهنده در آن شریک‌اند. آفریننده‌ای جز خدا نیست و به جز او همه مخلوق‌اند قرآن نیز کلام خداست از پیش خود نامی بر آن قرار مده که از گمراهان خواهی بود.[۴]

امام هادی (ع) با این موضع‌گیری حکیمانه و صریح خویش، شیعیان را رهبری نموده، در این پاسخ، طرح مخلوق بودن قرآن و عدم آن را از اساس بدعت و غیر قابل اعتنا بر شمردند و با تأکید هرچه بیشتر، شیعیان را نیز از ورود به این مباحث و توجه به اعتقادات دیگران در این مورد برحذر داشتند.

ب) مبارزه با غالیان

مبارزه با موضوع «غلو و غالیان»، یکی دیگر از فعالیتهای علمی امام هادی (ع) است که در آن دوره به سرعت در حال انتشار بود.

غالیان کسانی بودند که بر مبنای یک برداشت و تصور نادرست از امام معصوم و امامت،

---

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۲.
۲. همان، ص ۴۷۲.
۳. همان، ص ۴۸۲.
۴. صدوق، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۲۴.

برای امام مقام خدایی قائل بودند و با معرفت درست امام انجام تکالیف دینی را لازم نمی‌دیدند و چون خود را نیز از شیعیان و دوستداران امام می‌شمردند، موجب ناخرسندی امام و شیعیان می‌شدند. از این رو، امام هادی (ع) موضع خویش را در قبال آنان روشن ساخت و نه تنها آنان را از گروه شیعه بیرون دانست، بلکه در نامه‌های مختلفی که در این‌باره از ایشان پرسش شد، غالیان را افرادی مشرک و کافر معرفی کرده، بیزاری خویش را از آنان به صورت آشکار اعلام نمود.[۱]

امام هادی (ع) در سرزنش و طرد غالیان چنان سرسختی نشان می‌داد که حتی برخی از سرکردگان آنان را مهدورالدم معرفی کرده، بهشت را برای قاتل آنها تضمین می‌کرد؛[۲] البته این موضوع زمانی شدت یافت که شیعیان دربارهٔ غالیان و برخی از سران آنها از امام هادی (ع) پرسشهایی کرده، نظر ایشان را جویا شدند. تعدادی از پاسخهای امام به این پرسشها در تاریخ ثبت شده است.[۳]

ج) مبارزه با صوفیگری

صوفی‌گری و پشمینه پوشی که معمولاً با زهد و کناره‌گیری از دنیا همراه است، به‌ویژه در شکل ریاکارانهٔ آن، از جریانهای انحرافی دیگری بود که به شدت مورد مخالفت امام هادی (ع) قرار گرفت.

این گروه که از دیرباز در جامعهٔ اسلامی شکل گرفته بودند، در زمان امام هادی (ع) نیز حضوری فعال داشتند و چون افکار و عقایدشان همراه با انحراف بود، امام هادی (ع) شیعیان را از نزدیک شدن و هم‌نشینی با آنان و ورود به جلسه‌هایشان به شدت برحذر داشت و بنابر نقلی که در تاریخ ثبت شده، آنان را هم‌نشینان شیطان و نابود کنندهٔ پایه‌های دین معرفی کرده، زهد نمایی آنان را تن‌پروری و شب‌زنده‌داری آنها را حربه‌ای برای شکار نعمتها می‌داند. آن حضرت پس از نکوهش آنان و بر شمردن ویژگی‌های مذموم دیگری از آنان، پیروان این گروه را نادانان دانسته و کسانی را که به آنها گرایش پیدا می‌کنند، احمق معرفی کردند[۴] و راه واقعی عرفان راستین را به یاران خود نشان دادند.

گذشته از موارد یاد شده، بخش عظیمی از معارف و علومی که از سوی امام هادی (ع) به

---

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۵۱۹، حدیث ۹۹۷. ۲. همان، حدیث ۱۰۰۶.
۳. همان ؛ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، کتاب الحدود، ابواب حد المحارب، باب ۷.
۴. خوانساری، محمد باقر، روضات الجنّات، ص ۱۳۴ ـ ۱۳۵.

ما رسیده، در قالب ادعیه، روایات، مناجات، و زیارتهاست که در رأس آنها «زیارت جامعه» قرار دارد. این زیارت، با مضامینی بس بلند و پر معنا، ارتباط امام و امت، و نیز ارتباط امام با جهان هستی را به شکلی زیبا ترسیم کرده و جایگاه امام معصوم را در مجموعهٔ جهان بازگو نموده است. زیارت جامعه از چنان اهمیتی برخوردار است که تعدادی از علما شرحهایی بر آن نگاشته‌اند.[۱]

د) تربیت شاگردان و افراد شایسته

یکی دیگر از زمینه‌های فعالیت علمی و فرهنگی امام هادی (ع)، پرورش شاگردان و افراد شایسته است. این افراد افزون بر راویانی هستند که سخنان و روایات امام هادی (ع) را نقل نموده‌اند. برخی از این افراد، همان کسانی هستند که وکالت آن حضرت را نیز به عهده داشته‌اند. برخی از این افراد برجسته عبارت‌اند از:

ـ **عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن (ع)**؛ مرقد وی در ری معروف است و زائران بسیاری دارد؛ از یاران امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) شمرده شده است.[۲]

ـ **حسن بن راشد**؛ او که بیشتر به کنیهٔ «ابوعلی» مشهور است، به عنوان وکیل امام هادی (ع) نیز معرفی شده و مورد تأیید ایشان قرار گرفته، و امام هادی (ع) براین باورند که وی به شهادت رسیده است.[۳]

ـ **ایوب بن نوح بن درّاج نخعی**؛ وی وکیل امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) بوده و از مرتبه‌ای والا نزد ایشان برخوردار بوده است. او را به امانت‌داری، تقوا، عبادت و مورد اعتماد بودن ستوده‌اند.[۴]

ـ **عثمان بن سعید عَمری**؛ وی که از یازده سالگی به خدمت امام هادی (ع) رسیده بود،[۵] از چنان جایگاهی برخوردار شد که بعداً به عنوان یکی از نایبان خاص امام زمان (ع) در دوران غیبت صغرا معرفی گردید.[۶]

---

۱. برای اطلاع از این شرحها ر.ک: آقا بزرگ تهرانی، محمدحسن، الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۰۵ ـ ۳۰۶.
۲. طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص ۴۱۷ و ۴۳۳.
۳. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ص ۲۱۲.
۴. رجال النجاشی، ص ۱۰۲.
۵. رجال الطوسی، ص ۴۲۰.
۶. دربارهٔ او در بخش نایبان خاص امام زمان (ع) بیشتر سخن گفته‌ایم.

بر شمردن همهٔ شاگردان امام هادی(ع) سخن را به درازا می‌کشاند و برای اطلاع بیشتر، باید به کتابهای رجال و تراجم مراجعه نمود. شیخ طوسی اسامی ۱۸۵ تن از یاران و شاگردان امام هادی(ع) را با عنوان اصحاب ابی الحسن الثالث علی بن محمد(ع) آورده است.[۱]

۲ـ ۲. فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی

امام هادی(ع) در طول دوران زندگی خویش، با شش تن ازحاکمان عباسی روبه‌رو بود که اگرچه هر کدام به شکلی عرصه را بر آن حضرت تنگ کرده و ایشان را زیر نظر داشتند، اما از این میان، دوران متوکل برای ایشان دوره‌ای بسیار سخت و استثنایی بوده است.

براساس آنچه ابوالفرج اصفهانی گفته است، متوکل دشمنی و بدرفتاری با علویان را به اوج رسانده بود تا حدی که هیچ‌یک از حاکمان عباسی در بد رفتاری با فرزندان ابوطالب با او قابل مقایسه نیستند[۲] و حتی برخی از حاکمان پیشین عباسی، چون مأمون، معتصم و واثق با آن همه بدرفتاری و جنایاتی که در مورد علویان داشتند، از نظر متوکل دوستان و علاقه‌مندان به امیرمؤمنان علی(ع) و فرزندان ایشان به شمار می‌آیند و شاید به همین سبب متوکل از آنان ناخرسند بود.[۳] دشمنی متوکل با علویان و به‌ویژه با حضرت علی(ع) چنان بود که حتی پسرش منتصر را به واکنش واداشت؛ چنانکه به مجالس تمسخرآمیز متوکل بر ضد حضرت علی(ع) معترض شد، ولی متوکل بدو اعتنا نکرد و با شعری ناسزا پاسخش داد که البته این خود زمینهٔ کشته شدن متوکل را فراهم ساخت.[۴]

به هر صورت، نقطهٔ اوج جنایت و بدرفتاری متوکل را باید در تخریب و شخم زدن حرم مطهر امام حسین(ع) و آب بستن به زمین آن دانست[۵] که در نوع خود جنایتی بی‌نظیر است. ضمن آنکه نشان دهندهٔ میزان نفوذ و نقش مهم امامان(ع) در هدایت و رهبری شیعیان نیز به شمار می‌آید که دشمنانشان نه تنها در زمان حیات ایشان آنها را مورد اذیت و آزار و حبس و قتل قرار می‌دهند، بلکه به مرقد شریف آنان نیز رحم نمی‌کنند و اگر قرار باشد مرقدشان مرکز توجه و وحدت شیعیان بوده، برای آنها الهام‌بخش باشد، آن را نیز نابود خواهند کرد؛ چنانکه حرم مطهر امام حسین(ع) اینچنین بود.[۶]

---

۱. رجال الطوسی، ص ۴۰۹ ـ ۴۲۷.
۲. مقاتل الطالبیّین، ص ۳۹۵.
۳. الکامل فی التاریخ، ج ۷، حوادث سال ۲۳۶.
۴. مقاتل الطالبیّین، ص ۳۹۵ ـ ۳۹۶.
۵. همان.
۶. البته در همان زمان، برخی زائران حرم مطهر امام حسین(ع) پس از تخریب آن، با قرار دادن نشانه‌هایی در

به هر حال امام هادی (ع) حدود پانزده سال از عمر شریفش را با چنین خلیفه‌ای گذراند. از این رو، با محدودیتهای زیادی نیز روبه‌رو بود و اینکه حاکمان پیش از متوکل، یعنی معتصم و واثق با حضور امام هادی (ع) در مدینه مخالفت نکرده‌اند، اما هنگامی که متوکل روی کار آمد، آن حضرت را از مدینه به سامرّا فرا خواند، می‌تواند دلیل خوبی بر دشواری کار امام هادی (ع) در دوران متوکل باشد. با این همه، امام هادی (ع) با تدبیری مناسب و موضع‌گیری‌های حکیمانهٔ خویش، با همهٔ ناملایمات و دشواری‌ها مبارزه نموده و شیعیان را به بهترین شکل ممکن رهبری و هدایت فرمود. برخی از مهم‌ترین ارکان فعالیتهای سیاسی اجتماعی آن حضرت را می‌توان در شکلهای ذیل مشاهده نمود:

الف) اثبات امامت و پیشوایی امام هادی (ع)

نخستین و مهم‌ترین رکن فعالیتهای امام هادی (ع)، اثبات امامت و شایستگی رهبری خویش بود که آن را به مناسبتهای مختلف به انجام رساند که از آن شمار می‌توان به استشهاد امام هادی (ع) به شعری از شاعران دربارهٔ برتری خاندان پیامبر (ص) ـ که خودش نیز از آن خاندان بود ـ در حضور متوکل اشاره کرد که او را به اعتراف واداشت.[1] یا در مناظره‌ای که برای محکوم کردن آن حضرت با ابن سکّیت ترتیب داده شد، پس از پرسش و پاسخ در موضوعهای مختلف، بحث به موضوع امام و امامت رسید که آن حضرت دربارهٔ شناخت امام معیاری مشخص کرده، با دلیل قرار دادن عقل برای شناخت امام، تلویحاً خود را امام زمان خویش معرفی نمودند، به طوری که برخی از حاضران مطلب را دریافتند و یحیی بن اکثم ابن سکّیت را مورد اعتراض قرار داده، گفت: ابن سکّیت را چه به مناظره! و البته خود یحیی بن اکثم نیز که از پیش پرسشهایی آماده کرده بود تا امام هادی (ع) را آزموده، ایشان را در پاسخ درمانده نماید، هنگامی که با پاسخهای محکم و منطقی امام روبه‌رو شد، خود چنان درمانده گردید که از ادامهٔ پرسش صرف‌نظر کرده، اعلام کرد که پرسشهایش را ادامه نخواهد داد؛ چون نتیجهٔ آن، آشکار شدن مراتب معلومات امام هادی (ع) و تقویت رافضه (شیعیان) خواهد بود.[2]

امام هادی (ع) از هر فرصتی برای اثبات امامت و حقانیت امامان (ع) استفاده می‌کرد.

اطراف مرقد شریف آن حضرت، محل آن را مشخص نمودند و پس از مرگ متوکل، با استفاده از همان نشانه‌ها، مرقد آن حضرت را به شکل اول بازگرداندند ر.ک: همان، ص ۳۹۶.

۱. مناقب آل أبی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۰۶.
۲. همان، ص ۴۰۳ - ۴۰۵.

ایشان جز آنکه به زیارت جدش امیرمؤمنان (ع) می‌رفت، درست در هنگامی که حرم مطهر امام حسین (ع) مورد تاخت و تاز و تخریب حاکمان عباسی قرار می‌گرفت، پناه بردن به مرقد امام حسین (ع) و دعای در آنجا را داروی بیماری معرفی نموده و خود نیز به آن عمل می‌کرد و حتی هنگامی که از این کار ایشان پرسش می‌شد پاسخ می‌داد:

> مکانهایی به خداوند اختصاص دارد که باید در آنهادعا کرد و خداوند نیز دعای آنجا را مستجاب می‌فرماید و حرم مطهر امام حسین (ع) از جملهٔ این مکانهاست.[۱]

بسیار روشن است که این‌گونه مبارزهٔ منفی امام، به چه میزان در تثبیت و تحکیم جایگاه امام و امامت شیعه تأثیر مثبت داشت.

ب) نامشروع دانستن حاکمیت بنی‌عباس

بخشی دیگر از فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی امام هادی (ع)، به دیدگاه ایشان دربارهٔ حاکمیت عباسیان مربوط می‌شود. آن حضرت با معرفی امامان شیعه به عنوان تنها کسانی که شایستگی جانشینی پیامبر (ص) را دارند، حاکمیت دیگران را مردود می‌دانست و از این رو، هرگونه همکاری با آنان را، مگر در موارد زور و اجبار یا همکاری به دلیل یافتن راه نفوذی برای اخلال در کار آنان، حرام می‌شمرد[۲] و از این راه، مشروعیت حکومت عباسی را زیر سؤال می‌برد.

ج) فراهم کردن زمینهٔ غیبت امام مهدی (ع)

فراهم کردن زمینهٔ غیبت امام مهدی (ع) نیز بخشی از فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی امام هادی (ع) را تشکیل می‌داد. آن حضرت چون از آیندهٔ امامت شیعیان آگاه بود و می‌دانست امام دوازدهم از دیده‌ها نهان خواهد شد، در صدد بر آمد تا شیعیان را به غیبت امام زمان (ع) آشنا نماید؛ البته امام هادی (ع) از حضرت ولی عصر (ع) نامی به میان نمی‌آورد و تنها زمانی که از ایشان دربارهٔ جانشینی و آیندهٔ امامت پرسش می‌شد، به شکل کلی این موضوع را مطرح می‌ساخت.[۳]

---

۱. قمی، ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۷۳. ۲. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

۳. برای آگاهی از سخنان امام هادی (ع) در این‌باره ر.ک: صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۹ ـ ۳۸۳.

د) سازمان ارتباطی وکالت

یکی دیگر از فعالیتهای امام هادی (ع) تعیین وکلا و نمایندگانی بود که در نقاط مختلف موظف بودند از سوی آن حضرت اقدام به جمع‌آوری وجوهات شرعی و خمس و زکات نموده، در صورت لزوم بین شیعیان و امام هادی (ع) ارتباط برقرار نمایند و نیز پاسخ امام به پرسشهای شیعیان را به آگاهی آنان برسانند.

این شکل ارتباط که در زمان خفقان و محدودیتهای حاکمان عباسی پایه‌گذاری شده بود، به‌ویژه در زمان متوکل کارایی بیشتری داشت؛ اگر چه پس از آن نیز تا زمان امام حسن عسکری (ع) و حتی پس از ایشان در زمان غیبت صغرا ادامه یافت.

از برخی نامه‌های امام هادی (ع) به وکیلانش بر می‌آید که هر وکیل در ناحیه و نقطهٔ مشخصی وکالت داشته است و می‌بایست در همان محدودهٔ خودش انجام وظیفه می‌کرده است؛ چنانکه آن حضرت در نامه‌ای به ایوب بن نوح تأکید کرده است وجوهاتی که از ناحیهٔ دیگران به وی می‌رسد، نپذیرد و حامل آن را به وکیل آن ناحیه رهنمون سازد.[۱]

این شبکه ارتباطی چنان اهمیت داشت که متوکل را به فکر کنترل و حتی نابودی آن انداخت و او نیز در این راه گامهای مؤثری برداشت و با تشکیل نیروهایی ویژه، به دستگیری، شکنجه، حبس و حتی شهادت برخی از وکلای امام در نقاط مختلف اقدام کرد،[۲] اما موفق نشد این شبکه گسترده را از میان بردارد.

۳. شهادت امام هادی (ع)

با آنکه برخی از دانشمندان شیعه به شهادت امام هادی (ع) اشاره نکرده و گویا رحلت ایشان را به شکل عادی قلمداد کرده‌اند،[۳] اما نظر مشهور شیعیان بر این است که آن حضرت در دوران معتز، خلیفهٔ عباسی مسموم شده و به شهادت رسیدند.[۴] البته دربارهٔ زمان و چگونگی شهادت آن حضرت، سخنان دیگری نیز وجود دارد.[۵]

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام هادی (ع)، موقعیت آن حضرت در مدینه و دور کردن

---

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۸۰۰ - ۸۰۱.
۲. همان، ص ۸۶۳ و ۸۶۶.
۳. الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۱۱.
۴. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۵۵.
۵. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ - ۱۱۷.

ایشان از این شهر و احضار به سامرا و برخورد نامناسب متوکل با ایشان مطرح شد.

مبارزهٔ فرهنگی امام هادی (ع)، از جمله مبارزه با فتنهٔ خلق قرآن که به حرکتی انحرافی و تفرقه‌انگیز بین فرقه‌های مختلف تبدیل شده بود، مبارزه با فرقه‌های انحرافی چون غالیان و صوفی‌گری، گسترش معارف ناب در قالب ادعیه، روایات و زیارتها و تربیت شاگردان و افراد شایسته‌ای که برخی از آنان به عنوان نایب خاص امام مهدی (ع) مطرح شدند، فراهم کردن زمینهٔ غیبت امام مهدی (ع) و گسترش سازمان ارتباطی وکالت، از اقداماتی بود که به حفظ و تقویت تشیع در این دوره انجامید.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام هادی (ع) در مدینه.
۲. علت انتقال امام هادی (ع) به سامرا.
۳. بررسی برخورد متوکل با امام هادی (ع) هنگام انتقال آن حضرت به سامرا.
۴. تبیین محور فعالیتهای علمی و فرهنگی امام هادی (ع).
۵. تبیین محور فعالیتهای سیاسی و اجتماعی امام هادی (ع).

فصل چهاردهم

تشیع در دورهٔ امام حسن عسکری (ع)

۱. زندگی‌نامهٔ مختصر امام عسکری (ع)

پیشوای یازدهم شیعیان، امام حسن بن علی العسکری (ع)، در ماه ربیع‌الاخر سال ۲۳۲ ق، در مدینه زاده شد و در روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ ق، در سرّ من رأی (سامرّا) رحلت کرد و در همان خانه‌ای که پدر بزرگوارش امام هادی (ع) در خاک آرمیده بود، به خاک سپرده شد.[۱] نام مادر ایشان را حدیث،[۲] سوسن،[۳] سمانه و اسماء گفته‌اند.[۴]

لقبهای آن حضرت را صامت، هادی، رفیق، زکی، سراج، شافی و العسکری آورده‌اند؛ آن حضرت، پدر بزرگوارش و امام جواد (ع) هر سه را به «ابن‌الرضا» می‌شناسند.[۵]

امامت امام حسن عسکری (ع) پس از شهادت امام هادی (ع) آغاز شد و حدود شش سال ادامه یافت.[۶] پس از شهادت امام هادی (ع)، گروهی از شیعیان آن حضرت به امامت پسر دیگر ایشان ـ که در زمان آن حضرت درگذشته بود ـ گرویدند. به گمان آنان، وی در حقیقت زنده بوده و او را مهدی قائم می‌دانستند،[۷] اما به جز این گروه و تعداد اندکی که به جعفر بن علی ـ پسر دیگر امام هادی (ع) که در بین شیعیان به جعفر کذّاب مشهور است ـ[۸] گرائیدند، سایر شیعیان امام هادی (ع) به امامت امام حسن عسکری (ع) اعتقاد پیدا کردند و امامت را با وصیت پدرشان امام هادی (ع) برای ایشان ثابت دانستند.[۹]

---

۱. الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۱۳.
۲. همان.
۳. إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۹۷.
۴. حسینی، محمدرضا، تاریخ أهل‌البیت (ع)، ص ۱۲۴.
۵. مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۱.
۶. الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۱۳.
۷. فرق الشیعة، ص ۹۴.
۸. همان، ص ۹۵ (پاورقی).
۹. همان، ص ۹۵.

۲. امام عسکری (ع) و حاکمان

امام حسن عسکری (ع) در دوران امامت خویش، با سه خلیفهٔ عباسی یعنی معتز، مهتدی و معتمد معاصر بود که هر یک به شکلی آن حضرت را مورد آزار و اذیت قرار دادند تا آنکه سرانجام ایشان در زمان معتمد عباسی به شهادت رسید.

معتز، که در سال ۲۵۲ ق، یعنی دو سال پیش از امامت امام حسن عسکری (ع) به خلافت رسیده بود،[۱] در سال آخر خلافتش که با امامت آن حضرت مقارن بود، نه تنها ایشان را آسوده نگذاشت و مورد آزار قرار داد، بلکه تصمیم بر کشتن ایشان نیز گرفت، اما مرگش فرا رسید و موفق به این کار نشد.[۲]

پس از مرگ معتز در سال ۲۵۵ ق، برادرش مهتدی به خلافت رسید.[۳] او نیز در مسیر ستم به هاشمیان و به‌ویژه امام حسن عسکری (ع) راه پیشینیان خود را دنبال و فرمان دستگیری و حبس امام را صادر کرد؛ البته خلافت مهتدی نیز خیلی زود به اتمام رسید و پس از یک سال، ترکان بر ضد وی شوریدند و او را به قتل رساندند.[۴]

پس از مرگ مهتدی در سال ۲۵۶ ق، معتمد به خلافت رسید. او که از دوران خلافت به نسبت طولانی برخوردار بود، در چهار سال ابتدای خلافتش ـ که با امام عسکری (ع) مواجه بود ـ محدودیت و فشار بر علویان و به‌ویژه امام عسکری (ع) را به نهایت رساند تا آنجا که باعث شهادت آن حضرت شد.[۵]

۳. فعالیتهای امام عسکری (ع)

۱ـ ۳. فعالیتهای علمی

فعالیتهای علمی امام عسکری (ع) را باید یکی از ارکان پیشوایی آن حضرت به شمار آورد و می‌توان آنها را به چهار دسته تقسیم نمود: رساله‌ها و نامه‌ها؛ سخنان و مواعظ؛ ردّ شبهات و مبارزه با عقاید انحرافی؛ تربیت شاگردان و افراد شایسته.

الف) رساله‌ها و نامه‌ها: رساله‌ها و نامه‌هایی چند از امام حسن عسکری (ع) در تاریخ ثبت شده است که آنها را برای شیعیان، برخی مناطق شیعه‌نشین، یا افراد عادی فرستاده‌اند و در آنها، ضمن اشاره به معارف دینی و لزوم انجام احکام الهی، بسیاری از مسائل لازم و ضروری

۱. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۰.
۲. ابن طاووس، رضی‌الدین علی، مهج الدعوات، ص ۳۴۳.
۳. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۵.
۴. الغیبة، ص ۱۳۴.
۵. مدارک مربوط به شهادت امام حسن عسکری (ع) را در «شهادت امام حسن عسکری (ع)» آورده‌ایم.

را یادآوری، یا بر انجام برخی کارها پافشاری کرده‌اند که برای نمونه، می‌توان از نامه‌های ایشان به علی بن حسین بابویه قمی (پدر شیخ صدوق)،[۱] نامه به اهل قم و آبه[۲] و نیز نامه به برخی از شیعیان یاد کرد.[۳]

ب) سخنان و مواعظ: بسیاری از حکمتها، علوم و معارف دینی از راه روایات، سخنان، سفارشها و موعظه‌های امام حسن عسکری (ع) برای شیعیان به یادگار مانده که می‌توان آنها را در کتابهای حدیثی شیعه چون کافی، تحف‌العقول و بحارالانوار به دست آورد.

ج) پاسخگویی به شبهات و مبارزه با عقاید انحرافی: بخشی از فعالیتهای علمی امام حسن عسکری (ع)، مربوط به مبارزهٔ ایشان با عقاید انحرافی از راه مناظره و غیر آن است که راهنمایی شاگرد اسحاق کندی برای پاسخ‌دادن به استادش دربارهٔ تناقض قرآن،[۴] رفع شک و تردید از عقاید برخی شیعیان دربارهٔ نماز باران، و مقابله با راهب نصرانی،[۵] از نمونه‌های آن است. همچنین آن حضرت در مقابل فرقه‌هایی چون صوفیه،[۶] واقفیه[۷] و مفوّضه[۸] با صراحت موضع گرفته، ضمن باطل و دروغگو دانستن آنان، شیعیان را از انحراف حفظ می‌نمودند.

۲ ـ ۳. فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی

امام حسن عسکری (ع) به همراه پدر بزرگوارش امام هادی (ع)، در کودکی به سامرا آمده بود و بیشتر عمر شریفش را در آنجا گذراند. از این‌رو، به‌ویژه پس از امام هادی (ع) بیشتر در کنترل و تحت نظر حکومت عباسی می‌زیست و این کنترل و نظارت، در دوران شش‌سالهٔ امامت ایشان چنان شدّت یافت که به زندانی شدن مکرر آن حضرت انجامید. مهم‌ترین دورهٔ سیاسی زندگانی امام عسکری (ع) نیز در این مقطع واقع شده است، اما با وجود چنین محدودیتهایی، آن حضرت فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی خود را بیشتر در قالب محافظت و حمایت از شیعیان انجام داده‌اند که برخی از نمونه‌های آن عبارت است از:

یک، مرحوم کلینی می‌گوید: امام حسن عسکری (ع) بیست روز پیش از مرگ معتز ـ

---

۱. روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۴. امام حسن عسکری (ع) در این نامه برای پدر شیخ صدوق دعا نموده و خداوند دعای ایشان را مستجاب و شیخ صدوق را به او عطا کرده است.

۲. مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۵.

۳. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۰.

۴. مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۴.

۵. همان، ج ۴، ص ۴۲۵.

۶. قمی، عباس بن محمدرضا، سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۷.

۷. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۲۶.

۸. الغیبة، ص ۱۴۸ ـ ۱۴۹.

خلیفه عباسی - نامه‌ای برای ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشت و از او خواست از خانه بیرون نیاید تا حادثه‌ای رخ دهد. همین که «بریحه»[۱] کشته شد، وی نامه‌ای به آن حضرت نوشت و کسب تکلیف کرد، اما امام دوباره به او نامه‌ای نوشت که این، حادثهٔ مورد نظر نبوده است و آن حادثه، واقعهٔ دیگری است، تا آنکه معتز از دنیا رفت.[۲]

این روایت نشان‌دهنده آن است که امام حسن عسکری (ع)، فعالیت اسحاق بن جعفر را تا زمانی که معتز زنده بوده، برای او خطرناک می‌دانسته و از این‌رو، او را از خارج شدن از منزل برحذر داشته است.

دو، در موردی دیگر، امام عسکری (ع) برای اینکه شیعیانش شناخته نشوند، به آنها دستور داد در روزی که ایشان می‌خواهد برای دیدار با معتمد عباسی از منزل خارج شود، به آن حضرت سلام نکرده و حتی با دست به ایشان اشاره نکنند؛ چراکه در امان نخواهند بود.[۳]

سه، از مصادیق توجه امام حسن عسکری (ع) به شیعیان این است که آن حضرت در سامرا، هر خانه‌ای از شیعیان راکه مصلحت می‌دید تعیین می‌کرد و به آنها دستور می‌داد پس از نماز عشاء در آنجا حضور یابند و مشکلات و مسائل شرعی خود را برای آن حضرت مطرح نمایند که به نمونه‌هایی از آن در تاریخ اشاره شده است.[۴]

چهار، گونه‌ای دیگر از فعالیتهای امام حسن عسکری (ع)، ارتباط با شیعیان از راه نامه‌نگاری بوده است که شیعیان در مسائل و موضوعهای مختلف برای ایشان نامه می‌نوشتند و پاسخ آن را دریافت می‌کردند؛ برای نمونه، می‌توان به پاسخ ایشان در پرسش از معنای مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ،[۵] معنای کلمه قرآنی «ولیجه»،[۶] طبقه‌بندی مردم[۷] و مانند آن اشاره کرد.

پنج، کمکهای مالی امام حسن عسکری (ع) به فقیران و برخی از شیعیان، بخشی دیگر از فعالیتهای اجتماعی آن حضرت را تشکیل می‌داد که افراد مختلفی بنابر نیازهایشان، از ایشان

---

۱. البته این نام در الإرشاد «تُرُنجه» آمده، اما در پاورقی آن توضیح داده شده که درست آن أترجه است و ظاهراً منظور، عبدالله بن محمد بن داوود هاشمی بن أترجه، از ندیمان متوکل بود که به دشمنی با حضرت علی (ع) نیز شهرت داشته است که به دست عیسی بن جعفر یا علی‌بن‌زید کشته شد (ر.ک: الإرشاد،...، ج۲، ص۳۲۵).

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۷۲.

۳. بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۶۹.

۴. به نقل از: طبسی، نجم‌الدین، حیاة الامام العسکری (ع)، ص ۲۵۰؛ عیون المعجزات، ص ۱۳۷.

۵. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۱۹.

۶. به نقل از: حیاة الامام العسکری (ع)، ص ۲۵۲؛ معادن الحکمة، ج ۲، ص ۲۶۱.

۷. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۱۲ - ۲۱۳.

یاری می‌خواستند و مورد لطف ایشان قرار می‌گرفتند. برخی موارد از کمکهای مالی ایشان عبارت‌اند از: کمک به یکی از علویان،[۱] کمک به عمرو بن ابی‌مسلم،[۲] کمک به ابویوسف شاعر[۳] و دیگران.

شش، یکی دیگر از فعالیتهای امام حسن عسکری (ع) این بود که از هر فرصتی برای آماده ساختن شیعیان برای پذیرش غیبت امام عصر (ع) و انجام وظایفشان در این دوره اقدام می‌کردند.

اگرچه اعلام غیبت امام دوازدهم از سوی رسول اکرم (ص) و همهٔ امامان (ع) صورت گرفته بود، اما این کار در زمان امام هادی (ع) و امام عسکری (ع)، به شیوه‌های گوناگون و به صورت مکرّر انجام شده است. برای نمونه، امام عسکری (ع) در روایتی امام دوازدهم را به احمد بن اسحاق معرفی کرده، آن حضرت را به وی نشان می‌دهد و بر شباهت ایشان با حضرت خضر و ذوالقرنین ـ از نظر طول عمر و غیبت طولانی ایشان ـ اشاره می‌کند.[۴]

ایشان در روایتی دیگر، ضمن تأکید بر غیبت امام عصر (ع) می‌فرماید: بدانید فرزندم غیبتی خواهد داشت که در آن مردم دچار تردید خواهند شد، مگر کسی که خداوند او را حفظ کند.[۵]

روایات یاد شده و روایات بسیار دیگری دربارهٔ غیبت امام دوازدهم، به جز روایات بسیاری است که دربارهٔ فضیلت انتظار فرج امام زمان (ع) وارد شده است.[۶]

۴. قیامها و شورشهای زمان امام عسکری (ع)

در زمان امام حسن عسکری (ع)، حرکتهای اعتراض‌آمیزی صورت می‌گرفت که برخی از آنها از سوی شیعیان بود. به این دلیل که این حرکتها جنبهٔ مثبت داشته‌اند، ما در اینجا از آنها با عنوان «قیام» یاد می‌کنیم و به اعتراضهایی که از ناحیهٔ غیر شیعیان بود، عنوان شورش می‌دهیم. مهم‌ترین شورش در این زمان، حرکت صاحب زنج است که به آن اشاره خواهیم کرد.

---

۱. همان، ص ۲۲۲.
۲. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۲.
۳. کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۲۲.
۴. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۸۴ ـ ۳۸۵.
۵. همان، ص ۴۰۹.
۶. برای نمونه ر.ک: همان، ص ۶۴۴ ـ ۶۴۷.

۱ ـ ۴. قیامهای علویان

شیعیان و علویان در دوران حکومت عباسیان روزگار بسیار سختی گذرانده و به شیوه‌های گوناگون مورد آزار قرار گرفته یا به زندان افتادند. افزون بر آن، آنها عباسیان را غاصب خلافت می‌دانستند و از این رو، از هر فرصتی برای قیام بر ضد آنان استفاده کرده، به‌رغم شکستهای پی‌درپی، تأثیر به‌سزایی در نمایاندن چهرهٔ واقعی عباسیان داشتند. ابوالفرج اصفهانی، بسیاری از این مجاهدتها را به خوبی ترسیم نموده است. پاره‌ای از این قیامها در زمان امام حسن عسکری (ع) صورت گرفته‌اند که به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌کنیم.

الف) قیام علی بن زید بن حسین

وی از نوادگان امام حسین (ع) بود و در زمان معتمد عباسی در سال ۲۵۶ ق، در کوفه قیام کرد. شاه بن میکال با سپاهی گران برای نبرد به سوی او رفت. علی بن زید سپاه خلیفه را در هم شکست اما شاه نجات یافت و بدین سبب معتمد عباسی، کیجور ترکی را به سوی او فرستاد تا او را به اطاعت وادارد، اما سرانجام پس از چندی تعقیب و گریز، علی بن زید کشته شد.[۱]

ب) قیام احمد بن محمد بن عبدالله

وی نیز در زمان معتمد عباسی در مصر، بین برقه و اسکندریه قیام کرد و با پیروان زیادی که یافت، ادعای خلافت نمود. احمد بن طولون کارگزار ترک خلیفه در آن دیار سپاهی به سوی او فرستاد تا یاران او را از اطرافش پراکنده ساختند و پس از مدتی او را به قتل رساندند.[۲]

ج) قیام علی بن زید و عیسی بن جعفر

این دو نیز که علوی[۳] و از تبار امام حسن (ع)[۴] بودند، در سال ۲۵۵ ق، در کوفه قیام کردند. معتز، سعید بن صالح، معروف به حاجب را با سپاهی عظیم به سوی آنها فرستاد و آن دو را سرکوب کرد.[۵]

---

۱. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۴۷۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۳۹ ـ ۲۴۰.

۲. مروج الذهب ...، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳. همان، ص ۹۴.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۱۶.

۵. مروج الذهب ...، ج ۴، ص ۹۴.

۲ـ۴. شورش صاحب زنج

یکی از شورشهای مهمی که در زمان امام حسن عسکری(ع) و در پایان خلافت معتز در سال ۲۵۵ ق، آغاز شد و تا دوران معتمد ادامه داشت، شورش صاحب زنج است.[۱] وی که قصد داشته خود را به علویان منسوب نماید، نه از نظر نسب خانوادگی از علویان به شمار می‌آید؛ چون عموم نسب‌شناسان بر این باورند که او از تیرهٔ عبدالقیس است،[۲] نه از نظر کردار به علویان نزدیک است[۳] و نه از نظر اعتقادات؛ چرا که او را دارای عقاید خوارج می‌دانند.[۴]

به هر صورت، او در محلی به نام «بئر نخل» که بین مدینة الفتح و کرخ بصره واقع شده، سر به شورش برداشت[۵] و با آنکه حکومت عباسی برای سرکوب او اقدام کرد، اما توانست مدت زیادی مقاومت کند، به طوری که کشمکشهای او با عباسیان، حدود پانزده‌سال طول کشید تا آنکه سرانجام در سال ۲۷۰ ق، کشته شد.[۶]

مطلب مهم در این‌باره، موضع‌گیری امام حسن عسکری(ع) در مورد صاحب زنج و شورش اوست که آن حضرت با صراحت نظر خویش را دربارهٔ او اعلام کرده، فرمود: صاحب زنج از ما اهل‌بیت نیست.[۷] با همین عبارت کوتاه، به آسانی می‌توان حقیقت حرکت صاحب زنج و سرانجام او را دانست.

۵. امام عسکری (ع) در زندان

چنانکه پیش از این گفتیم، محدودیتها و نظارت بر فعالیتهای امام حسن عسکری(ع) از سوی دستگاه حاکم عباسی، به زندانی شدن مکرر آن حضرت انجامید و مهم‌ترین دورهٔ سیاسی زندگانی امام عسکری(ع) را شکل داد. البته تعیین دفعات و نیز مدت زمان زندانی شدن امام دشوار است، اما از برخی نقلهای تاریخی می‌توان دفعات و تا حدودی مقدار زندانی شدن امام(ع) را به دست آورد. ظاهراً آن حضرت نخستین‌بار در زمان مهتدی به زندان افتاده

---

۱. ذهبی، محمد بن احمد، دول الاسلام، ص ۱۳۹ - ۱۴۹.
۲. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۴۱۰؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۸، ص ۲۶ و ۱۲۷.
۳. برای اطلاع از برخی اعمال او، ر.ک: مروج الذهب ...، ج ۴، ص ۱۰۸؛ ابن‌کثیر، البدایة والنهایه، ج ۱۱، ص ۲۸.
۴. مروج الذهب ...، ج ۴، ص ۱۰۸.
۵. همان.
۶. همان.
۷. مناقب آل ابی‌طالب(ع)، ج ۴، ص ۴۲۸.

است؛[1] چراکه بنابر نقلی، عباسیان به صالح بن وصیف که مسئولیت زندان امام عسکری (ع) را برعهده داشته است اعتراض کردند و او گفت:

> چه کنم من دو تن از بدترین مردان راکه می‌شناختم در زندان بر ابومحمد ـ امام حسن عسکری (ع) ـ گمارده‌ام، اما آن دو در عبادت و نماز و روزه به جای مهمی رسیده‌اند و....[2]

با توجه به اینکه صالح بن وصیف در سال ۲۵۶ ق، کشته شده است[3] و سال ۲۵۶ ق، دوران حکومت مهتدی عباسی بوده، پس آن حضرت در زمان وی به زندان افتاده است.

زندگانی امام حسن عسکری (ع) چنان نقشی در حرکت و رهبری شیعیان داشت که مهتدی عباسی به زندانی کردن آن حضرت بسنده نکرد و قصد کشتن آن حضرت را داشت، اما پیش از آنکه موفق به این کار شود، ترکان بر او شوریدند و او را کشته و معتمد را به جای او نشاندند.[4]

براساس نقل شیخ طوسی، ابوهاشم جعفری[5] زندانی شدن خود را به همراه امام حسن عسکری (ع) نقل و تصریح کرده که در زمان مهتدی بوده است[6] که اگر آن را به جز زندان صالح بن وصیف بدانیم، باید زندان دوم امام حسن عسکری (ع) باشد. همچنین علی بن اوتامش در زمان معتمد برای سومین‌بار امام حسن عسکری (ع) را به زندان افکند که شیخ مفید نیز آن را نقل کرده است. نیز علی بن جزین در دوران معتمد آن حضرت را برای بار چهارم به زندان انداخت.

با توجه به مطالب یاد شده و زندانهای مکرر امام حسن عسکری (ع)، باید بیشتر دوران امامت آن حضرت در زندان یا دست‌کم در وضعیتی دشوار سپری شده باشد، به‌ویژه آنکه حکومت عباسی از ولادت فرزند آن حضرت به عنوان آخرین حجت الهی مطالبی شنیده بود و شاید می‌خواست مانع ولادت او شود.

---

۱. البته روایتی در بحارالانوار، زندانی شدن آن حضرت را در زمان معتز نیز نقل کرده است، اما در همان روایت، زمان آن را سال ۲۵۸ می‌داند، در حالی که معتز به سال ۲۵۵ درگذشت؛ از این رو، نمی‌توان آن را پذیرفت. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۷۸.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۱۹.

۴. الغیبة، ص ۱۳۴.

۵. وی داوود بن القاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، معروف به ابوهاشم جعفری است. اهل بغداد بوده و نزد ائمه جایگاهی والا داشته است و از راویان مورد اعتماد به شمار می‌رود. پدرش از امام صادق (ع) روایت نقل کرده است. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۱۵۶؛ رجال علامه حلی، ص ۶۸.

۶. همان.

۶. شهادت امام عسکری (ع)

با آنکه برخی از عالمان شیعه چون شیخ مفید در شهادت امام عسکری (ع) اظهار تردید کرده و از اساس شهادت را جز برای برخی از امامان نپذیرفته‌اند، اما نظر مشهور شیعه بر آن است که آن حضرت به شهادت رسیده‌اند. این عده به جز آنکه قرائن و شواهدی همچون تصمیم به شهادت آن حضرت از سوی حاکمان عباسی،[1] مراقبت و کنترل ایشان از طرف حکومت، کوتاهی عمر آن حضرت، واکنش حکومت عباسی و فرستادن افراد مختلف به منزل امام در هنگام بیماری ایشان[2] و مواردی از این قبیل برای اثبات شهادت آن حضرت مطرح می‌نمایند، روایات متعددی نیز نقل نموده، شهادت آن حضرت را اثبات می‌کند.[3]

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام حسن عسکری (ع)، فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی آن حضرت در راه تقویت ارتباط شیعه با امام مهدی (ع) و زمینه‌سازی برای پذیرش امام غایب و معرفی و شناخت ایشان برای شیعیان خاص و رسیدگی امام حسن عسکری (ع) به وضعیت مالی برخی از شیعیان، مطرح گردید.

نیز به قیامها و شورشهای این دوره از سوی علویان یا غیر شیعیان، مانند صاحب زنج و تبعات این قیامها پرداخته شد.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام حسن عسکری (ع) در دورهٔ خلفای معاصر آن حضرت.
۲. بررسی محور فعالیتهای علمی امام حسن عسکری (ع).
۳. بررسی محور فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی امام حسن عسکری (ع).
۵. بررسی قیامهای علویان در دوران امام حسن عسکری (ع).
۶. نقد و بررسی شورش صاحب زنج.

---

۱. الغیبة، ص ۱۳۴. ۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۶۲.
۳. صدوق، محمد بن علی، الإعتقادات، ص ۹۹؛ الغیبة، ص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۳۵.

فصل پانزدهم

تشیع در دورهٔ غیبت صغرا

۱. زندگی‌نامهٔ مختصر امام مهدی (ع)

پیشوای دوازدهم شیعیان، حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری (ع) در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ ﻫ.[۱] در شهر سرّمن رأی (سامرا) به دنیا آمد.[۲] نام و کنیه آن حضرت، با نام و کنیهٔ رسول خدا (ص) یکی است. روایات بسیاری از رسول خدا (ص) وجود دارد که بر این موضوع تأکید کرده‌اند.[۳] البته نام ایشان را معمولاً با حروف جدا و به شکل «م ح م د» آورده‌اند[۴] و علت آن را نهی امامان (ع) از ذکر نام آن حضرت می‌دانند[۵] و از این‌رو، معمولاً از ایشان با لقب یاد می‌کنند. نام مادر آن حضرت بنابر مشهور نرجس است.[۶] نامهای دیگری نیز برای امام عصر (ع) آورده‌اند.[۷] مهدی، حجت، قائم، صاحب الزمان و خلف صالح[۸] از لقبهای امام عصر(ع) است، اما حضرت به لقب «مهدی» بیشتر شهرت دارد.

۲. امام مهدی (ع) در منابع

۱ـ ۲. امام مهدی (ع) در منابع شیعه

ولادت امام مهدی (ع) و امامت آن حضرت پس از امام حسن عسکری (ع)، از مسائل مسلّم و غیر قابل انکار در نظر عالمان شیعه است که آن را با تکیه بر روایات قطعی و صحیح در کتابها و نوشته‌های خود آورده‌اند و چون شمارش و ذکر تمام این نوشته‌ها در این نگارش لازم نیست، تنها به نمونه‌هایی از این منابع که از اهمیت بیشتری نیز برخوردارند، اشاره می‌کنیم.

---

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۸۰؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۳۹.
۲. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۸؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۳۴.
۳. الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۳۹؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۳۵؛ کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۶.
۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۸۰؛ کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۲.
۵. همان، ص ۳۹۳؛ همان، ص ۳۸۱ و ۶۴۸؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۷.
۶. الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۳۹.
۷. ر.ک: تاریخ أهل البیت (ع)، ص ۱۲۴.
۸. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۸.

الف) الکافی: اثر محمد بن یعقوب کلینی رازی، از بزرگ‌ترین عالمان شیعه در قرن سوم و چهارم، و درگذشته به سال ۳۲۹ق، است. دانشمندان بزرگ شیعه و اهل‌سنّت چون نجاشی،[۱] شیخ طوسی،[۲] ابن‌شهر آشوب،[۳] علامه حلی،[۴] ابن داوود،[۵] ابن اثیر و[۶] ابن حجر[۷] او را با الفاظ مختلفی ستوده‌اند. بخشهایی از کتاب الحجة ازجلد نخست اصول الکافی، به روایات مربوط به امام زمان (ع) اختصاص دارد.

ب) کمال الدین و تمام النعمة: اثر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، از مهم‌ترین دانشمندان شیعه در قرن چهارم و درگذشته به سال ۳۸۱ق، است. وی نیز از سوی دانشمندان یادشدهٔ شیعه مورد ستایش قرار گرفته است.[۸] بیشترین حجم کتاب وی، به روایات مربوط به امام زمان (ع) و غیبت آن حضرت مسائل مرتبط با آن اختصاص دارد و از مهم‌ترین منابع شیعی در این زمینه به شمار می‌آید.

ج) کتاب الغیبة: اثر محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی،[۹] از دانشمندان بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است. تاریخ درگذشت وی دقیقاً روشن نیست، گرچه علامه حلی محل وفات او را شام دانسته است.[۱۰] وی نیز از طرف برخی دانشمندان مورد تمجید قرار گرفته است.[۱۱] موضوع کتاب او بیشتر دربارهٔ امام، امامت، امامان شیعه (ع) و مسائل مربوط به ایشان است، اما بیش از نیمی از کتاب به غیبت امام زمان (ع) و موضوعات مرتبط با آن اختصاص دارد.

د) الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: اثر محمد بن محمد بن نعمان عکبری، معروف به شیخ مفید، از مهم‌ترین دانشمندان بزرگ قرن چهارم و درگذشته به سال ۴۱۳ق، است.[۱۲] وی نیز از سوی دانشمندان شیعه و اهل‌سنت به گونه‌های مختلف مورد ستایش قرار گرفته است.[۱۳] بخش پایانی کتاب ایشان، مربوط به امام زمان (ع) است. ایشان به جز این

---

۱. رجال نجاشی، ص ۳۷۷.
۲. الفهرست، ص ۱۳۵.
۳. معالم العلماء، ص ۹۹.
۴. رجال علامه، ص ۱۴۵.
۵. رجال ابن داوود، ص ۱۸۷.
۶. الکامل فی التاریخ، ج ۸، حوادث سال ۳۲۸.
۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۳۳ و ۴۹۰.
۸. رجال نجاشی، ص ۳۸۹؛ الفهرست، ص ۱۵۷؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء...، ص ۱۱۱؛ رجال علامه، ص ۱۴۷؛ رجال ابن داوود، ص ۱۷۹.
۹. همان، ص ۳۸۳.
۱۰. رجال علامه، ص ۱۶۲.
۱۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۸۳؛ رجال علامه، ص ۱۶۲.
۱۲. همان، ص ۴۰۲.
۱۳. برای نمونه ر.ک: همان، ص ۳۹۹؛ الفهرست، ص ۱۵۸؛ مرآة الجنان و عبرة الیقظان، ج ۳، ص ۲۲؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۱۶.

نوشته، رساله‌ها و نوشته‌های دیگری دربارهٔ امام زمان (ع) و موضوع غیبت دارد که با عنوان المسائل العشر فی الغیبة[1] و چند رساله نیز با عنوانهای رسالة فی الغیبة به چاپ رسیده است.[2] محتوای این رساله‌ها، بیشتر پرسش و پاسخهایی دربارهٔ غیبت امام زمان (ع) و مسائل مربوط به آن است.

ه) **کتاب الغیبة:** اثر محمد بن حسن طوسی، از مهم‌ترین دانشمندان شیعه در قرن پنجم و درگذشته به سال ۴۶۰ ق، است. وی را رئیس و شیخ طایفهٔ امامیه دانسته[3] و با الفاظ مختلفی ستوده‌اند.[4] کتاب وی نیز به غیبت امام زمان (ع) و مسائل مربوط به آن اختصاص دارد و از مهم‌ترین منابع شیعه در این زمینه است.

و) **منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر (ع):** نویسندهٔ آن، آیت‌الله لطف الله صافی گلپایگانی، از فقهای معاصر است. بیشتر روایات مربوط به امام زمان (ع) که از ناحیهٔ امامان (ع) رسیده، در این کتاب دسته‌بندی شده و در فصلهای مختلف، با ترتیب و عناوین مخصوص به خود و با اشاره به منابع روایات جمع‌آوری شده است.

۲ـ۲. امام مهدی (ع) در منابع اهل‌سنت

برخلاف دانشمندانی، چون ابن خلدون، که به برخی روایات مربوط به وجود مقدس امام زمان (ع) ایراد وارد ساخته،[5] بسیاری از دانشمندان اهل‌سنت، ضمن اشاره به نام و لقب آن حضرت، ولادت، نسب، صفات، ظهور، جایگاه و نقش ایشان را در ادامهٔ امامت پیشوایان شیعه مورد تأکید قرار داده‌اند.[6]

ذکر نام همه این افراد و نظرات آنان، سخن را به درازا می‌کشاند؛ از این‌رو، تنها به برخی منابع آنان که سخن یا روایاتی دربارهٔ امام زمان (ع) آورده و نیز به پاره‌ای از کتابها که اهل‌سنت دربارهٔ آن حضرت نوشته‌اند، اشاره می‌کنیم:

الف) **الکامل فی التاریخ:** این کتاب، نوشتهٔ علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد شیبانی، معروف به ابن‌اثیر جزری، درگذشته به سال ۶۳۰ ق، است. در این کتاب، به نام و ولادت امام

---

۱. رجال نجاشی، ص ۳۹۹. این نوشته در جلد سوم مصنفات شیخ مفید به چاپ رسیده است.
۲. ر.ک: مصنفات شیخ مفید، ج ۷.
۳. رجال علامه، ص ۱۴۸.
۴. رجال نجاشی، ص ۴۰۳؛ رجال علامه، ص ۱۴۸.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، مقدمة ابن‌خلدون، ص ۳۸۸.
۶. الکامل فی التاریخ، ج ۷، حوادث سال ۲۶۰؛ تذکرة الخواص، ص ۳۲۵؛ وفیات الأعیان...، ج ۴، ص ۱۷۶.

زمان(ع) و اینکه ایشان فرزند امام حسن عسکری(ع) است، اشاره شده است.[۱]

ب) مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول: این کتاب، نوشتهٔ ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد قرشی، درگذشته به سال ۶۵۲ق، است او بخش پایانی کتاب خود را به شرح حال امام زمان(ع) اختصاص داده، ضمن بیان نام، لقب، نسب و برخی ویژگی‌های آن حضرت، به ذکر برخی روایات دربارهٔ ایشان و غیبت و ظهور آن حضرت پرداخته است.

ج) تذکرة الخواص: این کتاب، نوشتهٔ شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاغلی بن عبدالله بغدادی، مشهور به سبط ابن‌الجوزی، درگذشته به سال ۶۵۴ق، است وی نیز فصلی از کتابش را به امام زمان(ع) اختصاص داده است. او ضمن بیان نام، لقب و نسب آن حضرت، به برخی روایات دربارهٔ ظهور ایشان اشاره کرده و استدلال شیعیان دربارهٔ طول عمر آن حضرت را آورده است.[۲]

د) وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان: این کتاب، نوشتهٔ ابو العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر بن خلّکان، درگذشته به سال ۶۸۱ق، است. وی نیز در کتاب خود، فصل کوتاهی با عنوان «ابوالقاسم المنتظر» دربارهٔ امام زمان(ع) آورده و ضمنِ اشاره به نام، لقب و نسب آن حضرت و انتساب اعتقاد به امامت ایشان به شیعه، به برخی اختلاف‌نظرها دربارهٔ غیبت آن حضرت، محل غیبت و زمان غیبت ایشان پرداخته است.[۳]

۳. تاریخ و علت غیبت امام زمان(ع)

پنج سال نخست عمر شریف امام زمان(ع)، با زندگانی امام حسن عسکری(ع) همراه بود و پس از شهادت ایشان در سال ۲۶۰ق، آن حضرت نیز از نظرها پنهان و دورهٔ غیبت وی آغاز شد. این دوره شامل دو بخش است: غیبت صغرا و غیبت کبرا. غیبت صغرا، از سال ۲۶۰ق تا ۳۲۹ق، به مدت ۶۹ سال ادامه داشته است. در این مدت، شیعیان بیشتر به وسیله نایبان خاص امام زمان(ع) با ایشان ارتباط داشته‌اند. پس از رحلت آخرین سفیر و نایب خاص آن حضرت در سال ۳۲۹ق، غیبت کبرا آغاز شده و تاکنون ادامه دارد.

شیعیان برای غیبت امام زمان(ع) علتهای مختلفی برشمرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

---

۱. همان.

۲. تذکرة الخواص، ص ۳۲۵.

۳. وفیات الأعیان...، ج ۴، ص ۱۷۶.

۱ـ ۳. حفظ جان امام زمان (ع)

ادامهٔ زندگی امام زمان (ع) و در امان بودن از ستم عباسیان، اصلی‌ترین علت غیبت آن حضرت به شمار آمده است.

ستمهای بی‌شماری که عباسیان بر خاندان پیامبر (ص)، به‌ویژه امامان معصوم روا داشتند، بر هیچ‌کس پوشیده نیست. از آزارهای روحی و روانی گرفته، تا دستگیری و حبسِ برخی از امامان (ع) که بدترین شکل آن در مورد امام موسی بن جعفر (ع) انجام شد. این ستم‌کاری‌ها باعث شد برای ادامهٔ هدایت انسانها و حفظ جان امام معصوم، زمینهٔ شهادت امام زمان (ع) از بین برود و از این راه، هدایت انسانها نیز امتداد یابد. ضمن آنکه روایات متعددی در دست است مبنی بر اینکه پیش از تولد آن حضرت، سخت‌گیری‌ها و مراقبتهای ویژه‌ای از سوی دستگاه حاکم صورت گرفت تا از تولد ایشان جلوگیری نمایند، اما چون چنین مقدر نبود، به فضل پروردگار آنها موفق به این کار نشدند.[۱]

بنابراین، پنهان شدن امام زمان (ع) از دیدگان مردم، بهترین تدبیر برای، حفظ جان آن حضرت بود که از سوی خداوند متعال صورت گرفت، چنانکه در روایات بسیاری این مطلب بیان شده است.[۲]

۲ـ ۳. آزمایش مردم

در روایات بسیاری، آزمایش مردم، علت غیبت امام عصر (ع) قلمداد شده است. البته در برخی از این روایات، خود غیبت به عنوان عامل آزمایش مطرح و در برخی دیگر، غیبت آن حضرت زمینه‌ساز آزمایش مردم معرفی شده است. مرحوم کلینی با اختصاص بخشی از کافی به این موضوع با عنوان «التمحیص والامتحان» برخی از این روایات را آورده است[۳] که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. امام صادق (ع) فرموده‌اند:

این امر (فرج امام عصر «ع») پیش نخواهد آمد، مگر پس از ناامیدی، و به خدا سوگند این کار رخ نخواهد داد، مگر آنکه شما از یکدیگر شناخته شوید و مورد آزمایش قرار گیرید تا آنکه سعادتمند به سعادت برسد و شقاوتمند به شقاوت.[۴]

---

۱. الغیبة، ص ۱۳۴.
۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۱.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۱.
۴. همان.

۲. امیرمؤمنان علی (ع) فرمودند:

به خدا سوگند من و این دو فرزندم [امام حسن (ع) و امام حسین (ع)] کشته خواهیم شد و خداوند در آخرالزمان، مردی از فرزندانم را به خون‌خواهی ما برمی‌انگیزد و او از دید مردم غایب خواهد شد، برای آنکه گمراهان جدا شوند تا آنجا که افراد نادان می‌گویند: خداوند با آل محمد کاری ندارد.[۱]

۳. امام کاظم (ع) فرمودند:

این غیبت، آزمایشی است از سوی خداوند که خدا با آن مردم را می آزماید.[۲]

۳ـ ۳. بیعت نکردن امام عصر (ع) با طاغوتهای زمان

در پاره‌ای از روایات، علت غیبت امام زمان (ع) این است که آن حضرت ناچار نشود با طاغوتهای زمان خود بیعت کند. به دیگر سخن، اگر آن حضرت حضور داشته باشد، باید با حاکم زمان خود ـ که در این روایات طاغوت خوانده شده ـ بیعت نماید و چون بیعت تعهدآور است، پس غیبت ایشان راهی است برای عدم تحقق بیعتشان با طاغوت و از این‌رو، آن حضرت در هنگام ظهور، از آزادی عمل بیشتری برخوردارند، بدون آنکه به کسی تعهدی داشته باشند. برخی از روایات یاد شده چنین می‌گویند:

۱. امام رضا (ع) می‌فرمایند:

برای آن حضرت غیبت واقع شد، تا هنگامی که با شمشیر قیام می‌کند، بیعت هیچ‌کس بر گردنش نباشد.[۳]

۲. حضرت ولی عصر (ع) در توقیعی برای اسحاق بن یعقوب، دربارهٔ علت غیبت چنین نوشته‌اند:

اما دربارهٔ علت غیبت، خداوند متعال می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی پرسش نکنید که اگر [پاسخ آن] بر شما آشکار شود، برایتان ناخوشایند است، همه پدران من (ع)، بیعت طاغوت زمان بر گردنشان بود، ولی من در حالی ظهور خواهم کرد که بیعت هیچ طاغوتی بر گردنم نباشد.[۴]

۴. برخی از روایات نیز بدون اشاره به علت غیبت امام عصر (ع)، غیبت را رازی از

---

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۱۴۱.
۲. الغیبة، ص ۲۰۴.
۳. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۰.
۴. الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۷۱.

رازهای خداوند برشمرده‌اند مانند:

۱. راوی می‌گوید امام صادق (ع) فرمودند:

او [امام عصر (ع)] غیبتی خواهد داشت که باید واقع شود و هر اهل باطلی در آن تردید خواهد کرد. پرسیدم: برای چه؟ فرمود: به دلیلی که ما نمی‌توانیم آن را بیان کنیم. پرسیدم: غیبت ایشان چه حکمتی دارد؟ فرمود: حکمت غیبت ایشان، همان حکمت غیبت حجتهای پیش از ایشان است. حکمت این غیبت آشکار نخواهد شد، مگر پس از ظهور ایشان، همچنان که حکمت کارهای خضر (ع) مانند سوراخ کردن کشتی، کشتن پسربچه و برپا داشتن دیوار پس از جدا شدن آن دو برای موسی (ع) آشکار شد.[۱]

۲. رسول خدا (ص) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

ای جابر! این [غیبت امام دوازدهم] از کارهای خداوند بوده و رازی از رازهای خداوند است که بر بندگانش مخفی می‌باشد.[۲]

۴. نایبان خاص امام زمان (ع)

در دوران غیبت صغرا، چهار تن از علمای شیعه و یاران برجستهٔ امام (ع)، نیابت آن حضرت را برعهده داشتند که به آنان نواب خاص، نواب اربعه یا سفرای امام زمان (ع) می‌گویند. آنها یکی پس از دیگری در میان مردم معرفی شدند و مردم موظف بودند در مسائل و مشکلاتی که برایشان پیش می‌آمد، به آنان مراجعه کنند. گویا این چهار تن سفارت عامه امام زمان (ع) را به عهده داشته‌اند،[۳] اما شیخ طوسی افراد دیگری را به عنوان وکلای امام نام برده که ظاهراً در اموری خاص وکالت داشتند.[۴]

به هر صورت، چهار تن نایبان خاص یاد شده به ترتیب زمان نیابتشان عبارت‌اند از:

۱ـ ۴. ابوعمرو، عثمان بن سعید عَمری[۵]

وی را نخست امام هادی (ع) و پس از ایشان امام عسکری (ع) به نیابت منصوب کردند. او در اصل از بنی‌اسد است، اما به سبب انتساب به جدّ مادری‌اش، او را «عَمری» گفته‌اند و چون از عسکر سرّمن رأی بوده، عسکری نیز خوانده شده است. وی به «سمّان» به معنای

---

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۲.
۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.
۳. اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۸.
۴. الغیبة، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۴.
۵. همان، ص ۲۱۴.

روغن‌فروش شهرت دارد؛ زیرا روغن‌فروشی را به عنوان پوششی بر کار وکالت قرار داده بود و شیعیان هرگاه می‌خواستند اموالی را به امام عسکری (ع) برسانند، آنها را برای عثمان بن سعید می‌فرستادند و او آنها را از روی تقیه در ظرف روغن قرار داده، آنها را برای آن حضرت می‌برد.[۱] امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) وی را مورد اعتماد و امانت‌دار دانسته‌اند.[۲] وی حتی به عنوان جانشین امام وکسی که باید امر و نهی او اطاعت شود، معرفی گردیده است.[۳] تاریخ دقیق وفات عثمان معلوم نیست، اما قبر او در غرب مدینة‌السلام بغداد، در خیابان میدان در ابتدای محلی معروف به «درب جبلة» واقع شده و شیخ طوسی از زیارت آن خبر داده و گفته است که اهل آن محل، به زیارت مرقد او تبرک می‌جستند.[۴]

۲ ـ ۴. ابوجعفر، محمد بن عثمان بن سعید عَمری

وی دومین نایب خاص امام زمان (ع) است که پس از رحلت پدرش، به تصریح امام عسکری (ع) و نیز پدرش عثمان، به جای او به عنوان سفیر امام زمان (ع) قرار داده شد.[۵] امام زمان (ع) در توقیعی که پس از رحلت پدرش عثمان برای او فرستاد، پس از تسلیت وی، ضمن تعریف و تمجید از او و پدرش، وی را به جای پدرش منصوب فرموده و در حق او دعای بسیار نمودند.[۶]

شیخ طوسی روایات مختلفی در تأیید عدالت، اعتماد و امانت‌داری محمد بن عثمان از طرف امام و شیعیان آورده است. همچنین تألیفاتی در زمینهٔ فقه برای او بر شمرده که آنها را با استفاده از محضر امام حسن عسکری (ع) و امام زمان (ع) نگاشته است.[۷]

او بنابر روایتی، در آخر جمادی‌الاولی سال ۳۰۵ ق رحلت کرد و در کنار مادرش در خیابان باب الکوفة بغداد به خاک سپرده شد.[۸]

۳ ـ ۴. ابوالقاسم، حسین بن روح

وی سومین نایب خاص امام زمان (ع) است که به دستور آن حضرت، پس از رحلت محمد

---

۱. الغیبه، ص ۲۱۵.
۲. همان.
۳. همان، ص ۲۱۷.
۴. همان.
۵. همان، ص ۲۱۸.
۶. همان، ص ۲۲۰.
۷. همان، ص ۲۱۹ ـ ۲۲۱.
۸. همان، ص ۲۲۳.

بن عثمان معرفی شده است.[۱] برخلاف سایر نایبان خاص، حسین بن روح در زمان حیات محمد بن عثمان نیز با ارجاع برخی امور از ناحیه محمد بن عثمان به وی، مورد مراجعهٔ شیعیان قرار داشت.[۲]

حسین بن روح در روایات مختلف به عدالت، امانت‌داری و اعتماد معرفی شده[۳] و او را عاقل‌ترین مردم از نظر مخالف و موافق دانسته‌اند.[۴] حسین بن روح چنان بوده است که اهل‌سنت نیز او را بزرگ می‌داشتند.[۵] از وی روایات بسیاری نقل شده که شیخ طوسی به برخی از آنها اشاره نموده است.[۶] حسین بن روح در شعبان سال ۳۲۶ق، وفات یافت.

۴ـ ۴. ابوالحسن، علی بن محمد سمری

وی چهارمین و آخرین نایب خاص امام زمان(ع) بود که به دستور آن حضرت و به وصیت حسین بن روح به سفارت منصوب شد.[۷] او پس از سه سال از نیابت خود، توقیعی از حضرت ولی عصر(ع) دریافت کرد که در آن ضمن اطلاع از زمان وفاتش، دستور یافت که پس از خود کسی را به عنوان جانشین معرفی ننماید و در حقیقت غیبت کبرای امام زمان(ع) پس از وفات وی آغاز خواهد شد.[۸] علی بن محمد در سال ۳۲۹ق، وفات یافت. پس از وی دیگر نایبی تعیین نشد و غیبت کبرا آغاز شد.

۵. وظایف نایبان خاص امام زمان (ع)

نایبان خاص امام زمان(ع) در زمان غیبت ایشان وظایفی برعهده داشتند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱ـ ۵. زدودن شک و تردید در مورد امام زمان(ع) و اثبات وجود آن حضرت

نخستین و مهم‌ترین وظیفهٔ سفیران امام زمان(ع)، از میان بردن شک و تردید در وجود آن حضرت(ع) و اثبات وجود ایشان از راه‌های مختلف، به‌ویژه از راه دریافت توقیعات آن حضرت و عرضهٔ آنها به شیعیان و دریافت پاسخ پرسشهای آنان از امام زمان(ع) بود.

---

۱. الغیبة.
۲. همان، ص ۲۲۴ ـ ۲۲۶.
۳. همان، ص ۲۲۴ ـ ۲۲۷.
۴. همان، ص ۲۳۶.
۵. همان، ص ۲۳۷.
۶. همان، ص ۲۳۸.
۷. همان، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.
۸. همان، ص ۲۴۳.

شیخ طوسی و شیخ صدوق بسیاری از توقیعات و نیز پاسخهای امام زمان(ع) به پرسشهای شیعیان را آورده‌اند.[۱]

یکی از مهم‌ترین توقیعات آن حضرت که در آن، ضمن پاسخ به برخی پرسشهای فقهی و اعتقادی شیعیان، بر خط سیر امامت و هدایت انسان و راه‌های بهره‌مند شدن مردم از پیشوایی امام زمان(ع) تأکید شده، توقیعی است که توسط محمد بن عثمان عمری رسیده است.[۲]

۲ ـ ۵. پنهان داشتن نام و مکان امام زمان (ع)

پنهان داشتن نام امام زمان(ع) که در برخی روایات نیز به آن دستور داده شده،[۳] به معنای بی‌اطلاع بودن یا اظهار ناآگاهی از نام آن حضرت نیست، بلکه به معنای عدم ذکر نام آن حضرت، آن هم نامی که با نام رسول خدا(ص) یکی است، مطرح شده است، نه نامهای دیگر آن حضرت یا القاب و کنیهٔ ایشان. از این‌رو، برخی منابع نام ایشان را حتی در نوشتار نیز با حروف جدا به شکل «م ح م د» آورده‌اند[۴] و نایبان خاص نیز طبق نقل برخی روایات، مانند دیگران موظف بودند از ذکر آن حضرت با نام ایشان خودداری کنند[۵] و چنانکه توصیه شده، برای یاد کردن از آن حضرت، از القاب ایشان یا از عبارت **الحجة من آل محمد (ص)** استفاده نمایند.[۶] البته به نظر می‌رسد ممنوعیت نام بردن از آن حضرت، جنبهٔ سیاسی داشته و بیشتر به دوران غیبت صغرا اختصاص داشته است، اما اینکه امروزه نیز شیعیان مشمول این حکم باشند، جای تردید و تأمل دارد. در اثبات و ردّ این نظریه، کتابهایی نیز نوشته شده که ما از بحث بیشتر دربارهٔ آن خودداری می‌کنیم.[۷] پنهان داشتن مکان امام زمان(ع) نیز از وظایف نایبان خاص آن حضرت شمرده شده، در روایات متعددی بر آن تأکید گردید. فلسفه و حکمت این کار نیز روشن است؛ چراکه اختناق، فشار و خطرهایی که امامان(ع) را تهدید می‌کرد، همچنان ادامه داشته و دارد و آشکار شدن محل زندگی امام زمان(ع)، نخستین گام در راه از میان برداشتن آن حضرت و قطع شدن مسیر هدایت انسانها خواهد بود و این نیز با

---

۱. ر.ک: کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۲ ـ ۵۲۲؛ الغیبة، ص ۱۷۲ ـ ۱۹۹.
۲. همان، ص ۱۷۶ ـ ۱۷۸.
۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۳؛ کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۳۸۱ و ۶۴۸.
۴. همان، ص ۵۸۰؛ همان، ص ۲۵۲.
۵. الغیبة، ص ۲۲۲.
۶. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۳.
۷. همان، ص ۳۹۴؛ الغیبة، ص ۲۲۲.

فلسفهٔ غیبت آن حضرت که بیشتر حفظ جان امام مطرح شده ـ چنانکه پیش از این گفتیم ـ در تضادّ کامل است.

۳ـ ۵. سازماندهی و رسیدگی به امور وکلا

یکی دیگر از وظایف نایبان خاص امام زمان (ع)، رسیدگی به امور وکیلان امام و سازماندهی آنان بود. از آنجا که سازمان وکالت در زمان امامان پیشین و بنابر روایاتی در زمان امام صادق (ع) تأسیس شده بود، هرچه شیعیان به دوران غیبت امام عصر (ع) نزدیک‌تر می‌شدند، بر دامنهٔ این سازمان و تعداد وکیلان نیز افزوده می‌شد تا آنکه در زمان امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) و به‌ویژه در زمان غیبت امام عصر (ع)، تعداد زیادی از وکیلان آن حضرت در شهرهای مختلف بودند و در اموری که وکالت داشتند، انجام وظیفه می‌نمودند. این سازمان گستردهٔ وکالت، بایستی زیر نظر نایبان خاص امام عصر (ع) فعالیت می‌کردند که این کار نیز در زمان هر یک از نایبان خاص به خوبی انجام می‌شد.

دربارهٔ وکیلان امامان (ع) این نکته مهم است که آنان در شرایط یکسانی نبوده و وظایف یکسانی نیز به عهده نداشته‌اند، بلکه محدودهٔ اختیارات و شیوهٔ عملکردشان متفاوت بوده است.

امامان (ع) در مورد سازمان وکالت به چند نکته توجه داشتند، از جمله:

الف) پاسخ به پرسشهای وکلا و راهنمایی آنان؛ در برخی موارد، پرسشهایی برای وکیلان پیش می‌آمد که امام به آنان پاسخ می‌داد. پاسخ امام هادی (ع) به پرسش ابوعلی بن راشد دربارهٔ مصرف پولی که ادعا می‌شد متعلق به امام جواد (ع) بوده است، پاسخ امام جواد (ع) به علی بن مهزیار دربارهٔ موارد وجوب خمس و بخششهایی که مخصوص سال ۲۲۰ بوده است، نامهٔ امام مهدی (ع) به وکیلان در زمان غیبت صغرا و دستور به عدم پذیرش پول از افراد برای آنکه دسترسی حکومت عباسی به آن حضرت آسان نباشد و مواردی دیگر را می‌توان از این شمار دانست.

ب) حمایت از وکلا؛ امامان (ع) ضمن آنکه اطمینان خود را به وکیلان به آنان ابلاغ کرده، بر وکالتشان تأکید می‌کردند، در صورت لزوم از آنان حمایت نیز به عمل می‌آورند. در این‌باره می‌توان به حمایت امام مهدی از محمد بن عثمان عَمری، تأیید ابراهیم بن محمد از سوی امام هادی (ع) و مواردی دیگر اشاره کرد.

ج) رسیدگی به امور وکلا: چنانکه پیش از این گفتیم، امامان(ع) بر کارهای وکیلان خود نظارت داشتند و چنانچه از آنان خلافی می‌دیدند، آنان را مورد بازخواست قرار داده، در صورت لزوم برکنار می‌کردند.

در این زمینه، به این نکته نیز باید توجه داشت که هریک از وکیلان، لزوماً وکیل یک امام نبوده‌اند، بلکه برخی از آنان، در زمان چند تن از امامان(ع) می‌زیسته‌اند و وکیل دو یا سه امام بوده‌اند. در این‌باره می‌توان از علی بن مهزیار وکیل امام جواد(ع) و امام هادی(ع)، یا محمد بن عثمان بن سعید وکیل امام عسکری(ع) و امام مهدی(ع) و نیز از عثمان بن سعید عَمری و داوود بن قاسم، وکیلان امام دهم تا امام دوازدهم نام برد.

۶. غیبت کبرا و نایبان عام امام دوازدهم (ع)

پس از سپری شدن دورهٔ غیبت صغرا و رحلت آخرین نایب خاص امام عصر(ع)، تشیع در مرحلهٔ جدیدی قرار گرفت که بایستی بدون امکان ارتباط مستقیم با امام عصر(ع) و نیز بدون حضور نایب خاص آن حضرت، به راه خود ادامه دهد که در این مرحله عالمان، راویان حدیث و فقیهان که دارای شرایط لازم باشند،[1] به عنوان نایبان عام امام عصر(ع) معرفی شدند و از این پس، وظیفهٔ رهبری شیعیان را برعهده گرفتند. این ساختار که در زمانهای بعد و به‌ویژه امروزه به عنوان رهبری ولایت فقیه شناخته شده است، از کارآمدترین شیوه‌های رهبری دینی به شمار می‌رود.

برای اثبات ولایت فقیه و بیان شرایط آن، مباحث گسترده‌ای در کتابهای فقهی شیعه مطرح و کتابهای بسیاری در این‌باره نوشته شده است که در اینجا مجال بیان آنها نیست. از این‌رو، ما فقط به طرح دو دلیل در اثبات مرجعیت فقیهان در دوران غیبت کبرا بسنده می‌کنیم:

۱. روایت مقبولهٔ عمر بن حنظله، بیانگر آن است که وی از امام صادق(ع) دربارهٔ نزاع دو نفر از شیعیان که برای حل نزاعشان سلطان یا قاضیان منصوب سلطان را قاضی خود قرار داده‌اند، پرسش می‌کند که آیا جایز است و ایشان می‌فرماید:

---

۱. این شرایط در کتابهایی که در زمینهٔ رهبری نگاشته شده، گردآوری شده است و ما در اینجا فقط به یک مورد از این روایات اشاره می‌کنیم: امام صادق(ع) در روایت مفصلی شرایط فقیهی را که بتوان از او تقلید کرد، چهار چیز می‌داند: ۱. خویشتن‌داری؛ ۲. نگهداری از دین؛ ۳. مخالفت با هوای نفس؛ ۴. اطاعت از امر خداوند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

هرکس در ادعای حق یا باطل به آنان مراجعه کند، به طاغوت مراجعه کرده است و اگر حکم به نفع او صادر شود و حقش را بگیرد ـ حتی اگر حق با او باشد ـ، چون با قضاوت طاغوت گرفته است و آن [قضاوت طاغوت] چیزی است که خداوند دستور داده به آن کفر ورزیده شود، و فرموده: آنها می‌خواهند داوری را به طاغوت واگذارند، در حالی که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند.

عمر بن حنظله می‌گوید: پرسیدم پس آن دو چه کنند؟ آن حضرت فرمود:

نزد فردی از شما [شیعیان] بروند که سخنان ما را نقل کند و در حلال و حرام ما به دقت بنگرد و احکام ما را بشناسد و باید به هر حکمی که او کرد، راضی باشند؛ چرا که من او را حاکم بر شما قرار دادم و اگر او طبق حکم ما داوری کرد و کسی آن را نپذیرفت، حکم خدا را سبک شمرده و ما راکنار زده است و کسی که ما راکنار زند، خدا راکنار زده است و این کار مانند شرک به خداوند است.[1]

در این روایت به خوبی بیان شده که فقط کسانی می‌توانند بین مردم داوری کرده، سخنشان مورد پذیرش دیگران قرار گیرد، که احکام حلال و حرام را به خوبی بشناسند و اگر کسی این شرط را داشت، حکم و سخنش به منزلهٔ سخن و حکم امام صادق (ع) و در نهایت، حکم خداوند است.

۲. روایت دیگری نیز وجود دارد که ظاهراً توقیع و نوشته‌ای است از ناحیهٔ حضرت ولی عصر (ع) که به نایب خاص خود، محمد بن عثمان عَمری رسیده و آن حضرت در مورد حوادث و اتفاقاتی که ممکن است در زمان غیبت امام زمان (ع) رخ دهد، ضمن ارجاع مردم به راویان حدیث امامان (ع)، آنان را بر مردم حجت قرار داده، همچنان که خود نیز حجت خداوند بر آنان است.[2]

از روایات یاد شده و روایات دیگر، چنین برمی‌آید که در زمان غیبت کبرا، فقیهان و عالمانی که شرطهای تعیین شده را داشته باشند، باید مورد مراجعهٔ مردم و پاسخگویی به پرسشهای شرعی، اعتقادی و اجتماعی آنان باشند.

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام مهدی (ع)، سابقهٔ طرح مهدویت و معرفی امام مهدی (ع) در منابع شیعه و اهل‌سنت و برخی نظرات در این‌باره مطرح گردید.

---

۱. همان، ج ۱۸، ص ۹۸.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۴.

در ادامه، به تاریخ غیبت و اختلاف نظر دربارهٔ آن، دلایل غیبت و معرفی نایبان خاص امام مهدی (ع) و وظایف آنان برای تقویت و پیشبرد تشیع، از راه ارتباط با آن حضرت در دوران غیبت صغرا بهٔ اختصار پرداخته شد. غیبت کبرا و معرفی نایبان عام آن حضرت در این دوره و شرطها و ویژگی‌های آنان و اینکه آنها پاسخگوی شیعیان در این زمان خواهند بود نیز از دیگر مباحث این فصل به شمار می‌آید.

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی منابع شیعیِ مربوط به امام زمان (ع).
۲. تحقیق دربارهٔ تاریخ غیبت امام زمان (ع) و علل آن.
۳. تبیین وظایف نایبان خاصّ امام زمان (ع).

منابع

* قرآن کریم.

* نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ش.

* نهج‌البلاغه، شرح صبحی صالح.

* صحیفه کامله سجادیه، ترجمهٔ حسین انصاریان، تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۶ش.

۱. آبی، ابی سعید منصور بن الحسین، نثر الدر، تحقیق علی محمد قرنه، [بی‌جا]: الهیئةالمضریه، ۱۹۸۱م.

۲. آل کاشف الغطاء، محمدحسین، اصل الشیعة و اصولها، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۲ق.

۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، شرح محقق خوانساری، تصحیح محدّث اُرمَوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.

۴. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، ۱۳۶۰ش.

۵. ابراهیم، فؤاد، «گذری تاریخی بر اندیشه‌های سیاسی شیعه»، فقه کاوشی نو در فقه اسلامی، ش ۲۳، بهار ۱۳۷۹ش.

۶. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج‌البلاغه، بیروت: دارالمکتبة الحیاة، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).

* ـــــــــــ، شرح نهج‌البلاغة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ق (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳، ۷ ـ ۱۵).

۷. ابن ابی شیبه، المصنف، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق .

۸. ابن‌اثیر جزری، ابوالحسن علی‌بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ق (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳).

* ـــــــــــ، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار بیروت، ۱۳۶۹، (استفاده شده در فصلهای ۱۰ ـ ۱۵).

* ـــــــــــ، الكامل فی التاریخ، تحقیق ابوالفداء عبدالله قاضی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۹).

۹. ـــــــــــ، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۱۰. ابن اعثم، ابو محمد احمد، الفتوح، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۲ق (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).

* ـــــــــــ، الفتوح، هند: دائرة المعارف العثمانیه، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳).

۱۱. ابن بطریق، یحیی بن حسن اسدی حلی، خصائص الوحی المبین، تحقیق مالک محمودی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۷ق.

۱۲. ابن تیمیه، منهاج السنة النبویه، قاهره: [بی نا]، ۱۹۶۲م.

۱۳. ابن جبر، علی بن یوسف، نهج الایمان، تحقیق احمد حسینی، قم: مطبعة ستاره، ۱۴۱۸ق.

۱۴. ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.

۱۵. ـــــــــــ، الموضوعات، تصحیح توفیق همدان، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۱۶. ـــــــــــ، تذکرة الخواص، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.

۱۷. ـــــــــــ، صفة الصفوة، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۲ق.

۱۸. ابن جوزی، یوسف قزاوغلی (ابن‌عبداله البغدادی سبط ابن‌الجوزی)، تذکرة الاولیاء، قم: شریف رضی، ۱۳۷۶ش.

۱۹. ابن‌حجر، احمد بن محمد، الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، با مقدمه عبدالوهاب عبداللطیف، مصر: مکتبة القاهره، [بی تا].

۲۰. ابن‌حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمدبن علی، لسان المیزان، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۶ق.

۲۱. ـــــــــــ فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.

۲۲. ابن‌حزم اندلسی، علی بن احمد، المحلی، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت: دارالفکر، [بی تا].

۲۳. ـــــــــــ جمهرة أنساب العرب، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت: دارالفکر، [بی تا].

۲۴. ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت: دارالجیل، [بی تا].

۲۵. ابن‌حنبل، احمد بن محمد، الملل و معرفة الرجال، تحقیق وصی الله بن محمود، الریاض: دارالخانی، ۱۴۰۸ق.

۲۶. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بیروت: دار صادر، [بی تا].

۲۷. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، تاریخ ابن خلدون، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).

* ـــــــــــ، تاریخ ابن‌خلدون، بیروت: مؤسسة جمال للطباعة و النشر، بیروت: [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱۰ ـ ۱۵).

۲۸. ـــــــــــ، مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ش.

۲۹. ابن خلّکان، احمد بن محمد، وفیات الاعیان و أنباء أبناء الزمان، بیروت: دارصادر، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).

* ـــــــــــ، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰ ـ ۱۵).

۳۰. ابن داوود حلّی، تقی‌الدین حسن‌بن علی، رجال ابن‌داوود، نجف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ق.

۳۱. ابن سعد، محمّد بن سعد هاشمی بصری، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبد القادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳ و ۷ ـ ۹).

۳۲. ابن‌سینا، الهیات شفا، قم: مکتب الإعلام الاسلامی، ۱۳۷۶ش.

۳۳. ابن سید الناس، محمد بن محمد، عیون الاثر، بیروت: عزالدین، ۱۴۰۶ق.

۳۴. ابن شبه نمیری، ابوزید عمر، تاریخ المدینة المنوره، تحقیق فهیم محمود شلتوت، قم: [بی نا]، ۱۴۱۰ق.

۳۵. ابن شعبه حرّانی، ابومحمد بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۳۹۴ق.

۳۶. ابن شهر آشوب مازندرانی، أبوجعفر محمدبن علی، معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعة و أسماء المصنّفین منهم قدیماً و حدیثاً، نجف اشرف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق.

۳۷. ـــــــــــ، مناقب آل ابی‌طالب(ع)، به کوشش محمد حسین دانش آشتیانی و سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات علامه، [بی‌تا].
۳۸. ابن صباغ، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الائمة، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۹ق (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۹).
* ـــــــــــ، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، تهران: مؤسسة الأعلمی، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).
۳۹. ابن‌طاووس حسنی، عبدالکریم، فرحة الغری فی تعیین قبر أمیرالمؤمنین(ع)، تحقیق تحسین آل شبیب موسوی، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۹ق.
۴۰. ابن طاووس، علی بن موسی، الملهوف علی قتلی الطفوف، تهران: دارالاسوه، ۱۴۱۷ق.
۴۱. ـــــــــــ اقبال الاعمال، قم: مکتبة الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۴۲. ـــــــــــ جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، تحقیق جواد قیومی، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۷۱ش.
۴۳. ـــــــــــ مهج الدعوات، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۴ق.
۴۴. ابن طقطقا، محمدبن علی‌بن طباطبا، الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه، تحقیق ممدوح حسن محمد، قاهره: مکتبة الثقافة، [بی‌تا].
۴۵. ـــــــــــ، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.
۴۶. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق (استفاده شده در فصلهای ۷، ۸ و ۹)
* ـــــــــــ، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲ق (استفاده شده در فصل ۱، ۲ و ۳).
۴۷. ابن‌عبدالعزیز، عمر، الفکر السیاسی للإمام جعفر الصادق(ع)، بیروت: دارالمحجة البیضاء، ۱۴۱۷ق.
۴۸. ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، تصحیح احمد امین، ابراهیم الابیاری و عبدالسلام محمّد هارون، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۳ق (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۶).
۴۹. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسین، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: چاپ مؤسسه محمودی، ۱۳۹۸ق.

۵۰. ابن عنبه، احمد بن علی، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، تحقیق گروهی از محققان، [بی جا]: مکتبة الثقافة الدینیة، ۲۰۰۱م.
۵۱. ابن العماد، عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۵۲. ابن‌فندق بیهقی، علی بن زید ابی‌القاسم، لباب الانساب و الالقاب و الأعقاب، قم: مکتبة آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ق.
۵۳. ابن‌قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الاختلاف فی اللفظ و الرّد علی الجهمیة و المشبهة، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۴۹ق.
۵۴. ـــــــــــ، الامامة و السیاسة، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۳ش.
۵۵. ـــــــــــ، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره: دارالمعارف، ۱۹۶۹.
۵۶. ابن‌قدامة، عبدالله بن احمد، المغنی، بیروت: دارالکتاب العربی، [بی‌تا].
۵۷. ابن قولویه قمی، جعفربن محمد، کامل الزیارات، تحقیق جواد قیومی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۵۸. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر دمشقی، البدایة والنهایة، تحقیق احمد ابوملحم و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیة، [بی تا] (استفاده شده در فصول ۱ ـ ۳ و ۱۰ ـ ۱۵).
۵۹. ـــــــــــ، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
* ـــــــــــ، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت: دار الرائد العربی، ۱۴۰۷ق.
۶۰. ابن کرامه، شرف الاسلام بن سعید، تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، تحقیق، تحسین آل شبیب، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۲۰ق.
۶۱. ابن‌ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن‌ماجه، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ق.
۶۲. ابن‌مسکویه، احمد بن علی، تجارب الامم، تهران: سروش، ۱۳۶۶ش.
۶۳. ابن منظور، محمدبن مکرّم، لسان العرب، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۶۴. ـــــــــــ، مختصر تاریخ دمشق، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۵ق.
۶۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، ایران: چاپخانه بانک بازرگانی، ۱۳۴۶ق.
۶۶. ابن نما حلّی، جعفر بن محمد، ذوب النضار فی شرح الثار، تحقیق فارس حسون کریم، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.

۶۷. ابن‌هشام، محمد بن عبدالملک، سیرة النبی (ص)، ترجمه و انشای رفیع‌الدین همدانی، مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.
۶۸. ــــــــــ، السیرة النبویه، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، قم: انتشارات ایران، ۱۳۶۳ ش.
۶۹. ابوالفداء، اسماعیل بن علی، تاریخ ابی الفداء المسمی المختصر فی اخبار البشر، تحقیق محمود دیوب، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۷۰. ابومخنف، لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، بیروت: دارالمحجة البیضاء، ۱۹۹۹م.
۷۱. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، معرفة الصحابه، الریاض: دارالوطن للنشر، ۱۴۱۹ق.
۷۲. اربلی، أبوالحسن علی‌بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
۷۳. اسفندیاری، اسکندر، پژوهشی درباره طوایف غُلاة تا پایان غیبت صغری، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۷۴. اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبدالله، المعیار و الموازنه، تحقیق محمد باقر محمودی، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۴۰۲ق.
۷۵. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، تحقیق محمد جواد مشکور، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ش (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳).
* ــــــــــ، المقالات و الفرق، تحقیق محمد جواد مشکور، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).
۷۶. اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، ترجمه محسن مؤیدی، [بی جا]: [بی نا]، ۱۳۸۲ش. (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).
* ــــــــــ، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، تصحیح هلموت ریتر، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۸۲ش (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).
۷۷. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰ ـ ۱۵).
* ــــــــــ، الاغانی، مصر: وزارة الثقافة و الارشاد القومی، المؤسسة المصریة العامه، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).

۷۸. ــــــــــــــ، مقاتل الطالبیین، به کوشش کاظم المظفر، قم: منشورات الرضی، ۱۴۰۵ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰ ـ ۱۵).

* ــــــــــــــ، مقاتل الطالبیین، تحقیق کاظم المظفر، قم: مؤسسة دار الکتاب، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۶).

۷۹. الاکبر، ناشی، مسائل الامامة و مقتطفات من الکتاب الاوسط فی المقالات، بیروت: دارالنشر فرانتس، ۱۹۷۱م.

۸۰. امین، احمد، فجرالاسلام، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۷۵ م.

۸۱. امین، حسن، الجانب العلمی و الفکری من شخصیة الامام الصادق(ع)، (مجموعه مقالات)، دمشق: مؤتمر الامام صادق(ع)، الدولی الدمشق، ۱۴۱۲ق.

۸۲. امین، سید محسن، أعیان الشیعة، به کوشش سید حسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۱۵).

۸۳. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ش.

۸۴. امینی، محمد هادی، اصحاب امام امیرالمؤمنین(ع) و رواة عنه، بیروت: دارالغدیر، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۲ق.

۸۵. ایبش، یوسف، الخلافة و شروط الزعامة عند اهل السنة و الجماعة، بیروت: دارالحمراء، ۱۹۹۰م.

۸۶. باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب، التمهید فی الرد علی الملحدة و المعطّلة و الرافضة و الخوارج و المعتزله، تحقیق محمود محمد خضیری، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].

۸۷. بحرانی، سید هاشم، غایة المرام، بیروت: دارالهادی، ۱۴۲۰ق.

۸۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].

۸۹. بدوی، عبدالرحمان، شخصیات قلقة فی الاسلام، قاهره: دارالنهضة العربیة، ۱۹۶۴م.

۹۰. براقی، سید حسین بن سید احمد، تاریخ الکوفه، بیروت: دارالاضواء، ۱۹۸۷م.

۹۱. بغدادی تمیمی، عبدالقاهر بن طاهر، اصول الدین، دارالفنون، استانبول: مطبعة الدولة، ۱۳۴۶.

۹۲. بغدادی، محمد بن حبیب، المنمق فی اخبار القریش، مصحح خورشید احمد فاروق، بیروت: عالم الکتب، ۱۹۸۵ م.

۹۳. بکری، عبدالله بن عبدالعزیز، معجم ما استعجم، مصحح مصطفی السقا، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۰۳ق.

۹۴. بلاذری، احمد بن یحیی، البلدان و فتوحها و احکامها، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۲ق.
۹۵. ـــــــــ، أنساب الأشراف، بیروت: دارالنشر، ۱۳۹۸ ـ ۱۴۰۰ق (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).
* ـــــــــ، أنساب الاشراف، تحقیق سهیل زکّار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳ و ۷ ـ ۹).
۹۶. بلاشر، رژیس، تاریخ الادب العربی، بیروت و دمشق: دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۹ق.
۹۷. بهبودی، محمد باقر، سیره علوی، تهران: (ناشر نویسنده)، ۱۳۶۸ش.
۹۸. بهرامیان، علی و سید صادق سجادی، ابومسلم، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، [بی تا].
۹۹. بیانی، شیرین (اسلامی ندوشن)، تیسفون و بغداد در گذر تاریخ، تهران: جامی، ۱۳۷۷ش.
۱۰۰. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶ش.
۱۰۱. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
۱۰۲. پیشوایی، مهدی، سیرهٔ پیشوایان، نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم(ع)، با مقدمه آیت‌الله جعفر سبحانی، قم: مؤسسهٔ تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق(ع)، ۱۳۷۴ش.
۱۰۳. تامر، عارف، الامامة فی الاسلام، بیروت: دارالکاتب العربی و مکتبة النهضة، [بی تا].
۱۰۴. ترابی، احمد، امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳ش.
۱۰۵. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۰۶. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، تحقیق، تعلیق و مقدمه‌ای در علم کلام از عبدالرحمان عمیره، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۹ق.
۱۰۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، تهران: محمدعلی الانصاری قمی، [۱۳۳۷].
۱۰۸. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی، بیروت: دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.
۱۰۹. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق محدث ارموی، [بی جا]: مطبعه بهمن، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳).

* ــــــــــــ، الغارات، مقدمهٔ محدث ارموی، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ش (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).
۱۱۰. ثواقب، جهانبخش، «ضرب سکّه در خلافت اسلامی»، مشکوة، (فصلنامه بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی)، ش ۶۸ـ۶۹.
۱۱۱. جاحظ، عمرو بن بحر، البیان و التبیین، بیروت: دار و مکتبة الهلال، ۱۴۰۸ق.
۱۱۲. جرداق، جرج، امام علی(ع) صدای عدالت انسانی، ترجمه خسروشاهی، تهران: کلبهٔ شروق و نشر سماط، ۱۳۷۹ش.
۱۱۳. الجصاص، ابوبکر احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۶ق.
۱۱۴. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ش (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳).
۱۱۵. ــــــــــــ، تاریخ تشیع درایران، قم: انصاریان، ۱۳۷۵ش (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).
۱۱۶. ــــــــــــ، تاریخ سیاسی اسلام (۲) تاریخ خلفاء از رحلت پیامبر تا زوال امویان، قم: الهادی، ۱۳۷۸ش.
۱۱۷. ــــــــــــ، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۱۱۸. جعفری، سید حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۱۱۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تاریخ معتزله، تهران: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۱۲۰. جعفری، محمدتقی، حکمت اصول سیاسی اسلام (ترجمه و تفسیر فرمان امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر)، تهران: بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۷۳ش.
۱۲۱. جعیط، هشام، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه سروقد مقدم، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
۱۲۲. جوهری، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز، السقفیة و فدک، تحقیق هادی امینی، بیروت: شرکة الکتبی، ۱۴۱۳ق.
۱۲۳. جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمة من ذریتهم(ع)، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران: داور، ۱۳۷۸ش.
۱۲۴. الحاج حسن، حسین، الامام السجاد(ع) جهاد و امجاد، بیروت: دارالمرتضی، [بی‌تا].

۱۲۵. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک الحاکم، تحقیق یوسف المرعشلی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.

۱۲۶. حبیبی، نجفقلی، کتابشناسی امام حسین (ع)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۴ش.

۱۲۷. حرّ عاملی، محمدبن حسن، وسائل‌الشیعة، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، تهران: مکتبة الاسلامیة، ۱۴۱۰ق.

۱۲۸. حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البیت، تحقیق محمد باقر محمودی، [بی جا]: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۱ق.

۱۲۹. حسنی، هاشم معروف، الانتفاضات الشیعیة عبر التاریخ، بیروت: دار التعارف، ۱۴۱۰ق.

۱۳۰. ــــــــــ، جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه محمد صادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ش.

۱۳۱. ــــــــــ، سیرة الأئمة الاثنی عشر، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.

۱۳۲. حسینی، ادریس، راه دشوار مذهب به مذهب، ترجمه مالک محمودی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۴ش.

۱۳۳. حسینی، محمدرضا، تاریخ اهل‌البیت(ع)، قم: مؤسسة آل البیت(ع) لاحیاء التراث، ۱۴۱۰ق.

۱۳۴. الحلبی، علی بن حسن، اشارة السبق الی معرفة الحق، تحقیق ابراهیم بهادری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.

* ــــــــــ، اشارة السبق الی معرفة الحق، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۴ق.

۱۳۵. حلبی، علی بن برهان الدین، السیرة الحلبیة فی سیرة الأمین و المأمون، بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].

۱۳۶. حلّی، حسن‌بن یوسف، رجال العلامة، به کوشش سید محمدصادق بحرالعلوم، قم: منشورات الرضی، ۱۴۰۲ق.

۱۳۷. ــــــــــ، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].

۱۳۸. ــــــــــ، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، قم: تحقیق مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.

۱۳۹. ــــــــــ، نهج الحق و کشف الصدق، قم: دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.

۱۴۰. حلّی، علی بن مطهر، تذکرة الفقهاء، [بی جا]: مکتبة الرضویة لاحیاء الآثار الجعفریه، [بی تا].

۱۴۱. خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۴۲. خطیب بغدادی، أحمدبن علی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام، بیروت: دارالکتب العلمیة، [بی‌تا].
۱۴۳. خلیفة بن خیّاط، ابی‌عمرو، تاریخ خلیفة بن خیّاط، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).
* ــــــــــ، تاریخ خلیفة بن خیّاط، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).
۱۴۴. خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان، سلوک الملوک، تصحیح محمد علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲ش.
۱۴۵. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، تحقیق مالک محمودی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۴۶. ــــــــــ، مقتل الحسین(ع)، تحقیق محمد السماوی، قم: انوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
۱۴۷. خوانساری، محمدباقر، روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، به کوشش اسدالله اسماعیلیان، قم: انتشارات اسماعیلیان، [بی‌تا].
۱۴۸. خویی، سید ابوالقاسم، معجم الرجال الحدیث، قم: مدینة العلم، ۱۴۰۹ق.
۱۴۹. دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: فرزان، ۱۳۷۵ش.
۱۵۰. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۵۱. دیار بکری، حسن بن محمد، تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، بیروت: مؤسسه شعبات، [بی‌تا].
۱۵۲. دینوری، احمد بن داوود، الأخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: [بی‌نا]، ۱۹۶۰م.
۱۵۳. ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین(ع)، قم: حوزه علمیه قم، ۱۳۷۱ش.
۱۵۴. ذهبی، شمس‌الدین محمدبن أحمد، دُوَل الاسلام، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۵ق.
۱۵۵. ــــــــــ تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تَدمُری، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ق.
۱۵۶. ــــــــــ، تذکرة الحفاظ، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۱۵۷. رازی، ابو غالب، تاریخ آل زراره، [بی‌جا]: مطبعه ربانی، ۱۳۹۹ق.

۱۵۸. رافعی، مصطفی، حضارة العرب، بیروت: الشرکة العالمیة للکتاب، ۱۹۸۸م
۱۵۹. راوندی، قطب‌الدین، سعید بن هبة‌الله، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسة الامام المهدی(عج)، ۱۴۰۹ق.
۱۶۰. ربانی گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۱۶۱. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۳ق.
۱۶۲. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ق.
۱۶۳. ــــــــــ، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، به‌کوشش سلیم نعیمی، قم: شریف رضی، ۱۴۱۰ق.
۱۶۴. زیدان، جرجی، تاریخ التمدن الاسلامی، بیروت: مکتبة الحیاة، [بی‌تا].
۱۶۵. ــــــــــ، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳ش.
۱۶۶. زین عاملی، محمد حسین، شیعه در تاریخ، ترجمه محمدرضا عطائی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ش.
۱۶۷. سبحانی، جعفر، الشیعة فی موکب التاریخ، بیروت: دارالاضواء، ۱۹۹۳م.
۱۶۸. سید علوی، سید ابراهیم، «نقش امام صادق (ع) در تقریب بین مسلمانان و جلوگیری از تفرقه و انشعاب»، مشکوة، (فصلنامه بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی)، ش ۴۹.
۱۶۹. سید مرتضی (علم‌الهدی)، رسائل المرتضی، تحقیق احمد حسینی، دارالقرآن، قم: مطبعه خیام، ۱۴۱۰ق.
۱۷۰. سیوطی، جلال‌الدین، الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۱۷۱. ــــــــــ، الدر المنثور، قم: مکتبة آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۴ق.
۱۷۲. ــــــــــ، تاریخ الخلفاء، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۰۸ق.
۱۷۳. شبراوی، عبدالله بن محمد بن عامر، الاتحاف بحب الاشراف، قم: شریف رضی، ۱۳۶۳ش.
۱۷۴. شبلنجی، شیخ مؤمن، نور الابصار فی مناقب آل بیت نبی المختار، قم: شریف رضی، [بی‌تا].
۱۷۵. شرف الاسلام بن سعید، تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، تحقیق تحسین آل شبیب، قم: مرکز الغدیر، ۱۴۲۰ق.
۱۷۶. شریف قرشی، باقر، حیاة الامام زین العابدین(ع)، دراسة و تحلیل، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۹ق.

۱۷۷. شفاهی، محسن، شئون ولایت، [بی جا]: [بی نا]، ۱۳۵۷ش.
۱۷۸. شمس الدین، محمد مهدی، نظام الحکم و الادارة فی الاسلام، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۲ق.
۱۷۹. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، [بی تا].
۱۸۰. شوقی ابراهیم عمرجی، احمد، الحیاة السیاسیة و الفکریة للزیدیة فی المشرق الاسلامی، قاهره: مکتبة مدیولی، ۲۰۰۰م.
۱۸۱. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، الملل و النحل، تحقیق امیرعلی مهنا و علی حسن فاعور، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۵ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰ - ۱۵).
* ـــــــــــ، الملل و النحل، تحقیق محمد بن فتح، قاهره: مکتبة الانجلو المصریة، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱ - ۳).
* ـــــــــــ، الملل و النحل، قم: منشورات الرضی (استفاده شده در فصلهای ۷ - ۹).
۱۸۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۱۸۳. شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین(ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۱۸۴. ـــــــــــ، زندگانی فاطمه زهرا(س)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰ش.
۱۸۵. شیخ آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن، الذریعة إلی تصانیف الشیعة، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۶ق.
۱۸۶. شیخ بهائی، محمد بن حسین، مفتاح الفلاح، بیروت: مؤسسة الاعلمی، [بی تا].
۱۸۷. شیرازی، مکارم و جمعی از دانشمندان، پیام قرآن، قم: مدرسة الامام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۴ش.
۱۸۸. صالحی نجف آبادی، نعمت‌الله، شهید جاوید، [بی جا]: مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۳ش.
۱۸۹. صدر، محمدباقر، تشیّع مولود طبیعی اسلام، ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران: چاپخانه اطلاعات، تهران: ۱۳۶۰ش.
۱۹۰. صدر، محمدصادق، الشیعه، طهران: مکتبة نینوی الحدیثة، ۱۳۵۲ش.
۱۹۱. صدر نجفی، محمدباقر، تشیع مکتب نهایی انسانها، تهران: کتابفروشی اسلامیه، [بی تا].
۱۹۲. صدوق، محمد بن علی، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، [بی تا].
۱۹۳. ـــــــــــ، التوحید، تحقیق هاشم حسینی تهرانی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، [بی تا].
۱۹۴. ـــــــــــ، الاعتقادات، تحقیق عصام عبدالسید، قم: المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

۱۹۵. ــــــــــ، علل الشرایع، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۹۶م.

۱۹۶. ــــــــــ، عیون أخبار الرضا(ع)، با تحقیق و تعلیق و مقدمه حسین اعلمی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.

۱۹۷. ــــــــــ، کمال‌الدین و تمام النعمة، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، [بی‌تا].

۱۹۸. ــــــــــ، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.

۱۹۹. صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۲۰۰. صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، به اهتمام هلموت ریتر و دیگران، بقیبادن: فرانز شتاینر، ۱۳۸۱ق (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).

* ــــــــــ، الوافی بالوفیات، کوشش احسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۱ق (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).

۲۰۱. صنعانی، عبدالرزاق بن همّام، المصنف، تحقیق حبیب الرحمان الاعظمی، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.

۲۰۲. ضیف، شوقی، تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶ق.

۲۰۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعة المدرسین فی حوزة العلمیه قم، [بی‌تا].

۲۰۴. ــــــــــ، شیعه در اسلام، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳ش.

۲۰۵. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی به، با اشراف جعفر سبحانی، تهران: انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ق (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۳).

* ــــــــــ، الاحتجاج علی اهل اللجاج، نجف: مطبعة النعمان، ۱۳۸۴ق (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).

۲۰۶. طبرسی، علی بن فضل، إعلام الوری بأعلام الهدی، تحقیق مؤسسة آل البیت(ع) لإحیاء التراث، قم: مؤسسة آل البیت(ع) لإحیاء التراث، ۱۴۱۷ق (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).

۲۰۷. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، سید محمدمهدی سیدحسن خرسان، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ق (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶، ۱۰ ـ ۱۵)

۲۰۸. طبری، أبوجعفر محمدبن جریر، تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۱۰ - ۱۵).

* ــــــــــ، تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری) تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم، بیروت: دار سویدان، ۱۳۸۷ق (استفاده شده در فصلهای ۱ - ۹).

۲۰۹. ــــــــــ، المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین (ع)، تحقیق احمد محمودی، قم: مطبعه سلمان فارسی، [بی‌تا].

۲۱۰. ــــــــــ، دلائل الامامة، قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۱ق.

۲۱۱. طبسی، محمد جواد، حیاة الامام العسکری(ع)، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق.

۲۱۲. طقّوش، محمد سهیل، تاریخ حکومت امویان، ترجمه حجت الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

۲۱۳. طوسی، أبوجعفر محمدبن حسن، اختیار معرفة الرجال، تحقیق سیدمهدی رجائی، مؤسسة آل البیت(ع) لإحیاء التراث، قم: ۱۴۰۴ق (استفاده شده در فصلهای ۴ - ۶، ۱۰ - ۱۵).

* ــــــــــ، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی) ، تصحیح حسن مصطفوی، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش. (استفاده شده در فصلهای ۷ - ۹).

۲۱۴. ــــــــــ، الغیبة، تهران: مکتبة نینوی الحدیثة، [بی‌تا].

۲۱۵. ــــــــــ، الفهرست، به کوشش سید محمدصادق بحرالعلوم، قم: منشورات الشریف الرضی، [بی‌تا].

۲۱۶. ــــــــــ، تهذیب الأحکام، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۳ق.

۲۱۷. ــــــــــ، الأمالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.

۲۱۸. ــــــــــ، تمهید الاصول، ترجمه عبدالمحسن مشکوة الدینی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۸ش.

۲۱۹. ــــــــــ، مصباح المتهجّد، بیروت: مؤسسة فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.

۲۲۰. طیفور، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، قم: انتشارات شریف الرضی، [بی‌تا].

۲۲۱. عاملی، سیدجعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، بیروت: دارالسیرة، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۱ - ۳).

* ــــــــ، الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، بیروت: دار الهادی، ۱۴۱۵ق (استفاده شده در فصلهای ۷ـ۹).
۲۲۲. ــــــــ، دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، قم: انتشارات اسلام، [بی‌تا].
۲۲۳. ــــــــ، زندگی سیاسی امام جواد(ع)، ترجمه سیدمحمد حسینی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۲۲۴. ــــــــ، سلمان الفارسی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ش.
۲۲۵. عبدالله، عبدالعزیز بن ادریس، مجتمع المدینة فی عهد الرسول (ص)، ریاض: جامعة ملک سعود، ۱۴۱۲ق.
۲۲۶. عبد بن حمید، ابومحمد، منتخب مسند عبد بن حمید، تحقیق سید صبحی البدری السامرائی، محمود محمد خلیل الصعیدی، بیروت: مکتب النهضة العربیة، ۱۴۰۸ق.
۲۲۷. عبدالمقصود، عبدالفتاح، سقیفه نقطه جدایی خلافت و امامت، ترجمه حسن افتخارزاده، تهران: آفاق، ۱۳۷۶ش.
۲۲۸. ــــــــ، الامام علی بن ابی‌طالب، ترجمه محمود طالقانی.
۲۲۹. عروسی حویزی، ابن جمعه، تفسیر نورالثقلین، قم: مؤسسة اسماعیلیان، ۱۳۷۰ش.
۲۳۰. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، تحقیق عبدالعزیز عبدالله بن باز، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۲۳۱. عسکری، سیدمرتضی، عبدالله بن سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، ترجمه احمد فهری و دیگران، تهران: مجمع العلمی الاسلامی، ۱۳۷۰ش.
۲۳۲. ــــــــ، معالم المدرستین، قم: مؤسسة البعثة، ۱۹۹۲م.
۲۳۳. عطاردی، عزیزالله، مسند الامام الجواد(ع)، قم: المؤتمر العالمی للامام الرضا(ع)، ۱۴۱۰ق.
۲۳۴. عطوان، حسین، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، ترجمه حمید رضا شیخی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ش.
۲۳۵. علم الهدی، علی بن الحسین، الشافی فی الامامة، تهران: مؤسسة الصادق، ۱۴۱۰ق.
۲۳۶. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد: مکتبة النهضة، ۱۹۷۸م.
۲۳۷. ــــــــ، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۱م.
۲۳۸. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی در اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۴ش.

۲۳۹. عنایت، حمید، تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۶۲ش.
۲۴۰. غزالی، ابوحامد محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد، قاهره: مکتبة الجندی، ۱۳۹۳ق.
۲۴۱. فاعور، علی، سیرة عمر بن عبدالعزیز، بیروت: دارالهادی، ۱۴۱۱ق.
۲۴۲. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتّعظین، مقدمهٔ محمد مهدی سید حسن خرسان، قم: الشریف الرضی، ۱۳۶۸ش. (استفاده شده در فصلهای ۷-۱۵)
۲۴۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۲۴۴. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۴۱۶ق.
۲۴۵. فروخ، عمر، تاریخ الجاهلیه، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴م.
۲۴۶. فوزی، خلیل، دور أهل الحل و العقد فی النموذج الاسلامی لنظام الحکم، قاهره: المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۴۷. فیاض لاهیجی، ملا عبدالرزاق، گوهر مراد، تصحیح زین العابدین قربانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۲۴۸. فیروزآبادی، قاموس المحیط، بیروت: دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
۲۴۹. فیض کاشانی، الصافی فی تفسیر القرآن، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۲ش.
۲۵۰. قادری، حاتم، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت، ۱۳۷۹ش.
۲۵۱. قاضی ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخراج، قاهره: المطبعة السلطیه، ۱۳۹۶ق.
۲۵۲. قاضی زاهدی، احمد، گنجینهٔ نور؛ پرسشهای مردم و پاسخهای امام صادق (ع)، ترجمهٔ جعفر خوشنویس، قم: مؤسسه انتشارات حضرت معصومه(س)، ۱۴۲۰ق.
۲۵۳. قاضی نعمان تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار(ع)، تحقیق سید محمدرضا حسینی جلالی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۲۵۴. قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر قرطبی، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۶ق.
۲۵۵. قشیری نیشابوری، مسلم ابن الحجاج، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۲۵۶. قلقشندی، احمد بن عبدالله، مآثر الانافة فی معالم الخلافه، تحقیق عبدالستار احمد فراج، کویت: التراث العربی، ۱۹۶۴م.
۲۵۷. قمی، شیخ عباس، سفینة البحار، تهران: سنایی، [بی‌تا].
۲۵۸. ــــــــ، کحل البصر فی سیرة سید البشر، بیروت: دارالصفوة، ۱۴۱۲ق.
۲۵۹. ــــــــ، مفاتیح الجنان، تهران: اسوه، [بی‌تا].

۲۶۰. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح جزائری، قم: مؤسسة دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۲۶۱. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، [بی تا].
۲۶۲. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء، اصفهان: مهدوی، [بی تا].
۲۶۳. کحاله، عمر رضا، اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، دمشق: مطبعة الهاشمی، [بی تا].
۲۶۴. کردعلی، محمد، خطط الشام، دمشق: مکتبة النوری، ۱۹۸۳م.
۲۶۵. کفعمی، ابراهیم بن علی، المصباح، قم: شریف رضی، ۱۴۰۵ق.
۲۶۶. کُلبِرگ، اتان، «اصول اربعمأة»، ترجمهٔ محمدکاظم رحمتی، فصلنامهٔ علوم حدیث، ش ۱۷.
۲۶۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق الشیخ محمد الآخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۵۰ق (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).
* ــــــــــ، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۶).
* ــــــــــ، الکافی، تحقیق محمدجواد فقیه، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۳ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰ ـ ۱۵).
۲۶۸. کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین (ع)، محمدباقر محمودی، [بی جا]: مجمع الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۶۹. لبید، ابراهیم، عصر النبوة والخلافة الراشدة، بغداد: وزارة التعلیم العالی و البحث العلمی، [بی تا].
۲۷۰. مادلونگ، ویلفرد، جانشینی محمد (ص)، ترجمهٔ احمد نمایی و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش.
۲۷۱. ــــــــــ، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷ش.
۲۷۲. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول الکافی، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۲۷۳. ماوردی، ابویعلی محمد بن حسین فراء، احکام السلطانیه، مصر، مصطفی البابی الحلبی و اولاده، ۱۴۰۸ق.
۲۷۴. المبارکفوری، محمد بن عبدالرحمان، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذي، بیروت: داراحیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۹ق.
۲۷۵. متقی هندی، حسام‌الدین، کنز العمال، تحقیق شیخ بکری، بیروت: مؤسسة الرساله، [بی تا].

۲۷۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار(ع)، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۳م (استفاده شده در فصلهای ۴ ـ ۶).
* ـــــــــ، بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار(ع)، بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).
* ـــــــــ، بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار(ع)، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰ ـ ۱۵).
۲۷۷. محب طبری، ابوجعفر احمد، الریاض النضرة فی مناقب العشرة، دارالکتب العلمیه [بی تا].
۲۷۸. محمدی ری‌شهری، محمد، موسوعة الامام علی بن ابی‌طالب(ع)، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۱ق.
۲۷۹. مسعودی، ابوالحسن علی‌بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، بیروت: مؤسسة دارالهجره، ۱۴۰۹ق (استفاده شده در فصلهای ۱ ـ ۶، ۱۰ ـ ۱۵).
* ـــــــــ، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار المعرفة، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).
۲۸۰. ـــــــــ، اثبات الوصیه، قم: مؤسسهٔ انصاریان، ۱۹۹۶م.
۲۸۱. ـــــــــ، التنبیه و الاشراف، [بی جا]: لیدن، ۱۸۹۳م.
۲۸۲. مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های آن در اسلام، تهران: کتابفروشی اشرافی، ۱۳۶۲ش.
۲۸۳. ـــــــــ، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمهٔ کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
۲۸۴. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، صدرا، [بی‌تا].
۲۸۵. ـــــــــ، امامت و رهبری، قم: صدرا، ۱۳۶۸ش.
۲۸۶. ـــــــــ، گفتارهای معنوی، قم، صدرا، ۱۳۶۸ش.
۲۸۷. ـــــــــ، مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: صدرا، ۱۳۶۸ش.
۲۸۸. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، قاهره: دارالمعلم، ۱۳۹۶ق.
۲۸۹. مظفر، محمدحسین، تاریخ شیعه، ترجمه محمدباقر حجتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۲۹۰. مظفر، محمدرضا، السقیفه، قم: مؤسسهٔ انصاریان، ۱۴۱۵ق.
۲۹۱. معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی و هنری ضریح، ۱۳۷۴ش.
۲۹۲. مغنیة، محمدجواد، الشیعة فی المیزان، بیروت: دارالجواد، ۱۴۱۷ق.

۲۹۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۳ق.
۲۹۴. ـــــــــ، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسة آل البیت(ع) لإحیاء التراث، قم: المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق (استفاده شده در فصلهای ۱ـ ۳، ۷ـ ۱۵).
* ـــــــــ، الارشاد في معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح سیدهاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران: ۱۳۷۸ش (استفاده شده در فصلهای ۴ـ ۶).
۲۹۵. ـــــــــ، الأمالی، قم: المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۲۹۶. ـــــــــ، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، تحقیق سیدعلی میرشریفی، قم: مکتب الإعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ش.
۲۹۷. ـــــــــ، خمس رسائل فی اثبات الحجّة، [بی جا]: دارالکتب التجاریه، ۱۳۷۰.
۲۹۸. ـــــــــ، مجالس در مناظرات، تصحیح خانبابا مشار، ترجمه آقاجمال محقق خوانساری، تهران: نوید، [بی تا].
۲۹۹. ـــــــــ، مسألتان فی النص علیٰ علی(ع)، تحقیق محمد رضا انصاری، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۳۰۰. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بیروت: دارالکتاب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۳۰۱. مقریزی، احمد بن علی، النزاع و التخاصم بین بنی امیة و بنی‌هاشم، بیروت: مؤسسة اهل‌البیت(ع)، ۱۴۰۱ق (استفاده شده در فصلهای ۴ـ ۶).
* ـــــــــ، النزاع و التخاصم بین بنی امیة و بنی هاشم، تحقیق سید علی عاشور، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱ـ ۳).
۳۰۲. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق عبدالسلام محمّد هارون، قم: مکتبة آیت‌الله المرعشی النجفی، ۱۳۷۶ش.
۳۰۳. موسوی نژاد، سید علی، «آشنایی با زیدیه»، هفت آسمان، س ۳، ش ۱۱.
۳۰۴. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر سوم، تهران: ۱۳۷۵ش.
۳۰۵. نباطی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، تصحیح محمدباقر بهبودی، قم: المکتبة المرتضویه، ۱۳۸۴ش.
۳۰۶. نجاشی، أبوالعباس أحمدبن علی، رجال النجاشی، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

۳۰۷. نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، اصفهان: نشر نفائس مخطوطات، ۱۳۶۱ش.
۳۰۸. نراقی، ملّا احمد، معراج السعادة، [بی جا]: انتشارات جاوید، [بی تا].
۳۰۹. نسائی، احمد بن شعیب، خصائص النسائی (خصائص امیرالمؤمنین«ع»)، تهران: مکتبة نینوی الحدیثة، ۱۳۷۱ش.
۳۱۰. ــــــــــ، فضائل الصحابه، بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی تا].
۳۱۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: مکتبة الصدوق، [بی تا].
۳۱۲. نقوی، حامد، خلاصة العبقات، تلخیص سید علی میلانی، قم: مطبعة سید الشهداء، ۱۴۰۶ق.
۳۱۳. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۴ق (استفاده شده در فصلهای ۷ـ۹ و ۱۰ـ۱۵).
* ــــــــــ، فرق الشیعة، تحقیق محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: مکتبة المرتضویه، ۱۳۵۵ (استفاده شده در فصلهای ۱ـ۳).
۳۱۴. نوری، حاتم، الحیاة السیاسیة للامام السجاد(ع)، بیروت: مؤسسة المرتضی العالمیة، ۱۴۱۴ق.
۳۱۵. النویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایة الارب فی فنون الادب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
۳۱۶. نیشابوری، فضل بن شاذان، الایضاح، تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۳۱۷. واحدی نیشابوری، علی بن احمد، اسباب نزول الآیات، القاهره: مؤسسة الحلبی و الشرکاء، ۱۳۸۸ق.
۳۱۸. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، قم: نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۳۱۹. ولوی، علی محمد، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، تهران: دانشگاه الزهرا، ۱۳۸۰ش.
۳۲۰. ولهاوزن، یولیوس، تاریخ سیاسی صدر اسلام؛ شیعه و خوارج، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۳۲۱. همدانی، حسن بن احمد، صفة جزیرة العرب، تصحیح محمد بن علی الاکوع، صنعاء: مکتبة الارشاد، ۱۴۱۰ق.
۳۲۲. هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.

۳۲۳. یافعی، عبدالله بن أسعد، مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق (استفاده شده در فصلهای ۷ ـ ۹).
* ــــــــــــ، مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، مصر: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۳ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰ ـ ۱۵).
۳۲۴. یاقوت حموی، شهاب الدین ابوعبدالله بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت: دارصادر، [بی‌تا].
۳۲۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دارصادر، [بی‌تا].

نمایه آیات

نمایه روایات

نمایه اشخاص

نمایه اماکن